

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران



به کوشش خسرو شاکری
جلد چهارم

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران

جلد چهارم

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران

جلد چهارم

آثار آوتیس سلطانزاده

انتشارات مزدک

فهرست مطالب

۹	شرحی در باب چاپ‌های پیشین و روش کار چاپ حاضر
۱۵	ضمیمه
۲۱	سند شماره ۱
۲۳	سند شماره ۲
۲۹	تذکر
۳۱	سرسخن: پیرامون شخصیت ناشناخته یک کوشنده انترناسیونالیست ایرانی، آوتیس میکائیلیان سلطان‌زاده
۹۵	فهرست دیگر آثار سلطان‌زاده
۹۷	تصویر رفیق آوتیس سلطان‌زاده
۹۹	رفیق سلطان‌زاده در کنگره سوم کمینترن
۱۰۳	آثار آوتیس سلطان‌زاده
۱۰۵	جنبش انقلابی در ایران
۱۰۵	۱. ایران تا انقلاب ۱۹۰۷
۱۱۰	۳. دورنمای انقلاب اجتماعی در ایران
۱۱۵	کنگره دوم کمینترن (انقلاب در خاورزمین)
۱۱۹	گزارش تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در انزلی
۱۲۳	رویدادهای خاور نزدیک

- ۱۲۷ از گزارش نخستین کنگره حزب کمونیست ایران
- ۱۳۱ وضع اقتصادی در ایران و حزب کمونیست ایران
- ۱۳۵ ایران معاصر (کتاب، ۱۹۲۲)
- ۱۳۶ پیشگفتار
- ۱۳۷ ۱. نظام سیاسی
- ۱۵۰ ۲. مسئله ارضی
- ۱۷۰ ۳. نظام اقتصادی
- ۱۸۸ ۴. جنبش اجتماعی
- ۲۰۹ موقعیت زن ایرانی
- ۲۱۳ جنبش سندیکایی در ایران
- ۲۱۹ پیکار برای نفت ایران
- ۲۲۷ دومین کنگره حزب کمونیست ایران
- ۲۳۹ خطوط انکشاف ایران
- ۲۵۷ سخنرانی‌ها در کنگره ششم کمیترن (تابستان ۱۹۲۸)
- ۲۵۸ خاورمیانه و حمله به اتحاد شوروی (در مجمع عمومی)
- ۲۶۱ درباره سرمایه مالی (در کمیسیون برنامه)
- ۲۶۲ درباره سرمایه مالی (در مجمع عمومی)
- ۲۷۲ درباره برنامه کمیترن برای مستعمرات (در مجمع عمومی)

۲۷۷	ایران (جزوه ۱۹۲۹)
۲۷۸	۱. وضع اقتصادی ایران کنونی
۲۸۳	۲. عصر طوفان‌های انقلابی و چگونگی پیدایش سلسله پهلوی
۲۸۸	۳. سیاست امپریالیست‌های انگلیسی در ایران و تدارک جنگی علیه اتحاد شوروی
۲۹۲	۴. حکومت مطلقه «تعلیم یافته»ی سلسله جدید در ایران
۲۹۹	ایران، پایگاه امپریالیسم بریتانیا
۳۰۵	مختصری از زندگی کارگران نفت جنوب
۳۰۹	اعلامیه کمیته اجرایی کمینترن برای پنجاهمین سالگرد کمون پاریس
۳۱۱	جنبش انقلابی در ایران (۲): ایران پس از انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۱۱
۳۱۷	پی‌گفتار

شرحی در باب چاپ‌های پیشین و روش کار چاپ حاضر

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران سال‌ها پیش به کوشش مرحوم خسرو شاکری در ۲۳ جلد گردآوری و منتشر شده است. از عنوان انگلیسی جلد اول^۱ پیداست که اسناد مربوط به سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۶۳ میلادی است. لازم است در ابتدا، بنا بر اطلاعاتی که از مقدمه‌ها، پیشگفتارها، درآمدها و سرسخن‌های نسخه‌های موجود در دست داریم، تاریخچه‌ای از روند انتشار اولیه اسناد ارائه کنیم تا بعد به ضرورت انتشار چاپ حاضر برسیم.

نخستین چاپ از جلد اول در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۸-۱۳۴۹ شمسی) منتشر شد. در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ شاکری (با نام مستعار بزرگ، د.) در بنگاه انتشارات مزدک^۲ در فلورانس ایتالیا چهار جلد اول اسناد را به چاپ رساند. او در سال ۱۹۷۴ ویراست دوم جلد اول را منتشر کرد، چراکه ویراست نخست این جلد «متأسفانه از نظر چاپی معیوب بود و به همین دلیل بسیاری از نسخ آن به دور افکنده شد». بنا بر «یادنامه»^۳ ای که در ابتدای جلد پنجم به تاریخ بهمن ۱۳۵۴ آمده، نگارش و ویرایش برخی جلد‌های اسناد (مثلاً جلد‌های دوم، پنجم و هجدهم) و رساندن نسخه‌های آن به خسرو شاکری برای چاپ به همت مصطفی شجاعیان (رفیق «سرخ») و برخی دیگر از مارکسیست‌های داخل کشور انجام شده است.^۴ دور اول چاپ اسناد به شش جلد اول محدود می‌شود؛ جلد ششم در سال ۱۳۵۵ منتشر شده است. در دهه ۱۳۶۰ شاکری انتشارات پادزهر را در پاریس راه‌اندازی کرد و باقی جلد‌ها را در این نشر و انتشارات مزدک به چاپ رساند. گویا قبل از آن، در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰)، شاکری قراردادی با انتشارات مازیار در تهران می‌بندد که جلد‌های دیگر در این انتشارات به چاپ برسد، اما از «توضیح» ابتدای جلد هشتم (شرح اختلاف شاکری با انتشارات

1. Historical Documents: The Workers', Social-Democratic and Communist Movement in Iran (1903-1963).

2. Mazdak

۳. گویا مصطفی شجاعیان، در اثنای تدارک ارسال نوشته‌هایش برای نشر مزدک، در شانزدهم بهمن ۱۳۵۴ با یک مأمور شهربانی درگیر می‌شود و با خوردن قرص سیانور به زندگی خود پایان می‌دهد.

مازیار بر سر چاپ جلد هشتم) پیدا است که چاپ جلد هشتم شش سال به تعویق می‌افتد و شاکری آن را در سال ۱۹۸۶ در نشر پادزهر^۱ منتشر می‌کند. ناگفته نماند که چند جلد از ۲۳ جلد اسناد به آثار آوتیس سلطان‌زاده اختصاص دارد. اختلاف شاکری با انتشارات مازیار به ترجمه دوباره مجموعه دوم از آثار سلطان‌زاده در جلد هشتم منجر می‌شود. در مقدمه جلد های مختلف اسناد توضیحات مفصل‌تری درباره نحوه انتشار اسناد و نیز اسامی کسان دیگری که در ترجمه برخی اسناد از زبان‌های دیگر و انتشار مجموعه یاری رسانده‌اند خواهید یافت. شاکری در مقدمه جلد نهم توضیحاتی در مورد انتشار هشت جلد اول ارائه می‌کند، از جمله اینکه:

جلدهای یکم تا هفتم اسناد تاریخی در تبعید اول (عصر پهلوی) منتشر شدند. سپس جلد های یکم تا ششم در ماه‌های آخر سلطنت پهلوی و ماه‌های آغازین حکومت اسلامی ... در ایران تجدید چاپ شدند، و آن هم در چند چاپ مختلف.

تجدید چاپ جلد هفتم به تعویق افتاد و سرانجام انتشار این جلد و جلد هشتم در ایران میسر نشد. بنا به گفته شاکری، کمبود بودجه و افق تاریک علاقه به کار تحقیقی مانع انتشار گسترده جلد های بعدی مجموعه می‌شود و دست‌اندرکاران جلد های بعدی را، هر کدام در پنجاه نسخه، پراکنده می‌کنند. جلد های بعدی عمدتاً در انتشارات پادزهر و نشر مزدک و شماری هم در ایران (مثلاً انتشارات رواق) چاپ می‌شوند و برخی به چاپ چهارم هم می‌رسند. شماری از جلد ها را نیز نشر علم در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ در مجموعه‌ای به نام «در شناخت ایران» دوباره منتشر کرده است (البته نام اصلی اثر، اسناد تاریخی جنبش کارگری...، در این چاپ‌ها هم حفظ شده است). در ضمن برخی از جلد ها به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی هم منتشر شده‌اند. موضوع‌های عمده جلد های مختلف مجموعه به شرح زیر است:

1. Antidote

البته در شناسنامه کتاب‌ها بعد از نام نشر پادزهر نام شهر «تهران» آمده است، اما گویا این نشر در پاریس دایر بوده است.

- جلد ۱: سوسیال‌دموکراسی، حزب کمونیست، حزب توده و نهضت جنگل
- جلد ۲: تحلیلی از خط‌مشی سیاسی حزب توده ایران (۲)
- جلد ۳: سوسیال‌دموکراسی، حزب کمونیست، حزب توده و حزب زحمت‌کشان
- جلد ۴: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۱) و مقدمه‌ای در معرفی او
- جلد ۵: تحلیلی از خط‌مشی سیاسی حزب توده ایران (۱)
- جلد ۶: اسناد نایاب دیگری از حزب کمونیست و سوسیال‌دموکراسی
- جلد ۷: تجدید چاپ ۵۹ شماره از روزنامه حقیقت
- جلد ۸: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۲)
- جلد ۹: اسناد دیگری از حزب کمونیست ایران
- جلد ۱۰: تحلیلی از جامعه سوسیالیست‌های ایران
- جلد ۱۱: اسناد جنبش سندیکایی ایران و تاریخ پیدایش جشن اول ماه مه
- جلد ۱۲: اسنادی مخفی از حزب توده در دوران مصدق
- جلد ۱۳: اسنادی از سوسیال‌دموکراسی، نهضت جنگل و نهضت کردستان
- جلد ۱۴: آثار تقی ارانی (۱) با مقدمه‌ای در معرفی او
- جلد ۱۵: آثار تقی ارانی (۲) با اضافات و شرحی درمورد گروه ۵۳ نفر
- جلد ۱۶: مقالاتی از روزنامه‌های حقیقت و کار
- جلد ۱۷: کارنامه مصدق و حزب توده (این جلد نخست در دو مجلد و در چاپ‌های بعدی در یک مجلد منتشر شد.)
- جلد ۱۸: اسنادی از جنبش کمونیستی نوین پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- جلد ۱۹: سوسیال‌دموکراسی و انقلاب
- جلد ۲۰: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۳)
- جلد ۲۱: شماره‌هایی از روزنامه پیکار و مجله ستاره سرخ
- جلد ۲۲: شماره‌هایی از روزنامه پیکار و مجله ستاره سرخ و اسنادی از فرقه جمهوری انقلابی ایران

جلد ۲۳: شماره‌های دیگری از پیکار، بیرق عدالت، ایران سرخ، بیرق انقلاب و...^۱

در باب چرایی ویرایش و انتشار دوبارهٔ این سلسله‌اسناد باید بگوییم نسخه‌های مجلدات یادشده امروزه کمیاب و چه‌بسا، برای عموم مردم، نایابند. اندک نسخه‌هایی هم که در دسترسند، چه در شکل کتاب و چه در شکل فایل الکترونیکی، به دلیل اشتباهات تایپی، ریز بودن فونت‌ها، جافتادگی‌های فراوان در عبارات و... پاره‌ای تقریباً ناخوانا و پاره‌ای سخت‌خوانند. لذا حدوداً پنج سال قبل تصمیم گرفتیم با کمک دوستان عزیزِ اسناد را گردآوری و منتشر کنیم. تا جایی هم پیش رفتیم، اما بنا به دلایلی کار پس از انتشار سه جلد نخست متوقف شد. حال دوباره شرایطی مهیا شده است تا تمامی جلدها را با کیفیتی بهتر از نو تایپ و ویرایش و در قالبی درخور ارائه کنیم.

از آنجاکه هر کار دیگری بر روی اسناد در وهلهٔ اول نیازمند وجود چاپی منقح از متن آنهاست، ترتیب جلدها و ترتیب مطالب هر جلد را عوض نکردیم. بنابراین در ویرایش متن اصل اولیه‌مان این بود که اسناد بی‌کم‌وکاست و دقیقاً مطابق چاپ‌های قبلی منتشر شود. حتی الامکان در متن دست نبرده‌ایم، حتی به‌خاطر روان‌کردن جمله یا پرهیز از تکرار و...، چراکه می‌بایست «سندیت» متن‌ها محفوظ می‌ماند.

تغییرات اندک در متن، در سطح کلمه، عبارت و جمله، بیشتر به دلیل ناخوانا بودن متن بوده است و ضروری. در این موارد هم تا جایی که توانسته‌ایم از طریق قراردادن عباراتی داخل قلاب یا نوشته‌هایی در پانویس توضیحاتی ارائه کرده‌ایم. بهتر است همین‌جا این را هم بگوییم که غالب مطالبی که شاکری در توضیح برخی موارد در پانویس یا داخل پرانتز آورده است با نام مستعار او «بزرگ. د.» یا عنوان «ویراستار» از مواردی که ما افزوده‌ایم متمایز است. پاراگراف‌بندی متن کاملاً منطبق با متن مبناست، مگر در مواردی که به‌روشنی

۱. درضمن هنوز نتوانسته‌ایم جلدهای ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷ را پیدا کنیم. امیدواریم حین تهیهٔ جلدهای دیگر آنها را هم بیابیم.

قابل حدس است عبارتی در ادامه عبارت دیگر بوده است، اما در متن به پاراگراف بعد منتقل شده است، یا در مورد عباراتی که به اشتباه پشت سر هم آمده بودند، و از این رو تغییر ندادن پاراگراف‌بندی به محتوا لطمه می‌زد. روی هم رفته کار اصلی ویرایش متن در جدانویسی حرف‌هایی مثل «به» و «را» و «که» (که در رسم الخط قدیم معمولاً به کلمه بعد یا قبل از خود می‌چسبیدند)، یکدست کردن فاصله‌ها و نیم‌فاصله‌ها در اسم و فعل و قید و صفت، حذف یا اضافه کردن نشانه‌های سجاوندی، تغییر زمان برخی فعل‌ها برای هماهنگ شدن با افعال دیگری که در جمله وجود دارند و مواردی از این دست خلاصه می‌شود. از آنجاکه کلمات و عباراتی که به متن افزوده‌ایم درون قلاب آمده است، سعی کرده‌ایم حتی‌الامکان قلاب‌های موجود در متن اصلی را با نشانه‌های دیگری مثل پرانتز جایگزین کنیم.^۱ در این موارد نیز آنچه به متن افزوده‌ایم از افزوده‌های خسرو شاکری و نیز از نوشته نویسندگان اسناد متمایز است. در ضمن هر جا نویسنده سند به طریقی (کشیدن خط زیر مطلب، درشت‌نویسی متن و...) تأکیدی بر بخشی از کلامش گذاشته است آن تأکید را حفظ کرده‌ایم، فقط در برخی موارد با علامت دیگری تأکید را رسانده‌ایم؛ در مورد نکته اخیر توضیحی لازم است. برای مثال در چاپ حاضر نام آثار مکتوبی را که در متن ذکر شده‌اند (از قبیل کتاب، مقاله، روزنامه، مجله و...) با فونت ایتالیک نوشته‌ایم، بنابراین اگر احیاناً نویسنده با ایتالیک کردن متن خواسته است تأکیدی بر کلامش بگذارد، ما به جای ایتالیک کردن آن بخش را درشت نوشته‌ایم. عناوین سندها را هم کامل و حتی‌الامکان نعل‌به‌نعل آورده‌ایم، استثنای این مورد جایی است که عنوان اصلی سند با توضیحات اضافه آمده است یا اینکه عنوان سند در فهرست ابتدای جلد و خود سند متفاوت است. توضیح‌های اضافه را (برای نمونه نام روزنامه‌ای که سند نخستین بار در آن چاپ شده است یا نحوه دستیابی به سند و...) با فونت کوچک‌تر زیر عنوان اصلی یا در انتهای سند آورده‌ایم و عنوان

۱. در این جلد ویراستار پیشین و مترجم توضیحات متعددی را داخل قلاب آورده‌اند. ضمناً توضیحات نویسنده هم داخل پرانتز قرار گرفته است. ما برای حفظ یکپارچگی متن، برخلاف رویه مورد نظرمان در سایر جلد‌ها، قلاب‌ها را حفظ کرده‌ایم.

اصلی سند را با عنوان مذکور در فهرست یکی کرده‌ایم. سرانجام فهرست هر جلد را نیز با متن اصلی مطابقت داده و برای جلد‌هایی که فهرست نداشتند فهرستی تهیه کرده‌ایم.

در پایان لازم می‌دانیم از همهٔ دوستان و رفقای عزیزی که از ابتدای کار هریک به سهم و طریقی، و در دوره‌ای، جایی از کار را دست گرفتند نهایت تشکر را داشته باشیم.

ضمناً فایل پی.دی.اف. این جلد را در کانال تلگرامی «[راه](https://t.me/rah19esf)» در این آدرس قرار داده‌ایم: <https://t.me/rah19esf>

فایل جلد‌های دیگر نیز پس از ویرایش در همین کانال در دسترس خواهد بود.

ضمیمه

توضیح

کمیته مرکزی حزب توده ایران، در شماره اخیر پیکار، ضمن وارد ساختن اتهامات نادرست و حملات بی‌شرمانه به بنگاه انتشارات مزدک و مسئول قانونی آن، از جمله مزدک و مسئول آن را «آنتی کمونیست» معرفی کرده‌اند.

از جمله قصد این «کمونیست‌ها» این بوده است که مزدک را در «موضع دفاعی» قرار دهند و وادار سازند که با اظهار اینکه مزدک «یک بنگاه انتشاراتی کمونیستی» است مستمسک لازم را برای سفارت ایران در ایتالیا فراهم آورند تا بدان وسیله آن سفارت بتواند به آسانی حکم تعطیل مزدک را از دادگستری ایتالیا تحصیل کند. روشن است که بنگاه انتشارات مزدک، به مثابه یک «شخصیت حقوقی» که در ایتالیا قانوناً به ثبت رسیده است، نه می‌تواند «کمونیستی» باشد و نه «آنتی کمونیست». لذا مزدک از جواب گفتن به این پرووکاسیون پلیسی حزب توده پرهیز می‌کند.

در مورد مسئول قانونی مزدک باید گفت، از آنجا که وی طبق موازین معاهده بین‌المللی ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ در پناهندگی سیاسی به سر می‌برد، وی نیز ترجیح می‌دهد شخصاً به این پرووکاسیون پلیسی جواب نگوید. لذا پاسخی که یکی از همکاران مزدک تهیه کرده است برای اطلاع عموم در اینجا نشر می‌یابد.

روشن است که در صورتی که حزب توده همچنان به کارزار بهتان و افتزایی که [البته] با مقاله پیکار آغاز نشد ادامه دهد، مسئول قانونی مزدک و دیگر همکاران بنگاه انتشارات مزدک ساکت نخواهند نشست و اجباراً برخی امکانات محدود مالی و فنی را که باید برای اشاعه مارکسیسم و علیه ضدانقلاب در ایران به کار برده به امر مبارزه علیه آن دستگاه فرتوت تخصیص خواهند داد.

آنتی کمونیست واقعی کیست؟

پاسخ یک «مزدک»ی به مغان «آتشکده»ی خاموش

در آخرین شمارهٔ پیکار، نشریهٔ «دانشجویی» بقایای حزب توده در خارج از کشور، سه صفحه به امر افترا و بهتان به مزدک و بالاخره تهدید مسئولین آن اختصاص داده‌اند. اگر همهٔ «استدلالات» اینان را خلاصه کنیم، نتیجه این می‌شود که گویا مزدک به پیروی از نیرنگ جدید امپریالیست‌ها می‌کوشد، در زیر «پوشش» مارکسیسم، حزب توده، جنبش کارگری و حزب کمونیست ایران را بدنام سازد، و مبارزه‌ای علیه اتحاد شوروی و کمونیسم را به پیش برد.

این‌گونه اتهامات از جانب بقایای حزب توده به کسانی که سیاست خارجی شوروی را مورد انتقاد قرار داده‌اند هیچ تازگی ندارد و همان حربهٔ کهنه‌ای است که استالین و دستگاه پلیسی او علیه بهترین کمونیست‌ها ده‌ها سال به کار بردند.^۱ اینان همیشه این حربهٔ کهنه و اکنون دیگر پوسیده را به کار بسته‌اند که هرکس از اتحاد شوروی انتقاد کرد «آنتی کمونیست» است، به عبارت ساده انتقاد از شوروی = آنتی سوویتسم = آنتی کمونیسم. لکن معیار جدیدی که آقایان در این مقاله به کار گرفته‌اند این است که هرکس که به حزب توده و تاریخ «سیاسی» آن انتقاد کرد یا انحرافات آن را فاش نمود او نیز آنتی کمونیست است. بقایای حزب توده، که امروز بیش از هر روز دیگر در انفراد و ورشکستگی سیاسی غوطه‌ورند، چاره‌ای ندارند مگر آنکه به جای استدلال به بهتان و افترا و حتی فحاشی رذیلانه متوسل شوند.

۱. رفیق سلطان‌زاده ضمن حملات شدید خود طی سال‌های متمادی به «متخصصین امور ایران» در شوروی، چون ایرانسکی و ایراندوست، که درواقع از تعیین‌کنندگان مؤثر این سیاست در ایران بودند، دشمنی آنان را به جان خرید و سرانجام به‌عنوان «یک آنتی کمونیست و عامل امپریالیسم» تیرباران شد. او ازجمله در کتاب امپریالیسم انگلستان و انکشاف اقتصادی ایران، منتشره به روسی در مسکو (ص ۱۱۶)، در انتقاد به سیاست خارجی شوروی نوشت: «درحالی‌که ارتجاع از کمک مداوم امپریالیسم انگلستان برخوردار است، انقلاب [در ایران] باید در حال حاضر منحصر به روی نیروی خود تکیه کند.» و افزود حرکت‌های دلاورانهٔ انقلابی در ایران از «حمایت واقعی خارج از کشور» محروم است. او نیز سیاست حمایت از رضاخان و رضاشاه را مورد انتقاد و حمله قرار می‌داد و تهدید علیه او عملی شد.

ناخرسندی اینان از انتشارات مزدک در چیست؟

ظاهراً در این است که انتشارات مزدک، با نشر مجدد اسناد خود حزب توده، چهره این حزب را «دگرگون» ساخته است. استدلال از این مسخره‌تر میسر نیست. چگونه می‌توان چهره حزبی را با انتشار اسناد خودش دگرگون ساخت، مگر آنکه چهره بزرگ‌کرده آن با ماهیت آن حزب، که بعضاً در اسناد فعالیت‌های سی و دو ساله‌اش منعکس است، مغایرت داشته باشد. اینان مدعی هستند که مزدک اسناد را دست‌چین کرده است. نگاهی به سند شماره یک در این جزوه نشان می‌دهد که چه کسانی خواهان روشن شدن همه‌جانبه مسائلند و چه کسانی می‌خواهند مسائل همچنان در پس پرده تاریکی باقی بمانند.

پیکار همین «استدلال» را در مورد حزب کمونیست نیز به کار می‌برد. این فقط یک بهتان است. مزدک تاکنون سندی از حزب کمونیست ایران که چهره آن را «دگرگون» سازد منتشر نساخته است، زیرا اصولاً حزب کمونیست حزبی نبود که با انتشار اسناد آن چهره‌اش دگرگون شود. اینان می‌کوشند، با الصاق خود به حزب کمونیست ایران، «استدلال» یعنی درواقع بهتان خود را نیرومند سازند و در پس حیثیت حزب کمونیست برای خود آبرویی دست‌وپا کنند.

ناخرسندی دیگر آقایان این است که چرا در مقدمه کتاب آثار ارانی (مزدک، شماره ۱۰) سابقه کامبخش افشا شده است (به نظر می‌رسد که این جنبه بیشتر موجبات ناخرسندی آقای کیانوری باشد، که پس از فوت کامبخش، چون وارث خانوادگی، جانشین او در هیئت‌اجراییه شده و اکنون به عبث می‌کوشد از این «ارثیه فامیلی»، و نه ارثیه فکری و مبارزاتی ارانی، دفاع کند). ما به آقایان پیشنهاد می‌کنیم اگر در این مقدمه حتی یک نکته خلاف حقیقت گفته شده است، با تکیه به اسناد و مدارک، جواب گویند. تنها کسانی که استدلالی در چننه ندارند به بهتان و افترا متوسل می‌شوند. ولی به نظر ما اینها همه مستمسکند. ناخرسندی بقایای حزب توده و علت اساسی این حمله بی‌شرمانه و هیستریک ایشان به مزدک این است که با توزیع انتشارات مارکسیستی و اسناد جنبش کمونیستی و کارگری ایران (یعنی اسناد تجربیات گذشته) جوانان مبارز ایران امروز خواهند توانست بهترین معیار داوری درباره گذشته و راهیابی آینده را به دست آورند.

این علت اساسی ناخرسندی ایشان است. از ۵۴ نشریه گوناگونی که حزب توده پخش می‌کند تنها دو تا از جمله آثار مارکسیستی است که آقایان طی بیست سال زندگی «سیاسی» در تبعید به علاقه‌مندان جنبش مارکسیستی ارائه داده‌اند (پنج جلد دیگر، مانیفست و چهار جلد آثار لنین، کار اداره نشریات خارجی شوروی است). ۴۷ نشریه دیگر ترهاتی است که آقایان با انتحال از نوشته‌های شوروی‌ها خواسته‌اند به نام مارکسیسم به خورد مردم دهند. لذا ایشان حق دارند از انتشارات مارکسیستی‌ای که در شرایط بسیار دشوار مالی، فنی و غیره در خارج از کشور تهیه می‌شوند ناراضی باشند، و حتی در این ناخرسندی پیشروی کنند و وقیحانه ناشران مزدک را مورد تهدید قرار دهند.

این شاگردان وفادار و خلف استالین فراموش می‌کنند که استالینسم در سطح جهانی در حال زوال است و جنبش کارگری ایران نیز دیگر یوغ این تفکر عقب‌مانده را نخواهد پذیرفت و استقرار مجدد آن، حتی در پس سپر حمایت کشور نیرومند شوروی، ممکن نخواهد بود. حرکت عینی تاریخ نیرومندتر و شکننده‌تر از آن است که مشتی انتحالگر منفرد بتواند در مقابل آن بایستند.

آقایان بار دیگر، ضمن حملات رذیله‌خویش به مزدک و «گردانده اصلی» آن، خود را قهرمان «کمونیسم» در ایران می‌نمایانند. ما از آقایان می‌پرسیم دلیل و مدرک شما بر کمونیست‌بودنتان چیست. برنامه انقلابی‌ای است که پس از تشکیل حزب منتشر ساختید؟ همکاری صمیمانه‌تان با قوام‌السلطنه مرتجع و عامل امپریالیسم و شرکت در کابینه ائتلافی با او بود، یا مذاکرات محرمانه‌تان با مقامات انگلیسی برای تشکیل حکومت ائتلافی با صدراالاشراف و دکتر طاهری، نمایندگان زمین‌داران بزرگ ایران؟ یا بالاخره اظهارات رادمنش، دبیرکل حزب، و آوانسیان، دایر بر اینکه انگلستان در ۱۹۴۵ کشوری سوسیالیستی بود و نه امپریالیستی؟ (در مورد این موارد نگاه کنید به سند شماره ۲ در این جزوه). آیا مبارزه بی‌امانتان علیه جنبش توده‌ای ضدامپریالیستی ملی‌کردن نفت را باید دال بر کمونیست‌بودن شما دانست، یا مقاومت جانانه‌ای که در ۲۸ مرداد در مقابل یورش ارتجاع و امپریالیسم، نه به خاطر دفاع از دستاوردهای جنبش، بلکه دست‌کم برای حفاظت از جان آن عزیزانی که شهید شدند، از خود نشان

دادید؟ یا بالاخره همکاری اخیرتان با بختیار جلاد که با قربانی کردن رادمش سروته آن را هم آوردید؟ یا ترجمه و انتشار آثار وسیع مارکسیستی است که طی حیات «سیاسی» خود در اختیار جنبش کارگری ایران گذاشته‌اید؟ کدامین اینها دلیل کمونیست‌بودنتان است؟ نه، هیچ‌کدام اینها. شما تنها یک مدرک برای کمونیست‌بودن دارید و آن شناسایی رسمی اتحاد شوروی از شما به مثابه حزب «برادر» کوچک‌تر است و بس.

به زعم شما، انتقاد از سیاست خارجی شوروی دال بر آنتی‌کمونیسم است. یعنی هرکه از کمک مادی و معنوی حکومت شوروی به شاه انتقاد کرد و آن را به سود انقلاب و سرنوشت مردم زحمت‌کش ایران ندانست او آنتی‌کمونیست است، هرکه به فروش اسلحه شوروی به شاه، که هر روز دسته‌دسته مبارزان انقلابی را به چوبه‌های اعدام می‌بندد و سینه‌هایشان را مشبک می‌کند، اعتراض کرد او هم آنتی‌کمونیست است. هرکس علیه دعوت رسمی شورای سراسری اتحادیه‌های کارگری شوروی از سران سازمان امنیتی «سازمان کارگران ایران» (سندیکا‌های زرد) به پانزدهمین کنگره آن شورا و بازدید متقابل آنان از این سندیکا‌های زرد در ایران اعتراض کرد او هم آنتی‌کمونیست است.^۱

آری اینهاست معیارهای آنتی‌کمونیست‌بودن ما و کمونیست‌بودن شما، که به خاطر حفظ خرده‌منافع فردی علیه منافع آنی و سرنوشت جنبش کارگری و کمونیستی ایران مهر سکوت بر لب می‌نشانید.

همکاران مزدک نمی‌توانند از حملات هیستریک بقایای حزب توده در خارج از کشور نسبت به کار خود ناخرسند باشند، زیرا این حملات نشان‌دهنده اثر بخشی فعالیت انتشاراتی ایشان است. بقایای حزب توده بیهوده می‌کوشند با هشدار باش‌علاقه‌مندان جنبش کارگری مارکسیستی ایران را از «دامی که مزدک در پیش پای آنها نهاده است» برحذر دارند. این فریاد هیستریک مُشتی ناامید منفرد در بیابان است و، همچنان بیست سالی که سپری شده است، شنونده‌ای نخواهد داشت.

بهترین پاسخ ما به شما این است که با انتشار آثار مارکسیستی و تاریخ جنبش

۱. آخرین این دیدوبازدیدها در ماه‌های مارس و مه ۱۹۷۲ صورت گرفت.

کارگری ایران و جهان همچنان در جهت از بین بردن آخرین بقایای این سرطان طبقه کارگر ایران کوشا باشیم.

«مزدک»ی، فوریه ۷۴

از سرنوشت حزب توده در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

تهدیدهای انقلابی [نمای] خرده‌بورژوازی و نمایندگان دموکرات [نمای] آنها چیزی جز تلاش برای ترساندن حریف نیست. آنان هنگامی که به بن‌بست برمی‌خورند و خود را آن قدر در خطر رسوایی می‌بینند که ناگزیر می‌شوند به عملی ساختن تهدیدهای خود بپردازند، کارشان دو پهلوی پیدا می‌کند، بدین معنا که بیش از هر چیز از وسایل نیل به هدف احتراز می‌جویند و به جست‌وجوی مستمسک برای مغلوبیت برمی‌خیزند. پیش‌درآمد پُرخروشی که آغاز مبارزه را اعلام می‌دارد، همین که کار به خود مبارزه می‌رسد، لندلند عاجزانه محو می‌شود، بازیگران قیافه جدی خود را از دست می‌دهند و بازی مانند بادکنک پُربادی که سوزنی به آن زده باشند فرومی‌نشیند.

کارل مارکس، هیجدهم پرومر

سند شماره ۱

بیستم سپتامبر ۱۹۷۳

هیئت محترم اجرایی حزب توده ایران،
آقایان محترم،

ما در نظر داریم در آئیه نزدیک جزوه کمیته مرکزی حزب توده ایران، مورخ بهمن ماه ۱۳۳۲، درباره ۲۸ مرداد، را در جلد پنجم اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران به چاپ برسانیم. بنا بر توصیه یکی از رفقای شما، تصمیم بر آن گرفتیم ضمن این نامه از شما درخواست کنیم جزوه دیگری که از جانب آن حزب در این زمینه انتشار یافته است را برای چاپ در همان مجلد در اختیار ما بگذارید. این سند نوشته آقای کیانوری است که در قطعنامه پلنوم وسیع بدان اشاره می رود (نشریه تعلیماتی شماره ۴۴، فروردین ۱۳۳۳).

ما امیدواریم که این درخواست ما مورد توجه قرار گیرد، به ویژه به این دلیل که نسل نو درگیر در مبارزه حق دارد در مورد حوادثی که به ۲۸ مرداد منجر شد اطلاعات همه جانبه ای داشته باشد و در ارزیابی خود وسیع ترین اسناد را در اختیار داشته باشد.

ما قبلاً از همکاری شما تشکر می کنیم.

با سلام های گرم، انتشارات مزدک

(این نامه هرگز جوابی دریافت نداشت.)

سند شماره ۱۲

گزارش محرمانه خانم لامبتون، وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران، به سفیر آن دولت در تهران، که برای وزارت خارجه آن کشور ارسال شده است. در این سند^۱ که به تاریخ اول مارس ۱۹۴۵ است، ما گزارش خانم لامبتون را از ملاقات برخی رهبران حزب توده با دو نفر از نمایندگان پارلمان انگلستان (پارکر و فریزر) و همچنین لرد کارینگتون می‌خوانیم. خانم لامبتون در این جلسه نقش مترجم رسمی را به عهده داشته بود. سفیر انگلیس، سر ریدر بولارد، در نامه‌ای که همراه گزارش محرمانه فرستاد نوشت:

من بعداً مطلع شدم که این اعضای پارلمان [انگلستان] نمایندگان حزب توده را بسیار ملایم یافتند. این امر در مورد برنامه حزب توده نیز صادق است. آنچه مهم است تکنیک انقلابی است که حزب توده

۱. آرشیو وزارت خارجه بریتانیا که معمولاً پس از سی سال گذشت زمان از حوادث برای محققین باز می‌شود، در مورد استثنایی جنگ جهانی دوم تا آخر سال ۱۹۴۵ باز شده است. آنچه اینجا مورد استناد است از این آرشیو گرفته شده است. مطالب در دو کمانه [] و تأکید بر کلمات از ماست.

وسيلة آن ادمینیستراسیون را مختل می‌کند. [البته این «تکنیک انقلابی» در ۲۸ مرداد به کار نیامد].

در گزارش سرّی لامبتون از جمله می‌خوانیم:

دکتر رادمنش گفت که حزب توده البته برنامه‌ای دارد، اما با مجلس کنونی [چهاردهم تقنینیه] و دولت کنونی امیدی به اجرای آن نیست. ایشان بر این نظرند [که] اگر [حزب توده] می‌توانست در دولت [ارتجاعی صدر و امثالهم] شرکت جوید، ممکن است بتوان بخشی از آن را به مورد اجرا گذارد.

البته این کار بعد با قوام‌السلطنه شد.

لامبتون در گزارش سرّی همچنین می‌نویسد رهبران حزب توده از من پرسیدند که آیا وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا شکایتی علیه مطبوعات حزب توده دارد و من جواب دادم آری، و اضافه می‌کند:

در مطبوعات توده مداوماً دربارهٔ امپریالیسم و ارتجاع بین‌المللی مطالبی نوشته می‌شود. اگرچه ممکن است اشتباه کنم، [ولی] به نظر می‌رسد که مقصود [از این حملات] بریتانیای کبیر و سیاست بریتانیا است. رادمنش این امر را تکذیب کرد و آوانسیان نیز حرف او را تأیید نمود و گفت بریتانیا یک کشور سوسیالیستی است و مورد احترام آنان است. آنچه مورد حملهٔ ایشان است برخی جنبش‌های ارتجاعی است که در سراسر دنیا یافت می‌شوند... اسکندری گفت که به یک تفاهم بین انگلیس و روسیه در ایران نیاز هست [حتماً مراد احیای قرارداد ۱۹۰۷ است]. افراد ذی‌نفع (مثلاً فاشیست‌ها و ارتجاعیون و غیره) حداکثر کوشش خود را به کار می‌برند تا تخم شک بکارند و مناسبات روسیه و انگلیس را در ایران مختل سازند و کاملاً روشن است که چه کسانی از این امر سود می‌برند. [این هم از فهم آقایان «کمونیست‌ها» از کشور سوسیالیستی و امپریالیسم].

سفیر بریتانیا، سر ریدر بولارد، در بخشنامه‌ای^۱ به تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۴۳، خود به کنسولگری‌های بریتانیا در ایران، در مورد انتخابات دوره چهاردهم، نوشت:

با توجه به انتخاباتی که در پیش است، شما باید راهنمایی‌های زیر را در نظر بگیرید: اعضای حزب توده و سایر گروه‌های چپ [؟] به شرط آنکه افراد غیرمسئولی نباشند، می‌توانند در بسیاری از موارد در خدمت بهترین منافع کشورشان باشند و به مراتب بر عناصر ارتجاعی و مزاحم مجلس کنونی ارجح باشند، و به سود منافع ما نیست که این نامزدها از حق نامزدی انتخابات محروم گردند، فقط به این خاطر که نظرات چپی دارند. برعکس نامزدهای انتخابی با نظرات مرفعی و آزادی‌خواه، که احتمال دارد تشویق‌کننده اصلاحات (رُفرم) باشند، باید تشویق شوند....

سر ریدر بولارد در نامه دیگری^۲ به واحدهای کنسولی دولت متبوع خود می‌نویسد:

اغلب ایرانیان [در هیئت حاکمه] به این فرض گرایش دارند که چون حزب توده هوادار روس است و آشکار است که از جانب آنان تشویق و حمایت می‌شود، انگلیسی‌ها باید بدون قید و شرط ضدتوده‌ای باشند. این درست است که ما مخالف حزب توده هستیم زیرا هوادار شوروی است... اما این حقیقت ندارد که مخالفت ما با آن حزب براساس برنامه نشریافته رفرم‌های اجتماعی عمیق اوست. غالب ایرانیان تصور می‌کنند که ما، به مثابه نمایندگان نمونه کلاسیک قدرت سرمایه‌داری، باید بر این پایه‌ها [برنامه] نیز مخالف حزب توده باشیم. لازم است این برداشت تصحیح گردد... برنامه نشریافته حزب توده هیچ چیز خیلی انقلابی ندارد....

مسئول سیاست ایران در وزارت خارجه بریتانیا در لندن، در یادداشت داخلی

1. FO 371/35071/f.113.

2. FO 371/45448/ff.38-9.

خود^۱، براساس گزارش‌های ارسالی سفیر از تهران، چنین اظهارنظری در مورد حزب توده داشت:

درباره حزب توده و فعالیت‌های آن به نظر من امیدوارکننده می‌رسد که مالکین ثروتمند از بابت امری که احتمالاً به نظرشان یک خطر بلشویکی می‌رسد نگران شوند. این تلگراف [به سفیر از تهران] نشان می‌دهد که در برنامه حزب [به توده] هیچ جنبه تندروانه‌ای وجود ندارد. افزون بر این، وضع داخلی کنونی آن چنان وخیم است که اصلاحات اساسی [که] چه به دست شاه از بالا یا به دست حزبی از پایین باید تحمیل شود به نظر می‌رسد که تنها آلترناتیف در مقابل خیزش اجتماعی در چند سال آینده باشد. من بنابراین نمی‌فهمم چرا باید مالکین را، که اکثریت مجلس را تشکیل می‌دهند و امیدی به ما نمی‌دهند، در مقابل حزبی که موفق شده است آنان را تا حدی به هراس اندازد تقویت کنیم.

در یک سند دیگر «بسیار سَری»^۲ سفیر انگلیس به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۴۵ به وزارت خارجه این‌طور گزارش می‌دهد:

[۱]. رهبران میانه‌روتر حزب توده، در یک مذاکره اخیر با یکی از اعضای سفارت [به انگلیس]، وضع کنونی در این کشور را غیرقابل تحمل تشریح کردند و این نظر را بیان داشتند که مادامی که سیاست خارجی [به ایران]، یعنی روابطش با بریتانیا و روسیه و مناسبات روس و انگلیس، روشن نشده‌اند، هیچ رفرمی نمی‌تواند انجام گیرد. او [یکی از رهبران توده] اعلام کرد که تندروان حزب خواهان مناسبات خوب با هر دو کشورند، لکن مخالف نفوذ بیش از حد هریک از آنها [در ایران] اند. او در عین وارد ساختن اتهام به ما در حمایت از طبقه حاکم فاسد کنونی، و بدین وسیله دوام بخشیدن به وضع کنونی، این را تکذیب کرد که حزب او خواستار انقلاب است یا اینکه مردم آماده انقلابند. ۲. به نظر او اوضاع

1. FO 371/35069/F.53.

2. FO 371/45450/F.110.

یک دولت انتلافی را با شرکت همه عناصر، شاید به استثنای مرتجع ترین عناصر [گروه سید ضیاء الدین طباطبایی]، می طلبد. تا زمانی که سطح تربیت مردم بالا رود، باید نوعی دموکراسی «هدایت شده» جانشین دموکراسی واقعی گردد. ۳. در پاسخ به یک سؤال درباره ترکیب حزب توده، او اعتراف کرد عناصر فاسدی وجود دارند که می کوشند از حمایت روس ها برای نیل به اهداف شخصی استفاده کنند، اما او تأکید کرد که اگر حزب به قدرت برسد، آنها را بیرون خواهد ریخت. ۴. سه نفر از رهبران برجسته توده نیز اخیراً با نخست وزیر ایران تماس برقرار کردند و به او پیشنهاد کردند که دکتر طاهری [نماینده مرتجع ترین نمایندگان مجلس چهاردهم] یکی از رهبران اکثریت هوادار دولت را قانع سازد تا نیروهای خود را با نیروهای حزب توده متحد و هواداران خود را همراه سازد، و در مقابل آن حزب توده به صدر [نخست وزیر ارتجاعی وقت] قول داد کاری کند که روسیه به سرعت و به کلی به اشغال شمال ایران پایان دهد. ۵. واکنش دکتر طاهری نسبت به این [پیشنهاد] این بود که این امر حاکی از این است که حزب توده احساس می کند که دارد زمینه را از دست می دهد....

این است «کمونیسم» و «ضدامپریالیسم» حزب توده.

تذکر

در ترجمه، آنجا [که] اضافه کردن برخی مطالب متن را در فارسی رساتر می‌ساخت، کلماتی اضافه شده است. این کلمات اضافه شده در دو کمانه [] نشانده شده‌اند. کلماتی که در دو ابرو () نشانده شده‌اند از آن نویسنده‌اند و نه مترجم.

حق ترجمه و نشر این جلد چهارم و جلد‌های یکم، دوم و سوم اسناد جنبش کارگری سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران برای بنگاه انتشارات مزدک، فلورانس، محفوظ است. نقل از این مجلدات در صورت ذکر منبع مجاز است. هرگونه تخلف از این قاعده مستوجب تعقیب قانونی خواهد بود.

ناشر

Historical Documents: The Workers, Social-Democratic and Communist Movement in Iran (1903-1963), Volume IV, Selected Writings of Avetis Sultanzade, Mikailian.

All Rights Reserved for: Edition Mazdak, Florence Italy (C).

سرسخن

پیرامون شخصیت ناشناخته یک کوشنده انترناسیونالیست ایرانی،
آوتیس میکائیلیان سلطانزاده

سلطانزاده که بود؟

این پرسشی است که بسیاری از رزمندگان و محققین مارکسیست ایرانی با آن روبه‌رو بوده‌اند. نویسنده حاضر نیز زمانی با این سؤال روبه‌رو شد و مدت‌ها بدان پاسخی نمی‌یافت، و نخستین بار با این نام در کتاب روسیه و باخت‌ر در ایران نوشته جورج لنچافسکی^۱ آشنا شده بود.

1. George Lenczowski, *Russia and The West in Iran*, Ithaca, Newyork, 1948, p. 224.

جورج لنچافسکی از مورخین ایران‌شناس آنتی کمونیست بنام آمریکاست. وی از پیشقدمان تاریخ‌نگاری معاصر خاورمیانه از دیدگاه منافع خاص امپریالیست‌ها در این منطقه بوده و بسیاری از «مورخین ایران‌شناس» از دست‌پورده‌های وی هستند. آثار وی در این زمینه اهمیت کلاسیک دارد است و منبع اصلی بسیاری از تحقیقات بعدی قرار گرفته است. بسیاری، از جمله سپهر ذبیح، نویسنده کتاب جنبش کمونیستی در ایران، (Univ. of Calif. Press, Berkeley, 1966)، در تدوین آثار خود اساس کار را بر تحقیقات و موضع‌گیری‌های مورخ نامبرده استوار ساخته‌اند. این «مورخ بزرگ» اگر کمی به خود زحمت می‌داد، به‌راحتی می‌توانست تفاوت هویت سلطانزاده و پیشه‌وری (جوادزاده) را، به‌طوری‌که بعداً در متن این سرسخن خواهیم دید، دریابد. اینکه لنچافسکی یا دیگرانی که به وی تأسی جسته‌اند، مانند روح‌الله رضوانی و م. سمولانسکی، (Soviet Foreign Policy And World Revolution, H.H. Hammond, Princeton, 1965, p. 859)، سلطانزاده را همان پیشه‌وری معرفی کرده‌اند عمد داشته‌اند یا نه بر ما دقیقاً روشن نیست.

نویسندهٔ اخیر مدعی است سلطان‌زاده همان میرجعفر جوادزاده، پیشه‌وری، صدرِ جمهوری دموکراتیک آذربایجان (سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵)، است که به نام نمایندهٔ حزب کمونیست ایران در کنگره‌های کمیترن شرکت می‌جست. همین ادعای بیش از اندازه جسورانهٔ لنچافسکی نویسندهٔ حاضر را بر آن داشت تا در جهت شناختن سلطان‌زاده و کشف حقیقت در مورد این فرزند برجستهٔ طبقهٔ کارگر ایران بکوشد، پردهٔ ابهام را کنار زند و توطئهٔ سکوت را در هم شکند. از جمله نتایج این تحقیقات کتاب حاضری است که خواننده در دست دارد. کتاب حاضر نزدیک به ۳۵ سال پس از شهادت رفیق سلطان‌زاده نشر می‌یابد. انتشار این کتاب تنها بدین علت حائز اهمیت نیست که شخصیت انقلابی ممتازی چون سلطان‌زاده را به ما می‌شناساند و بر گوشه‌های بسیار تاریکی از جنبش کمونیستی ایران پرتو می‌افکند، بل از این نقطه‌نظر نیز شایستهٔ توجه است که از محتویات آن بسیار می‌توان آموخت.

متأسفانه ترجمهٔ همهٔ آثار رفیق سلطان‌زاده از زبان روسی به فارسی هنوز میسر نگشته است. در کتاب حاضر ما تمام آثار وی را که به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی یافته‌ایم منتشر می‌سازیم. علاوه بر اینها برخی را نیز از روسی به فارسی برگردانده‌ایم. تنها یک مقاله به نقل از پیکار فارسی است (که یکی از دوستان لطفاً در اختیار ما گذاشت). دیگر آثار این تنورسین انقلابی ایرانی به تدریج ترجمه و نشر خواهد یافت.

گردآوری آثار رفیق سلطان‌زاده از اکناف جهان کار آسانی نبوده است. همچنین تحقیق در مورد وی کاری سهل نبود و با موانعی که برخی بر سر راه این تحقیق ایجاد کرده‌اند سال‌ها به طول انجامید. در جمع‌آوری ترجمهٔ این آثار، رفقا و دوستانی چند از بذل کمک دریغ نورزیدند. نویسندگان و خوانندگان هر دو مدیون اینانند.

و اکنون حاصل این کوشش‌ها:

رفیق آوتیس سلطانزاده به سال ۱۸۸۹ میلادی (۱۲۸۶ شمسی) در خانواده‌ای از ارامنه شهر مراغه چشم به جهان گشود. دوران کودکی‌اش را در آذربایجان گذراند و از سیزده سالگی به منظور ادامه تحصیل به روسیه تزاری رفت و تا انقلاب کبیر اکتبر در آن کشور (لنینگراد) زیست و در سال ۱۹۱۲ به حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه (گروه بلشویک) پیوست و از فعالین مهم آن شد. بنا بر قول دایرةالمعارف تاریخ شوروی^۱ از شرکت‌کنندگان فعال انقلاب اکتبر بود. در سال ۱۹۱۹، بنا بر تصمیم شعبه خاورزمین بین‌الملل کمونیست (کمیترن)، به تاشکند اعزام شد تا در آنجا به بسیج ایرانیان مقیم آن خطه پردازد و در مبارزه علیه تحریکات عناصر ضدانقلابی محلی و امپریالیست‌های انگلیسی شرکت جوید. در سال ۱۹۲۰، پس از شرکت در کنگره خلق‌های خاورزمین، به‌عنوان نماینده ایران، همراه حیدرخان عمواغلی، مسئولیت عضویت در شورای تبلیغاتی کمیترن در خاور را عهده‌دار شد.^۲ رضا روستا در مقاله‌اش در مورد حیدرخان (دنیا، سال سوم، شماره ۴) از سلطانزاده به‌عنوان رهبر حزب کمونیست ایران نام نمی‌برد و تنها حیدرخان را ذکر می‌کند. همچنین در مقاله یادداشت‌هایی درباره شرکت ایرانیان مقیم روسیه تزاری در حوادث انقلابی این کشور (دنیا، سال هشتم، شماره ۴) یادی از سلطانزاده نمی‌شود. اینها را نمی‌توان جز به‌عناد «مورخین» رسمی با کمونیستی چون سلطانزاده [مربوط] دانست.

رفیق سلطانزاده در اواخر ۱۹۱۹ به عضویت حزب «عدالت» درآمد و از مبتکرین تشکیل حزب کمونیست ایران و شرکت‌کننده فعال نخستین کنگره آن در شهر انزلی (پهلوی کنونی) بود.^۳

۱. دایرةالمعارف تاریخ شوروی:

Sovietskaya Istoricheska Inziklopedia (Tome 13), Moskva, 1971, p. 951.

در دایرةالمعارف کبیر شوروی (B.S.E.)، مجلد ۴۱، چاپ مسکو، ۱۹۵۶، از رفیق سلطانزاده یادی نمی‌شود.

۲. نگاه کنید به صورت‌جلسات کنگره خلق‌های خاورزمین:

Le Premier Congrès des Peuples De L'Orient, Baku, 1920, Réédition Maspéro, Paris, 1971.

۳. نگاه کنید به گزارش نخستین کنگره حزب کمونیست ایران (در همین مجلد).

نخستین کنفرانس وسیع کمونیست‌های ایرانی در اوایل ماه آوریل ۱۹۲۰ در شهر تاشکند برگزار شده بود.^۱ چگونگی برگزاری این کنفرانس را می‌توان به‌اختصار در مقاله‌ی مربوط به صورت‌جلسات کنگره‌انزلی از قول خود سلطان‌زاده خواند.^۲ وی پس از برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست ایران^۳ عازم روسیه شوروی شد و به‌عنوان نماینده این حزب در کنگره دوم بین‌الملل کمونیست شرکت جست.

۱. صورت‌جلسات کنگره یکم حزب کمونیست ایران:

Die Kommunistische Internationale, No. 14.

۲. نگاه کنید به همین مجلد (از گزارش نخستین کنگره حزب کمونیست ایران). خلاصه‌ای از این صورت‌جلسه در مجله دنیا (شماره ۲، سال ۸) نیز درج شده است. همین متن سانسور شده در جلد نخست اسناد جنبش کمونیستی... ایران تجدید چاپ شده است. در مورد تاریخ برگزاری و محل این کنفرانس نظرات مختلفی وجود دارد. مقاله‌ی مربوط به شرح حال نیکبین (دنيا، سال یازدهم، شماره ۳)، براساس نوشته‌های رضا روستا و تقی ابراهیم‌اف (شاهین)، برگزاری این کنفرانس را در سال‌های ۱۹۱۸ یا ۱۹۲۰ و در شهرهای تاشکند یا عشق‌آباد می‌داند. عبدالصمد کامبخش، بدون ذکر مأخذ، تاریخ ۱۳ آوریل را درست می‌داند (نظری به تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران). امیر خیزی (دنيا، شماره ۴، سال ۱۱) تاریخ برگزاری این کنفرانس را اول آوریل ۱۹۲۰ می‌نویسد، ولی سلطان‌زاده در مقاله سابق‌الذکر تاریخ آن را آوریل ۱۹۲۰ و محل آن را تاشکند ثبت می‌کند. پاولوویچ آن را ۱۴ آوریل می‌نویسد (ص ۱۷ روسی، پانویس ۵۶).

۳. در مورد تاریخ برگزاری کنگره نخستین حزب کمونیست ایران نیز نظرات متفاوتی یافت می‌شود. برخی این تاریخ را ۱۹۲۰/۶/۲۰ دانسته‌اند (کامبخش، همان کتاب، ص ۲۷، و باز بدون ذکر مأخذ). ولی گزارش سلطان‌زاده از این کنگره در مجله کمینترن، به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی، تاریخ آن را ۲۳ ژوئیه ذکر می‌کند. به نظر ما می‌رسد که تاریخ ژوئن درست باشد و به دلایل زیر:

(۱) این کنگره نمی‌توانسته همزمان با دومین کنگره کمینترن، که از اواخر ماه ژوئیه تا اواسط ماه اوت ۱۹۲۰ در نشست بود، برگزار شده باشد. سلطان‌زاده در هر دوی این کنگره‌ها حضور داشته است. افزون بر این، طرح ارائه‌شده از جانب سلطان‌زاده به لنین، بنا بر تقاضای لنین، برای کنگره دوم کمینترن بین ۲۴-۲۹ ژوئیه ارائه شد (در این مورد نگاه کنید به پانویس شماره ۲ صفحه ۲۵). همچنین نباید فراموش کرد که سلطان‌زاده در نشست ۲۸ ژوئیه دومین کنگره کمینترن سخنرانی‌ای ایراد نمود. حضور حتمی وی در هر دو کنگره بدین معنی است که کنگره انزلی در ژوئن برگزار شده است.

(۲) بنا بر نوشته کتاب Soviet Russia and The East, Stanford Univ. Press, Eudin and North, 1964, P. 99، از قول روزنامه ایزوستیا، مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۲۰، کنگره انزلی لنین و نریمان نریمانف را غیاباً به ریاست افتخاری خود برگزید. این امر می‌رساند که کنگره در ژوئن برگزار شده است.

(۳) پرودا، ۱۶ ژوئیه، نیز خبر برگزاری این کنگره را به اطلاع می‌رساند. در این مورد نگاه کنید به: La Revue du Monde Musulman, Tome 52, 1922, P. 147.

در کنگره دوم کمیتن به غیر از سلطانزاده دورفقی دیگر از طرف حزب شرکت داشتند، یکی حسن اف (حسنزاده) و دیگری ابوجف.^۱

در این کنگره، سلطانزاده در کمیسیونهای مسئله ارضی و مسئله مستعمراتی و ملی شرکت داشت. وی در زمره کسانی بود که لنین از ایشان خواسته بود طرحی درباره مسئله ملی و مستعمراتی ارائه دهند.^۲ وی در نشست ۲۸ ژوئیه همین کنگره نظرات خود را درباره مسئله انقلاب در خاورزمین عرضه کرد.

(۴) خود سلطانزاده در کتاب ایران کنونی (ص ۵۹) تاریخ آن را ۲۳ ژوئن ذکر می کند (همین مجلد). در مورد شرکت کنندگان در این کنگره نیز نظرات یکسان نیست. برخی عقیده دارند که حیدرخان از مبتکران برگزاری این کنگره بوده است. در کتاب، A. Bennignsen Islam In The Soviet Union, Pall Mall, London, 1967, P. 103 آمده است که حیدرخان عازم رشت شد تا حزب کمونیست را تأسیس کند.

Eudin & North, P. 99 نیز همین عقیده را دارند. لیکن دیگران معتقدند اگرچه ممکن است حیدرخان در کنفرانس تاشکند حضور داشته، ولی در کنگره انزلی حاضر نبود (مقاله رضا روستا در مورد حیدرخان، دنیا، سال سوم، شماره ۴). روستا عدم حضور حیدرخان را در کنگره انزلی از جمله معلول اختلاف وی با سلطانزاده می داند. بهر حال خلاصه متن صورت جلسات کنگره انزلی (Die K.I, No. 14, 1921) عدم حضور حیدرخان را در این کنگره تأیید می نماید. افزون بر این، اگر حیدرخان حضور می داشت، دلیلی نمی توانست داشته باشد که پس از کنگره خلق های خاورزمین خواستار تجدید انتخابات کمیته مرکزی حزب گردد. در این مورد نگاه کنید به متن مقاله.

۱. حسنزاده (حسن اف) بدون تردید همان کریم نیکبین (زرتشت) است. مقاله زین العابدین نادری نام خانوادگی وی را حسن اف ثبت می کند. علاوه بر این براساس اسناد خانوادگی کریم نیکبین روشن می گردد که وی حتماً در کنگره دوم کمیتن حضور داشت (دنیا، سال ۱۱، شماره ۳، صص. ۴۸-۵۵).

در مقاله مربوط به سیروس آخوندزاده (نگاه کنید به پانویس شماره ۲ صفحه ۳۷) از شخصی به نام عوض اف نام برده می شود. به نظر می رسد این [شخص] همان ابوجف باشد که در اسناد کنگره دوم کمیتن از او به مثابه نماینده ایران در کنار سلطانزاده یاد شده است. به احتمال قوی این تغییر در دگرنگاری نام وی از فارسی به روسی و از روسی به آلمانی صورت گرفته است.

۲. لنین درباره طرح ارائه شده از طرف سلطانزاده به زبان آلمانی در حاشیه آن به روسی چنین نوشت: (۱) انحطاط طبقات دارا و استثمارکننده، (۲) قسمت اعظم اهالی را دهقانانی تشکیل می دهند که تحت استثمار قرون وسطایی قرار دارند، (۳) صنعتگران کوچک: در صنایع، (۴) نتیجه گیری: انطباق [سازگارساختن] انستیتوسیون های سوویتی [نهادهای شورایی] و همچنین حزب کمونیست (ترکیب آن و اهداف مشخص آن) در سطح کشورهای دهقانی خاور و مستعمره. اینجاست اصل مطلب. باید در مورد آن تعمق کرد و پاسخ های کنکرت [ملموس] را جست و جو نمود (به تحریر درآمده در ۲۴-۲۹ ژوئیه ۱۹۲۰). کلیات لنین، زبان فرانسه، جلد ۳۷، ص ۲۰۱.

در مورد تأیید نظریه سازگارساختن سوویت ها به اوضاع دهقانی در خاور توسط لنین همچنین نگاه کنید به نقل لنین در دفاع از گزارش کمیسیون کنگره دوم کمیتن در کلیات، جلد ۳۱، چاپ فرانسه، ص ۲۵۰.

(نگاه کنید به این مجلد، کنگره دوم کمیترن (انقلاب در خاورزمین)) در همین کنگره بود که وی به منزله نماینده احزاب کمونیست خاور نزدیک به عضویت کمیته اجرایی بین الملل کمونیست (کابک) انتخاب شد و در این سمت تا کنگره سوم انجام وظیفه کرد. وی در این دوران بسیار فعال بود. در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۰ در نشست کابک علیه رهبران ناسیونالیست خاور، که می خواستند با قدرت های آنتانت نزدیکی کنند، اتخاذ موضع نمود. در همین زمان بود که از نزدیک با رهبران برجسته بین الملل کمونیست چون لنین، بوخارین، تروتسکی، زینوویف، روزمر، کولچ رادک، وارکا و غیره همکاری داشت (نگاه کنید به اعلامیه مربوط به پنجاهمین سالگرد کمون پاریس، همین مجلد).

پس از برگزاری کنگره نخست حزب کمونیست ایران و اتخاذ تصمیمات از طرف آن، طی ائتلافی بین کوچک خان سردار جنگل و حزب کمونیست ایران، جمهوری سوویت ایران در گیلان به صدارت کوچک خان اعلام گردید. در این دوران و از جمله در خود جلسات کنگره نخست حزب بود که اختلاف شدید بر سر اینکه انقلاب را که باید رهبری کند و شعار آن چه باید باشد، مسئله ارضی را چگونه باید حل نمود و الخ بین رهبران حزب درگرفت.

سلطان زاده مدعی است که وی به هنگام شرکت در کنگره دوم کمیترن نظرات خود را در این مورد به لنین عرضه داشته بود و لنین نیز آنها را تأیید کرده بود. وی در این مورد در کتاب ایران، منتشره به سال ۱۹۲۴، مطلب را این طور بیان می دارد:

از آنجا که عقاید مختلفی درباره این موضوع وجود داشت، و بسیاری کسان صحت خط تاکتیکی حزب کمونیست را به شدت مورد تردید قرار می دادند، من بنا بر دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در تابستان ۱۹۲۰ با لنین تماس گرفتم و از وی تقاضا کردم دستورالعمل های لازم را برای کار آتی به ما بدهد... در نشست کمیته مرکزی، برخی از رفقا که حاضر بودند، و در میان آنها ارژنیکیدزه، که تحت تأثیر مسئله گنجه قرار داشتند، گنجه ای که اخیراً سرکوب شده بود، آن لحظه را برای طرح شعار انقلاب ارضی در ایران مناسب نمی دانستند، زیرا هراس داشتند این امر به شورش بی حساب توده های ناآگاه دهقانی تحت

رهبری کولاک‌ها و ملاکان بینجامد. رفیق لنین، پس از استماع دقیق این مطالب، تأکید کرد که: «در کشورهای عقب‌افتاده‌ای چون ایران، که در آن بخش بزرگی از املاک در دست مالکین ارضی است، شعارهای انقلاب ارضی برای میلیون‌ها دهقان اهمیت بسیار زیادی را داراست. و اما درباره شورش‌های دهقانی: این شورش‌ها در روسیه نیز رخ دادند و این بدین معناست که ما نباید سیاست ارضی خود را ترک گوئیم.» طی بحث‌های بعدی نقطه‌نظر لنین مورد تأیید زینوویف، بوخارین و دیگران قرار گرفت. سپس به پاولویچ و خود من پیشنهاد شد که کل این بحث را به شکل تز مربوط به اوضاع ایران تنظیم و ارائه کنیم... پس از همه اینها، من بلافاصله نظرات رفقای صاحب‌نظر را در مورد موضوع قطعنامه کنگره [ی دوم کمینترن] به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اطلاع دادم. مایه کمال تأسف ماست که حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که انقلاب ایران نتوانست زیر فشار ارتش انگلستان و ارتش شاه دوام بیاورد و شکست خورد.^۱

از جانب دیگر، برخی بر این ادعا هستند که لنین نظرات حیدرخان را، که در مخالفت با سلطان‌زاده قرار داشت، پذیرفت. درواقع همه مورخین شوروی از حیدرخان به مثابه «رهبر» حزب کمونیست ایران نام می‌برند و پیرامون وی هاله‌ای از افسانه ساخته‌اند. و این بی‌دلیل نیست، زیرا هنوز تاریخ‌نگاری شوروی از زیر نفوذ استالینسم رها نشده است که کوشیده است همه‌جا از تاریخ جنبش کمونیستی افسانه‌سازی کند.^۲ لکن باید براساس تزه‌های مصوبه کنگره دوم کمینترن در مورد خاور پذیرفت که بیشتر نظرات رفیق سلطان‌زاده تا نظرات حیدرخان مورد توجه لنین قرار گرفته باشد، به‌ویژه اگر در نظر بگیریم که نظرات روی (Roy) هندی، در امر لزوم سرکردگی انقلاب دموکراتیک به‌وسیله حزب پرولتری، که با نظرات رفیق سلطان‌زاده یکی بود، نیز در کنگره دوم، به مثابه «تزه‌های تکمیلی»

۱. سلطان‌زاده، ایران، مسکو، ۱۹۲۴، صص ۸۵-۸۷.

۲. رضا روستا، دنیا، سال ۳، شماره ۴، صص ۶۰-۷۳، و همچنین چهره یک انقلابی کهنسال، سیروس آخوندزاده، دنیا، سال ۹، شماره ۴، صص ۵۷-۵۹.

به تزه‌های لنین، مورد تصویب قرار گرفت. لکن پذیرش این نظریه آن‌ها را از جانب لنین به اختلاف درون حزب کمونیست ایران خاتمه نداد، زیرا به‌زودی در ترکیب کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تغییری رخ داد، و اصولاً کمیته مرکزی جدیدی «انتخاب» گردید و حیدرخان در ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ به صدارت این کمیته جدید برگزیده شد.^۱

در این مورد در مقاله یادشده رضا روستا چنین می‌خوانیم: «در نتیجه اعتراضات توده حزبی [۴] و راهنمایی بین‌الملل کمونیستی [از متون نقل شده در این مقاله دیده خواهد شد که رضا روستا چگونه در این مورد قلب حقیقت می‌کند]، چند ماه پس از کنگره اول، پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ تشکیل شد. در نتیجه، رهبری انقلاب و حزب کمونیست ایران به دست توانای حیدرخان عمواوغلی، بنیادگذار نهضت سوسیال‌دموکراسی ایران، افتاد... . سلطان‌زاده و آقای‌ها [برادران آقا‌زاده] از ترکیب کمیته مرکزی اخراج و سلطان‌زاده به مسکو منتقل می‌گردد.» ولی خود سلطان‌زاده از انشعاب در حزب سخن می‌گوید (در این مورد نگاه کنید به ایران معاصر، همین مجلد).

۱. نگاه کنید به ع. کامبخش، همان کتاب، ص ۱۴۳؛ دنیا، سال ۱۱، شماره ۲، صص ۲۰-۲۲. کنگره خلق‌های خاورزمین در روز ۸ سپتامبر در باکو به پایان رسید. در این کنگره ۱۹۲ ایرانی شرکت داشتند. به نظر می‌رسد انتخاب حیدرخان در اجلاس‌های کمونیست‌های ایرانی شرکت‌کننده در کنگره باکو انجام پذیرفته باشد. رضا روستا، در مقاله سابق‌الذکر، این نشست را پلنوم وسیع حزب می‌نامد. آنچه مسلم است این است که این نشست، و انتخاب حیدرخان به دبیرکلی حزب، تحت نفوذ حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه شوروی (هر دو زیر نفوذ استالین، از رفقای جوانی حیدرخان) انجام گرفت. در این مورد توجه کنید به متن مقاله و تصمیمات کمیته‌ترن. در مورد دخالت‌های رفقای قفقازی استالین در امور حزب کمونیست ایران و جنبش جنگل، نگاه کنید به نامه‌های لنین به استالین و چچرین. لنین در نامه ۱۶ ژوئیه خود به چچرین، کمیسار امور خارجی، می‌نویسد که روتشتاین از دخالت‌های دفتر باکوی حزب بلشویک در روابط ایران و شوروی شکایت دارد (جلد ۴۵، کلیات، ص ۱۹۳). در نامه دیگری به تاریخ ۱۳ اوت همان سال به روتشتاین، سفیر شوروی در ایران، می‌نویسد که با «سیاست محتاطانه» وی موافق است، ولی هنوز استدلال‌های «طرف دیگر» را نشنیده است. باین‌همه لنین معتقد است که «دلایل اساسی» وی «غیرقابل رد» اند (جلد ۴۵، کلیات، صفحات ۲۳۹ و ۶۸۵، چاپ فرانسه، ۱۹۷۰). تفسیر استالینی این امر از قول مورخ شوروی ایوانووا را می‌توان در مقاله سابق‌الذکر روستا یافت، یا در دو اثر خود ایوانووا:

M.N. Ivanova, *Nationalno-osvoboditelnoy v Iran v 1918-20*, Moskva, 1961 & *Nationalno-osvoboditelnoy dvizhinye v Guilans Koye irana, 1920-21*, *Sovetskoye vo stokovedinye*, No. 3, 1955, Moskva.

در مقاله دیگری نیز در این باره در مجله دنیا به قلب حقایق برمی‌خوریم. مقاله چهره یک انقلابی کهنسال، سیروس آخوندزاده، [به پانویس شماره ۲ صفحه ۳۷ رجوع شود] می‌آورد:

پس از پایان کنگره [خلق‌های خاورزمین]، سیروس آخوندزاده با رفیق دیگری به نام عوض‌اف، از اهالی بنفشه‌دره اردبیل، به نمایندگی کمونیست‌های ایران برای ملاقات با لنین عازم مسکو گردید. لنین، با وجود کسالت شدید خود، همراه با استالین و چچرین با نمایندگان خلق‌های شرق، از جمله سیروس و عوض‌اف، در کرملین ملاقات کرده، سیروس دشواری‌ها و نقایص کار حزب کمونیست ایران را به اطلاع لنین رسانید و تقاضای کمک نمود. در نتیجه راهنمایی‌های لنین، تحولات جدیدی در رهبری حزب کمونیست ایران به وجود آمد. عده‌ای از افراد منتخب کنگره اول، بنا بر گفته سیروس، به علت «عدم لیاقت و سبب‌های دیگر» از کمیته مرکزی برکنار شدند و به جای آنها نه نفر از کمونیست‌های هوادار موضع حیدر عمواوغلی و سیروس به عضویت کمیته مرکزی گمارده شدند.

باید تأکید کرد که این ادعای سیروس از بیخ‌و‌بن نادرست است. نخست اینکه تمام اسنادی که در این مقدمه بدان‌ها اشاره می‌رود «تغییر» کمیته مرکزی را در ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ می‌دانند، یعنی قبل از سفر سیروس به مسکو برای دیدار لنین (باید یادآور شد که کنگره خلق‌های خاور در ۸ سپتامبر پایان یافت و لذا می‌توان احتمال داد که این نشست پلنوم در روزهای ۹، ۱۰ و ۱۱ همان ماه برگزار شده باشد). پس نمی‌توان این «تغییر» را مبتنی بر نظر لنین و دخالت وی دانست. دیگر آنکه دور به نظر می‌رسد که لنین شخصاً تغییری را در ترکیب کمیته مرکزی روا دانسته باشد و آن هم بدون مشورت با دیگران و پس از یک دیدار کوتاه شتابزده. کسانی که می‌کوشند به اعتبار ملاقات کوتاهی با لنین، با جعل حقایق آشکار (یا حقایقی که بعدها آشکار خواهند شد)، همه تاریخ را به سود نظرات خویش بنویسند درواقع از موضع ضعف حرکت می‌کنند و سرنوشتشان

از نظر تاریخ بهتر از اسلافشان نخواهد بود. به‌رحال این ادعای سیروس جز بهتان استبدادگرایی به لنین نیست. و اما اصل قضیه چه بود؟

به‌طوری‌که از مصوبات کمیته اجرایی کمیتن (کابک) برمی‌آید، سلطان‌زاده نه عضویت در کمیته مرکزی جدید را داشت و نه نظراتش مورد توجه این کمیته قرار گرفت. بدین‌سان کمیته مرکزی منتخب کنگره انزلی، که در آن سلطان‌زاده، جوادزاده پیشه‌وری، برادران آقازاده، چلنگریان و غیره عضویت داشتند، دیگر کمیته مرکزی «معتبر» شناخته نمی‌شد (از طرف حیدرخان و هواداران کمیته قفقاز). ولی سلطان‌زاده و رفقای هم‌عقیده‌اش همچنان به نام نمایندگان حزب کمونیست ایران در کنگره و اجلاس‌های کمیتن شرکت می‌داشتند و از جانب کمیتن به رسمیت شناخته می‌شدند. و به ظن غالب، از همین جا بود که میرجعفر جوادزاده پیشه‌وری، در کنگره سوم کمیتن، اعلام داشت که در ایران دو حزب کمونیست وجود می‌داشت.^۱ ولی به‌زودی کابک بدین اختلاف که در حزب کمونیست ایران و همچنین حزب کمونیست ترکیه وجود داشت پرداخت.

از اسناد کابک چنین برمی‌آید که کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه (در آن زمان هنوز حزب کمونیست شوروی تشکیل نشده بود)، جناح حیدرخان را که مقابل سلطان‌زاده قرار داشت تقویت می‌کردند^۲ و در امور داخلی حزب کمونیست ایران دخالت روا می‌داشتند. بدین جهت بود که اجلاسیه ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۱ کابک تصمیم زیر را اعلام داشت:

در ایران تنها حزب کمونیست ایران به رسمیت شناخته می‌شود [مقصود کمیته مرکزی منتخب انزلی و نماینده وی، سلطان‌زاده، عضو کابک، است]. این تصمیم به اطلاع دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه و کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان [به شوروی] خواهد رسید. اگر این

۱. نگاه کنید به سخنرانی جوادزاده در:

Protokoll des III Kongresses der K.I. 22 Juni-12 Juli 1921, Verlag Nachf, Hamburg.

ترجمه فارسی از متن انگلیسی در جلد نخست اسناد.

۲. سلطان‌زاده در کتاب ایران، صفحه ۷۸، به «مبارزه شدید اصولی» با حیدرخان اشاره می‌کند.

تصمیم مورد توافق این دو ارگان اخیر قرار نگیرد، می‌بایست کمیته اجرایی کمیترین را مخاطب قرار دهند.^۱

لکن به نظر می‌رسد که این تصمیم با توافق دو ارگان نامبرده روبه‌رو نشد و مسئله بار دیگر در اجلاسیه بعدی کابک عنوان شد. در نشست ۲۶ اوت ۱۹۲۱ تصمیم گرفته شد که کمیسیون مختلطی با شرکت رفقا رادک و بلاکون به مسائل مورد اختلاف در حزب کمونیست ایران و ترکیه رسیدگی کند.^۲ کابک در یک قرار بعدی تصمیم زیر را اعلام داشت:

این تصمیم که در ایران تنها حزب کمونیست ایران به مثابه شعبه بین الملل کمونیست به رسمیت شناخته می‌شود تأیید می‌گردد. توجه حزب کمونیست آذربایجان به این امر جلب می‌گردد که وی حق ندارد [در ایران] حزب کمونیستی به موازات [حزب کمونیست ایران] سازمان دهد. اگر حزب کمونیست آذربایجان [شوروی] نسبت به حزب کمونیست ایران اعتراضی داشته باشد، می‌بایست آن را به اطلاع کمیترین برساند. این تصمیم همچنین به اطلاع کمیسیون اعتبارنامه‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه خواهد رسید.^۳

شایسته ذکر است که کنگره چهارم کمیترین نیز از پذیرفتن دو نفر [از] نمایندگان «دفتر خارجی» حزب کمونیست ایران در باکو، که شش ماه قبل از طرف کمیترین منحل اعلام شده بود، سر باز زد.^۴ ولی سرانجام معلوم نیست به چه علت (و به احتمال قوی زیر فشار شدید شخص استالین، دبیرکل حزب شوروی)، [در] اجلاسیه هفتم اکتبر ۱۹۲۱، کابک تصمیم زیر را اتخاذ کرد:

۱. نگاه کنید به:

Die Taetigkeit der E.K. und des Praesidium des EKKI vom 13 Juli 1921 bia 1 Feb. 1922, Seite 50.

۲. همان‌جا، ص ۱۴۳.

۳. همان‌جا، ص ۱۶۷.

۴. نگاه کنید به:

Jane Degras, *The Communist International*, Oxford Univ. P. 374.

کمیته مرکزی که در نشست باکو برگزیده شده بود بدین شرط به رسمیت شناخته می‌شود که نمایندگان خراسان، سلطان‌زاده و جوادزاده را به عضویت بپذیرد. تنظیم دستورالعمل‌های لازم به عهده رفقا صفراف و رادک گذاشته می‌شود.^۱

از آنچه در بالا رفت به نیکی روشن است که «تغییر» کمیته مرکزی، برخلاف نظر «مورخینی» چون روستا و سیروس آخوندزاده، نه بنا بر دخالت لنین و نه فشار «توده حزبی» انجام گرفت، بلکه در اثر دخالت و فشار حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه، که هر دویشان زیر نفوذ استالین و رفقای قفقازی وی چون ارژنیکدزه بودند، تحقق یافت. و این تغییر پس از نزاع زیاد در درون کمیترین و آن هم پس از پذیرفتن سلطان‌زاده و جوادزاده «اخراج‌شده» به عضویت کمیته مرکزی صورت رسمیت یافت.

بدین‌سان با پذیرفته‌شدن سلطان‌زاده به درون کمیته مرکزی حزب کمونیست (و این نیز پس از مرگ حیدرخان) اختلافات حداقل از نظر سازمانی^۲ برطرف گردید.^۳ سلطان‌زاده در این دوران همچنان به عضویت در رهبری کمیترین ادامه داد. تا آنجا که از اسناد کمیترین مستفاد می‌شود، رفیق سلطان‌زاده در کنگره‌های چهارم و پنجم این سازمان شرکت نداشت.^۴ مجله دنیا (شماره ۲، سال ۱۱، صص ۲۱-۲۲)

۱. نگاه کنید به:

Die Taetigkeit des EK und des Praesidium des EKKI vom 13 Juli 1921 bis 1 Feb. 1922, Seiten 225-26.

۲. به نظر می‌رسد که «بیان‌نامه و پیشنهادات حتمی اجرای کمیته ایالتی خراسان فرقه اشتراکیون-اکثرون ایران، عدالت»، مصوبه اول ذیقعدة ۱۳۳۹، کار رفیق سلطان‌زاده و نزدیکان وی در مقابله با گروه حیدرخان بوده باشد. نگاه کنید به جلد اول اسناد.

۳. در کنگره سوم کمیترین از طرف حزب کمونیست ایران پنج نماینده شرکت داشتند. نام سه تن از آنان بر ما معلوم است: سلطان‌زاده، جوادزاده پیشه‌وری و آقازاده (آقایف). دو نفر اخیر در کنگره سخن گفتند. در این مورد نگاه کنید به جلد‌های یکم و سوم اسناد.

۴. در کنگره چهارم کمیترین چهار نماینده شرکت داشتند که از میانشان تنها رفیق نیک‌بین سخن گفت. نگاه کنید به جلد نخست اسناد. در کنگره پنجم، به دلایلی که بر ما مجهولند، از حزب کمونیست ایران تنها دو نماینده و آن هم با رأی مشورتی شرکت جستند. در میان اعضای کمیسیون‌های کنگره پنجم نیز نام نمایندگان ایران دیده نمی‌شود. آیا این عدم حضور به روابط ایران و شوروی مربوط بود؟

مدعی است که سلطانزاده در کنگره چهارم حاضر بود، ولی متأسفانه منبع این اطلاع را در اختیار نمی‌گذارد، ولی در عوض از شرکت وی در کنگره ششم کمینترن ذکر نمی‌کند (نگاه کنید به سخنرانی‌های وی در کنگره ششم، همین مجلد). همین‌طور مجله دنیا مدعی است که رفیق سلطانزاده در کنگره‌های یکم تا پنجم پروفینترن شرکت جست.^۱ حداقل اسناد کنگره‌های یکم^۲ و چهارم^۳ پروفینترن از حضور رفیق سلطانزاده ذکر نمی‌کنند.

در مورد فعالیت رفیق سلطانزاده بین سال‌های برگزاری کنگره سوم کمینترن (۱۹۲۲) و برگزاری دومین کنگره حزب کمونیست ایران (ارومیه) و بلافاصله کنگره ششم کمینترن (۱۹۲۸) اطلاع دقیقی در دست نیست.^۴ تنها بر این آگاهی داریم که وی تا اواسط سال ۱۹۲۳ در درون کادر کمینترن فعال بوده است (نگاه کنید به همین مجلد، ایران معاصر، درباره گزارش سری سفارت انگلیس و تحریم کمینترن). به هر تقدیر درباره غیبت وی حدسیات مختلفی هست و تا زمانی که «مقامات رسمی» این نکات تاریک را روشن نسازند، دقیقاً دانسته نخواهد شد که وی به چه فعالیتی مشغول بود. به نظر برخی می‌رسد که وی در آن زمان در ترکستان شوروی مشغول فعالیت بوده. برخی دیگر بر این حدسند که در این زمان، یعنی دقیقاً بین سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۷، «مغضوب» بوده باشد، شاید به این دلیل که جزء اقلیتی بوده که مبارزه علیه رضاشاه را درست می‌دانسته است (نگاه کنید به کامبخش، همان کتاب، صفحه‌های ۳۲ و ۱۴۷). احتمال دیگر

1. Profintern

[این کلمه] خلاصه روسی بین‌الملل سندیکاهای کارگری سرخ است.

2. Ibiu Mezhdounaroudnii Kongrss Revolutzionikh Professionalikh I Proizoodsternikh cayouzov, Stenographic Records, June 1921, Moscow.

[این سند] نه ذکر از نمایندگان ایران می‌کند و نه از سلطانزاده.

3. Protokoll Ueber den 4 Kongress der Rotengewerkschafts-Internationale Moskau, 17 Maerz- 3 April 1928, Verlag R.G.I., Moskau, 1928.

در این کنگره نمایندگان ایران شرکت داشتند و رفیق سیفی از جانب شورای متحد کارگری ایران در اجلاس کنگره چهارم سخن گفت.

۴. به غیر از حضور وی در اجلاس ۱۲ ژوئن ۱۹۲۳ کمیته اجرایی کمینترن، بین کنگره‌های ۴ و ۵، و نیز انتشار کتاب او به نام ایران، ۱۹۲۴.

این است که چون وی در سال‌های ۱۹۲۰ «انستیتوی پلخائف» را، که مخصوص کادرهای برجسته و رهبران کمینترن بود، به اتمام رساند،^۱ بعید به نظر نمی‌رسد که در این فاصله در انستیتوی نامبرده به آموزش مشغول بوده باشد. به هر حال آنچه در این مورد شگفت‌انگیز است این است که از نویسنده پُرکاری چون وی بین سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۷ اثری یافت نمی‌شود.^۲

به هر تقدیر، «غیبت» نسبتاً طولانی وی در اواخر سال ۱۹۲۷ به هنگام برگزاری کنگره دوم حزب کمونیست ایران به پایان رسید. وی در کنگره دوم حزب کمونیست ایران شرکت فعالانه داشت و گزارش مفصل وی از این کنگره، که در مجله تئوریک کمینترن نشر یافت (نگاه کنید به همین مجلد، دومین کنگره حزب کمونیست ایران)، حاکی از نقش مؤثر وی در کنگره ارومیه است. جای شگفتی است که هیچ‌یک از مورخین حزب توده، و به‌ویژه آقای کامبخش (که به نظر می‌رسد قسمت اعظم مقاله خود را در مورد کنگره ارومیه بدون ذکر مأخذ از سلطان‌زاده به استقراض گرفته باشد)، سخنی در این مورد نگفته‌اند، مگر اردشیر آوانسیان^۳ که آن هم یادآور می‌شود که سلطان‌زاده در نخستین پلنوم پس از کنگره دوم شرکت جست و گزارش مفصل چندروزه‌ای درباره مبارزه ضدامپریالیستی و استقلال ایران قرائت نمود.

پس از این دوران بود که سلطان‌زاده از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (منتخب کنگره ارومیه) مأموریت یافت انتشار پیکار و ستاره سرخ را به عهده بگیرد.^۴ اردشیر آوانسیان در همین بخش از «خاطرات» خود می‌افزاید سلطان‌زاده بیش از هرکس دیگری از اعضای کمیته مرکزی به کار ترجمه و نشر ادبیات مارکسیستی اشتغال داشت. بنا بر همین «خاطرات» نوشته‌های سلطان‌زاده به فارسی در نشریات حزب کمونیست ایران در خراسان نیز

۱. نگاه کنید به S.I.E.، دایرةالمعارف تاریخ شوروی، مسکو، ۱۹۷۱، ص ۹۵۱.

۲. کتاب بایلیوگرافیا ایرانا Bibliografia Irana چاپ مسکو، اثری را به نام وی در این دوران ذکر نمی‌کند.

۳. مجله دنیا، شماره ۴، سال ۸.

۴. پیکار در برلن و ستاره سرخ در وین منتشر می‌شد. رفیق سلطان‌زاده مقاله‌های خود را در این نشریات به امضای «مراغه» منتشر می‌ساخت. نگاه کنید به S.I.E.، صفحه ۹۵۱.

باید در آرشیوهای شوروی موجود باشد.^۱ این نکته را نباید ناگفته گذارد که مصوبات کنگره دوم، که از اسناد بسیار درخشان و پُر محتوای جنبش کمونیستی میهن ماست، تحت نظر مستقیم رفیق سلطانزاده تنظیم گشته است. این نکته را به خوبی می توان از مقایسه این مصوبات با مقالات وی استنتاج کرد.

پس از برگزاری کنگره دوم حزب، رفیق سلطانزاده به همراهی شرقی (و دو نفر دیگر با رأی مشورتی) به منزله نمایندگان حزب کمونیست ایران در ششمین کنگره بین الملل کمونیست شرکت جست. نقش وی در این کنگره بسیار درخشان است. در این کنگره که با کنگره های قبلی کمینترن تفاوت داشت، سلطانزاده تنها در قلمرو مسائل ملی و مستعمراتی اظهار نظر نکرد، بلکه به مسائل حادی که جنبش کمونیستی جهانی با آن دست و پنجه نرم می کرد نیز پرداخت. وی در این کنگره طی سه سخنرانی در اجلاسیه عمومی و بحث در کمیسیون برنامه تزه های ارائه شده از جانب رهبری کمینترن را مورد انتقاد شدید قرار داد. در مسئله ملی و مستعمراتی به کلی گویی گزارش دهنده سخت ایراد گرفت و خواستار شد که در مورد هر کشوری نظر دقیق ارائه گردد، و تحلیل دقیق از اوضاع هر کشوری را خواستار شد (نگاه کنید به همین مجلد، سخنرانی های کنگره ششم، درباره برنامه کمینترن برای مستعمرات). در بحث تنوریک مربوط به وضع سرمایه داری جهانی، نظرات نیکولای بوخارین، تنوریسین حزب بلشویک و کمینترن، را مورد انتقاد شدید قرار داد (همین مجلد، درباره سرمایه مالی (در مجمع عمومی)). در آستانه برگزاری کنگره ششم، مقاله مفصل تنوریک وی در زمینه سرمایه مالی در ارگان تنوریک کمینترن منتشر شد (همین مجلد، همان).

متأسفانه جلد دوم مذاکرات کنگره ششم، که حاوی متن کامل مذاکرات

۱. کجاست آن مورخ «توده ایست» که کمر همت به یافتن و نشر آنها ببندد!

کمیسیون برنامه است، که رفیق سلطان‌زاده در آن به ردّ نظرات تنظیم‌کنندگان طرح برنامه پرداخت، هرگز منتشر نشد.^۱

پس از کنگره ششم کمینترن، سلطان‌زاده همچنان در میان ایرانیان مقیم اروپا به فعالیت پرداخت و با نشر پیکار و ستاره سرخ، که به‌طور وسیع، علی‌رغم محدودیت‌های پلیسی، به مناطق کارگری ایران فرستاده می‌شد، به کار سیاسی و تئوریک در میان مردم مشغول بود (ازجمله ترجمه‌های منتشره از طرف حزب می‌توان مزد-بها-سود و کار و سرمایه، تألیف مارکس، و مانیفست کمونیست اثر مارکس-انگلس را یاد کرد). در این دوران، آثار مهمی از وی در مورد ایران منتشر گشت. فعالیت رفیق سلطان‌زاده را می‌توان تا سال ۱۹۳۱ دنبال کرد. پس از این تاریخ است که نه اثری از وی در دست است و نه می‌توان ردّ پای وی را جست. به نظر می‌رسد رفیق سلطان‌زاده ازجمله کسانی بوده باشد که در نخستین موج تصفیه‌های استالینی، که به سال ۱۹۳۱ سراسر شوروی را فراگرفت، مشمول «غضب» استالین و دستگاه ترور وی افتاد. مقالات هیستریک یکی از نویسندگان مجله شوروی به نام خاور انقلابی تحت نام «رنجبر» علیه رفیق سلطان‌زاده و نظرات سیاسی و تئوریک او به سال ۱۹۳۲، و بدون آنکه به سلطان‌زاده حق دفاع داده شود، این نظر اخیر را تأیید می‌کند. اتهامات وارده به سلطان‌زاده در مقالات «رنجبر» چنان است که خواننده را به این ظن راهنمایی می‌کند که مقالات در واقع امر در توجیه دستگیری و تبعید وی نگاشته شده بودند.

به هر تقدیر، از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸، از سلطان‌زاده اثری در دست نیست. دایرة‌المعارف تاریخ شوروی (به پانویس شماره ۱ صفحه ۳۳ مراجعه کنید). تاریخ شهادت وی را ۱۶ ژوئن ۱۹۳۸ (۲۶ خرداد ۱۳۱۷) می‌نویسد. همین منبع شوروی می‌افزاید که سلطان‌زاده برخلاف اصول قانونی «از بین برده شد» (سرکوب

۱. نگاه کنید به:

J. Humbert-Droz, *Memorise, De Lenine A Staline, 1921-31.*

خلاصه‌ای از صورت‌جلسات کمیسیون در، Neuchâtel, 1971, P. 314/ Inprekorr, Sondernumber, No. 92, 28 August 1928, seiten 1725 نیز نشر یافته است. نگاه کنید به این مجلد، سخنرانی‌ها در کنگره ششم کمینترن.

شد) و پس از مرگ (یعنی پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی) از وی اعاده حیثیت به عمل آمد. درباره مرگ وی، به جز آنچه در بالا رفت، اطلاع دقیقی در دست نیست. منابع غیررسمی نیز اطلاع دقیقی نمی‌دهند. یکی از زندانیان دوران ترور استالینی، که همراه پدرش به زندان افتاده بود، در کتاب خاطرات زندانش^۱ می‌نویسد که وی در زندان خود شاهد خودکشی دو ایرانی بود. وی همچنین می‌افزاید روی هم‌رفته در مدتی که وی محبوس بود دوازده تن از کمونیست‌های ایرانی دست به خودکشی زدند، وی می‌نویسد روزی طبق دستور مسکو (استالین) کمونیست‌های ایرانی‌الاصل دستگیر شدند. در مورد اینان نه محاکمه‌ای صورت گرفت و نه بازپرسی. دستگیرشدگان از دو دسته بودند: نخست آنان که تا قبل از انقلاب اکبر در روسیه می‌زیستند، دوم آنان که پس از ۱۹۲۹ به شوروی پناهنده شده بودند. چون قرار بود دسته آخر را به ایران تحویل دهند، و اینان حاضر بودند در زندان‌های شوروی باقی بمانند ولی به ایران بازنگردند، لذا به خودکشی اقدام کردند. اگر این قول را دقیق بدانیم، آنگاه سلطان‌زاده در میان این گروه نبود، زیرا وی تا قبل از انقلاب اکبر مقیم روسیه بود. بدین‌سان نادرست نخواهد بود اگر نتیجه گرفته شود که سلطان‌زاده در زمره رهبران جنبش کمونیستی بود که به فرمان استالین به عناوین مختلف و از جمله «خان به طبقه کارگر»، «جاسوس آلمان»، «جاسوس امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی» و غیره به میدان تیرباران فرستاده شدند (نظیر همین اتهامات را خانم ایوانووا، «مورخ» شوروی، علیه رفیق سلطان‌زاده تکرار کرده است). تعیین تاریخ شهادت وی در دایرةالمعارف تاریخ شوروی (به پانویس شماره ۱ صفحه ۳۳ مراجعه کنید). می‌رساند که وی تیرباران شده است.

۱. کودکی در زندان:

Peter Jakir, *Kindheit IN Bofangenschaft*, Insel Verlag 1972, seiten 51-56.

روی مدووف نیز در کتاب خود (ص ۲۲۱) نام سلطان‌زاده را در ردیف رهبران جنبش جهانی کمونیستی که در تصفیه‌های استالینی تیرباران شدند یاد می‌کند.

Roy Medvedev, *Let History Judge The Origins, Consequences of Stalinism*, Macmillan, London, 1972/ Le *Stalinisme*, Origines, Histoire, Consequences, Edition Seuil, Paris 1972/ Lo *Stalinismo* Origini, Storia, et Conseguenze, Mondadori, 1973.

عبدالصمد کامبخش در مورد این مسئله در مقاله خود، پیرامون مسئله استالین^۱، نیز بر ازدست رفتن رفیق سلطانزاده و سایر کمونیستهای برجسته ایرانی در دوران «کیش شخصیت» اشک تمساح می ریزد و با کمال «بزرگواری» می افزاید که در پرونده های حزب توده و حزب کمونیست سندی علیه این رفقا وجود ندارد! (معلوم نیست اگر چنین است، پس چرا این چنین مورخینی که به قول آقای طبری «پانزده سال اخیر زندگی را تماماً [تأکید از د-ب] وقف آن [تاریخ نویسی] نموده» اند [رجوع کنید به پانویس شماره ۱ صفحه ۳۸] به «مورخین»ی چون بانو ایوانووا جواب مقتضی نمی گویند؟)

بدین سان، با شهادت رفیق سلطانزاده، جنبش کمونیستی ایران برجسته ترین شخصیت خود را از دست داد. ازدست رفتن وی لطمه بزرگی به جنبش انقلابی و کارگری ایران بود، و چه بسا اگر این کمونیست باتجربه و رفقای آبدیده وی، چون مرتضی علوی، نیک بین و شرقی، پس از شهریور ۲۰ حیات می داشتند، علی رغم برخی اوضاع و احوال نامساعد، انکشاف جنبش کارگری ایران روند دیگری را می پیمود و شکل و محتوای دیگری به خود می گرفت.

در همین جا شایسته است به مسئله دیگری بپردازیم که در آغاز سخن بدان اشاره رفت، یعنی دوگانگی هویت سلطانزاده و میرجعفر پیشه وری (جوادزاده).

شاید پرداختن به این مسئله کار بیهوده ای انگاشته شود، اما از آنجا که عده ای از مورخین «معتبر و متخصص» بر این نظرند که سلطانزاده همان پیشه وری است، و برخی ایرانیان نیز، یا از روی ساده لوحی یا علل دیگری، این مدعی را پذیرفته اند، واجب می آید این «سوء تفاهم» یک بار برای همیشه مرتفع گردد (نگاه کنید به پانویس اول سرسخن^۲).

همان گونه که در آغاز این سرسخن متذکر شدیم، جورج لنچافسکی، از متخصصین امپریالیستی جنبش های کمونیستی خاورمیانه، در کتاب معروف

۱. دنیا، سال ۵، شماره ۱، صص ۳۲-۳۳.

۲. در متن اصلی این چنین آمده بود: «نگاه کنید به پانویس ۱۰۳ در آخر این مقدمه»، اما سرسخن ۱۰۲ پانویس داشت. از موضوع مذکور در پانویس اول سرسخن صحبت شده است.

خود روسیه و باختر در ایران، سلطانزاده را همان پیشه‌وری معرفی می‌کند.^۱ در کتاب دیگری یودین و نورث می‌نویسند:

سلطانزاده، همچنین معروف به پیشه‌وری، فردی نسبتاً مرموز که به کمیساریای ملی امور خارجه روسیه مربوط بود، و غالباً نیز نماینده حزب کمونیست ایران در بین الملل کمونیست بود، کمتر از حیدرخان در امر تشکیل حزب کمونیست ایران فعال نبود.^۲

کتاب بیبلیوگرافی مهم دیگری که یکی از منابع مهم کار محققان بورژوا است نیز پیشه‌وری و سلطانزاده را یک نفر می‌داند.^۳ هنوز می‌توان به شماره کسانی که صاحب این نظر هستند افزود، ولی ما اکنون به پاسخ به این می‌پردازیم که آیا سلطانزاده همان جوادزاده (پیشه‌وری) است یا نه.

۱. نخست اینکه، بنا بر نوشته دایرةالمعارف تاریخ شوروی (به پانویس شماره ۱ صفحه ۳۳ رجوع شود)، رفیق سلطانزاده به سال ۱۸۸۹ متولد و در سال ۱۹۳۸ در تصفیه‌های استالینی از بین برده شد، درحالی‌که میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده)، اداره‌کننده روزنامه آذیر در دوران پس از شهریور ۲۰ و صدر فرقه دموکرات آذربایجان، پس از شکست فرقه به باکو رفت و در آنجا در «حادثه اتومبیل» به طرز نامعلومی از بین رفت. به نظر ما دلیل و انگیزه‌ای وجود ندارد که مورخین شوروی کسی را که در سال‌های پس از جنگ دوم در آذربایجان شوروی از بین رفته در شمار قربانیان رژیم استالینی ذکر کنند.

۲. افزون بر این، پیشه‌وری در مقاله‌ای که در آستانه دوره چهاردهم تقنینیه منتشر ساخت^۴ تولد خود را به سال ۱۸۹۳ ذکر کرد و افزود که بین سال‌های

۱. نگاه کنید به روسیه و باختر در ایران، اثر سابق‌الذکر لنچافسکی، ص ۲۲۴.

Russia and The West in Iran, G.Lenczowski.

۲. نگاه کنید به:

The Soviet Russia and The East, Stanford University Press Stanford, 1964, P. 99.

3. Soviet Foreign Policy and World Revolution, t.t. Hammond, Princeton, 1965, P. 859.

۴. سرگذشت من، جعفر پیشه‌وری، به نقل از آذیر، جلد سوم اسناد.

۱۳۰۹-۱۳۲۰ در زندان رضاشاه به سر می برد (و ما این امر را به قطع می دانیم و در مدارک کمینترن نیز تأیید شده است)^۱ در حالی که مقالات و آثار دیگری از سلطانزاده پس از سال ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) در شوروی به چاپ می رسید. علاوه بر این، اگر سلطانزاده همان پیشه‌وری می بود، بعید به نظر می رسد، که در حالی که وی در زندان رضاشاه بود، «رنجبر» (نویسنده سابق‌الذکر که بعداً از او مفصل‌تر سخن خواهد رفت) به ترتیبی که خواهیم دید در لجن مالی سلطانزاده بکوشد.

۳. سیف‌پور فاطمی در کتاب خود،^۲ که براساس مدارک و مطبوعات سال‌های ۱۹۲۰ نوشته شده است، نمایندگان حزب کمونیست ایران در کنگره خلق‌های خاورزمین را از جمله حیدرخان، علی‌زاده، سلطانزاده و پیشه‌وری، لاهوتی، ذره، احسان‌الله‌خان و غیره ذکر می کند.

۴. مهم‌تر اینکه حضور دوگانه این دو شخصیت را همچنین در کنگره سوم کمینترن ملاحظه می کنیم. این امر از اسناد کنگره کاملاً هویداست. افزون بر این، به طوری که قبلاً متذکر شدیم، اجلاسیه ۷ اکتبر ۱۹۲۱ کابک تصویب کرد در صورتی کمیته مرکزی منتخب نشست باکو به رسمیت شناخته می شود که «نمایندگان خراسان، سلطانزاده و جوادزاده [پیشه‌وری] را به عضویت پذیرد».^۳

۱. همچنین نگاه کنید به روندشا، درباره زندانیان کمونیست ایران و از جمله پیشه‌وری:

Rundschau, Basel, No. 50, 13 Sept. 1934, Seite 2148.

Greuelthaten des Pahlavi-Regimes in Persien, I. Irani.

2. S. Fatemi, A Diplomatic History of Iran, P. 152.

این کتاب از دید آنتی کمونیستی هیستریک نوشته شده است و در نوع خود از لحاظ آنتی کمونیسم نادر است. مثلاً از آرزوهای این نویسنده این است که ای کاش انگلیسی‌ها در ایران می ماندند و جلو «امپریالیسم بلشویک» را می گرفتند. ولی، علی‌رغم این، اطلاعات مفیدی به نقل از مطبوعات پس از انقلاب اکتبر در آن یافت می شود.

۳. نگاه کنید به:

Die Taetigkeit der EK, und des Praesid. Des EKKI vom 13, Juli 1921 bis 1 feb. 1922, seite 225.

۵. کتاب دیگری به قلم منشور گرکانی از میرجعفر پیشه‌وری و سلطانزاده به‌عنوان دو شخصیت جدا یاد می‌کند.^۱

۶. عکس رفیق سلطانزاده، که از آرشیو خصوصی یکی از رهبران سابق حزب کمونیست فرانسه و نماینده آن حزب در کمیتن به این نگارنده سپرده شده است، کوچک‌ترین شباهتی به میرجعفر پیشه‌وری ندارد^۲ و دوگانگی هویت این دو شخصیت را در ماورای هرگونه تردیدی ثابت می‌کند. این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که نوشته‌های این دو رفیق نه از نظر موضوع مورد علاقه و نه از نظر سبک قابل مقایسه نیستند.

در خاتمه این بخش باید پرسید چرا مورخین بورژوازی غربی سلطانزاده و پیشه‌وری را یک شخصیت دانسته‌اند. آیا این امر صرفاً تصادفی است؟ از «اهمال‌کاری و بی‌دقتی» ناشی می‌گردد؟ به نظر ما چنین پاسخی نادرست است. حداقل بعید به نظر می‌رسد، زیرا هر محقق که کمی به خود زحمت می‌داد به‌راحتی می‌توانست از طریق اسناد کمیتن و مقایسه آثار این دو تن به دوگانگی هویت ایشان پی ببرد. به نظر ما نویسندگان بورژوازی غربی انگیزه‌ای داشته‌اند که بر ما دقیقاً معلوم نیست. آیا این «محققین» نکوشیده‌اند با یکی دانستن این دو شخصیت متفاوت، سلطانزاده و پیشه‌وری، هر دو را «یک عامل مطیع» وزارت خارجه شوروی قلمداد کنند؟ و از این طریق این نظریه ضدکمونیستی خود را دایر بر اینکه هر که کمونیست است لاجرم «نوکر شوروی است» اثبات کنند؟ [با] اثبات این نظریه ظاهراً وسیله دوام طولانی «خدمت» سلطانزاده هم به نام خودش و هم به نام پیشه‌وری میسر می‌گردد! از همان آغاز سال‌های ۱۹۲۰،

۱. صفحه‌های ۱۶۵ و ۲۱۳ سیاست دولت شوروی در ایران، ۱۲۹۶-۱۳۰۶؛ در صفحه ۲۱۳ این کتاب از سلطانزاده به نام تحقیرآمیز «سلطانف ارمنی» یاد می‌شود. این نیز یک کتاب ضدکمونیستی است، ولی به نظر ما، علی‌رغم این موضع نویسنده آن، دلیلی نمی‌تواند وجود داشته باشد که وی «یک هویت» را دو بار زیر نام پیشه‌وری و «سلطانف» معرفی کند.

پرویز همایون‌پور نیز در کتاب مسئله آذربایجان (l'Affaire d'Azarbaïdjan) به این مسئله می‌پردازد و در صفحه ۱۲۵ می‌نویسد: «یک آذربایجانی به ما اطلاع داد که پدر وی در آن واحد هم سلطانزاده و هم جوادزاده را می‌شناخته است.»

۲. عکس جعفر جوادزاده در جلد سوم اسناد و عکس رفیق سلطانزاده در این مجلد یافت می‌شوند.

مرتجعین سلطان‌زاده را از کادرهای کمیساریای وزارت امور خارجه شوروی معرفی می‌کردند. دوکرو فرانسوی به سال ۱۹۲۲، در مقاله مفصلی که در مجله جهان مسلمان نگاشت،^۱ ادعا نمود که سلطان‌زاده «رئیس بخش خاورمیانه کمیساریای ملی امور خارجه مسکو» است. همین ادعا را، به‌طوری که در پیش دیدیم، یودین و نورث تکرار می‌کنند.^۲

ظاهراً علت وارد ساختن چنین بهتانی به رفیق سلطان‌زاده، که مسئول بخش خاورمیانه کمیترن بود و نه وزارت خارجه شوروی، انتشار یکی-دو مقاله وی در مجلات کمیساریای امور خارجه آن کشور است (نگاه کنید به بیبلیوگرافی آثار وی در این مجلد). ولی این بهتان نه امر تازه‌ای است و نه حربه‌ای مؤثر. به نظر ما بهترین دلیل بر رد چنین بهتانی آثار انتقادی رفیق سلطان‌زاده علیه نوشته‌های کسانی است که در زمره مصنفین سیاست خارجی شوروی و آن هم در زمان آغاز حکومت استالین و بیرون راندن بلشویک‌های باسابقه است، به‌ویژه پس از سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ علیه رضاشاه. نوشته‌های وی بدون تردید ثابت می‌کند که سلطان‌زاده، علی‌رغم وفاداری‌اش به ایدئال‌های اکتبر، به سوسیالیسم علمی و حتی اتحاد شوروی (بدون آنکه خود را «موظف» بداند مدح و ثنای رهبران را بگوید، مثلاً استالین را)، مطیع کور شوروی نبود، برعکس با جرئتی هرچه تمام‌تر آنچه را که درست تشخیص نمی‌داد افشا می‌نمود، به‌ویژه پس از سال ۱۹۲۴ و تاج‌گذاری رضاخان.

این مسئله ما را به مواضع سلطان‌زاده و انتقادات مورخین شوروی و حزب

۱. نگاه کنید به:

La Revue du Monde Musulman, Tm. 52, 1922, P. 147.

۲. نگاه کنید به:

Soviet Russia and The East, Eudin and North, p. 99.

و همچنین:

Stuart Scharm & H. Carrere d'Ecausse, Le Marxisme et L'Asie, 1853-1964, Armand Colin, Paris, 1964, P. 47.

توده (که در واقع کاری جز رونویسی ناقص نوشته‌های مورخین رسمی شوروی و رعایت چارچوب رسمی ندارد!) می‌رساند.^۱

انتقاد عمومی که مورخین شوروی به سلطان‌زاده وارد ساخته‌اند این است که «چپ‌رو» بوده است. حال بینیم منتقدین حزب توده چه گفته‌اند.

اردشیر آوانسیان در یکی از «خاطرات» خود به طرزی مبهم و با ایما و اشاره می‌نویسد^۲ درحالی‌که ایران هنوز کشوری عقب‌افتاده بود، عده‌ای در انقلاب گیلان از انجام انقلاب سوسیالیستی هواداری می‌کردند. در مقاله دیگری، همین «مورخ» حزبی باز هم عده‌ای را بدون ذکر نام به «چپ‌روی» متهم می‌سازد.^۳ با توجه به اینکه در تمام نوشته‌های حزب توده و مورخین شوروی همه‌جا سلطان‌زاده «سردسته»ی چپ‌روها معرفی می‌گردد، روشن است که این حملات «شرمنده» نیز متوجه رفیق سلطان‌زاده است. لکن «روشن‌ترین» این «انتقادات» را می‌توان در مقاله سابق‌الذکر رضا روستا، درباره زندگی یکی از درخشان‌ترین مردان انقلابی ایران، یعنی حیدرخان، یافت. ما به لحاظ اهمیت این مسئله نقل‌قول مفصلی را از این مقاله در زیر می‌آوریم. روستا با تکیه به خانم ایوانووا [نوشته‌های سابق‌الذکر در پانویس شماره ۱ صفحه ۳۸] می‌نویسد:

دلیل سوم عدم شرکت حیدرخان [در کنگره انزلی] اختلاف نظری بود که با سلطان‌زاده و آقای‌ها [برادران آقازاده] داشته است، و حیدرخان آنها را کمونیست‌های چپ‌رو می‌دانست [بدون سند و مدرک!] و به اصطلاح اولتراکمونیست می‌نامید... دلیل اساسی دوم [اختلاف زعمای حزب کمونیست] رویه و عملیات چپ‌روانه گروه سلطان‌زاده بوده است. گرچه بانو ایوانووا گروه سلطان‌زاده و رفقاییش را در کتاب خود پرووکاتور و غیره

۱. در مورد «انتقادات» مورخین شوروی نگاه کنید به:

دایرةالمعارف کبیر شوروی، جلد ۴۵، سال ۱۹۴۰، صفحه ۱۹۱؛ همان دایرةالمعارف، جلد ۱۸، صفحات ۴۱۴-۴۱۶؛ دایرةالمعارف تاریخ شوروی، جلد ۶، صفحات ۲۷۸-۲۷۹؛ و دواثر یادشده از بانو ایوانووا، مورخ شوروی، در پانویس شماره ۱ صفحه ۳۸.

۲. دنیا، سال نهم، شماره ۴، ص ۱۰۲.

۳. دنیا، سال ۶، شماره ۳، و نیز جلد نخست اسناد.

می نامد [آقای روستا از روی «شرمندگی» ذکر نمی کند که همین بانوی مورخ، [در] صفحه ۵۲ مقاله اش، از آنان به عنوان «گروه خائنین ضدانقلابی به سرکردگی سلطان زاده یاد می کند»]، ولی [به نظر] این نویسنده، که شخصاً سلطان زاده را می شناختم و با او کار کرده ام، سلطان زاده و غالب رفقایش کمونیست های چپ رو بوده اند. شخص سلطان زاده، با وجود خدماتی که به نهضت کارگری و کمونیستی ایران نمود، غالباً دچار مرض چپ روی یا راست روی بوده است و رفیق خروشچف، دبیر اول حزب کمونیست شوروی، در جلسه شورای عالی مسکو در دسامبر ۱۹۶۲ چه خوش گفت: «هرکس از چپ برود از راست بیرون می آید.» این گفته طلایی رفیق خروشچف هزار بار حقیقت دارد و با زندگی حزبی و اجتماعی ما تطبیق می نماید. رفیق سلطان زاده و رفقایش در انقلاب گیلان دچار چپ روی های مضری شدند و مردم و توده های زحمت کش را از انقلاب متنفر و منزجر نمودند که شرح آن موجب تطویل مقاله می گردد. بعداً همین سلطان زاده در سال ۱۹۲۵ رژیم رضاخانی را، که به دست امپریالیسم انگلستان برای خفه کردن جنبش رهایی بخش و برای ادامه سلطه امپریالیست در اثر کودتای خائنانه سید ضیاء و رضاخان در حوت [اسفند ۱۲۹۹] ۱۹۲۱ روی کار آمده بود، یک قدم به جلو و مترقی می دانست. بعداً حزب کمونیست ایران در کنگره دوم خود نظریه راست روانه چپ روان دیروز را محکوم نمود! [تأکید از ماست]. پس از شرکت رفقای سلطان زاده در حکومت انقلابی گیلان، چپ روی ها توسعه یافت و به حد کمال رسید (به وسیله صدقعلی ها و آقایف ها و غیره) و انقلاب گیلان با آن فتوحات درخشانی که چرچیل را نگران کرده بود و ارتش انقلاب تا نزدیک قزوین رسیده بود، دچار شکست و عدم موفقیت می شود.

و اکنون باید به این اتهامات پاسخ گفت:

۱. هیچ سندی دال بر این وجود ندارد که علت عدم شرکت حیدرخان در کنگره نخست (انزلی) عدم توافق وی با سلطان زاده یا چپ روی شخص اخیر

بوده است. افزون بر این، چپ‌روی‌های مرتکبه در جریان انقلاب گیلان غالباً پس از برگزاری کنگره مؤسس حزب کمونیست، یعنی پس از حرکت سلطان‌زاده به مسکو برای شرکت در کنگره دوم کمینترن، صورت گرفت.

۲. نظر بانو ایوانووا، مورخ شوروی، علیه سلطان‌زاده دایر بر اینکه وی «خائن»، «ضدانقلابی» و «پرووکاتور» بود نظری است آلوده به کینه استالینی علیه همه کمونیست‌هایی که سیطره استالین را نپذیرفتند. لازم به گفتن نیست که نباید هواداری سلطان‌زاده از انقلاب ارضی را با چپ‌روی‌های مرتکبه از جانب آنارشیست‌هایی چون احسان‌الله‌خان اشتباه گرفت.

۳. کریم کشاورز، از اعضای باسابقه حزب کمونیست ایران و از فعالین آن در دوران انقلاب گیلان، در کتاب اخیر خود در مورد گیلان،^۱ چپ‌روی را به همه ایرانیان مقیم قفقاز که پس از انقلاب اکتبر به ایران آمده بودند نسبت می‌دهد. وی می‌نویسد:

در اواسط تابستان ۱۲۹۸ میرزا [کوچک] بر اثر اختلافی که با بعضی از همراهان چپ‌رو خویش مانند احسان‌الله‌خان و غیره پیدا کرد، و در نتیجه تحریکات عمال بیگانه که در هر دو گروه وجود داشتند، رشت را ترک گفت و به جنگل پناه برد و مخالفان وی به اتفاق جمعی از ایرانیان که در باکو حزبی به نام «عدالت» تشکیل داده بودند، ولی از اوضاع ایران بالکل بی‌اطلاع و بیگانه بودند، هفده ماه در گیلان حکومت کردند و سرانجام بر اثر همین اختلاف هر دو نابود شدند و در زمستان ۱۲۹۹ انقلاب گیلان دچار شکست کامل گشت و میرزا کوچک‌خان نیز در راه آن سر داد... .

۴. اینکه رضا روستا با سلطان‌زاده «کار کرده است» به هیچ وجه دلیل شناخت وی از سلطان‌زاده نیست. در آن دورانی که سلطان‌زاده در زمره رهبران جنبش جهانی کمونیستی بود، رضا روستا یا امثال وی تازه دانشجویانی بودند که برای آموزش اصول کمونیسم پا به دانشگاه «کوتو» گذاشته بودند. این «دلیل» آقای

روستا نمی‌تواند جز به خودستایی تلقی گردد. علاوه بر این، کوچک‌ترین سندی دال بر «راست‌روی» یا «چپ‌روی» سلطان‌زاده به دست نمی‌دهد و برای گریز از استدلال لازم «تطویل» مقاله را بهانه قرار می‌دهد، و با تکیه به «گفته طلایی رفیق خروش‌چف» (که در اصل از کلمات قصار استالین، استاد خروش‌چف، است) خود را از هر استدلالی بی‌نیاز می‌سازد.

۵. تا آنجا که آثار موجود سلطان‌زاده نزد ما نشان می‌دهد، این رهبر کمونیست ایرانی در هیچ جا سخنانی را که روستا به وی نسبت می‌دهد اظهار نداشته است. روستا می‌نویسد سلطان‌زاده «رضاخان را... یک قدم به جلو و متری» می‌دانست و این را بدون نقل قول مستقیم از آثار سلطان‌زاده اعلام می‌کند.

در این مورد باید توضیحات بیشتری داد.

در آثار سلطان‌زاده در مورد سید ضیاءالدین طباطبایی و رضاخان تنها به یکی - نه نکته مبهم بر می‌خوریم که باید در پرتو اوضاع و احوال آن‌روزها توضیح (و نه توجیه) گردند.

نخست وی در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای خاور دور و نزدیک، منتشره به سال ۱۹۲۲ (صفحات ۱۵۶-۱۵۷)، در مورد کودتای سوم اسفند این‌طور اظهارنظر می‌کند: این وضع ناثابت [پـدولت] تا فوریه ۱۹۲۰ [مسلماناً مقصود فوریه ۱۹۲۱ است] ادامه یافت تا سرانجام گروهی از دموکرات‌های چپ، با کمک نیروهای قزاق [...], به واژگونی حکومت اقدام کردند و قدرت را به کف گرفتند و از تصویب قرارداد [۱۹۱۹] مطلقاً سر باز زدند. وی سپس، ضمن اشاره به محتویات اعلامیه سید ضیاءالدین، وی و همکاران او را نمایندگان «بورژوازی ایران»، که علیه آریستوکراسی متکی به انگلستان برخاسته‌اند، معرفی می‌کند.

درست است که سلطان‌زاده نیز مانند بسیاری از ملیون ضد‌اشراف و ضد‌انگلیسی برای مدت کوتاهی فریب نیرنگ سید ضیاءالدین را خورد، ولی به‌زودی بر حقیقت واقف گشت و در کتاب دیگری که در همین سال ۱۹۲۲ منتشر ساخت مطلب را با روشنی بیشتری تشریح کرد. وی در کتاب ایران معاصر ۱۹۲۲ (نگاه کنید به همین مجلد) می‌نگارد: «سید ضیاءالدین به‌نوبه خود اعلامیه‌ای انتشار داد که در تاریخ انقلاب ایران یک سند فوق‌العاده جالب به شمار می‌رود.»

سلطانزاده پس از اشاره به روش محافل بورژوادموکرات ایران در مقابل برنامه ارائه شده از طرف سید ضیاء می افزاید: «تصدیق این مطلب بسیار دشوار است» که آیا سید ضیاء الدین با انگلیسی ها در ارتباط بوده است یا نه، ولی همچنین می افزاید «برنامه دولت سید ضیاء الدین تمام و کمال با منافع اقتصادی و سیاسی ایران مطابقت داشت. عقیده راسخ ما این است که فقط از راه این قبیل شیوه های جراحی یا انقلاب ملی می توان کشور را به راه ترقی و تعالی و رشد نیروهای مولده اقتصاد ملی آن سوق داد» (تأکید از د.ب.). البته اگر این سخنان سلطانزاده را خارج از فضای تاریخی آن و به تنهایی به داوری گذاریم، آن گاه ادعای آن کسانی که سلطانزاده را به دفاع از رضاخان و کودتا متهم می سازند «ناحق» نخواهد بود. لکن چنین کاری نادرست است و به دور از تفکر تاریخی مارکسیستی است. نخست باید یادآور شد که بسیاری از دموکرات های انقلابی از سید ضیاء الدین به دفاع برخاستند، مانند میرزاده عشقی و بعد فرخی یزدی از رضاخان و رضاشاه. حتی دکتر مصدق، که از همکاری با سید سر باز زد، در کابینه قوام السلطنه با رضاخان سردار سپه همکاری وزارت داشت (در این مورد نگاه کنید به کتاب بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران)، مع الوصف باید تأکید کرد که سلطانزاده در همین کتاب ایران معاصر پیش از سخن درباره برنامه سید ضیاء الدین می نویسد که در اثر مبارزه مردم ایران سیاست حکومت بریتانیا در ایران با شکست روبه رو شد، ولذا «ناگهان چرخشی در روش» این حکومت نسبت به «همبستگی با انقلاب» پدیدار گشت. سلطانزاده در این زمینه می افزاید:

حال روشن می شود چرا انگلستان سیاست «انقلابی» در پیش گرفت. و از این لحظه هرجا که جنبش چپ گرایانه ای شروع بشود، انگلیسی ها می کوشند به وسیله عمال صدیق خود رهبری آن را به چنگ آورند تا به دست عناصر دارای روحیه ضدانگلیسی نیفتد. چنین تلاش هایی در روزهای کودتای فوریه [اسفند ۱۲۹۹] در تهران و در جریان حوادث خراسان در تابستان ۱۹۲۱ صورت گرفت (تأکید از د.ب.).، برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به ایران معاصر).

بدین ترتیب روشن می گردد که سلطانزاده، علی رغم برخی ناروشتنی ها در

کلامش، کودتا را کار انگلیسی‌ها می‌دانست. ولی درعین حال خود برنامه کودتاچیان را برنامه‌ای مترقی به حساب می‌آورد. سلطان‌زاده در همین باره در مقاله‌ای که در سال ۱۹۲۸ در مجله خاور انقلابی (شماره ۳، صفحات ۸۹-۹۰) در انتقاد از مدافعین رضاشاه در شوروی و علیه حکومت استبدادی رضاشاه و سیاست اقتصادی آن نگاشت در مورد کودتای ۱۹۲۱ چنین اظهارنظر نمود:

ایشان [رهبران دولت انگلستان] با ملاحظه اینکه اجرای قرارداد ۱۹۱۹ غیرممکن می‌نمود، تصمیم بر آن گرفتند که از تاکتیک دیگری استفاده کنند. اینان وسایل کودتای معروف همگان را در اوایل فوریه ۱۹۲۱ فراهم ساختند که [به] وسیله سید ضیاءالدین، انگلوفیل شناخته‌شده، که با انگلیسی‌ها نه در حرف بلکه در عمل مناسبات بسیار نزدیک داشت، به مورد اجرا گذاشته شد... سید ضیاءالدین، پس از وارد ساختن ضربه کوبنده خود، به همراه رضاشاه شعارهای رادیکال چپ مطرح ساخت. مُشتی از فنودال‌های بزرگ را دستگیر ساخت و حتی برخی از هواداران انگلیس را به زندان افکند تا تغییر را معلوم دارد، از آنان طلب وجه نمود و مانیفست متمایل به چپ را، که به اندازه کافی رادیکال بود، به تصویب رساند. در این زمان من اعلام داشتم که این اعلامیه برای ایران کاملاً مفید است، ولی مصنفین آن به هیچ وجه در فکر اجرای آن نبودند (تکیه بر روی کلمات از د.ب.).

بدین سان آشکار می‌گردد که سلطان‌زاده بین مصنفین برنامه سید ضیاءالدین و مجریان ادعایی آن و خود برنامه تمیز قائل می‌شد، یعنی کودتا را در اصل ناشی از تغییر تاکتیک سیاست امپریالیسم بریتانیا در ایران می‌دانست.

افزون بر این، باید گفت که اگر سلطان‌زاده در این باره دچار اشتباه، لغزش یا عدم دقت در بیان شده است، او تنها نیست و بسیاری دیگر، و از جمله دولت اتحاد شوروی، که مابعد به اظهاریه وزیر خارجه‌اش، چچرین، اشاره خواهیم کرد، به همین اشتباه دچار آمدند.

در نوشته‌های سلطان‌زاده ابهام دیگری وجود دارد که باز با عدم رعایت اوضاع و احوال زمان می‌تواند از طرف دشمنان و مخالفان وی مستمسک قرار

گیرد. وی در کتاب ایران (سال ۱۹۲۴، صفحات ۹۰-۹۱) به هنگام جانب‌داری از جنبش جمهوری‌خواهی و علیه سلطنت، که در سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ در ایران در روند بود، و رضاخان از آن حداکثر استفاده را نیز می‌نمود و در واقع خود را قهرمان آن قلمداد کرده بود (و بدین ترتیب توانسته بود غالب عناصر مرفعی را فریب دهد)، پس از اشاره به جلسات هفته آخر سال ۱۳۰۲ شمسی مجلس شورای ملی، که در آن رأی‌گیری به سود جمهوری و علیه سلطنت مطرح بود، نوشت:

روشن است که امپریالیست‌های انگلیسی نمی‌خواهند دولتی از ناسیونالیست‌ها (ملّیون) را که بنا بر ماهیتش ضدانگلیسی خواهد بود، اگر از راه غیرقانونی (آنتی کونسیتیتوسیونل) به وجود آید، به رسمیت بشناسند. چنین وضعی ظاهراً برخی از جمهوری‌خواهان سرسخت را وادار می‌سازد از اعلام فوری جمهوری درگذرند. دولت جمهوری بر ارتش آفریده وزیر جنگ رضاخان تکیه خواهد داشت. خود رضاخان از محبوبیت کلانی (کولوسالونوی) برخوردار است و نه تنها به‌مثابه آفریننده ارتش ملی (کشوری) ایران، بلکه همچنین [به‌مثابه] سیاستمداری باارزش.

تحریکات انگلستان که (برای مدت کوتاهی)^۱ به استعفای رضاخان انجامید احتمالاً قرین موفقیت نخواهد بود. بنا بر همه شواهد، ایران همان طریق ترکیه را طی می‌کند و بورژوازی ناسیونالیست ایران خود را در رأس قدرت قرار خواهد داد. درعین حال وی (بورژوازی ملی) به‌مثابه طبقه حاکم کشور باید کوششی حلی به عمل آورد تا استقلال مملکت را در مقابل امپریالیست‌های خارجی و مهم‌تر از همه در مقابل انگلستان تقویت کند. چنین کوششی مطمئناً با حمایت نیرومند اقشار وسیع مردم روبه‌رو خواهد شد. و بدین‌سان در خاور قدرت نویی پدید می‌آید که

۱. در مورد استعفای رضاخان سردار سپه، رجوع کنید به کتاب ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، صفحه ۲۲۹. استعفای وی در مقابله با انتقاداتی بود که برخی نمایندگان مجلس به بی‌قانونی‌گری‌های وزیر جنگ داشتند؛ برای حمایت مطبوعات انگلیس از رضاخان نگاه کنید به رستاخیز ایران، مدارک، مقالات و نگارشات خارجی، ۱۲۹۹-۱۳۲۳، گردآورنده: نوری اسفندیاری، چاپخانه سازمان برنامه، ۱۳۳۵. د.ب.

نه تنها تاج و تخت شاهان را به خطر خواهد انداخت، بلکه همچنین به طور جدی قدرت لاشخوران سرمایه‌داری جهانی را به مخاطره خواهد افکند.

چنان‌که از سطور بالا هویداست، به نحوی از رضاخان «جمهوری‌خواه» و همکاران وی مانند مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک و غیره حمایت می‌کند. وی در کتاب دیگری که به سال ۱۹۳۰ منتشر ساخت دربارهٔ کودتا و حوادث بعدی این‌گونه توضیح می‌دهد که با اینکه اعلامیهٔ سید ضیاء «رادیکال» بود، لکن نقشهٔ انگلیس ایجاد ارتش منظم بود و افزود:

از همین جا می‌توان به تمایل انگلستان برای سازمان‌دادن مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی، علیه جنبش انقلابی، به کمک ارتش به اصطلاح ملی دست پروردهٔ مربیان انگلیسی پی بُرد، زیرا که در این اعلامیه در هیچ جا سخنی از این نمی‌رود که این ارتش برای مبارزه علیه اشغال امپریالیستی، برای دفاع از ایران مستقل، ایجاد می‌شود... همهٔ عناصر رادیکال چپ با نخست‌وزیر جدید [سید ضیاء] با احتیاط بسیار برخورد کردند، دلیل آن این بود که: ۱. گردش ناگهانی انگلوفیل سرسختی به سوی نزدیکی با روسیه [شوروی] عده‌ای را بر آن داشت که با برنامهٔ سیاسی ضیاء‌الدین با بی‌اعتمادی برخورد کنند؛ ۲. در مورد برنامهٔ اصلاحات ارائه‌شدهٔ وی تردید جدی وجود داشت. حوادث بعدی این تردیدها را تأیید نمود. بر همگان روشن گشت که سید ضیاء‌الدین را انگلیسی‌ها به جلورانده بودند و سرنخ تمام اقدامات وی در دست انگلیسی‌ها بود. یک امر غیرقابل تردید بود: انگلستان مصمم بود که تاکتیک جانب‌داری خود را نسبت به ارتجاعیون و مالکان و روحانیون تغییر دهد. لکن هنگامی که انگلیسی‌ها دریافتند که دست سید ضیاء‌الدین رو شده است و کسی به وی اعتماد ندارد، بر آن شدند که همکار وی، رضاخان، را عَلم کنند.^۱

متأسفانه سلطان‌زاده در اینجا توضیح نمی‌دهد که چرا خود وی در سال ۱۹۲۲

۱. سلطان‌زاده، انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، (روسی)، کوتو، مسکو، ۱۹۳۰، صص ۲۵-۲۷.

در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب در خاور دور و نزدیک، که سابقاً از آن یاد شد، کودتا را به «دموکرات‌های چپ» نسبت داد، یا در کتاب دیگرش، منتشره در همان سال ۱۹۲۲، با اینکه «گردش به چپ در سیاست انگلستان» را ملاحظه می‌کند، در همکاری نزدیک سید ضیاء با انگلیسی‌ها قاطعیت بعدی خود را ندارد. به عقیده ما رفیق سلطانزاده، تحت تأثیر اوضاع و احوال روز (یا شاید حتی فشار مقامات شوروی - فشاری که بعد از ۱۹۲۵ هرگز بدان تن نداد)، دچار اشتباهاتی چند در مورد رضاخان و سید ضیاء شده بود. ولی به نظر ما این ارزیابی نادرست را نه می‌توان به حساب «راست‌روی» وی گذاشت و نه «چپ‌روی خیانت‌آمیز» نوشت. به نظر ما چنین اظهارنظری دست‌کم نهایت ساده‌گرایی و غالباً از کینه‌توزی استالینی نسبت به کسی است که هرگز تن به خواری مداحی از استالین «پدر بشریت» نداد. اصل مطلب در این است که چرا سلطانزاده، کسی که به سال ۱۹۲۰ در کنگره دوم کمیتن از ایجاد سوویت‌های دهقانی برای گذار شرق به کمونیسم سخن می‌گفت و دفاع از بورژوازی ملی را درست نمی‌دانست، چهار سال بعد، از حمایت از «بورژوازی ملی» ایران، آن هم در ترکیبی از رضاخان، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک، داد سخن می‌دهد. چرا کسی که در کنگره نخست حزب کمونیست ایران از شعار انقلاب ارضی سرسختانه دفاع می‌کرد، به اقدامات اصلاح‌گرانه نیم‌بند بورژوازی ایران تن در می‌دهد. به نظر ما می‌رسد که باید به این پرسش‌ها و از این‌گونه پاسخ گفت. ما به سهم خود به اختصار به این امر اشاره می‌کنیم:

۱. نخست اینکه، پس از شکست انقلاب در باختر و افول جنبش انقلابی در خاورزمین، سلطانزاده همانند سایر رهبران جنبش جهانی کمونیستی به این نظر رسیدند [که] حفظ دستاوردهای جنبش انقلابی زائیده جنگ امپریالیستی (-اول) از وظایف انقلابیون است، و لذا باید به تحکیم اتحاد شوروی پرداخت و، تا آنجا که به شرق مربوط می‌شد، باید از جناح «مترقی» بورژوازی این کشورها در مقابل جناح وابسته به امپریالیسم حمایت کرد. در ایران این سیاست به شکل حمایت شوروی و حزب کمونیست ایران از مستوفی‌الممالک و مقابله با قوام‌السلطنه و برادر وی، وثوق‌الدوله، تظاهر کرد. در این میان آنچه روشن

است این است که نقش رضاخان به درستی ارزیابی نشد. به نظر ما در این دوران هیچ راهی جز حمایت از جنبش انقلابی ملی (مانند جنبش جنگل در ایران) و کوشش در به دست گرفتن رهبری آن توسط حزب پرولتری نمی توانست شرق را به سوی انقلاب هدایت کند و در عین حال بزرگ ترین ضربات را به امپریالیسم وارد سازد، و در ضمن بهترین کمک به تقویت اتحاد شوروی، که در محاصره امپریالیستی قرار داشت، باشد.

۲. دو دیگر آنکه، و این در ارتباط مستقیم با نکته بالاست، دولت اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن بر این نظر بودند که می باید از حکومت های «بورژوازی ملی» در مقابل امپریالیسم حمایت می شد. این نظر مبتنی بر دلایلی است که به نظر ما اقناع کننده نیست (در مورد مشخص ایران، ما بعد به نقل قول هایی استناد خواهیم جست).

با این همه هنوز یک مسئله بی جواب می ماند و آن اینکه حتی اگر حمایت از «بورژوازی ملی» دموکراتیک را درست بینگاریم، پشتیبانی از رضاخان چرا؟ می دانیم که رضاخان یکی از عاملین کودتای سوم اسفند بود. این امر اگر در ماه های نخست پس از کودتا روشن نبود، دست کم پس از صدور اعلامیه مشهور رضاخان سردار سپه، دیگر بر کسی پوشیده نماند. رضاخان در این اعلامیه مسئولیت کودتا را شخصاً به عهده گرفت و چنین قبول مسئولیت کرد:

این [کودتا] فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد. این یک عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران [مثلاً سید ضیاء الدین] به من تحمیل شده باشد... آیا با حضور من مسبب اصلی را جست و جو کردن مضحک نیست؟... من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابداً شرمنده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب کودتا به شما معرفی می کنم...^۱

این درست است که رضاخان سردار سپه از کودتای ۱۲۹۹ تا روز جلوس به سلطنت همواره در همه کابینه های متشکله (چه قوام السلطنه که شوروی ها نسبت

۱. ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۳، صص ۱۸۴-۱۸۶.

به آن مخالفت می‌ورزیدند، و چه مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله پرنیا که مورد تأیید شوروی‌ها بودند) شرکت داشت،^۱ ولی ماهیت وی و اقداماتش در سرکوب جنبش‌های انقلابی ایران نه می‌توانست بر مسئولین سیاست خارجی شوروی و نه [بر] رفیق سلطان‌زاده پنهان مانده باشد.

اسناد وزارت خارجه دولت بریتانیا به‌خوبی هویدا می‌سازد که رضاخان سردارسپه در سرکوب جنبش گیلان و سایر جنبش‌های ضداارتجاع-ضدامپریالیستی ایران مستقیماً دست داشت و همان‌طور که خود سلطان‌زاده در کتاب ایران معاصر می‌نویسد، مخارج این اقدامات سرکوب را انگلیسی‌ها تأمین می‌کردند.

گزارش مستر نورمن (Norman)، وزیرمختار بریتانیا در تهران، به لرد کرزن، وزیر خارجه آن کشور، در ۲۶ اوت ۱۹۲۰،^۲ معلوم می‌دارد که پانصد هزار تومان وام بانک شاهنشاهی به دولت ایران برای تأمین مخارج دیویزیون قزاق به سرکردگی رضاخان علیه انقلابیون گیلان بود. گزارش نظامی دیگری از سفارت بریتانیا به وزارت خارجه آن کشور (به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۱)^۳ می‌نویسد: «وزیر جنگ [رضاخان] هنوز در رشت است و شخصاً به عملیات [علیه جنگلی‌ها] ادامه می‌دهد.» این حقایق و واقعیات دیگری از نوع توقیف مطبوعات چپ در آن زمان در تهران که سیاست مستعمراتی انگلستان را مورد حمله قرار می‌دادند و، به همین سبب، زیر نظر مستقیم رضاخان وزیر جنگ توقیف می‌شدند نمی‌توانست از چشم سیاست خارجی شوروی و نیز رفیق سلطان‌زاده پوشیده مانده باشد.

سرپرسی لورن (Sir P. Lauren)، سفیر بریتانیا در ایران، در ۲۰ فوریه ۱۹۲۲، طی گزارشی به لرد کرزن نوشت: «من در ذهن سردارسپه نظر منجمدی-fixed idea- درباره خطر شوروی یافتم و قادر نشدم آن را برطرف سازم.»^۴ ولی علی‌رغم همه اینها دولت شوروی در اواخر فوریه ۱۹۲۴ (چند ماه قبل از انتشار کتاب ایران سلطان‌زاده)، طی تلگرافی به مجلس شورای ملی ایران،

۱. همان کتاب.

2. British Foreign Office Documents: FO C4923/56/34, 26.8.1920.

3. British Foreign Office Documents: FO E286/286/34, 22.10.1921.

4. British Foreign Office Documents: FO E4712/6/34.

اظهار امیدواری کرد که خلق ایران تحت «رهبری خردمندانه سردار سپه» به «زندگی نوینی» دست یابد.^۱ و روزنامه ایزوستیا، در شماره ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵، درباره سلسله جدید پهلوی در ایران این‌گونه اظهارنظر کرد:^۲

در ۱۹۲۱ دیکتاتوری بورژوازی ملی رضاخان پدید آمد. این دیکتاتوری طی سال‌های متعاقب از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ مسائل مورد اختلاف را با فئودال‌های مرزنشین حل کرد، معاهده ۱۹۱۹ را ملغای ساخت، مالیات‌های گمرکی حوالی مرزهای شوروی را که در سال ۱۹۲۰ وجود داشت از میان برداشت و با ظفرمندی علیه همه درخواست‌های انگلستان مبارزه کرد... [و در نتیجه] زمین‌ها [ی فئودال‌ها] به دست تجار افتاد، شیوه‌های کشت فئودالی مضمحل گشت و پیشرفت‌های خردگرایانه (راسیونل) در اقتصاد روستایی پدید آمد... بر ویرانه‌های سلطنت نیمه‌فئودال قاجار امروز سلطنت جدید رضاخان، با ایده‌های نوین اجتماعی، استوار است... سیاست انگلستان خواهد کوشید از هر فرصتی بدین منظور استفاده کند تا سلسله جدید را به طرز فکر بریتانیا متقاعد سازد، ولی چنین تلاش‌هایی در آتیه نزدیک محکوم به شکست است.

ما به این مسئله مفصلاً خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که تنها سلطان‌زاده دچار این اشتباه نبود و این «جناح راست» حزب کمونیست ایران نبود که از رضاخان به مثابه «سردار ملی» و «قهرمان ملی» یاد می‌کرد، بلکه سیاست خارجی اتحاد شوروی همین مشی را تعقیب می‌نمود.

رضا روستا می‌نویسد که کنگره دوم حزب کمونیست این روش «راست‌روانه» «چپ‌روان» دیروز را محکوم ساخت. این اظهارنظر روستا یا از روی بی‌اطلاعی است یا براساس عناد. در هر دو حالت گناهش بخشودنی نیست. همه کسانی که به اسناد کنگره دوم رجوع کرده‌اند به نیکی بر این آگاهند که سلطان‌زاده از مبتکرین نه فقط برگزاری کنگره دوم، بلکه همچنین تهیه‌کننده اصلی تره‌ای مصوبه

1. British Foreign Office Documents: FO E340/340/34.

2. FO 371/11481.

این کنگره بود. و اگر کنگره دوم دفاع از رضاشاه را محکوم ساخت، درواقع این کار را تحت تأثیر نظرات انتقادی سلطانزاده نسبت به کمینترن و سیاست خارجی شوروی و حتی کسانی چون «میرزا» (از نویسندگان حزب کمونیست ایران در شوروی که از رضاشاه دفاع می‌کرد) انجام داد.

اما باز هم در مورد این «چپ‌روی» کامبخش مورخ حزب توده بدین امر اشاره می‌کند و آن را «اشتباه همه‌گیر» آن زمان می‌داند و از اشاره به اینکه سلطانزاده نیز به این «بیماری» دچار بود دریغ نمی‌ورزد.^۱

حال ببینیم آیا این اتهام که باز به رونویسی از مورخین شوروی، چون ایوانووا، وارد می‌آید، در مورد سلطانزاده درست است یا نه. برای دانستن این امر بهتر است به صورت جلسات کنگره نخست حزب کمونیست ایران و عین سخنان رفیق سلطانزاده رجوع کنیم.

سلطانزاده از جمله در این کنگره اظهار داشت:

در حال حاضر در ایران [حالت] انقلابی وجود ندارد، زیرا توده‌ها به‌طورکلی در جنبش انقلابی شرکت نمی‌جویند. شعارهایی که اکنون باید به سود انقلاب عنوان ساخت عبارتند از مبارزه علیه انگلستان، مبارزه علیه دولت شاه و مبارزه علیه خان‌ها و زمین‌داران بزرگ. حتی اگر یکی از این شعارها کنار گذاشته شود، انقلاب در ایران به پیروزی نخواهد رسید (همین مجلد، از گزارش نخستین کنگره حزب کمونیست ایران).

از نقل قول بالا کاملاً آشکار است که سلطانزاده حتی در شرایطی که در شمال ایران جمهوری سوویتی گیلان مستقر بود، بر این نظر نبود که اوضاع انقلابی است، زیرا توده‌ها در جنبش شرکت نداشتند. وی نه سخنی از انقلاب سوسیالیستی به میان آورد و نه برنامه چپ‌روانه!

تنها موضع وی که از جانب مخالفین وقت و کنونی او عنوان شده است این است که وی هوادار انقلاب ارضی و جلب حمایت توده‌های دهقانی بود. ما قبلاً با نقل قول از کتاب ایران وی بدین مطلب اشاره کردیم و دیدیم که نه تنها عده‌ای

از سران حزب کمونیست ایران، بلکه حتی در اتحاد شوروی نیز رهبران برجسته چون ارژنیکیدزه با طرح شعار انقلاب ارضی مخالفت می‌ورزیدند. در این مورد خواننده را همچنین به خلاصه صورت جلسات کنگره نخست حزب کمونیست ایران رجوع می‌دهیم که در آن یکی از سخنرانان به نام ابوجف (عوض اف؟) اظهار داشت که بورژوازی ایران، چه در شمال و چه [در] جنوب، ضدانگلیسی است (امری که درست نبود)، و اضافه کرد که «از طریق تبلیغات فعال می‌توان زمین‌داران شمال و همچنین بورژوازی و دهقانان را نیز به مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان کشاند» و بدین سبب «نباید علیه مالکین ارضی و بورژوازی اقدام کرد». (رجوع کنید به پانویس شماره ۱ صفحه ۳۴)

اگر این عوض اف و ابوجف یک نفر باشند (که ما احتمال می‌دهیم چنین باشد و این تفاوت در نام حاصل دگرنگاری از فارسی به روسی و سپس به آلمانی باشد)، آن‌گاه روشن می‌شود که جناح مخالف سلطان‌زاده در حزب کمونیست، که سیروس آخوندزاده در میان آنان بوده است، به خاطر همکاری با میرزا کوچک جنگلی حتی حاضر شده بود که از اصلی‌ترین شعار انقلاب دموکراتیک در بگذرد. این امر را همچنین میکائیل پاولویچ در کتاب پیش‌گفته‌اش متذکر می‌شود. وی می‌نویسد که برخی از کمونیست‌های ایرانی با انقلاب ارضی مخالف بودند و می‌خواستند انقلاب [را] تنها به مبارزه علیه انگلیسی‌ها و احمدشاه محدود سازند. خود پاولویچ این نظر را رد کرده و نظر سلطان‌زاده را تأیید می‌کند.^۱

لذا نمی‌توان سلطان‌زاده را به خاطر طرح درست شعار ارضی «چپ‌رو» دانست، بلکه مخالفین وی را در مسئله ارضی و مقابله با مالکین ارضی به راستی باید «راست» به حساب آورد. به نظر ما مطلب روشن‌تر از آن است که توضیح بیشتری بطلبد.

۱. میخائیل پاولویچ، انکشاف اقتصادی و مسئله ارضی در ایران (صفحات ۵۹-۶۱ آلمانی و ۳۱-۲۹ روسی).

M.Pavlovitch, Die Bkonomische Entwicklung & Die Agrafrage in Persien, Leipzig, 1921; Ekonomitcheskoye Razviti I Agrarnie Vopros vi Persil, Moskva 1921.

حال باید دید چرا این «چپ‌روی» به سلطان‌زاده نسبت داده می‌شود و نیز چرا و چگونه اختراع شد.

به نظر ما آن «تاریخ‌نگار»ی که برای حزب کمونیست ایران در این زمینه جناح «راست» و «چپ» می‌تراشد و می‌کوشد سیاست حمایت از رضاخان را بدان‌ها نسبت دهد، تلاشش در این است که سیاست معینی را که از روی اشتباه، و چه بسا به خاطر حفظ منافع معینی (مثلاً حفظ «سوسیالیسم» در یک کشور)، از رضاخان و رضاشاه پشتیبانی می‌کرد به زیر پرده استتار بپوشاند، ولی خوشبختانه حقایق تاریخی آن‌چنان درخشندگی لوژناپذیری دارند که سرانجام از همه پرده‌های استتار گذشته، چشم‌های حقیقت‌نابین را نیز خیره می‌سازند.

ما در سطور بعد خواهیم کوشید نشان دهیم که، برخلاف ادعای «مورخین» رسمی، سیاست حمایت از رضاخان سردارسپه و رضاشاه ناشی از ارزیابی نادرست کمینترن و حزب کمونیست اتحاد شوروی بود و گناه آن را نمی‌توان به حساب حزب کمونیست ایران نوشت، اگرچه باید به آن کمونیست‌هایی که از چنین سیاست نادرستی پیروی کردند بی‌رحمانه انتقاد کرد.

نخست باید یادآور شد که در مورد ماهیت کودتای سوم اسفند مسئولین سیاست خارجی شوروی دچار کوچک‌ترین ابهامی نبودند و می‌دانستند که این توطئه به دست و به سود امپریالیسم بریتانیا صورت می‌گرفت. هفته‌نامه سوویت راشیا، نشریه رسمی دولت شوروی به زبان انگلیسی، در شماره ۵ مارس، یعنی در حدود دو هفته پس از انجام کودتای سید ضیاء-رضاخان،^۱ پس از اشاره به مندرجات مطبوعات لندن دایر بر اینکه کودتای نامبرده به منظور مقابله با «خطر بلشویسم» در ایران ترتیب داده شده بود، و از آنجا که این کودتا «یک امر داخلی» ایران است دولت انگلستان در آن دخالتی نخواهد کرد، به‌صراحت نوشت هدف از این «امر صرفاً داخلی» این است که مردم ایران را نیز (مانند مردم مصر و هند و ایرلند) در جرگه همان «آزادمردان» مورد

۱. سوویت راشیا (نشریه انگلیسی دولت شوروی):

نظر وینستون چرچیل در آورد، و به عبارت ساده اینکه این کودتا را انگلیسی‌ها به منظور تأمین سیادت خویش و اسارت مردم ایران ترتیب داده بودند. پس معلوم نیست چرا اگر کودتای سوم اسفند به دست مأمورین بریتانیا و برای دفاع از منافع آنان علیه توسعهٔ بلشویسم صورت گرفته بود، مصنفین و مجریان سیاست خارجی شوروی در جهت تقویت حکومتی در ایران قدم برمی‌داشتند که علی‌رغم خروج سید ضیاءالدین همچنان از طریق رضاخان و سپس رضاشاه در جهت تأمین منافع امپریالیست‌های انگلیسی گام می‌گذاشت. ما قبلاً اشاره کردیم که بودجهٔ مالی سرکوب قیام‌های مردمی در ایران به دست لشکر قزاق را بریتانیا تأمین می‌ساخت. خواننده همچنین می‌تواند به نامهٔ روتشتاین، سفیر شوروی در تهران، به میرزا کوچک جنگلی [اسناد، جلد یکم] رجوع کند که طی آن سفیر شوروی از میرزا می‌خواهد به نبرد علیه دولت مرکزی خاتمه دهد، زیرا دولت متبوع وی انقلاب را در آن دوران درست نمی‌دانست.

اسناد دیگری بر خط «تعطیل انقلاب» در ایران پرتو می‌افکند.

بنا بر گزارش سفارت بریتانیا در ایران به وزارت خارجهٔ آن کشور در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱، کنسول روسیهٔ شوروی در رشت به ملاقات میرزا کوچک جنگلی در کسما رفت تا کوشش آخرین برای تأمین صلح بنماید. ولی کوشش‌های وی قرین موفقیت نبود و میرزا حاضر به صلح با دولت مرکزی نبود.^۱

سند دیگری نشان می‌دهد که همین کوشش‌ها برای «آرام‌ساختن» خالوقربان و احسان‌الله‌خان (جناح «چپ» جنگل) صورت می‌گرفت و با موفقیت روبه‌رو گردید. گزارش سفیر بریتانیا از تهران روشن می‌سازد درحالی‌که میرزا هنوز در جنگل به مقاومت علیه لشکر قزاق رضاخان ادامه می‌داد، در اثر وساطت کنسول شوروی در رشت، «احسان‌الله‌خان پس از آشتی با وزیر جنگ [رضاخان] به انزلی بازگشته است و اکنون چون فرد مستقلی در شهر اقامت دارد و هیچ‌گونه شرکتی در فعالیت‌های سیاسی ندارد [و] کنسول روسیه در رشت به هر تبعهٔ روسیه که در خدمت کوچک‌خان بوده است، یا هنوز هست، به شرط آنکه خود را به

کنسولگری روسیه در رشت معرفی کند، عفو اعطا خواهد کرد. کنسول آذربایجان شوروی در رشت نیز اعلامیه مشابهی در مورد اتباع خود صادر کرده است.^۱

سند دیگری به تاریخ اول نوامبر همان سال می افزاید که افراد خالوقربان، که از میرزا جدا شده، به دشمن پیوسته بودند، به درون لشکر قزاق جذب شدند و خالوقربان نیز به درجه سرهنگی «مفتخر شد».^۲

بدین سان روشن می گردد که مجریان سیاست خارجی شوروی، به دلایلی که اکنون مورد بحث ما نیست، نه تنها از حمایت از انقلاب گیلان سر باز زدند، بلکه کوشیدند سرکردگان آن را با لشکر قزاق رضاخان، ایجادکننده آرامش و سکوت گورستانی^۳ ایران، «آشتی» دهند.

اسناد دیگری روشن می دارند که دولت شوروی به مناسبت اهمیتی که برای عقد قرارداد تجاری معروف با انگلیس قائل بود به این توافق ضمنی با بریتانیا رسید که حتی از تبلیغات ضدانگلیسی و حمایت از نیروهای انقلابی در شرق دست بکشد. این شرط دولت انگلستان برای عقد قرارداد تجاری در آن زمان به طور وسیعی در مطبوعات منتشر گشت و کراسین، نماینده شوروی، طی مصاحبه ای از جمله اظهار داشت: «ما حاضریم این شرط را تنها براساس رعایت متقابل آن، و آن هم پس از آنکه کمیسیون ذی صلاحیتی تمام شرایط و همه مسائل پیچیده سیاسی مربوطه را تعریف کرد، بپذیریم».^۴

ما بعداً نشان خواهیم داد که عده ای از رهبران شوروی، و به ویژه تروتسکی، هوادار این نظر بودند که انقلاب در شرق وجه المصالحه عقد قرارداد تجاری و تفاهم با انگلستان قرار گیرد. برای تأیید این نظر کافی است به سند دیگری استناد کنیم. این امر از یکی از اسناد سری وزارت خارجه بریتانیا (به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۲۳، شماره ۱۲۱۹)، در گزارشی که یکی از جاسوسان آن دولت از

1. FO E 445/285/34/5.11.1921.

2. FO E 293/285/34.

۳. این کلمه در متن اصلی «گورستانی» آمده، اما به نظر می رسد «گورستانی» صحیح است.

۴. سوویت راشیا:

صورت‌جلسات کمیترین «به عاریت» گرفته بود، نیز هویداست. خلاصه این گزارش به شرح زیر است:

یک بولتن سری بخش خاورمیانه کمیساریای امور خارجی شوروی در ژوئیه ۱۹۲۳ اشعار می‌دارد که بخش خاورمیانه بین‌الملل کمونیست، در نشست ۱۶ ژوئیه همان سال خود، تصمیم زیر را، که به تصدیق کمیته اجرایی کمیترین نیز رسید، اعلام داشت:

با توجه به وضع در حال تغییر ایران، که ناشی از فعالیت عمال انگلستان است، انگلستان که می‌کوشد ایران را به زیر نفوذ خود درآورد، بخش خاورزمین فعالیت انگلستان در این مورد [تبلیغات ضدشوروی] را تخطی از وعده‌ای می‌داند که آن دولت طی یادداشت ۱۳ ژوئن داده بود، دایر بر اینکه علیه روسیه شوروی به پروپاگاندا دست نزنند. با توجه به این امر بخش خاورزمین از بین‌الملل کمونیست اجازه می‌خواهد به کار خود در آسیا، و به‌ویژه در ایران، از برای مقابله با کار انگلیسی‌ها ادامه دهد.

همین جاسوس انگلیس که اصل سند را به عاریت گرفته بود در گزارش می‌افزاید که به حزب کمونیست ایران اجازه داده می‌شود با تمام قوا به تحریم محصولات انگلستان در ایران، بین‌النهرین و عربستان کمک برسانند، و اینکه این کارزار تحریم تحت نظارت انجام خواهد گرفت. از این سند آشکار می‌گردد که بین شوروی و بریتانیا، همان‌طور که از اظهارات کراسین برمی‌آید، توافق شد که اگر انگلیسی‌ها علیه شوروی به تبلیغ نپردازند، شوروی (و متأسفانه کمیترین نیز) بدین کار اقدام نخواهد کرد. تنها پس از عهدشکنی انگلیس است که کمیترین (و آن هم به‌طوری که معلوم است، زیر فشار بخش خاورمیانه‌اش، که رفیق سلطان‌زاده مسئولیت آن را داشت) تصمیم به ادامه مبارزه علیه امپریالیسم بریتانیا در ایران و سایر نقاط همسایه‌اش می‌گیرد.^۱

۱. در مورد سیاست دولت شوروی در منصرف‌ساختن انقلابیون ایران از ادامه انقلاب و تقویت حکومت «ناسیونالیست» نگاه کنید به کتاب لویی فیشر:

L. Fischer, *Soviets in World Affairs*, Vol. I. J. Cape, London, 1932, PP. 288-291 & 428-432 & 730.

بر این نهج بدون تردید واضح می‌گردد که جناح «راستی» در حزب از رضاخان حمایت نمی‌کرد، بلکه سیاست عمومی کمینترن و شوروی در اشتباه بود. ولذا ادعای کامبخش، مورخ حزب توده، دایر بر اینکه «جناح «راست» با تزه‌ای ویژه خود به کنگره [ی دوم] آمد» درست به نظر نمی‌رسد.^۱ به‌ویژه اینکه این مورخ حتی منابع نقل قول‌های خود را در این مورد ذکر نمی‌کند. وی در همین جا می‌افزاید: «سیاست ملی شناختن رضاخان در حزب ریشه عمیق دوانده بود.»

اردشیر آوانسیان به‌نوبه خود باقرزاده، جلیل‌زاده و سرتیپ‌زاده را رهبران جناح «راست» و «حامی» رضاخان معرفی می‌کند.^۲ تا آنجا که ما اطلاع داریم، هیچ‌یک از افراد نامبرده از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران نبوده‌اند. مهدی کاویان، که از اعضای باسابقه حزب بوده است، در یکی از شماره‌های بعدی مجله دنیا اظهارات آوانسیان را مورد تردید قرار می‌دهد و می‌نویسد اینکه رهبری حزب کمونیست ایران در زمان «مغازله» با رضاخان به عهده افرادی چون سرتیپ‌زاده بوده است نادرست است. وی همچنین تأیید می‌کند که سرتیپ‌زاده «شخص خود را به تشکیلات اجتماعیون عامیون منسوب می‌دانست. سرتیپ‌زاده

و همچنین دیگر کتاب وی:

Men & Politics, An Autobiography, Pearce, N.Y. 1941, PP. 136-137.

توجه خواننده به این نکته جلب می‌گردد که لویی فیشر از همکاران نزدیک چپرین و کاراخان، مسئولین وزارت خارجه شوروی، بود و چنان‌که در مقدمه کتاب نخست می‌گوید، مطالب آن براساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که مسئولین فوق‌الذکر در اختیار وی گذاشته بودند (و همچنین اینکه این کتاب قبل از انتشار به نظر کاراخان رسیده بود). مطالب وی در مورد ایران براساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که روتشتاین در اختیار وی گذاشته بود. همین فیشر می‌نویسد روتشتاین رضاخان سردار سپه را تشویق نمود به گیلان لشکرکشی کند و «رؤسای قبایل» و به‌ویژه شخصی به نام کوچک‌خان را، که از گرجستان [دولت سوویت گرجستان] کمک می‌گرفت، سرکوب کند.

۱. کامبخش، همان کتاب، ص ۳۸. همه این نقل قول‌ها بدون ارائه مدرک است. این بدون تردید همان «جدی‌ترین» [و] «علمی‌ترین» تاریخ‌نگاری است که احسان طبری در سرسخن کتاب کامبخش به نویسنده کتاب، یعنی «مورخ انقلابی، پروسواس و باوجدان» حزب توده، نسبت می‌دهد.... همان کتاب، ص ۹.

۲. دنیا، سال ۳، شماره ۱، و نیز جلد یکم اسناد.

در حزب کمونیست ایران فعالیت درخشانی انجام نداده است».^۱ کامبخش در مورد جناح راست تصریح می‌کند (همچنان بدون ذکر مأخذ و مدرک) که «برخی از رهبران حزب کمونیست ایران قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان نبودند، مرزهایی را که پروسه روی کار آمدن رضاشاه را طی می‌کرد نمی‌دیدند و به موقع متوجه تغییرات ماهوی حکومت رضاشاه نشدند، لذا با برخورد دگماتیکی خود دچار اشتباهات بزرگ شدند.» کامبخش در همین مقاله می‌افزاید: «اینکه رضاشاه از بدو ورود به صحنه سیاست از چه مراحل عبور کرده است را تشخیص نمی‌دادند، فرق این مراحل را نمی‌دیدند، رضاخان و رضاشاه برایشان یکسان بود.»^۲ (تأکید همه‌جا از د.ب. است.) خواننده توجه دارد که حتی «مورخ»ی چون کامبخش، پنجاه سال پس از این حوادث، بر این نظر است که رضاخانِ اوایل سال ۱۹۲۰ با رضاخانِ اواخر همین سال‌ها متفاوت بود. آیا این سخن را نباید بدان تفسیر کرد که رضاخان در آغاز عامل انگلیس نبود، ولی رضاشاه به عامل آنان بدل شد؟ وگرنه باید پذیرفت که ماهیت رضاخان از آغاز تا آخر یکسان بود. روشن است که رضاشاه با رضاخان تفاوت‌هایی داشت، ولی اینها تفاوت‌های ماهوی و اساسی نبودند.

واقعیت این است (و سلطان‌زاده در تمام آثار خود پس از سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ بر روی آن تکیه می‌کند) که رضاخان از همان روز نخست کودتا عامل بریتانیا بود. اسناد وزارت خارجه انگلستان، که ما پیش از این بدان‌ها استناد جستیم، این نکته را به روشنی اثبات می‌کند. کاری که کامبخش می‌کند این است که نه جناح «راست»، بلکه سیاست حمایت شوروی از رضاخان را، که در دوران

۱. دنیا، سال ۳، شماره ۴، و نیز جلد نخست اسناد. در مورد دقت و سندیت این خاطرات کافی است من باب مثال خاطر نشان کنیم که آوانیسان در یکی از آنها (دنیا، سال سوم، شماره یک) می‌نویسد در سال ۱۹۳۰ سه نفر از کارگران، حجازی، شرقی و شعبان، در کنفرانس اتحادیه‌های کارگری [پروپیترن] شرکت داشتند، ولی واقعیت این است که حجازی در سال ۱۹۲۸ در زندان رضاشاه به قتل رسید. در مورد خبر قتل وی نگاه کنید به این سند کمیترن: Inprekorr, No. 117, 16 Okt. 1928. شرقی هم اصولاً کارگر نبود (دنیا، سال ۱۱، شماره ۲، ص ۲۲).

۲. کامبخش، همان کتاب، صص ۳۹-۴۰. طبیعی است که رضاخان با رضاشاه تفاوت‌هایی داشت، ولی اینها ماهوی نبودند. رضاشاه حيله‌گرتر، نیرنگ‌زن‌تر و وضعش مستحکم‌تر و دستش باز شده بود.

سلطنت وی حتی تا پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ ادامه یافت (و با مخالفت شدید سلطانزاده روبه‌رو شد)، توجیه کند.

در مورد وجود جناح راست یا چپ در حزب این را باید گفت که تا آنجا که تحقیقات ما اجازه می‌دهد در مورد رضاخان جناح‌بندی دقیقی وجود نداشته است. شاید هنوز باید به دنبال اسناد دیگری گشت که به‌هرحال در اصل مطلب، یعنی ارزیابی نادرست‌ترین از رضاخان و مسئله همکاری با «بورژوازی ملی» در ایران و سایر کشورهای خاور (چانکایچک چین، کمال آتاتورک ترکیه، رضاخان ایران و غیره)، تغییری نخواهد داد. به هر تقدیر، حتی اگر جناح راستی هم باید بوده باشد، نماینده آن سلطانزاده، که آقای روستا به او می‌تازد نیست، بلکه همان سیروس آخوندزاده و دیگری هستند که پس از نشست باکو، در کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، به زور حزب کمونیست آذربایجان، و با حمایت ارژنیکیدزه و استالین، اکثریت را به دست آوردند، و حتی سلطانزاده و رفقاییش را از حزب کمونیست «اخراج» نمودند.

نادری در مقاله‌ای که در مورد نیک‌بین در مجله دنیا نگاشت^۱ تصریح می‌کند که مغالظه حزب کمونیست با رضاخان تا آنجا پیش رفته بود که قرار بود سیروس آخوندزاده^۲ به‌عنوان نماینده حزب با رضاخان ملاقات کند. وی می‌افزاید این ملاقات به سبب یورش رضاشاه به حزب کمونیست صورت نپذیرفت. منشأ این سیاست چه بود؟ اردشیر آوانسیان به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. وی در مقاله‌ای که در مجله دنیا در مورد دانشگاه «کوتو» نگاشت متذکر شد که در ملاقاتی که بین برخی کمونیست‌های ایران و سفیر وقت شوروی در تهران، شومیاتسکی، که از تیرماه ۱۳۰۲ (ژوئن ۱۹۲۳) به ایران وارد شده بود، دست داد، سفیر شوروی رضاخان را شخصی «مترقی» ارزیابی کرد. مسلم است که این نظر شخص

۱. نادری، دنیا، سال ۱۱، شماره ۳، ص ۵۳.

۲. در اینجا جالب است توجه خواننده را به این ادعای رضا روستا جلب کنیم که آخوندزاده و امثالهم را، که قرار بود با رضاشاه ملاقات کنند، «جناح مترقی» می‌داند و سلطانزاده و رفقاییش را «راست‌رو» می‌نامد. دنیا، سال ۳، شماره ۴، ص ۷۰.

سفیر نبود و بازگوکننده سیاست خارجی شوروی در ایران بود.^۱ به نظر ما اشتباه اساسی را شوروی همان زمانی مرتکب شد که حمایت از «بورژوازی ملی» و نه انقلابی را برگزید. عده‌ای ناسیونالیست ممکن است بر این نظر باشند که «شوروی به انقلاب ایران خیانت کرد» یا اینکه «به دنبال منافع تنگ‌نظرانه ملی» خود رفت. این نظر اگر به آنتی‌کمونیسم آلوده نباشد و یا رونویسی سراسری از مورخین غربی (امپریالیستی) نبوده باشد، دست‌کم ناشی از تفکر تنگ‌نظرانه «ملی» راست‌گرایانه است. مارکسیست‌ها وظیفه دارند بر مسئله انقلاب در ایران، همچون مسئله انقلاب در دیگر کشورهای آسیایی، به مثابه جزئی از انقلاب جهانی بنگرند و معیار آنان تنها می‌تواند این باشد که آیا این یا آن استراتژی در جهت توسعه انقلاب جهانی و تضعیف امپریالیسم هست یا نه. هر معیار دیگری غیرتاریخی و ضدمارکسیستی است. به نظر ما اتخاذ سیاست همکاری با بورژوازی در این کشورها و مصالحه موقتی با بریتانیا به امید انقلاب در غرب تصمیم نادرستی بود. واقعیت نیز بعدها عدم صحت این استراتژی را نشان داد (انقلاب در چین، ویتنام، کوبا و غیره، و شکست انقلاب در غرب).

افزون بر این، در مورد ایران، حتی در انتخاب «نماینده»ی این بورژوازی، کمینترن و حزب کمونیست شوروی دچار اشتباه بزرگی شدند و رضاخان مسلماً نماینده این بورژوازی ملی ایران نبود.

نگاهی به اسناد بیفکنیم.

چچرین، وزیر خارجه اتحاد شوروی، در نوامبر ۱۹۲۱ در مورد حکومت رضاخان،^۲ که از شر بدنامی سید ضیاءالدین رها شده بود، چنین اظهارنظر کرد:

۱. دنیا، سال ۹، شماره ۴.

۲. برخی ممکن است بر ما ایراد بگیرند که پس از طرد سید ضیاء حکومت دیگر حکومت رضاخان نبود و کسانی چون قوام، مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله نخست‌وزیر ایران بودند. ولی چنین نظری ساده‌لوحانه است، زیرا واقعیات تاریخی نشان می‌دهد که تعیین‌کننده اوضاع سیاسی ایران در آن زمان مستوفی و پیرنیا نبودند و نه حتی قوام. سیاست اصلی گسترش پله‌ای اختناق و تأمین «صلح و آرامش» را جاسوسان انگلیس از طریق رضاخان پیش می‌بردند. در این مورد کافی است به کتاب ملک‌الشعرای بهار، تاریخ احزاب سیاسی، رجوع کرد.

در ۲۲ ژانویه [ی ۱۹۲۱] رفیق روتشتاین به عنوان سفیر تام‌الاختیار [حکومت] شوراه‌ها در ایران منصوب شد. کاراخان [معاون چچرین] کابینه جدید انگلوفیل را مطلع ساخت که آذربایجان سرخ زمانی نیروهای خود را از گیلان... فرا خواهد خواند که نیروهای انگلیسی نیز از ایران بیرون کشیده شوند. کابینه انگلوفیل افتتاح مجلس را به تعویق انداخت. در ۲۱ فوریه رضاخان آن [دولت] را واژگون ساخت. دولت جدید سید ضیاءالدین قرارداد ایران و انگلیس را ملغاً کرد و برنامه وسیعی را از برای اصلاحات طرح کرد. در همان روز روسیه سرخ معاهده‌ای به امضا رساند که از همه آثار سیاست ستمگرانه تزاری در ایران مبرا بود... لکن کابینه سید ضیاءالدین به این علت که علی‌رغم همه این اقدامات هنوز انگلوفیل مانده بود دیری نپایید... از آن زمان تاکنون مشاورین نظامی انگلستان از کار برکنار شده‌اند. در ۱۸ سپتامبر مشاور مالی بریتانیا ایران را ترک گفت. تفنگ‌داران جنوب (اس-پی-آر)، که افسران آن انگلیسی بودند، نیز مرخص شدند. در ۳۰ اکتبر جبهه گیلان منحل (لیکیده) شد.^۱

این نقل قول نشان می‌دهد که این حزب کمونیست ایران نبود که «قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان» نبود، بلکه مسئولین سیاست خارجی شوروی نتوانستند ارزیابی درستی از اوضاع و احوال ایران و تغییرات آن، و رضاخان و اقدامات وی، کسب کنند و به موقع سیاست انگلستان را دایر بر برکناری سیاستمداران سنتی هوادار خویش از صحنه سیاسی ایران و جانشینی مهره‌هایی نو چون رضاخان را به درستی دریابند (درواقع تنها کسی که تا حدی تغییر جهت سیاست بریتانیا را به سوی «انقلاب» به عنوان تاکتیک جدید دریافت همان سلطان‌زاده بود). سند دیگری این نظر را تأیید می‌کند.

چچرین، در ۱۹ نوامبر ۱۹۲۱، طی نامه‌ای به استالین نوشت: «حکومت شوروی

۱. یک سال دیپلماسی شوروی در خاورزمین:

Une Annee Diplomatie Sovietiste En Orient, Inprekorr (Ed. Fr.), No. 17, 23 Nov. 1921, P. 103.

نمی‌بایستی تنها خود را به حمایت سیاسی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در خاورزمین محدود سازد، بلکه الزام‌آور است که حکومت‌های ملی جوان را کمک کند تا اقتصاد خود را انکشاف بخشند و کادر تربیت کنند.» [تأکید از د.ب.]

چچرین ضمن اشاره به نتایج مثبت این خط‌مشی در مناسبات با افغانستان، مغولستان و ایران (که در آن زمان قوام، نخست‌وزیرش و رضاخان سردارسپه همه‌کاره‌اش بود) به استالین نوشت: «همان سیاست را می‌بایستی در مورد ترکیه نیز به مورد اجرا می‌گذاشتند.» لنین نیز در نامه خود به استالین (مورخ ۲۰ نوامبر) چنین اظهارنظر کرد: «رفیق استالین، رونوشت پاسخ خود به چچرین را لطفاً برای من ارسال خواهید داشت؟ به نظر من حق با وی [چچرین] است.»^۱

در این مورد ما به نامه روتشتاین به میرزا کوچک‌خان نیز اشاره کرده‌ایم. لنین در نامه‌ای به چچرین، وزیر خارجه شوروی، از شکایت روتشتاین از «باکو» یعنی دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه شوروی سخن می‌برد و این می‌رساند که این دفتر و جناح قفقاز (استالین و ارژنیکیدزه) با سیاست روتشتاین در ایران توافق نداشتند. به‌هرحال لنین خود در نامه‌ای که به تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۲۱ به روتشتاین نوشت، در مورد سیاست وی در ایران، چنین اظهارنظر کرد:

فکر می‌کنم که با سیاست محتاطانه شما در ایران کاملاً موافق باشم. من هنوز سخن «طرف دیگر» [ظاهراً دفتر باکو] را نشنیده‌ام، ولی به نظرم می‌رسد که دلایل اساسی شما غیرقابل رد باشند. آیا شما می‌توانید رساله‌ای در مورد ایران بنویسید تا ما بتوانیم همه درباره موضوعی چنین هیجان‌انگیز ولی کم‌شناخته‌شده بیاموزیم؟ بسیار مهم است که جهت (اورینتاسیون) کار ما در خاور تعیین گردد...^۲

باز هم سند دیگری. چچرین در پاسخ یک مؤلف غربی به سال ۱۹۲۷، درباره

۱. نامه لنین به استالین در مورد ایران، کلیات لنین، جلد ۴۵، چاپ مسکو، ۱۹۷۰ (فرانسه)، صص ۳۷۶. آنچه در گیومه آمده است [منظور محتوای نامه چچرین به استالین در ابتدای همین بند است] توضیحات تنظیم‌کنندگان کلیات لنین است (جلد ۴۵، ص ۷۲۳).

۲. نامه نخست، نامه لنین به چچرین، ۱۶ ژوئیه ۲۱، صفحه ۲۵۳، جلد ۴۵ کلیات، فرانسه، ۱۹۷۰، و نامه دوم به روتشتاین به تاریخ ۱۳ اوت، صفحه ۲۳۹ جلد ۴۵ کلیات، چاپ فرانسه، ۱۹۷۰. در مورد توضیحات و دخالت دفتر باکو نگاه کنید به همان جلد ۴۵، صفحه ۶۸۵، شماره ۲۳۶.

برخورد حکومت شوروی با رضاشاه، نظر زیر را ابراز داشت (و این دیگر زمانی است که سلطانزاده و دیگر کمونیست‌های هم‌نظر او در مورد رضاشاه موضع قاطع اختیار کرده‌اند):

رضاشاه در گذشته اقدامات نیکی در سازمان‌دادن ارتش ایران [که به کار سرکوب جنبش انقلابی گرفته شد!] و مبارزه علیه بقایای فئودالیسم انجام داد، و بدین‌سان شالوده یک حکومت مدرن را با تمام مضامین آن در جهت انکشاف سیاسی و اقتصادی ایران ریخت. تا این حد وی، علی‌رغم بدبینی علنی‌اش نسبت به به‌اصطلاح بلشویسم، از حمایت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برخوردار بود. اکنون کاملاً روشن نیست که وی در آینده چه خواهد کرد. گرایش وی به سوی بریتانیا کاملاً هویداست، اما شاید این امر تماماً از مقتضیات مالی خزانه‌داری ایران ناشی باشد. در هر اقدامی که در جهت تحکیم استقلال ایران باشد وی بدون تردید از حمایت و دوستی ما برخوردار خواهد بود.^۱

بی‌فایده نخواهد بود یادآور شویم که کنگره دوم حزب کمونیست ایران (در ارومیه) در ارزیابی خود در همان سال ۱۹۲۷ به این نظر درست رسید که رضاشاه از همان آغاز عامل امپریالیسم انگلستان بود و نزدیکی‌های ظاهری وی به اتحاد شوروی، و اخراج مشاورین انگلیسی از ارتش و مالیه ایران و الغای قرارداد ۱۹۱۹ توسط سید ضیاءالدین، همه جز مانور برای فریب نیروهای ترقی‌خواه در ایران نبود.^۲

یک سند وزارت خارجه انگلستان^۳ این مطلب را به‌خوبی می‌رساند. در این سند مستر نورمان، سفیر وقت بریتانیا در ایران، به وزیر خارجه آن کشور گزارش

1. V. Sheean, *The New Persia*, The Century Co. N.Y. 1927, P. 210.

۲. نگاه کنید به مقاله سلطانزاده در مورد کنگره دوم حزب کمونیست ایران (همین مجلد) و نیز کامبخش، همان کتاب، ص ۴۰، که بدون ذکر مأخذ همین فاکت را تکرار می‌نماید.

3. Tel.683 Mr. Norman to Earl Curzon No. 125, Telegraphic, E2605/2/34. 1920.

در مورد بحث دقیق‌تر نگاه کنید به رساله احمد سلامتیان به فرانسه:

Ahmad Salamatian, *Historique du Role de L'Armee en Iran*, Memoire, Faculte de Droits et des Siences Economiques, Universite de Paris, 1970, pp. 78-97.

می‌دهد که روز قبل سید ضیاء به نزد وی رفته، اظهار داشته بود که الغای قرارداد ۱۹۱۹ صرفاً اقدامی است ظاهری، ولی متن این قرارداد در «عمل» به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. مستر نورمان همچنین می‌افزاید: «وی [سید] گفت، به منظور پرهیز از خصومت دولت شوروی، حائز کمال اهمیت خواهد بود که ماهیت انگلوفیل و ضدبلشویکی دولت جدید در حال حاضر تا حد ممکن مستتر بماند.»

ولی متأسفانه این سیاست محیلانۀ بریتانیا و عمالش در ایران مؤثر افتاد.

ما قبلاً اشاره کردیم که بحث این مطلب طولانی است که چرا شوروی و کمینترن چنین سیاستی در ایران اتخاذ کردند. اینکه علت این سیاست نادرست چه بوده است اکنون مورد بحث ما نیست. تنها باید تأکید کرد که، برخلاف نظر ناسیونالیست‌های راست ایرانی، این سیاست از «خیانت» حامدانه رهبران آن دوران ناشی نشد، بلکه نتیجه منطقی استراتژی نادرستی بود که رهبران شوروی برای حفاظت از انقلاب روسیه در قبال شکست انقلاب در غرب و شرق و اولویت‌دادن به اولی اتخاذ کردند. این سیاست عملاً در جهت «سوسیالیسم در یک کشور» طی طریق کرد. تروتسکی، که خود بعدها از مخالفان «سوسیالیسم در یک کشور واحد» بود، سندی به دست می‌دهد که حاکی از آن است که این سیاست حتی زمانی که وی مسئولیت طرح و اجرای سیاست در حکومت شوروی را داشت نیز مورد تأیید وی بود. احتیاج شوروی به مبادلات تجاری، که ناشی از مقتضیات مرحله انکشاف نیروهای مولده روسیه بود، آن کشور را به سوی عقد قرارداد تجاری با انگلستان کشاند. تروتسکی، که از هواداران این نظر بود که انقلاب نخست ضرورتاً باید در باختر پیروز گردد، و نه در شرق، این نظر را درست نمی‌دانست که می‌توان و باید از طریق دامن‌زدن به جنبش‌های انقلابی ضدامپریالیستی در خاورزمین، یعنی منبع اصلی استثمار و انباشت ارزش اضافی انحصارات بین‌المللی، سرمایه‌داری را تضعیف کرد و به زانو درآورد. به عبارت دیگر، وی دیالکتیک بین انقلاب آزادی‌بخش ملی در خاور (به رهبری پرولتاریا) و انقلاب پرولتری در باختر را نمی‌دید و البته تاریخ در پنجاه سال اخیر عکس نظر وی را ثابت کرد. این اشتباه تئوریک تروتسکی (که متأسفانه

هنوز از جانب هواداران او امروز نیز تکرار می‌شود) وی را به اینجا رساند که طی نامه‌ای به لنین و سایر رهبران شوروی پیشنهاد کرد که از حمایت از انقلاب در شرق دست بشویند و به مصالحه با بریتانیا تن در دهند.

متن این نامه سرّی، که اخیراً در اسناد تروتسکی منتشر شده است، به شرح زیر است:^۱

رونوشت، نهایت سرّی، تلگراف پُست‌خانه شماره ۶۴۳، ۴ ژوئن ۱۹۲۰
به کمیساریای ملی امور خارجه، رفیق چچرین، رونوشت به رفقا لنین، کامیف، کرستسکی و بوخارین.

تمام اطلاعات مربوط به وضع خیوا، ایران و بخارا و افغانستان بر این واقعیت (فاکت) گواهی می‌دهد که انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این کشورها بزرگ‌ترین دشواری‌های ممکن را برای ما موجب خواهد گشت.^۲ حتی آذربایجان [شوروی]، علی‌رغم صنعت نفت و ارتباطاتش با روسیه، قادر نیست به روی پای خود بایستد. تا زمانی که وضع در باختر تثبیت نگشته است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر نشده است، خطرات لشکرکشی سوویت در خاور کمتر از خطرات جنگ در غرب نخواهد بود.

از سوی دیگر - و در این مورد تأیید هرچه بیشتری موجود است - در سیاست بریتانیا به هیچ وجه یگانگی مطلق نظر دیده نمی‌شود و ما ظاهراً می‌توانیم پیدایش یگانگی نظر را به تعویق بیندازیم.^۳ از این نتیجه می‌شود

۱. نگاه کنید به:

The Trotsky Papers, 1917-1922, Ed. Jan. M. Meijer, Vol II, Mouton & Co. The Hague, 1971, P. 209.

۲. ۴ ژوئن مصادف است با حضور نیروهای شوروی در ایران و تشکیل جمهوری سوسیالیستی ایران در گیلان به صدارت میرزا کوچک خان و سه هفته پیش از تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران.

۳. خواننده توجه دارد که این نظر تروتسکی درست عکس نظر سلطان‌زاده در کنگره دوم کمیترن است.

۴. لنین در پایین این نامه متذکر می‌شود: «مذاکرات لوید جورج با کراسین [فرستاده شوروی در لندن برای عقد قرارداد اقتصادی] با روشنی مطلق نشان داد که انگلستان به لهستانی‌ها و رانگل کمک می‌کند و کمک خواهد کرد. بدون تردید یگانگی نظر وجود دارد.» (همان‌جا).

که انقلاب سوویتی در شرق اکنون برای ما عمدتاً به منزله یک وسیله اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان امتیازآور است.

لذا نتیجه می‌شود: ۱. در شرق ما باید به کار سیاسی و تربیتی بپردازیم (دروس سیاسی، کار حزبی و تشکیلاتی، مدرسین نظامی و غیره). درحالی‌که نباید از هیچ‌گونه توصیه‌ای علیه گام‌هایی که چه از روی حساب و چه ضرورتاً حمایت نظامی ما را در بر گیرد فروگذار کرد. ۲. ما باید با استفاده از همه طرق و وسایل به تأکید دایر بر آمادگی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم.

تروتسکی

آنچه در بالا رفت نشان‌دهنده نظر تروتسکی است و ثابت می‌کند که اساس تفکر سیاست خارجی شوروی در اوایل سال‌های ۲۰ از کجا سرچشمه می‌گرفت. چنان‌که قبلاً دیدیم و بعد نیز خواهیم دید، سیاست شوروی از این به بعد درست در جهتی که تروتسکی نظر داد سیر کرد. ادامه این سیاست در ایران را در حمایت از رضاخان و سپس رضاشاه، حتی تا پس [از] سرکوب شدید نیروهای انقلابی و به‌ویژه کمونیست‌های ایرانی، مشاهده می‌کنیم. نگاهی به تظاهرات سیاسی این حمایت بیفکنیم.

چشمیران، در هفته‌نامه کمینترن، پس از به حکومت رسیدن رضاخان بر این عقیده بود [که] دولت ملی سردار سپه، رضاخان، زیر حمله امپریالیست‌ها است و فنودال‌ها، به تحریک امریکا و انگلیس، جنگ داخلی علیه وی را آغاز کرده‌اند.^۱ همین نویسنده از سخنرانی داور، وزیر رضاخان، (۲۷ سپتامبر ۱۹۲۴) درباره بهبود وضع دهقانان یاد کرده، افزود: «دولت سردار سپه بدون تردید در جهت بهبود وضع دهقانان اقدام می‌نمود و بدین وسیله بر توده دهقانان تکیه می‌توانست کرد.»^۲

نویسنده دیگری از کمینترن تحت عنوان حوادث ایران ادعا کرد که رضاخان

1. Tcheschmiran, Zur Lage in Persien, Inprekorr, 22 Dez. 1924, S. 2277.

۲. همان.

زیر فشار انگلیسی‌ها بود و مبارزه علنی آنان علیه وی در لباس بازگشت احمدشاه به ایران صورت می‌گرفت.^۱

«ایراندوست»، نویسنده دیگر کمینترن، با اینکه عقیده داشت ایران هنوز تمام و کمال از قید نفوذ امپریالیسم بریتانیا آزاد نشده بود، و سبب آن را نیز ضعف اقتصادی و مالی ایران می‌دانست، با این همه بر این نظر بود که «ساختمان حکومت ملی» بر ویرانه‌های هرج و مرج کهن و فئودالی و مناطق نفوذ انگلیسی‌ها در دست انجام بود.^۲

همین ایراندوست در مقاله دیگری در هفته‌نامه کمینترن، در مورد انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی، این تغییر را «مرحله مهمی از انکشاف حکومت ایران» دانست، قاجاریه را نماینده ارتجاع و رضاشاه را نماینده بورژوازی شهری، بازرگانان، پیشه‌وران و کارمندان دولت قلمداد کرد و بر این عقیده بود که فئودال‌ها علیه رضاشاه متحد شده بودند.^۳

ایرانسکی نیز به نوبه خود از دیکتاتوری بورژوایی رضاخان، که در عین حال به «اقدامات پیشرو» دست زده بود، یاد می‌کرد^۴ و در مقاله دیگری صریحاً از «مبارزه دولت ملی رضاخان علیه فئودالیسم ایران» سخن گفت.^۵

آ. سادوفسکی نیز در همین هفته‌نامه کمینترن^۶ نوشت نزاع بین مردم و نیروهای نظامی رضاخان، در اواخر سپتامبر ۱۹۲۵، در مقابل مجلس، کوشش ارتجاعیون

1. André Tchervonny Events in Persia, The Communist International, Dec 1925.

آندره چروونی همان شومیاتسکی سفیر شوروی در ایران پس از ۱۹۲۳ است.

2. Inprekorr (Ed. Fran.) 26 Mai 1926, P. 736.

3. Inprekorr (Ed. Fran.) 31 Dec. 1925, P. 1081.

4. Inprekorr (Ed. Fran.) 7 Nov. 1925, P. 931.

5. Inprekorr (Ed. Fran.) 14 Jan. 1925.

۶. نگاه کنید به سادوفسکی:

A. Sadovski, La Situation Politique En Perse, La Correspondence Internationale, 17 Oct. 1925.

ایران^۱ برای «متزلزل ساختن و بی اعتبار نمودن شوروی است که به همراه بهترین بخش ملیون ایران از وی [رضاخان] حمایت می‌کند». این موضع‌گیری سادوفسکی در واقع مربوط است به آخرین نبرد بین آزادی‌خواهان و ملیون راستین ایران علیه ارتجاع در حال اوج رضاخانی. همین نویسندگان رضاخان را «فاکتور سیاسی تعیین‌کننده» ای می‌دانست و افزود که «رضاخان منافع طبقه معینی را نمایندگی نمی‌کند و پایه اجتماعی ثابتی ندارد»، «وی از همه به دموکرات‌ها نزدیک‌تر است» و اینکه امپریالیست‌های انگلیسی در صدد بودند از هر وسیله‌ای برای «واژگون ساختن رضاخان و جانشین ساختن وی توسط یکی از معتمدین خویش» استفاده کنند. از تحلیل طبقاتی «مارکسیستی» سادوفسکی که بگذریم، که رضاخان را ماورای طبقات معرفی می‌کند، نکته مهم‌تر این است که وی با کمال تردستی آزادی‌خواهان ایران و نیروهای دموکراتیک را ارتجاع و ارتجاع رضاخانی را پیشرو و ضد ارتجاع معرفی می‌کند. تاریخ در این مورد داوری قاطعی کرده است. راسکولنیکف، فرمانده پیشین ناوگان شوروی در دریای مازندران، که در ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ در بندرانزلی لنگر انداخت (نگاه کنید به نظرات مثبت او در مورد میرزا کوچک‌خان، اسناد، جلد یکم)، نیز به نوبه خود در ادامه همین سیاست در ۱۹۲۶، پس از ذکر اینکه نفوذ انگلستان در ایران افزایش یافته بود، چنین اظهار نظر کرد:^۲

از سوی دیگر، اتحاد شوروی همسایه وی [ایران] به کشوری نیرومند بدل گشته است و با ایران مناسبات اقتصادی دارد، و با شیوه‌های مسالمت‌آمیز در بین طبقات حاکم جامعه ایران اعتبار (اتوریته) سیاسی کسب کرده است. بالاخره قدرت و ثوق [الدوله] توسط رضاخان، که هوادار استقلال ایران و سیاست اصلاحات [رفُرم] است، کنترل خواهد شد. وی [رضاشاه] در مبارزه علیه زمین‌داران فئودال به قدرت رسید.

۱. این نظر چقدر به نظر مورخین معاصر شوروی در مورد ۱۵ خرداد شبیه است. در این مورد نگاه کنید به انتقاد کامبخش به کتاب آقاییف، مورخ شوروی، که معتقد است ۱۵ خرداد اقدامی ارتجاعی علیه برنامه‌های اصلاح‌گرایانه شاه بوده است (دنیا، سال ۸، شماره ۲).

2. La Corresp. Internationale, 24.7.1926, No. 85, P. 937.

جالب توجه است که در این دوران هیچ‌گونه مقاله‌ای نه از سلطان‌زاده و نه هیچ‌یک از دیگر رهبران حزب کمونیست ایران در مجله کمیترن نشر نمی‌یابد و اظهارنظرها منحصر به «متخصصین» کمیترن است. اگر [چه] کمونیست‌های ایرانی چون سلطان‌زاده در پاره‌ای موارد دچار اشتباه شدند و یا سکوت «اختیار کردند»، ولی پس از جلوس رضاشاه به تخت سلطنت دیگر مبارزه آنان علیه وی قطعی بود. اما این امر در مورد سیاست خارجی شوروی صادق نیست.

می‌دانیم که چندی پس از جلوس رضاخان به «تخت شاهنشاهی» وی به کمک مشاورین فاشیست خود، و به‌ویژه تیمورتاش، اقدام به تأسیس حزب «ایران نو»، سلف حزب ایران نوین کنونی، کرد. سفیر بریتانیا در گزارشی که درباره تأسیس این حزب به وزارت خارجه متبوع خود فرستاد نوشت:

من اعتقاد دارم که آن عالی‌جناب [تیمورتاش] کوچک‌ترین علاقه‌ای به ایدئال‌های بلشویکی ندارد و یکی از اهداف حزب او ریشه‌کن ساختن کمونیسم و سوسیالیسم است، و اینکه وی صمیمانه مصمم است تا جایی که برای او میسر است به تبلیغات شوروی در ایران پایان دهد.^۱

همین سفیر در گزارش دیگری^۲ افزود که مبارزه با سوسیالیسم و کمونیسم از جمله برنامه‌های تیمورتاش است و اینکه حزب «ایران نو» رضاشاه-تیمورتاش یک «حزب فاشیستی» است.

برخورد مسئولین حکومت شوروی، حتی تا یک سال پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰، پس از اینکه نیروهای انقلابی ایران قلع و قمع شده، دموکرات‌ها و بسیاری از کمونیست‌ها به زندان افکنده شده بودند، با حکومتی که حتی به قول سفیر انگلیس در ایران «فاشیستی» است، چگونه بود؟ این برخورد را به خوبی می‌توان از پذیرایی شایان آن دولت از همین تیمورتاش ضدکمونیست، که کمر به نابودی جنبش سوسیالیستی-کمونیستی ایران بسته بود، مشاهده کرد.

در ژانویه ۱۹۳۲، تیمورتاش برای یک دیدار رسمی از اتحاد شوروی وارد مسکو

1. FO E 4113/520/34, 26.09.1927.

2. FO E 3909/520/34.

شد. در ایستگاه راه‌آهن با استقبال لیتوینوف، وزیر خارجه، و کاراخان، معاون وی، روبه‌رو گردید. در ضیافتی که به افتخار تیمورتاش داده شد، وزیر خارجه شوروی جام خود را به سلامتی رئیس دولت ایران، رضاشاه، تیمورتاش و نیز سربلندی مردم ایران (اهداف نامتجانس) نوشید (تعارف دیپلماتیک!). تیمورتاش، این دشمن قسم‌خورده کمونیسم، نیز جام خود را به سلامتی استالین نوشید. وزیر خارجه شوروی در مذاکره خصوصی‌ای که با وزیر بریتانیا در مسکو، سر جان اووی، داشته بود تیمورتاش را «مردی با مشخصات استثنایی و حاکم واقعی ایران» معرفی کرد.^۱

برای تکمیل این بخش بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد درباره حمایت شوروی از رضاخان و رضاشاه، که به ثبات حکومت وی کمک فراوان کرد، این اظهارنظر مصطفی فاتح، کارمند صدیق شرکت استعماری نفت ایران و انگلیس، را نیز اضافه کنیم. وی در کتابی که به زبان انگلیسی نگاشت^۲ این‌طور اظهارنظر نمود:

در نتیجه رویدادهای سیاسی اخیر در این بخش از جهان، عمدتاً ناشی از اوضاع و احوال حاکم در روسیه، که مقاصد پیش از جنگ روسیه را نسبتاً تحت کنترل درآورده، ایران طی چهار سال گذشته [۱۹۲۲-۱۹۲۶] از ثبات دولتی برخوردار بوده است. سال‌ها بود که ایران تا این حد زیاد از استقلال سیاسی، امنیت کشوری که امروز برخوردار است، بهره‌ای نبرده بود.

ولی گرچه سیاست شوروی با گرایش هرچه بیشتر رضاشاه به قلب ارتجاع جهانی، و به‌ویژه با پیدایش و قدرتمندی هیتلریسم به آغوش فاشیسم، در مورد حکومت ایران تغییر کرد^۳، ولی این به معنای دفاع حکومت شوروی و کمیت‌ترین از کمونیست‌های ایرانی نبود. به غیر از قلع و قمع بسیاری از آنان به دست دستگاه

1. FO E 363/ 363/34 Sir John Ovey.

۲. مصطفی خان فاتح:

Economic Position of Persia, King & Son, London, 1926, P. 88.

۳. نباید ناگفته گذارد که حتی در سال ۱۹۴۰ در دایرةالمعارف کبیر شوروی (جلد سابق‌الذکر ۴۵)، صفحات ۱۹۱-۱۹۶، به هنگام ذکر از رضاخان هنوز از مبارزه «ضدانگلیسی» وی سخن می‌رود.

استالینی، بقیه نیز که در ایران در چنگال رژیم فاشیستی رضاشاه اسیر بودند به ندرت از حمایت بین‌المللی برخوردار شدند. نگارنده مثلاً کوچک‌ترین اعتراضی از جانب نه کمیترون و نه حزب کمونیست شوروی علیه تصویب قانون سیاه ندیده است. حتی محاکمه و مرگ ارانی، موافق اسناد کمیترون که ما بررسی کرده‌ایم، شایستگی ذکر نیز پیدا نمی‌کند. جالب خواهد بود که «مورخین» حزبی، در صورتی که چنین اسنادی باشد، به انتشار آنها کمر همت ببندند!

اکنون که سیاست شوروی در مورد رضاخان و رضاشاه را بررسی کرده‌ایم، می‌توانیم به تحقیق بگوییم که «جناح راستی» از حزب کمونیست ایران رضاخان را مورد تأیید قرار نمی‌داد، بلکه سیاست کمیترون، اتحاد شوروی و نیز حزب کمونیست ایران، هر سه، در این زمینه اشتباه‌آمیز بود. حتی سلطان‌زاده، که از نخستین [افراد] و شاید تنها منقد جدی سیاست حمایت از رضاشاه پس از سال‌های ۱۹۲۵ بود، نیز از این اشتباه مبرا نبود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که، چنان‌که قبلاً دیدیم، بین سال‌های ۲۴- ۲۷ اثری از او در دست نیست. آیا این را باید به «مغضوب» بودن او نسبت داد؟ ناشی از مخالفت وی با سیاست اشتباه‌آمیز بالا دانست؟ آیا او پس از تاج‌گذاری رضاشاه بلافاصله مخالفت خود را با ادامه چنین سیاستی اعلام نداشت، و به همین دلیل برای مدتی از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد؟ آیا بازگشت وی [به] ابتکار او برای تجدید حیات حزب کمونیست ایران در کنگره دوم و تصویب برنامه جدید حزبی و مبارزه علیه رضاشاه بستگی ندارد؟ این پرسش‌هایی است که ما طرح می‌کنیم، ولی برای آنها پاسخی نداریم، به این امید که روزگاری، با تکیه به اسناد دیگری، آنها را بتوان روشن ساخت.

به هر تقدیر، عدم مخالفت اولیه سلطان‌زاده با سیاست نادرست حمایت از رضاخان، و مخالفت سرسختانه‌اش با سیاست نادرست حمایت از رضاشاه از ۱۹۲۷ به بعد تا ناپدیدشدنش در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۲، هیچ‌کدام، را نمی‌توان به حساب «راست‌روی» یا «چپ‌روی» وی گذاشت. همین‌طور [نمی‌توان] این نظر وی را دایر بر عدم لزوم گذار ایران از مرحله سرمایه‌داری (که در کنگره دوم

حزب نیز تصویب گردید) به حساب چپ‌روی نوشت. به این انتقاد تنوریک آقای کامبخش که این نکته را «چپ‌روی» می‌داند^۱ می‌پردازیم، زیرا حائز اهمیت است.

در نگرش اول، نظر کامبخش درست می‌نماید، یعنی اینکه امروز به سهولت دیده می‌شود که ایران به مرحله سرمایه‌داری پا گذاشته است و در میان کشورهای با اقتصاد وابسته از آن دسته است که با سرعت مناسبات سرمایه‌داری در آن گسترش می‌یابد. ولی آیا به صرف اینکه امروز ایران پا به انکشاف سرمایه‌داری گذاشته است، می‌توان نظر سلطان‌زاده و کنگره دوم حزب کمونیست را، که در اوضاع و احوال ایران سال‌های ۱۹۲۰ ابراز شده، نادرست انگاشت؟ به نظر ما نه.

نخست به این دلیل که، بنا بر شیوه علمی تاریخی-مارکسیستی، ما نمی‌توانیم برای تاریخ تنها یک تالی (آلترناتیف) قائل شویم، یعنی این نظر را تأیید کنیم که چون ایران به انکشاف سرمایه‌داری کشانده شده است، این امری اجباری و غیرقابل اجتناب بوده است. مارکسیست‌ها برخلاف دترمینیست‌ها به «جبر تاریخ» معتقد نیستند. نتایج تاریخی حاصل و برآیند عملکرد عوامل و اوضاع و احوال مختلفند. در هر مقطع تاریخی عامل یا عواملی می‌توانند اثرات گوناگونی را سبب گردند.

مارکس که از گذار اجتناب‌ناپذیر فئودالیسم به سرمایه‌داری، و از سرمایه‌داری به کمونیسم، سخن می‌گوید، بر این نظر نبود که این ضرورت در مورد همه کشورهای جهان صادق خواهد بود. گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری، اگرچه برای پیشرفته‌ترین کشورها الزام‌آور بود، درعین حال، خود با توجه به این فاکت تاریخی که انکشاف جوامع نابرابر است (به‌ویژه در دوران سرمایه‌داری و مراحل بلافاصله پیش از آن - قانونمندی انکشاف نابرابر) نفی‌کننده همین ضرورت برای سایر کشورها تواند بود که به مدار بازار جهانی (بازار سرمایه‌داری) کشانده می‌شوند. به عبارت دیگر، منطق دیالکتیکی همین ضرورت خود نافی ضرورت انکشاف (به کامل) مناسبات سرمایه‌داری در کشورهایی است که تحت تأثیر انکشاف سرمایه‌داری متروپل قرار می‌گیرند. این مطلب را مارکس و انگلس به‌نیکی در مورد روسیه، که تازه به انکشاف سرمایه‌داری پا می‌گذاشت، هرچند

به اختصار، در مقدمه به چاپ روسی مانیفست کمونیست بیان کردند. ما در این مقدمه از قول آنان می‌خوانیم:^۱

وظیفه مانیفست کمونیست عبارت بود از اعلام نابودی آتی و اجتناب‌ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی، ولی در روسیه به موازات التهاب پُرتب‌وتاب سرمایه‌داری، که با سرعت تمام در حال انکشاف است، و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی، که تنها اکنون در حال تکوین است، بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آبشچین روسی، این شکل مالکیت دسته‌جمعی ابتدایی زمین، که درحقیقت اکنون به‌سختی مختل و ویران شده است، می‌تواند بلاواسطه [یعنی بدون گذار از سرمایه‌داری] به شکل عالی کمونیستی مالکیت زمین بدل گردد؟ یا اینکه برعکس، باید نخست همان جریان تجزیه‌ای را بپیمایم که مختص انشکاف تاریخی باختر است. تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه سرآغاز انقلاب پرولتری باختر بشود، به نحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند سرچشمه تکامل کمونیستی گردد.

از این نقل قول به‌خوبی و به نحوی غیرقابل انکار روشن می‌گردد که پیدایش مالکیت بورژوازی همواره یک ضرورت «تاریخی» ندارد، بلکه به شرایط و اوضاع و احوال انقلاب در جهان یعنی جهان سرمایه‌داری در حال گسترش و در عین حال مضمحل‌شونده از یک‌سو و انقلاب پرولتری از سوی دیگر [بستگی] دارد. همین نکته را لنین با دقت بیشتری (دقت بیشتر، زیرا در زمانی که لنین اتخاذ موضع می‌کرد، هم انکشاف سرمایه‌داری پیشرفته‌تر بود و هم اینکه جنبش انقلابی در شرق گام‌های بلندتری برداشته بود) بیان داشت. لنین در کنگره دوم کمینترن مطلب را به شرح زیر بیان می‌کند:

۱. برای ترجمه فارسی نگاه کنید به مانیفست کمونیست، چاپ مسکو، ۱۹۵۱، صص ۱۴-۱۵.

آیا درست است که انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری برای آن دسته از کشورهای عقب‌افتاده‌ای که دست‌اندرکار رهایی خویش هستند و از جنگ [اول] به بعد جنبش‌های ترقی‌خواهانه در آنها آغاز گشته است اجتناب‌ناپذیر است؟ ما بدین سؤال پاسخ منفی می‌دهیم. هنگامی که پرولتاریای ظفرمند پروپاگاند منظم را پیش برد و دولت‌های سوویتی با تمام وسایلی که در اختیار دارند به کمک آنها بشتابند، آن‌گاه نادرست خواهد بود اگر تصور کنیم مرحله انکشاف سرمایه‌داری برای این کشورهای عقب‌افتاده اجتناب‌ناپذیر است... بین‌الملل کمونیست باید اساس تئوریک این نظر خود را روشن سازد که با کمک پرولتاریای پیشرفته‌تر، کشورهای عقب‌افتاده می‌توانند به رژیم سوویتی برسند و از آن بگذرند، و از طریق مراحل مختلف انکشاف به کمونیسم برسند، بی‌آنکه نیازی به گذار از مرحله انکشاف سرمایه‌داری داشته باشند.^۱

بدین ترتیب می‌بینیم که تحلیل مارکسیستی گذار به سرمایه‌داری را برای کشورهایی چون ایران ضروری نمی‌داند. باید توجه داشت که سلطان‌زاده نیز پرهیز از مرحله سرمایه‌داری برای ایران را در خلأ مطرح نمی‌ساخت. وی همانند لنین چنین امکانی را تنها در سایه پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته میسر می‌دانست. درواقع صحت این نظر را در تجربیات و عدم گذار جمهوری‌های شوروی در آسیا از مرحله انکشاف سرمایه‌داری ملاحظه کرده‌ایم.

بدین‌سان می‌توان گفت که اگر انقلاب ایران در سال‌های ۱۹۲۰ به پیروزی می‌رسید، پرولتاریای جوان میهن ما نیز می‌توانست با تکیه به پیروزی‌های پرولتاریای روسیه از گذار دردناک سرمایه‌داری اجتناب ورزد و از طریق سیستم سوویت (مقصود رونویسی سوویت‌های روسیه نیست، بلکه انطباق این نظر به اوضاع و احوال ایران یا به عبارتی انکشاف و انطباق انجمن‌های زائیده دوران مشروطیت است) به ساختمان کمونیسم نزدیک گردد و از همین طریق به انقلاب جهانی نیز مدد برساند.

۱. لنین، کلیات، جلد ۳۱، فرانسه، ۱۹۶۱ مسکو، صفحات ۲۵۱-۲۵۲.

تذکار این نکته بی‌فایده نیست که اصل تز سوویت‌های دهقانی در شرق را سلطان‌زاده در کمیسیون مسئله خاور [در] دومین کنگره کمینترن ارائه داد و لنین نظرات خود را با تکیه به این تز سلطان‌زاده، که براساس تجربیات جمهوری‌های آسیایی (ترکستان) تنظیم شده بود، تکمیل ساخت [نگاه کنید به نطق لنین در کنگره دوم].^۱ اکنون روشن نیست چرا کامبخش سلطان‌زاده را در این زمینه آماج حمله قرار می‌دهد؟

ولی این همه «انتقادات» به سلطان‌زاده در مقابل حملاتی که فردی به نام «رنجبر» در دو مقاله مفصل مندرج در شوروی به نام خاور انقلابی نگاشت جلوه‌ای ندارند. این حملات ظاهراً پس از «مغضوب» افتادن رفیق سلطان‌زاده و تبعید وی (به سیبری؟) صورت گرفت. هویت واقعی «رنجبر» بر ما روشن نیست. ما در میان کمونیست‌های ایرانی شخصی بدین نام نمی‌شناسیم. می‌توان احتمال داد که وی از «ایران‌شناسان» استالینی بوده باشد که پس از تبعید رفیق سلطان‌زاده «افتخار» «آرام‌ساختن» اعتراضات علیه این تبعید را یافت و، طی این دو مقاله، مبنای «علمی» این غضب و تبعید را مطرح کرد.

رنجبر در مقاله‌ای به نام رفیق سلطان‌زاده، سخنگوی خرده‌بورژوازی در زمینه انقلاب ایران،^۲ طی یک «تحلیل» شماتیک «مارکسیستی» درباره اینکه گویا علت شکست حزب کمونیست ایران و عدم دوام آن در مقابل دیکتاتوری رضاشاه همانا تأثیرپذیری حزب از ایدئولوژی خرده‌بورژوازی و دهقانی و پیشه‌ورانه و لیبرالیسم سیاسی بوده است، رفیق سلطان‌زاده را نماینده نفوذ دوگانه خرده‌بورژوازی شهری در حال اضمحلال در حزب کمونیست ایران معرفی کرد (جای شگفتی نیست که رنجبر کوچک‌ترین اشاره‌ای به سیاست اشتباه‌آمیز کمینترن در حمایت و تقویت رضاخان، خردکننده جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، نمی‌کند و همه کاسه‌کوزه‌ها

۱. همان.

۲. شماره‌های ۱ (۱۷) و ۲ (۱۸) ۱۹۳۳؛ و ۲ (۲۴) ۱۹۳۴ در مجله Revolutzii Vostok. مقالات رنجبر تحت عنوان رفیق سلطان‌زاده، چون سخنگوی گرایش خرده‌بورژوازی در زمینه مسائل انقلاب ایران: Tav. Sultanzade Kak Birazite I melko-bourzhouiznovo blania vi voprosakh Persidskii revolutzii.

را یک‌جا بر سر سلطان‌زاده می‌شکند). رنجبر با کمال بی‌پروایی سلطان‌زاده را متهم ساخت که در پرنسیب‌های لنینی «تجدید نظر» (رویزیون) به عمل آورد؛ ضرورت لنینی یک تحلیل دقیق و عینی از آرایش طبقاتی جامعه و روابط متقابل آنها را، پیش از دست‌یازیدن به هر عمل انقلابی، درک نمی‌کرد. رنجبر همچنین به پیروی از بهترین سنن استالینیسیم و، طبق معمول، بدون ارائه کوچک‌ترین مدرک سلطان‌زاده را به «آنتی‌لنینیسم»، «شمانیسم»، «التقاط‌گرایی»، «سنتز مکانیک»، «اپورتونیسم راست»، «چپ‌روی»، «عدم درک نقش لنین و بلشویک‌ها در جنبش‌رهای بخش ایران» و، بالاخره، «دفاع از انکشاف غیرسرمایه‌داری» متهم می‌سازد (شباهت برخی از اینها به آنچه در بخش «انتقادات» نقل شد شگفت‌انگیز است!). کار حمله ناجوانمردانه به سلطان‌زاده، باز هم با تکیه به بهترین سنن استالینیسیم، به آنجا می‌کشد که وی در «روز روشن» سلطان‌زاده را متهم می‌سازد که گویا وی تز امپریالیسم لنین را درست نمی‌دانسته است، و اینکه عصر سرمایه‌داری کنونی را به‌مثابه عصر امپریالیسم نفی می‌کرده است. چگونه رنجبر این جعل تاریخی را اختراع می‌کند؟ در کنگره ششم کمیترون، سلطان‌زاده طی نطقی علیه نظریه «سرمایه مالی» در طرح برنامه^۱ گفت:

رفقا، من در کمیسیون برنامه علیه این نقطه نظر سخن گفتم که عصر ما را عصر سرمایه مالی می‌داند. من در درجه اول این نظر را نادرست می‌دانم که این عصر^۲ [عصر سرمایه مالی] را با عصر امپریالیسم همانند بدانیم.

رنجبر چه می‌کند؟ رنجبر به راحتی لفظ «این»، Diese, This, Cette، را برمی‌دارد و به جای آن لفظ «ما» را می‌نشانند و این نتیجه را به دست می‌دهد: «من در درجه اول این نظر را نادرست می‌دانم که عصر ما [را] عصر امپریالیسم بدانیم.» بدین سان، با تغییر یک کلمه، آقای رنجبر به جعلی کبیر اقدام می‌کند و دنیایی را زیرورو می‌سازد و بدین طریق «موفق» می‌گردد سلطان‌زاده را نافی امپریالیسم معرفی کند. البته چنین جعلی تنها از دست استالینیسیت‌های قهار و مجربی

۱. نگاه کنید به صورت جلسات کنگره ششم کمیترون و نیز این مجلد، سخنرانی‌ها در کنگره ششم کمیترون، درباره سرمایه مالی (در مجمع عمومی).

2. Diese, This, Cette.

که تنها «راه حل» مسائل را بدنام ساختن مخالفین خود و از این طریق نابودی جسمانی آنها می داند برمی آید. شگفت انگیز نیست اگر در سیستم استالینی پس از سال های ۳۱ و ۳۲ دیگر به رفیق سلطانزاده فرصت دفاع داده نشد.

رنجبر ایرادات دیگری به سلطانزاده وارد می سازد. از آنجا که بحث پیرامون همه این اتهامات و ایرادات بسیار مفصل است، و قصد این مقدمه تنها معرفی سلطانزاده بوده و نه ارزیابی کامل زندگی سیاسی او، ما تنها به یکی از این ایرادات که به نظر ما درست می آید می پردازیم. سلطانزاده معتقد بود که رضاشاه حامل مناسبات سرمایه داری در ایران نبود و به تقویت فئودالیسم کمک می نمود. به نظر ما نیز این نظر رفیق سلطانزاده نادرست است. روشن است که رضاشاه به ملاکین بزرگ و متوسط نیز تکیه داشت، ولی حکومت وی با اقدامات رفرمیستی، که طبق برنامه های نوامپریالیستی به منظور جلوگیری از انقلاب در ایران انجام می گرفت، به رشد سرمایه داری کمک می نمود. درواقع باید قبول کرد که حرکت سریع اقتصاد ایران به سوی مناسبات سرمایه داری از آغاز حکومت رضاخان شروع گردید. به هر حال، حتی به طوری که گفته شد، اگر نظر سلطانزاده را نادرست تلقی کنیم، باز هم نمی توان نظر وی را حمل بر این کرد که وی سخنگوی خرده بورژوازی در حال اضمحلال بود (مگر «مارکسیست» کسی را بدانیم که هرگز دچار اشتباه نمی شود، مثلاً استالین!). روشن است که هدف رنجبر از این «انتقاد» از سلطانزاده تذکار اشتباهات وی نبود، بلکه مقصود درواقع توجیه برکناری، تبعید و سپس تیرباران این کوشنده اترناسیونالیست ایرانی بود. این شیوه ای بود (و هنوز هست) که استالینیست ها برای مبارزه و نابود ساختن مخالفین خود به کار می برند.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد که در سال های ۱۹۳۰، یعنی حتی پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰، رنجبر منتقد به پیروی از سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران، ضمن «انتقاد» به سلطانزاده، در وابستگی رضاشاه به امپریالیسم بریتانیا تردید کرد و این نظر رفیق سلطانزاده را که «ارابه رضاشاه را اسب انگلستان

می‌کشد» نادرست انگاشت.^۱ و خواننده البته باید این نکته‌سنجی «رنجبر» را حمل بر «ژرف‌بینی مارکسیستی» وی و تعلق سلطان‌زاده به خرده‌بورژوازی بکند. سلطان‌زاده از جمله رهبران جنبش کمونیستی دست‌پرورده انقلاب کبیر اکتبر و اوضاع و احوال انقلابی پس از جنگ جهانی اول بود. وی به جنبش کمونیستی جهانی و جنبش کمونیستی ایران و همچنین به اتحاد شوروی خدمات بسیار ارزنده‌ای نمود. در اهمیت او همین بس که کتابی دربارهٔ بین‌الملل کمونیست نیست که (از دوست یا دشمن) منتشر شود و از وی یاد نکند.^۲ برخی استالینیست‌ها او را «تروتسکیست» معرفی کرده‌اند تا همانند هزاران هزار مورد دیگر نابودساختن او را «توجیه» کنند. نگارنده سندی دال بر نزدیکی نظرات سلطان‌زاده با عقاید تروتسکی نیافته است (که البته اگر هم یافت می‌شد، نمی‌توانست توجیه جنایت نابودساختن رفیق سلطان‌زاده باشد) مگر این نظر سلطان‌زاده که انقلاب در شرق زمانی به پیروزی می‌رسد که پرولتاریای صنعتی متروپل از سرمایه‌داری این کشورها سلب قدرت کند. ولی این موضع دلیل «تروتسکیسم» یا نزدیکی با تروتسکی نیست، زیرا این نظر منحصر به تروتسکی نبود و بسیاری از رهبران بلشویسم، من جمله لنین، نیز در دورانی بر این نظر بودند. این نظر را حتی استالین نیز تأیید کرده است.^۳ برعکس دلیلی در دست است که نشان می‌دهد سلطان‌زاده از نزدیکان تروتسکی نبوده است. تروتسکی در ارزیابی مقدماتی که از ششمین کنگرهٔ کمیترن داد^۴ نوشت: «بر سر مسئله برنامه نمایندهٔ اندونزی، آلفونزو تنها کسی بود که دقیقاً نظرات ما را منعکس ساخت.» از

۱. رجوع کنید به پانویس شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۸۹، مقالهٔ اول، صفحهٔ ۶۷.

۲. مثلاً نگاه کنید به:

Palmieri, Aurelio, *La Politica Asiatica Dei Bolscevichi*, Bologna, 1924.

Komonistitcheskiiy international Kratkii, istoritcheskii otcherk, Moskva, 1921; Desanti, *L'internationale Communiste*, Payot, Paris, 1970; Gunther Nollau, *International Communism & World Revolution*, Hollis & carter, London, 1961, P. 59.

۳. نگاه کنید به مقالهٔ استالین به نام شرق را فراموش نکنیم "N'oublion pas l'Orient". کلیات روسی، جلد چهارم، صص ۱۷۱-۱۷۳ و نیز کتاب *Le Marxisme et L'Asie*. S. Schram. استالین در این مقاله صریحاً نوشت: «این در باخترزمین است که نخست باید زنجیرهایی را که امپریالیسم بر پای اروپا بسته است و سراسر جهان را زیر سلطهٔ خود گرفته است از هم درید.»

4. *Quelques Remarques Provisoires sur VI Congres (du Komintern)*, 9.9.28.

Contre Le Courant, L'Organ de l'Opposition, Paris, 1927-1929, Maspero, 1971.

مواضعی که سلطانزاده در مسئله انقلاب و فرمیسم از یک سو و جنبش انقلابی در خاور و باختر از سوی دیگر اختیار می‌کرد به نظر می‌رسد که نظرات وی بیشتر به مواضع رزا لوکزامبورگ نزدیک بوده باشد تا نظرات تروتسکی.

بر این نکته نیز باید تأکید کرد که رفیق سلطانزاده نخستین آسیایی بود که، با تکیه به متدولوژی مارکسیستی، به مطالعه جوامع آسیایی پرداخت، و به‌ویژه در مورد ایران آثار تحقیقی وی حائز اهمیت فراوان است. به‌جرت می‌توان گفت که وی نخستین مارکسیست آسیایی بود.^۱ نگاهی به آثار وی این امر را در ماورای هرگونه تردیدی به اثبات می‌رساند. کافی است اشاره شود وی به سال ۱۹۲۰ دو اثر درباره «جامعه ملل» و «سرمایه مالی» منتشر ساخت که هنوز به‌عنوان آثار منتشره از جانب کمینترن حائز اهمیت تاریخی و تئوریکند و این چنین نیز مورد استفاده و استناد قرار می‌گیرند.

تکرار این نکته بی‌اهمیت نخواهد بود که رفیق سلطانزاده اگرچه تنها کس، ازجمله افراد معدودی بود که در آغاز سال‌های ۱۹۲۰ مسئله سوویت‌های دهقانی را به‌مثابه وسیله‌ای در بسیج و سازماندهی دهقانان مطرح ساخت. رساله سابق‌الذکر وی، در آستانه کنگره دوم کمینترن، که بنا به درخواست لنین نوشته شده بود، و همچنین سخنرانی لنین^۲ و خود وی در این زمینه در همان کنگره دوم در مورد تجربیات سوویت دهقانی در ترکستان، بهترین گواه این مدعی است. بدین ترتیب آشکار می‌گردد که، برخلاف نظر مورخین غربی و همچنین مبلغین مائوئیست، مائو تسه‌دون نخستین کمونیستی نبود که به این نظریه رسید (باید اذعان کرد که اهمیت مائو بیشتر در کاربست این نظریه است).

۱. پس از مرگ رفیق هوشی مین، ایران آزاد طی مقاله‌ای که در سوگ وی نوشت وی را نخستین مارکسیست‌لنینیست آسیایی معرفی کرد. این مقاله به نویسندگان توده «انقلابی» گران آمد، برآشفند و این [موضوع را] بر این حمل کردند که گویا ایران آزاد خواسته بود مائو تسه‌دون را «تحقیر» کند و این اظهارنظر را دال بر دشمنی با «کمونیسم معاصر» یعنی «مائوئیسم» دانستند. ایران آزاد به‌نوبه خود جواب گفت. ما مطمئنیم که اگر نویسندگان ایران آزاد از سابقه رفیق سلطانزاده آگاهی می‌داشتند، آن اظهارنظر را در مورد هوشی مین نمی‌کردند. اگر این داوری ما نیز بر توده «انقلابی» امروز گران آید، جز افسوس بر تحجر و تعصبشان، که تاکنون بر ایشان بسیار گران تمام شده است، نخواهیم خورد. شماره مطبوعات فوق‌الذکر به ترتیب زیرند: ایران آزاد، شماره ۶۴، شهریور-مهر ۱۳۴۸؛ توده، شماره ۱۷ (ص ۱۴)؛ ایران آزاد، شماره ۶۹، مارس-آوریل ۱۹۷۰.

۲. لنین، کلیات، چاپ فرانسه، جلد ۳۱، مسکو، ۱۹۶۱، صفحات ۲۴۷-۲۵۳.

سلطان‌زاده یکی از فرزندان شریف و مبارز میهن ما بود. سراسر زندگی آگاه او در مبارزه علیه ارتجاع بین‌المللی و سرمایه‌داری جهانی و به خاطر پیروزی کمونیسم و بهروزی خلق ایران و رهایی شرق از اسارت امپریالیستی گذشت. فروتنی، از خودگذشتگی، پُرجاری، علمیت و دقت در کار تحقیقی، استقلال رأی، جرئت به انتقاد از بزرگ‌ترین مراجع سیاسی تا حد سر باختن از خصیصه‌های وی در مبارزه به خاطر کمونیسم بود. با اینکه از اقلیت [های] مذهبی ایران بود، اسلام را خوب می‌شناخت؛ بر اقتصاد و تاریخ ایران تسلط داشت؛ در امور نظامی از جمله بهترین کادرهای کمینترن در آسیا بود؛ و مهم‌تر اینکه، علی‌رغم وفاداری به اتحاد شوروی و کوشش برای ساختمان سوسیالیسم، آن‌گاه که تشخیص داد سیاست آن کشور در مورد ایران نادرست است و به پیروزی انقلاب در ایران، به‌مثابه جزئی از انقلاب جهانی، کمک نمی‌رساند، از انتقاد تا دم مرگ باز نایستاد. وی، علی‌رغم لغزش‌هایی چند، تفکری مستقل داشت. مدیحه‌سرای رهبران «کبیر» نبود. با سیستم فکری تمکین و مدح و ثناغریه بود (و احتمالاً یکی از علل غضب استالین بر وی نیز همین امر بوده باشد!). سلطان‌زاده از جمله کسانی نبود که به خاطر حفظ مقام «رهبری» و منافع ناچیز فردی به هر خواری تن در دهد و عمری را در مدیحه‌سرایی «خدایان» در رفت‌وآمد بگذرانند. با نوکرمنشی و اطاعت کورکورانه الفتی نداشت. به نظر ما درست به دلیل همین خصایل انقلابی بود که، برخلاف برخی ایرانیان دیگر، به میدان تیرباران اعزام شد، یعنی به افتخار پاداش شایسته‌ای که استالین‌یسم به بهترین کمونیست‌ها اعطا می‌کرد نایل آمد. آنچه در این سرسخن گفته شد مختصری بود درباره رفیق سلطان‌زاده. بحث مفصل پیرامون نظرات وی، چه درست و چه نادرست، را باید به انتشار آثار کامل وی موکول کرد.

ما امیدواریم که انتشار این مجلد گام نخستینی باشد در جهت شناساندن این کوشنده کمونیست برجسته ایرانی. باشد که اثریۀ معنوی این رزمنده انترناسیونالیست درس‌آموز مبارزان انقلابی ایران و شیفتگان ساختمان کمونیسم و رهایی ایران از بند امپریالیسم قرار گیرد.

پاریس، ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۳ (۲۵ تیرماه ۱۳۵۲)

بزرگ - د

فهرست دیگر آثار سلطانزاده

سیاست اقتصادی سرمایه‌داری مالی، کتاب، ۱۹۲۰ (تحلیلی تئوریک از سرمایه‌داری، ماهیت و محدودیت‌های آن، تضاد بین قدرت‌های امپریالیستی و نقش سرمایه مالی)

خطر جدید جنگ، مقاله، ۱۹۲۱ (مقاله‌ای درباره تضادهای بین‌امپریالیستی)
بحران اقتصاد جهانی و خطر جنگ جدید، کتاب، ۱۹۲۱، از انتشارات بین‌الملل
کمونیست (تحلیل کشور به کشور درباره ممالک امپریالیستی و پدیده جامعه ملل)
مبارزه برای منابع جهانی نفت، مقاله، ۱۹۲۱

مسئله ارضی در ایران معاصر، مقاله، ۱۹۲۲

اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای خاور نزدیک و دور، کتاب، ۱۹۲۲ (از انتشارات کمیترن، تحلیل از اوضاع و احوال اجتماعی-اقتصادی خاور: ایران، ترکیه، کشورهای عربی، هندوستان، چین و جنبش‌های ملی، دهقانی و کارگری خاور)

صنعت نفت در جهان، بخشی از یک کتاب درباره نفت، ۱۹۲۳

ایران، کتاب، ۱۹۲۴ (نونگاری «ایران معاصر»، همین مجلد، با در نظر گرفتن آخرین تحولات سیاسی-اجتماعی)

صنعتانیدن چین و هند، مقاله، ۱۹۲۴ (در مجموعه‌ای به همت خود او درباره‌
خاور مستعمره)

امپریالیسم انگلیس در ایران و سرچشمه اقتصادی-اجتماعی رضاشاه پهلوی،
مقاله، ۱۹۲۸ (مقاله‌ای درباره‌ رضاشاه، حامیان امپریالیست وی و در انتقاد از
کارشناسان ایرانی و شوروی حامی رضاشاه)

آیا عصری به نام عصر سرمایه مالی وجود دارد؟ (مقالهٔ تئوریک در نقد از طرح
برنامهٔ کمیترن)

تدارکات انگلستان برای جنگ علیه اتحاد ج. شوروی س. و نقش ایران،
مقاله، ۱۹۲۹

ممالک مستعمره و اقتصاد جهانی، کتاب، ۱۹۲۹ (دربارهٔ پیدایش استعمار، انکشاف
سرمایه‌داری و مستعمرات، بازار مستعمراتی، منابع خام، نقش مستعمرات در
اقتصاد جهان سرمایه‌داری و استثمار ممالک مستعمره)

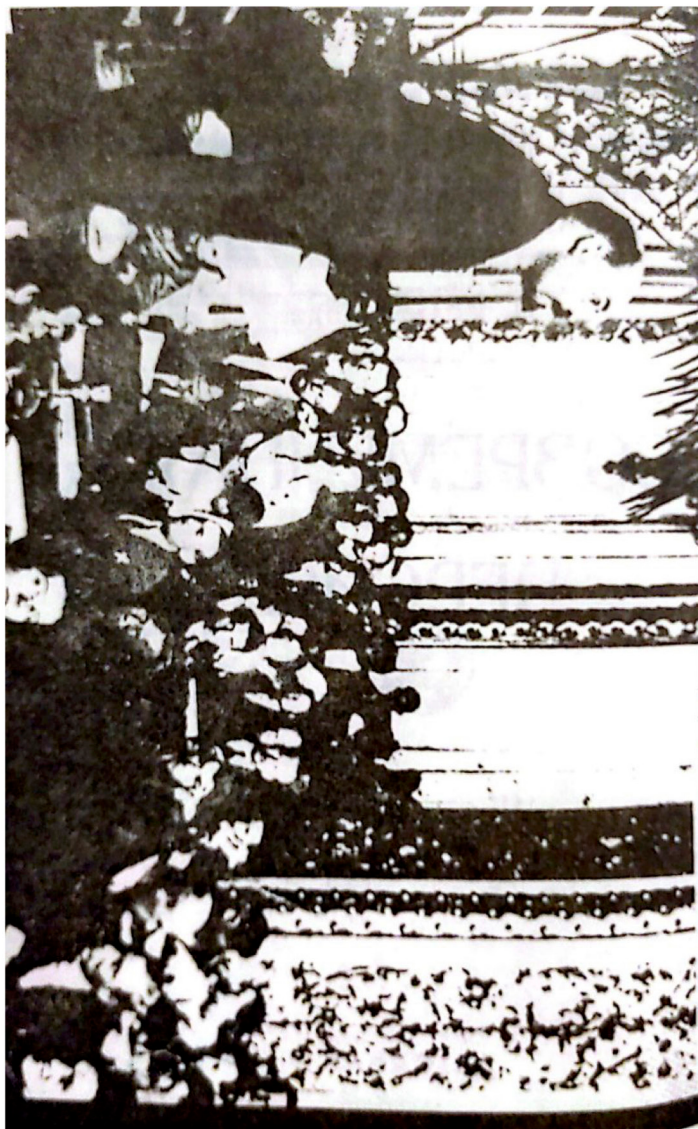
ایران، کتاب، ۱۹۳۱ (دربارهٔ آخرین تحولات سیاسی-اقتصادی ایران)

مسائل انکشاف اقتصادی و انقلاب ارضی در ایران، مقاله، ۱۹۳۱

آهن، زغال‌سنگ و نفت، موضوع نزاع جهانی، مقاله، در دایرةالمعارف کبیر
شوروی، جلد هفتم



تصویر رفیق آوتیس (سلطانزاده) میکائیلیان نقاشی شد، از روی عکس وی
که یکی از رهبران سابق حزب کمونیست فرانسه از آرشو خصوصی خود
به ما سپرده است (۱۹۲۱).



رفیق سلطانزاده در سومین کنگره کمینترن

Народный комиссариат по делам национальностей.

Российская Научная Ассоциация Востоковедения

Секция политико-экономическая, под редакцией М. Павловича.

کمیته‌ای برای خلق امور ملیت‌ها
انجمن علمی برای شناسایی مسائل سیاسی و اقتصادی - روسیه - روس
سیاسی و اقتصادی - دبیر مسئول * پاولوویچ
A. Султан Заде.
ط. طالع نژاده

СОВРЕМЕННАЯ ایران معاصر ПЕРСИЯ.



۱۹۲۲ معکو

توجه اندوخی
ط. ن
بفاری

МОСКВА

ЛИТЕРАТУРА.

- В. Бартольд „Историко-географический обзор Ирана“. Петр. 1913 г.
 Е. Ильин „Персия накануне конституции“. Моск. 1908 г.
 М. Павлович „Экономическое положение и аграрный вопрос в Персии“ II изд. Моск. 1921 г.
 Его же „Империализм и борьба за великие железно-дорожные и морские пути“ т. II (см. Борьба за Среднюю Азию).
 В. Барар „Персия и Персидская Смута“. 1912 г.
 Я. Яценко „Магомет Али Шах и Совр. Персия“. 1909 г.
 Г. Тер-Гукасов „Экономические интересы России в Персии“. Петр. 1915 г.
 П. Риттих „Политико-Статистический очерк Персии“. Петр. 1896 г.
 М. Кель-Рустем „Персия при Наср-Эд-дин Шахе“.
 Собакинский „Персия“ Статистико-Экономич. обзор 1913 г.
 М. А. Томара „Экономическое положение Персии“. Петр. 1893 г.
 Сборник Средне-азиатского отдела быв. общества Востоковедения вып. I под редакцией И. А. Риттиха. Петр. 1907 г.
 Н. Зерудный „Экскурсия по Восточной Персии“. Петр. 1909 г.
 Л. Тигрянко „Из общественно-экономического отчета о Персии“. 1908 г.
 Д. Султан-Заде „Экономика и проблемы национальных революций в странах ближнего и дальнего Востока“. Моск. Госизд. 1922 г.
 Архив быв. Министерства Иностранных дел: отдельные издания посвященные Персии.
 J. Grunfield „Die Verfassung des persischen Staates“. Berlin 1904 г.
 Dr. Walter Schwels „Die Türkisch-persischen Erdöl Vorkommen“ Hamburg. L. Friederichsen-Co.
 Wilhelm Litten „Persien von der penetration pacifique zum Protektorat von 1860—1919 г.“
 Prof. Dr. Th. Jaeger „Persien und die Persische Frage“. Mit einer neuer Karte von Persien.
 Otto Elau „Commercielle Zustände Persiens“.
 Ernst Diaz „Wirtschaftliche Verhältnisse im nordöstlichen Persien. 1913 г.
 Otto Baumen „Untersuchungen über die Hilfsquellen und Bevölkerungsverhältnisse von Persien“. 1890 г.
 Georg Brandes „Das Verbrechen Englands und Russlands an Persien“. 1918 г.
 Heinrich Jakoby „Über den Teppichhandel in Persien und Deutschlands Beteiligung daran“. 1919 г.
 „Englische Dokumente zur Erdrosselung Persiens“. Mit 20 Faksimiles englischer geheimdokumente aus den Jahren 1914—1916.
 „Statistique commerciale de la Perse“. Tableau general du commerce avec les pays etrangers. Ежегодник изд. таможенной администрации в Тегеране.
 „Revue Agricole et commerciale“. Ежемесячный орган министерств: торговли, земледелия и общественных работ, изд. в Тегеране.
 На персидском языке рекомендуем „Гендш-и-Шавкан“, где приведен богатый материал по экономическому положению Персии, изд. Берлин 1919 г., автор этой книги—Магомет-али Джамад-Заде.
 Мы здесь привели только тех авторов и те книги, которые затрагивают вопросы, затронутые в настоящей брошюре. Произведения исторического или религиозно-философского характера мы оставили в стороне.

آثار آوتیس سلطانزاده

جنبش انقلابی در ایران

۱. ایران تا انقلاب ۱۹۰۷

مساحت ایران ۲۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع است (فرانسه تنها ۵۸۶۰۰۰ کیلومتر مربع است) و جمعیت آن به پانزده میلیون نفر بالغ می‌گردد که از آن بیست درصد عشایر، ۲۵ درصد شهرنشینند و مابقی ۵۵ درصد دهقان که تنها پرداخت‌کنندگان مالیاتند.

اهالی ایالات جنوبی ایران، فارس و کرمان را عشایر از سه نژاد [کذا] زیر تشکیل می‌دهند: کردان و لرهای ایرانی‌الاصل، قشقایی‌های تورانی و اعراب بدوی. در میان این گروه‌ها غالباً تصادمات خونین رخ می‌دهد. در شرق، در شنزارهای کرمان و مکران، اقوام کوچک زند، بدوی‌ها [اعراب] و بلوچ‌ها در کوچ دائمند. این عشایر جز احشام چیز دیگری ندارند. کشاورزی ضعیف تنها نان حیاتی آنان را تأمین می‌کند و مازاد ناچیزی را که در بازار برای پرداخت

۱. ترجمه از متن فرانسه که خود ترجمه متن روسی منتشره در ژین ناتسیونالسئوی، شماره‌های ۲۸ و ۳۰، سال ۱۹۲۰، بوده است. مقاله دوم سلطان‌زاده (شماره ۲۹ مجله روسی) متأسفانه به علت اینکه فتوکی آن که در اختیار ماست ناخواناست، ترجمه نمی‌توانست شد. از کسانی که آن را می‌توانند ببینند درخواست می‌شود آن قسمت را برای مزدک ارسال دارند. این مقالات حاوی برخی نظرات او در کنگره نخست حزب است.

چای و شکر مورد استفاده قرار می‌دهند. در گذشته زنانشان قالی می‌بافتند، ولی هنگامی که سوئسی‌ها در کرمانشاه، سلطان‌آباد و سایر شهرها کارخانه [ی فرش‌بافی] احداث کردند، این صنعت نیز نزد اینان از اهمیت افتاد.

بسیاری از اینان اکنون به باربران بنادر خلیج فارس بدل شده‌اند. وضع نزد عشایر ساکن مناطق مختلف آذربایجان هیچ بهتر نیست. تقریباً نزد همه اقوام [در ایران] گونه‌ای زندگی پدرسالاری همراه با شکل سازمانی دقیقاً معینی و اندک تمایزی در فرایند کار حکم فرماست.

از نقطه نظر اجتماعی-اقتصادی، تقریباً تمام شهرهای ایران به یکدیگر شبیهند. روحانیون و بازرگانان نزدیک به سی درصد [و] صنعتگران شانزده درصد از اهالی را تشکیل می‌دهند و مابقی باغداران و تولیدکنندگان دستی کوچکند. البته تمام این ارقام تقریبی است، زیرا به‌طورکلی در ایران داده‌های آماری وجود ندارند، مگر آمار گمرکی که بلژیکی‌ها تنظیم کرده‌اند که آن هم همواره دقیق نیست.

از سال‌های ۸۰ سده گذشته به بعد، سیاست استعماری روسیه و انگلستان ایران را به مدار تجارت جهانی کشاند. صادرات پنبه، برنج و خشکبار به روسیه، فرانسه، انگلستان و سایر کشورها به مقادیر زیاد آغاز گشت. کرایه زمین در شهرها و حوالی آنها به طرز قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. ظرف مدت کوتاهی بسیاری از اراضی بایر به باغستان‌های سبز و خرم بدل گشت. بورژوازی شهری به خرید اراضی زمین‌داران بزرگ آغاز کرد. از جانب دیگر، ورود کالاهای ارزان‌بهای اروپایی به اضمحلال صنعتگران سرعت قابل ملاحظه‌ای بخشید و به تعداد نیمه‌پرولترهای شهری افزود. تمام نشانه‌های انباشت آغازین سرمایه وجود داشت، لکن سیاست چپاولگرانه انگلیس و روسیه درنده‌خوی ایجاد صنایع ملی را، که می‌باید از این ارتش ذخیره‌کار پرولتاریای حقیقی به وجود می‌آورد، مانع گردید. مثلاً کارخانه‌های قند و شکر، [که] پانزده سال قبل در تهران تأسیس شدند، تحت فشار صادرکنندگان روسی و انگلیسی شکر [به ایران] تعطیل گشتند و تا به امروز بلااستفاده افتاده‌اند. منابع مالی کشور بسیار محدودند. دهقانان تقریباً تنها پرداخت‌کنندگان مالیاتند که خود از نظر اقتصادی پسمانده‌اند. مالیات‌ها عمدتاً به جنس، به شکل یک‌دهم خرمن، پرداخت می‌شوند. ممیزی اراضی که صد

سال پیش در عصر فتحعلی‌شاه انجام شد، و پس از آن چندین بار ترمیم گردید، سهم هرکس را به جنس و پول تعیین نمود. [مالیات] یک‌دهم بزرگ [عشر]، یک‌دهم کوچک [نیم‌عشر]، مالیات بر احشام و یک‌دهم سبز [؟ عشر مضاعف] و غیره [نیز] وجود دارد، به نحوی که مأمورین شاه سرانجام یک‌پنجم محصول و حتی گاهی تا ۲۵ تا ۳۰ درصد محصول گردآوری شده را از دهقانان می‌ستانند.

از زمانی که ممیزی اراضی انجام و ترمیم شد، بدون آنکه هرگز مورد بازرسی قرار گیرد، همه چیز در روستا تغییر یافته است. دهات قدیمی‌ای یافت می‌شوند که از آنان جز چند خانه باقی نمانده است و مالیات همواره چنان بر آنها بسته می‌شود که گویی [هنوز] ثروتمندند. دهات تازه‌سازی نیز یافت می‌شود که ممیزی را با آنها کاری نیست، ولی مأمورین سلطنتی با آنها بسیار آشنایند و مالیات را از آنان به حساب خویش دریافت می‌کنند.

تمام درآمدهای حکومت، و به عبارت دقیق‌تر درآمدهای شاه، عبارتند از یک‌دهم [محصول] تعیین‌شده پنجاه سال قبل و چندین [رقم] مالیاتی همانند که مجموعشان مالیات نامیده می‌شود.

جمع کل این رقم به سال ۱۸۹۸ به ۵۴۱۷۷۷۶۰ بالغ گشت. ده‌ها سال است که لایتنیر مالیات بدین شکل اخذ می‌گردد.

مقدار معینی پول و نیز مقداری غله برای دولت جمع‌آوری می‌گردد که اخذ آن یا به حاکم یا به آن مالکی واگذار می‌گردد که بالاترین پرداخت را تضمین کند، یا اینکه به آن‌کس سپرده می‌شود که بیش از همه مورد حمایت دربار است. معمولاً حاکم [اخذ مالیات] ولایت خود را به عهده می‌گیرد و آن را بین چند کشاورز کوچک تقسیم می‌کند که با کارفرمایان محلی یا غالباً مباشرین مالکان محلی، و بیشتر کسانی که درعین حال هم نماینده رسمی حاکمند و هم منتخبین اهالی (کدخدا)، به توافق می‌رسند. باید گفت که درآمدهای تعیین‌شده در دفترهای رسمی [دولت] همواره به جیب شاه سرازیر نمی‌شوند. شاه در محاصره مُشتی مفت‌خوار (پارازیت) است که مجدانه می‌کوشند از وی «پیشکشی» دریافت دارند. غالباً سلطان ایران، به منظور برآوردن چنین خواهشی، استفاده دائم‌ال‌عمر مالیات این یا آن محله را به متقاضی واگذار می‌کند.

خدمتکاران دربار، با کسب حق اخذ مالیات از شاه، به مقدار مالیات ثبتی رضایت نمی‌دهند و فوراً آن را تا دو-سه برابر افزایش می‌دهند و آن را با شدت ناشنیده‌ای اخذ می‌کنند. تا انقلاب ۱۹۰۷ [مشروطیت] تقریباً یک‌دوم [یک‌سوم؟] کل مالیات‌های ایران در دست نزدیکان شاه قرار داشت.

شاه هر سال از ولایات خود بین پنج تا شش میلیون تومان (ده-دوازده میلیون روبل) دریافت می‌کند، ولی حاکمان، نایبین آنان و مشاوران، و به‌طورکلی تمام جماعت مأموران دولتی، حداقل پنج‌برابر این مقدار را دریافت می‌کنند. باید حساب کرد که بازنشستگان و مأمورین مختلف اداری و نظامی [نیز] کمتر از پنج‌برابر این رقم را دریافت نمی‌کنند. بر این باید دست‌کم مبلغی معادل پانزده‌برابر این رقم بابت حق‌القضاوت پرداختی به ملاها و سود تجاری بازرگانان اضافه گردد. جمعاً این رقمی است بیشتر از ۱۲۵ میلیون تومان که هر سال از جیب دهقانان (رعایا) که تنها تولیدکنندگان کشورند - زیرا تمام صنایع ملی به جرف کوچک و صنعتگری محدود می‌گردد، مگر چندین کان مس و زمرد- بیرون کشیده می‌شود (ثروت‌های زیرزمینی ایران [به جز نفت] هنوز استخراج نمی‌شوند).

از این ۱۲۵ میلیون تومان حتی یک قران نیز به مصرف نیازهای حکومتی نمی‌رسد. نزدیک به بیست میلیون به مصرف نگهداری دربار و حرم‌سرای شاه می‌رسد و بقیه به مصرف زندگی کاهلانه‌ی مشتی مفت‌خوار: بورژوازی شهری، روحانیون، مالکان ارضی طماع، دسته‌ی چپاولگران مأموران شاه. هرچند که ممکن است غریب به نظر برسد، لکن طبقه‌ی تجار در ایران مالیات نمی‌پردازد. قران تنها یک‌دهم محصول زمین و مالیات ارضی را قانونی می‌شمارد. تجار حتی از شاه و مأموران وی به خاطر و لخرجی‌هایشان درآمدهای سرشاری به دست می‌آورند.

راهداری درآمد زیادی برای شاه در بر ندارد. درآمد جاده‌ها تقریباً در اختیار سران عشایر ساکن نزدیکی این جاده‌هاست. در دوران اخیر، هریک از جاده‌های تجارتی به ملک شخصی یکی از ایلات بدل گشته‌اند که مالیات جاده‌ها را اخذ می‌کنند و بخش ناچیزی از این درآمدها را به حکام شاه می‌پردازند. حکام شاه نیز هیچ فرصتی را برای افزودن اخاذی خود بر آنچه خان‌ها و ایلیخان‌ها دریافت می‌دارند از دست نمی‌دهند. تجار علاوه بر راهداری مجبورند محافظین کاروان‌ها

را بپذیرند و بدان‌ها حقوق بپردازند و معاششان را نیز تأمین سازند. ولی شاه از این بابت چیزی دریافت نمی‌دارد.

گمرکات تا دوران اخیر به تجار به اجاره داده می‌شد و درآمد شاه از این بابت ناچیز بود. اشتباهی بی حساب بازرگانان به منافع تجار روسی و انگلیسی لطمه شدید وارد می‌ساخت. تعرفه گمرکی جزئی پنج درصد به سال ۱۸۹۹ زیر فشار لندن و پترزبورگ به روی محصولات بسته شد، و از سال ۱۹۰۲ به بعد این تعرفه به تمام واردات گسترش داده شد. لکن درآمدها [ی گمرکی] در گرو وام‌هایی قرار گرفت که دولت شاه در روسیه و انگلستان تهیه می‌کرد.

با تقلیل درآمدهای شاه، مخارج وی به طرز سرسام‌آوری بالا می‌رفت. افزون بر این، از زمان ناصرالدین، شاهنشاهان ایران دیدارهای پی‌درپی‌ای را به اروپا آغاز کرده‌اند و هر بار برای این سفرهای خوشگذرانی می‌بایست چند میلیون بیشتر پول تأمین می‌شد. این وظیفه آسان‌تر از این نبود که این وجوه را از جیب رعایا بیرون کشند: وسیله [ی دیگری] بود -قرضه. امپریالیست‌های انگلیسی و روسی داوطلبانه این وجوه را در اختیار دولت ایران می‌گذاشتند، و هریک از این قرضه‌ها اعطای امتیاز نوینی به سرمایه‌داران انگلیسی و روسی را به همراه داشت: راه‌های جنوب و شمال، تلگراف، پست و شیلات و غیره.

ناصرالدین شاه می‌کوشید خط تلگراف را در دست خود بگیرد، به این امید که آن را به منبع درآمدی بدل سازد. ولی جانشین او مظفرالدین [شاه] مجبور شد خط تلگراف را در جنوب در اختیار انگلیسی‌ها و در شمال در اختیار روس‌ها قرار دهد. روس‌ها با این شرط با تعمیر خطوط موافقت کردند که آنها بتوانند [در] طی روز این خطوط را اختصاصاً در اختیار داشته باشند. بدین سان است که تاراج واقعی ایران آغاز گشت. فروش ایران به همان سرعتی پیش می‌رفت که شاه از پترزبورگ و لندن پول طلب می‌کرد. سرانجام به سال ۱۹۰۷ سرمایه‌داران روسی و انگلیسی، به مدد مالکان ارضی ایرانی، ایران را بین خود به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند. از این لحظه به بعد حیات ایران به مثابه کشوری مستقل پایان یافت.

[مقاله دوم سلطان‌زاده به علت ناخوانا بودن فتوکپی آن که در اختیار ماست، قابل ترجمه نیست.]

۳. دورنمای انقلاب اجتماعی در ایران

انقلاب اکتبر، که همه نیروهای روسی را از ایران فراخواند، اثر نیرومندی به روی طبقات حاکم ایران باقی گذاشت. این امر سبب اساسی دودستگی حزب دموکرات گردید. جناح چپ [این حزب]، تشکیلیون (رفرمیست‌ها)، که از سرایت انقلاب روسیه هراس داشت، خود را به آغوش انگلستان انداخت. این تقسیم به همان نسبتی که مناطق تخلیه‌شده از جانب ارتش روسیه از طرف انگلستان اشغال می‌شد تقویت می‌گردید. حزب راست - یا به عبارت دقیق‌تر، حزب مالکان بزرگ، که مواد خام اولیه را برای بازارهای خارجی تأمین می‌ساخت - به مدد سرنیزه‌های انگلیسی اهمیت زیادی کسب کرد. جناح چپ عمدتاً اعضای خود را از میان بورژوازی تجاری و صنعتی می‌گیرد و برای رژیم پارلمانی و استقلال کامل ایران مبارزه می‌کند.

درعین حال انشعاب حزب دموکرات در مجموع از اهمیت عمومی وی کاست و نفوذ اعتدالیون را بسط داد. این [اعتدالیون] حزب مالکان بزرگ، روحانیون ثروتمند و سیدهاست. طی سال‌های اخیر قدرت در ایران به دست این حزب افتاده است که انگلیسی‌ها به همه طرق مورد حمایتش قرار می‌دهند.

رهبر این حزب، وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر کنونی ایران، انگلوفیل سرسختی است.

سپس حزب سوسیال‌دموکرات (اجتماعیون) است. این حزب به سال ۱۹۰۶ در آغاز انقلاب [به مشروطیت] سازمان یافت و زمانی دستگاه نیرومند حزبی داشت. این حزب تقریباً همواره قانونی کار می‌کرد، مگر در پاره‌ای مناطق که انگلیسی‌ها «به دلایل سوق الجیشی» با آن مخالفت می‌ورزیدند. خرده‌بورژوازی حامی عمده این حزب بود. افزون بر این، این حزب از حمایت رهبران [جدا] شده جناح چپ حزب دموکرات (نقی‌زاده و سپهدار) نیز برخوردار است.

سرانجام، در ۲۲ ژوئن امسال، حزب کمونیست ایران نخستین کنگره خود را در شهر انزلی برگزار کرد. این روز نه تنها برای جنبش انقلابی ایران، بلکه همچنین برای تمام تاریخ خاورزمین نقطه عطفی است. ۴۸ نفر نماینده علی‌رغم دسایس جاسوسان انگلیس از نقاط مختلف ایران در انزلی گرد آمدند که در

میان آنان نمایندگان کمونیست‌های ایرانی مقیم ترکستان و قفقاز نیز حضور داشتند. نمایندگان عمدتاً از کارگران و دهقانان بودند و روشنفکران زیادی در میان آنان نبود، اما غالب نمایندگان بیش از ده تا پانزده سال در جنبش انقلابی ایران شرکت داشته‌اند.

کارگران ایرانی مقیم باکو حتی به سال ۱۹۱۴ در تظاهرات خیابانی پُر حرارت علیه جنگ امپریالیستی شرکت جستند. به سال ۱۹۱۶ گروهی از کارگران ایرانی، با گرایش‌های بلشویکی، با نفی حزب سوسیال‌دموکرات برای مدتی طولانی به کار مستقل در میان توده‌های پرولتری باکو، که اکثرشان ایرانی‌اند، پرداختند. پس از انقلاب فوریه [ی ۱۹۱۷] این گروه رشد یافته، نفوذ آن در میان توده‌های کارگری افزایش پیدا کرد. در عین حال کار بزرگی در خود ایران انجام می‌گرفت، و اغلب بهترین کارگران برای تبلیغ و سازماندهی بدان جا فرستاده می‌شدند. بسیاری از آنان هم اکنون در زندان‌های تهران، قزوین و دیگر شهرها زندانی‌اند. بسیاری را انگلیسی‌ها یا به هندوستان تبعید کرده یا به راحتی تیرباران کرده‌اند. سال گذشته در رشت یکی از بهترین رهبران ما، رفیق غفارزاده، الهام‌دهنده و سازمان‌دهنده بزرگ حزب کمونیست ایران، را تیرباران کردند. دو ماه پیش، به هنگام اشغال اردبیل از طرف گروه انقلابیون ایران، هفده نفر از رفقای فعال ما از زندان آزاد شدند. چند تن از اینان بیش از یک سال در زندان به سر بردند.

هیچ نمایش بزرگ کارگری در باکو نبوده است که حزب ما در آن شرکت نکرده باشد. در سخت‌ترین روزهای ارتجاع، حزب کمونیست ایران بیش از شش هزار عضو در سازمان‌های مخفی خود داشت. دو ماه پیش، ما نام‌نویسی در ارتش سرخ ایران [نهنضت جنگل] را آغاز کردیم. تعداد داوطلبین آن‌قدر کثیر بود که ما ناچار نام‌نویسی را متوقف ساختیم، زیرا از نظر فنی این امکان را نداشتیم که همه داوطلبین را به اندازه کافی آماده سازیم.

پس از کنگره، که از جمله تصمیم گرفت نام حزب را از «عدالت» به حزب کمونیست ایران تغییر دهد، کمیته مرکزی تصمیم بر آن گرفت که هر عضو کمیته مرکزی بین دو تا سه ماه در سازمان‌های زیرزمینی در مناطق تحت نفوذ امپریالیسم انگلیس فعالیت کند. یک هفته بعد، شش نفر اینان عازم مأموریت

شدند. در حال حاضر در سراسر ایران کار شدید سازماندهی ارگان‌های حزبی انجام می‌گیرد. تدریجاً کمیته‌های حزبی، که عمال انگلیس داغان کرده بودند، تجدید سازمان می‌شوند و رابطه بین مرکز و محلات از نو برقرار می‌گردد.

حزب ما به‌ویژه از همدردی افراد ارتش، ژاندارم‌ها و قزاق‌ها برخوردار است. ریشه اجتماعی نیروهای ژاندارم و قزاق عمده‌تأ دهقانی است، یعنی از دهقانان گرسنه و بی‌زمین است. در نتیجه نسبت به کار تهییجی ما حساسیت بسیار دارند. در خود ایران، موافق ارقام تخمینی، ما ده هزار عضو داریم.

ما، علاوه بر کار در ایران، فعالیت وسیعی در بین کارگران ایرانی مقیم آذربایجان (شوروی)، داغستان و ترکستان انجام می‌دهیم. ما با سازمان‌دادن کارگران ایرانی در این سرزمین‌ها هدفی دوگانه [را] تعقیب می‌کنیم: از یک سو از طریق کلاس‌های حزبی کارگران فعال را آماده می‌سازیم، و از سوی دیگر داوطلبین را به سوی خود جلب کرده، اعضای حزبی را برای مقاصد نظامی بسیج می‌کنیم. در این سرزمین‌ها سازمان‌های ما از نزدیک با سلول‌های حزب کمونیست روسیه همکاری می‌کنند. در آذربایجان، حزب ما و حزب آذربایجان حزب واحدی را تشکیل می‌دهند.

اکنون به برنامه‌های جداگانه این احزاب در زمینه مبارزه انقلابی در ایران می‌پردازیم.

از حزب اعتدالیون آغاز می‌کنیم. این حزب چند سالی است که بر ایران تسلط دارد. این حزب برای بهبود وضع اقتصادی اهالی چه کرده است؟ هیچ، مگر وعده و حرفای پارلمانی. علاوه بر این، گناه امضای قرارداد [۱۹۱۹] ایران و انگلیس، که فروش قطعی ایران را به راهزنان انگلیسی فراهم آورد، به عهده اوست. در ایران فشار قدرت خارجی هرگز به اندازه‌ای که به هنگام زمامداری این حزب حس می‌شد نبوده است. قدرت نظامی نیروهای ژاندارمری و قزاق و نیز قدرت اداری در دست انگلیسی‌ها قرار داشت. همه حاکمان، رؤسای ادارات، مأمورین عالی‌رتبه و نظمیه یا مستقیماً از طرف انگلیسی‌ها یا با توافق آنان برگزیده می‌شدند.

سیاست چپاولگرانه انگلیسی‌ها به‌ویژه در قلمرو مالی محسوس بود. به سال

۱۹۱۹، نرخ پوند استرلینگ، به سبب واردات شتاب‌یابنده اسکناس، تا ۲۲ قران تنزل یافت. در این زمان دولت انگلستان اعلام داشت که در آینده از کمک مالی به ایران به این نرخ به این نازلی سر باز خواهد زد و نرخ اجباری را از قرار پوندی شصت قران تعیین کرد. دولت ایران مجبور شد پوند استرلینگ را به شصت قران بپذیرد، اگرچه اجبار داشت این کمک‌ها را از قرار پوندی ۲۲ قران به مصرف برساند.

به سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹ [۱۲۹۷ ه.ش.] قحطی سختی در ایران پیش آمد. انگلیسی‌ها، به کمک مالکان ارضی، تمام غلات را یک‌جا به منظور صدور به انگلستان خریداری کردند. گندم خرواری دو-پنج تومان تا سیصد تومان افزایش قیمت یافت. در برخی مناطق، [اهالی] تماماً از گرسنگی جان سپردند و کسی زنده نماند (مناطق مراغه، سراب و فارس، به‌ویژه، لطمه دیدند)، لکن دولت هیچ اقدامی برای کمک به اهالی ننمود.

این واقعه برای دورشدن اقشار زیادی از مردم از حزب اعتدالیون کافی بود، و اکنون هر انسان درستکاری در ایران از این باند نفرت دارد.

حزب دموکرات نیز قدرت را در دست داشت، و در چشم مردم بیش از یک بار به منافع آنان پشت کرد. جناح چپ این حزب در تبریز قدرت را به دست گرفت و برای مدت زیادی مبارزه فعالانه‌ای را علیه شاه و انگلیسی‌ها به پیش بُرد. لکن شعارهای آن بسیار مبهم و ناروشنند و بدین دلیل خرده‌بوروازی با اشتیاق بیشتری به حزب سوسیال‌دموکرات روی می‌آورد. این واقعیت را این امر توضیح می‌دهد که برنامه اقتصادی سوسیال‌دموکرات‌ها روشن‌تر است، و به‌هرحال این برنامه حاوی وعده‌های بیشتری است.

سوسیال‌دموکرات‌ها از ۱۹۱۹، که وضع در روسیه شوروی کمی تثبیت شد، با پیشنهاد برنامه اصلاحات نیم‌بند، مداوماً از احزاب بورژوازی دنباله‌روی می‌کنند، و در میان آنان تمایز روشن و قاطعیت گروه‌های چپ به چشم می‌خورد. در پاره‌ای از شهرها، مثلاً در مشهد، اینان در تماس کامل با سازمان‌های کمونیستی ما کار می‌کنند.

بدین‌سان، کوشنده‌ترین، محکم‌ترین و سازمان‌داده‌ترین حزب همان حزب

کمونیست است. وی در میان کارگران و دهقانان از محبوبیت کلانی برخوردار است. به جرئت می‌توان گفت بلشویک‌ها و اهداف آنان در همهٔ اکناف کشور شناخته شده‌اند. در کشوری که در آن تمرکز اراضی [در دست زمین‌داران] ابعاد رسواکننده‌ای به خود گرفته است، در کشوری که در آن زمین‌داران بزرگ بیش از دو هزار ملک با جمعیتی بیش از یک میلیون صاحب هستند (یعنی با مساحتی به اندازهٔ بلژیک و هلند، روی هم)، تنها شعارهای طبیعی و مردمی می‌توانند شعارهای انقلاب ارضی باشند. بیش از نیمی از ایران در دست ده مالک ارضی است.

تنها مبارزه‌ای قاطعانه به خاطر زمین است که می‌تواند نه تنها توده‌های دهقانی و کارگری را جلب کند، بلکه همچنین اکثریت خرده‌کسبه و صنعتگران را که اکنون زندگی رقت‌باری را سر می‌کنند و امیدوارند که به برکت مبارزه برای زمین به چیزی برسند. همهٔ این اوضاع و احوال آن وضعیتی را پیش می‌آورد که با [توجه به] ضعف بورژوازی باید اجباراً به انقلاب اجتماعی بدل گردد.

آ. سلطان‌زاده

کنگرهٔ دوم کمیترن (انقلاب در خاورزمین)^۱

پنجمین نشست دومین کنگرهٔ کمیترن (نشست ساعت ۱۱ صبح به ریاست رفیق زینوویف گشایش می‌یابد و بحث پیرامون مسئلهٔ مستعمرات ادامه دارد.) سلطان‌زاده، ایران: بین‌الملل دوم در کنگره‌های خود غالباً مسئلهٔ مستعمرات را مطالعه می‌نمود و قطعنامه‌های زیبایی نیز دربارهٔ آن صادر می‌کرد که هرگز صورت تحقق به خود نمی‌گرفت. این قطعنامه‌ها غالباً بدون شرکت نمایندگان سرزمین‌های عقب‌مانده مورد بحث و تصمیم قرار می‌گرفت.

باری، مهم‌تر آنکه هنگامی که سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی، پس از سرکوب نخستین انقلاب ایران [مشروطیت] به دست جلادان انگلیسی و روسی، از پرولتاریای اروپا، که در آن روزگار [به] وسیلهٔ بین‌الملل دوم نمایندگی می‌شد، طلب کمک نمودند، حتی این حق را نیافتند قطعنامهٔ مربوطه را به رأی بگذارند. و امروز در دومین کنگرهٔ بین‌الملل کمونیست است که این مسئله با شرکت

۱. همین متن در جلد یکم اسناد نیز درج شده است. در این تجدید چاپ ما آن را با مقابله با ترجمهٔ فرانسه تکمیل کرده‌ایم. قسمت‌هایی که در دو ابرو () نشانده شده‌اند اضافات متن فرانسه‌اند.

Compte Rendu Stenog., Le IIeme Congrès du Komintern Moscou-Petrograd, Petrograd, 1920, Pages 168-171.

تقریباً کلیه نمایندگان سرزمین‌های مستعمره و نیمه‌مستعمره خاورزمین و امریکا به‌طور اساسی به بحث گذاشته می‌شود.

قطعه‌نامه‌های مصوب کمیسیون کاملاً انتظارات توده‌های زحمت‌کش این خلق‌ها را برآورده است و به‌مثابه محرکی در خدمت پیشرفت نهضت سوویت [پیشرویی] در این کشورها قرار می‌گیرد. در نخستین دید ممکن است غریب به نظر برسد که در کشورهای وابسته و نیمه‌وابسته (فئودال و نیمه‌فئودال) از جنبش سوویت سخن برود. مع‌الوصف هنگامی که به اوضاع‌واحوال این نوع کشورها توجه کافی مبذول داریم، هر شگفتی‌ای از میان خواهد رفت. رفیق لنین قبلاً درباره تجربیات حزب کمونیست روسیه در ترکستان، باشقرستان و قرقیزستان سخن گفته است. اگر سیستم سوویت در این کشورها نتایج خوب به دست داده باشد، همین جنبش باید بتواند در ایران یا هندوستان، یعنی در کشورهای که تمایزات طبقاتی هر روز ژرف‌تر می‌گردد، سریعاً توسعه یابد.

در ۱۸۷۰ تمام این کشورها در زیر سلطه سرمایه‌داری تجاری قرار داشتند. اوضاع‌واحوال کمتر دستخوش تغییر شده بود. سیاست استعماری دول بزرگ با تبدیل این ممالک به (بازار) [فروش] تولیدکننده مواد خام مراکز بزرگ اروپا از انکشاف صنایع ملی در این کشورها جلوگیری به عمل آورد. واردات اجناس اروپایی به مستعمرات جایگزین مصنوعات کوچک بومی این سرزمین‌ها گشت و صنعتگران روزبه‌روز بر ارتش فقرا می‌افزودند.

اگر رشد سریع صنایع سرمایه‌داری در کشورهای اروپا صنعتگران قدیم را پرولتریزه کرد، و بدانان جهان‌بینی‌ای داد، در خاور این حالت وجود ندارد، و وضع زندگی هزاران بدبخت را وادار می‌سازد به اروپا یا امریکا مهاجرت کنند.

در این کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره همچنین توده‌های دهقانی وجود دارند که تحت اوضاع‌واحوال تقریباً غیرممکنی به زندگی ادامه می‌دهند (سراسر خاورزمین زیر ستم بردگی فئودالی قرار دارد). در سراسر خاور، سنگینی مالیات و کار در درجه اول به دوش این بخش بدبخت اهالی تحمیل می‌شود. دهقانان تنها وسیله معاشند و از این‌رو تنها تأمین‌کنندگان تغذیه گروه‌های مختلف استثمارگران

و بازرگانان و استبدادگران می‌باشند. در نتیجه این فشاری که بدانان وارد می‌شود، این طبقه زحمت‌کش خاور قادر نیست سازمان مستحکم انقلابی ایجاد کند.

به موازات این واقعیت، در میان طبقات حاکم می‌توان خواست‌های بی‌شماری را مشاهده کرد. منافع محافل تجاری ادامه سیاست استعماری دول بزرگ را ایجاد می‌کند و این دخالت خارجی بورژوازی را متضرر می‌سازد. هنگامی که روحانیون علیه واردات از کشورهای کافر اعتراض می‌کنند، واردکنندگان از ایجاد تماس با آنان فروگذار نمی‌کنند. در میان طبقات حاکم وحدت وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد.

این واقعیات محیط انقلابی پُرحرارتی را پدید آورده است و با توجه به ضعف بورژوازی طوفان ملی بعدی می‌تواند این کشورها را به دامن یک انقلاب اجتماعی بکشد. این است به طور کلی اوضاع و احوال در غالب کشورهای خاور. آیا نباید نتیجه گرفت که سرنوشت کمونیسم در سراسر جهان به انقلاب اجتماعی در خاور بستگی دارد، چنان‌که رفیق روی [کمونیست هندی] به ما اطمینان می‌دهد؟ مسلماً نه. رفقای بسیاری از ترکستان نیز به این اشتباه دچار شده‌اند. درست است که اقدامات سرمایه‌داری در کشورهای مستعمره روحیه انقلابی را بیدار می‌سازد، اما این نیز درست است که استثمار سرمایه‌داری در بین اشرافیت کارگری در متروپل یک روحیه ضدانقلابی ایجاد می‌کند (با توجه به اینکه سرمایه‌داری تنها بخش ناچیزی از غارتش را به اقلیت کوچکی از کارگران [متروپل] می‌بخشد، تنها برایش میسر می‌گردد انقلاب را برای مدت کمی به تأخیر بیندازد). سرمایه‌داری آگاهانه می‌کوشد از طریق اعطای امتیاز به صورت خرده‌منافع سرمایه‌داری به برخی از اقشار کارگری آنان را به سوی خود جلب نماید. فرض کنیم که انقلاب کمونیستی در هندوستان آغاز شده است. آیا کارگران این کشورها می‌توانند، بدون کمک یک جنبش بزرگ انقلابی در انگلستان و اروپا، در مقابل حمله بورژوازی تمام جهان مقاومت کنند؟ طبیعتاً نه. سرکوب انقلاب در ایران و چین دلایل روشنی بر این مدعاست.

اگر انقلابیون ایرانی و ترک زنجیرهای اسارت انگلیس زورمند را پاره می‌کنند، بدین جهت نیست که آنان امروز نیرومند گشته‌اند، بلکه بدین سبب است که

غارتگران امپریالیست قدرت خویش را از دست داده‌اند. انقلابی که در غرب آغاز شد زمینه را در ایران و ترکیه آماده ساخت و به انقلابیون نیرو بخشید.

عصر انقلاب جهانی آغاز گشته است.

به نظر من، آن نکته از اصول اساسی که باید خط راهنمای ما باشد این است که حمایت از جنبش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای پس مانده باید تنها در آن کشورهایی لازم شمرده شود که جنبششان مراحل مقدماتی را می‌پیماید.

اگر بخواهیم در کشورهایی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر گذاشته‌اند یا کشورهایی که هم‌اکنون مانند ایران [جمهوری گیلان] قدرت را در دست گرفته‌اند همان اصل را به کار بندیم، نتیجه‌اش جز این نخواهد بود که توده‌ها را به دامن ضدانقلاب برانیم.

در مقام مقایسه با جنبش‌های بورژوا-دموکراتیک مسئله عبارت است از انجام و حفاظت از انقلاب دقیقاً کمونیستی. هر ارزیابی دیگری از این واقعیت می‌تواند نتایج تأسف‌برانگیزی به بار آورد.

(ترجمه از متون آلمانی و فرانسه: میم شین، و.د.ک)

گزارش تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در انزلی^۱

در ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۰ نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در شهر انزلی گشایش یافت. این روز نه تنها برای جنبش انقلابی ایران، بلکه همچنین برای تمام خاورزمین نقطه عطفی تاریخی است. ۴۸ نفر نماینده، علی رغم همه دسایس جاسوسان انگلیس، از نقاط مختلف ایران در انزلی گرد آمده بودند که در بین آنان نمایندگان کمونیست‌های ایرانی مقیم ترکستان و قفقاز حضور داشتند. برخورد جدی با تمام مسائل مورد بحث، اتفاق نظر کامل و موضع‌گیری آگاهانه در زمینه انتخابات نشان داد که سرنوشت رهایی ایران در دست‌های مطمئن و قابل‌قرار دارد. نمایندگان به‌طور عمده از بین کارگران و دهقانان بودند. نقش روشنفکران در کنگره برجسته نبود، اگرچه اکثریت نمایندگان بین ده تا پانزده سال در جنبش انقلابی ایران شرکت جسته‌اند.

کارگران ایرانی مقیم باکو حتی در سال ۱۹۱۴ با شرکت در تظاهرات جوشان

۱. این گزارش از متن آلمانی منتشره در مجله ماهانه انترناسیونال کمونیستی، ارگان کمینترن، شماره ۱۳، به فارسی برگردانده شده است. بخشی از این متن در مجله دنیا (سال هشتم، شماره ۲) نیز آمده است. ما آن قسمت‌هایی که در مجله دنیا زیر (...) حذف شده‌اند یا بدون نقطه‌چینی کنار گذاشته شده‌اند را با علامت — برجسته می‌کنیم.

ضد جنگ امپریالیستی گام به میدان گذاشته بودند. در سال ۱۹۱۶ کارگران انقلابی ایران از حزب سوسیال‌دموکرات جدا شده و مدتی طولانی در بین تودهٔ پرولتری شهر باکو، که اکثر کارگران ایرانی بودند، مستقلاً به کار پرداختند. پس از انقلاب فوریه (ی ۱۹۱۷) این گروه رشد یافته و نفوذ آن در میان تودهٔ کارگری افزایش پیدا کرد. در عین حال کار بزرگی در خود ایران انجام می‌گرفت و اغلب بهترین کارگران برای تبلیغ و سازماندهی بدان جا فرستاده می‌شدند. بسیاری از آنان هم‌اکنون در زندان‌های تهران، تبریز، قزوین و شهرهای دیگر زندانی‌اند. بسیاری را انگلیسی‌ها یا به هندوستان تبعید کرده یا به راحتی تیرباران کرده‌اند. سال گذشته در رشت یکی از بهترین رهبران ما، رفیق غفارزاده، الهام‌دهنده و سازمان‌دهندهٔ بزرگ حزب کمونیست ایران، را خائنانه تیرباران کردند. دو ماه پیش، به هنگام اشغال شهر اردبیل از طرف گروه انقلابی ایران، هفده نفر از رفقای فعال ما از زندان آزاد شدند. چندین تن از این رفقا در حدود یک سال در زندان به سر برده بودند.

هیچ نمایش بزرگ کارگری در باکو نبوده که حزب ما فعالانه در آن شرکت نجسته باشد. در سخت‌ترین روزهای ارتجاع، حزب کمونیست ایران بیش از شش هزار عضو در سازمان‌های مخفی خود داشته است. دو ماه پیش، ما نام‌نویسی در ارتش سرخ ایران [نهضت جنگل] را آغاز کردیم. تعداد داوطلبین آن قدر عظیم بود که ما ناچار نام‌نویسی را متوقف ساختیم، زیرا از نظر فنی این امکان را نداشتیم که همهٔ داوطلبین را به اندازهٔ کافی آماده سازیم.

کنگره تصویب کرد که نام قدیمی «عدالت» به نام حزب کمونیست ایران تبدیل گردد. بلافاصله پس از برگزاری کنگره، ترکیب جدید کمیتهٔ مرکزی تصمیم گرفت که هر عضو کمیتهٔ مرکزی به مدت دو الی سه ماه در استان‌هایی که هنوز در اشغال امپریالیست‌های انگلیسی است به کار مخفی بپردازد. یک هفته پس از تصویب این قرار، شش نفر از اعضای کمیتهٔ مرکزی برای انجام وظیفه عزیمت کردند.

در حال حاضر فعالیت شدیدی در جهت سازماندهی و ساختمان حزب صورت می‌گیرد. کمیته‌های حزبی که توسط عوامل انگلیسی مختل گشته‌اند به تدریج احیا خواهند شد. پیوند بین مرکز و محلات از نو برقرار خواهد شد. حزب ما به‌ویژه از همدردی افراد ارتشی، یعنی افراد ژاندارم و قزاق، برخوردار است.

این نباید موجب اشتباه گردد و این قزاق‌ها و ژاندارم‌ها را نباید با معادل روسی آنان مقایسه نمود. ریشه طبقاتی قزاقان و گروه‌های ژاندارم ایرانی غالباً دهقانی است و بیشتر از دهقانان فقیر و بی‌زمین. لذا این افراد برای سازمان‌ما قابلیت جذب سریع دارند. به حساب تقریبی ما، در ایران تا ده هزار عضو داریم که در سراسر کشور پخشند.

ما، علاوه بر کار در ایران، فعالیت وسیعی در بین کارگران ایرانی مقیم آذربایجان (به شوروی)، داغستان و ترکستان انجام می‌دهیم. ما با سازمان‌دادن کارگران ایرانی در این سرزمین‌ها یک هدف دوگانه را دنبال می‌کنیم: از یک سو، از طریق کلاس‌های حزبی، همکاری فعال تربیت می‌کنیم و از سوی دیگر داوطلبین را به سوی خود جلب می‌کنیم و اعضای حزبی را برای مقاصد نظامی بسیج می‌کنیم. در این سرزمین‌ها، سازمان‌های ما از نزدیک با سازمان‌های کمونیست روسیه همکاری دارند.

حزب کمونیست ایران نقش تعیین‌کننده را در جنبش انقلابی ایران ایفا خواهد نمود.

سلطان‌زاده

توضیح مترجم: این مقاله به زبان‌های روسی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی در نشریه انترناسیونال کمونیستی منتشر شد. در مورد تاریخ برگزاری کنگره، که در متون نامبرده ۲۳ ژوئیه آمده است، این را باید گفت که درست نیست. در این مورد نگاه کنید به سرسخن این مجلد. د-ک.

Internationale Communiste (No. 13, Septembre, 1920); The Communist International (No. 13? 14?; Pages 104-5, 1920); Die Kommunistische Internationale (No. 13, 1920).

رویدادهای خاور نزدیک^۱

انقلاب ارمنستان، و گسترش حکومت شوراهای ایران و ترکیه، نقشه‌های بانکداران فرانسوی را به کلی بهم ریخت. [دولت‌های] آنتانت به‌زودی مجبور خواهند گشت در سیاست‌های غارتگرانه خود کوتاه بیایند. معاهده سور، که هدفش تجزیه و چپاول ترکیه توسط سرمایه‌داران غربی بود، بدون تردید مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت. این نظر را نیز حوادث یونان و سقوط ونزلوئ (VENEZELOS) تأیید می‌کند و نتایج انتخابات [یونان] گواهی است بر خصومت توده‌های مردم علیه سیاست [دولت‌های] آنتانت که کشور ایشان را به جنگ علیه کمالیون کشانیدند.

بدین ترتیب، غارتگران غربی در آن واحد دو سگ پاسبان وفادار خود، ونزلوئ و داشناک‌ها^۲، را از دست دادند. روند رخدادها اینان را مجبور می‌سازد که با ملیون تُرک به توافق برسند، و بدین قصد که نه تنها آنان را از روسیه شوروی جدا سازند،

1. Les Evénement en Proche Orient, Bulletin Communiste, No. 4, 27 Jan. 1921.

۲. حزب داشناک اتحاد سوسیالیست‌ها و خرده‌بورژوازی ارامنه بود که تا دهه نخست سده کنونی فعالیت مرفعی داشت. پس از این دهه است که راه ضدانقلاب را در پیش گرفت و مثلاً در ایران در ردیف حزب سومکا بود.

بلکه همچنین بدین منظور که اسلحه آنان را علیه ما به کار گیرند. اگر تا پیش از جنگ وجود ترکیه تعادل بین دو ائتلاف امپریالیستی را تضمین می ساخت، امروز برای تضمین همین تعادل بین کمونیسم رشدیابنده و سرمایه داری میرنده وجود ترکیه هنوز ضروری است. بدین دلیل است که آتانت امتیازات عظیمی را خواهند پذیرفت. افزون بر این، مطالبات ملیون ترک گزاف نیست. اینان شرایط زیرین را به دولت دست نشاندۀ آتانت در قسطنطنیه پیشنهاد می کنند: تخلیه آدرمنوپل، اضمیر، تغییر در مواد مالی و اقتصادی معاهده [ی سور]، لغو کاپیتولاسیون، عفو عمومی و تشکیل کابینه ای که مورد اعتماد مردم باشد، سلطان ترکیه صحیح و سالم می ماند، و این امری است که قبل از هر چیز مورد نظر آتانت است.

سرمایه داران فرانسوی به نیکی می دانند که سایر مواد معاهده نیز در غالب موارد به بوته فراموشی سپرده خواهند شد. امتیازاتی که کمالیون در این مورد کسب می کنند، هرچه باشد، کمتر از پیش در چنگ بورژوازی لندن و پاریس نخواهند بود. و این است سرنوشت تمام خلق هایی که درصددند در دوستی با قدرت های امپریالیستی به زندگی ادامه دهند.

حاجت به گفتن ندارد که چنین وضعی نمی تواند برای تمام محافل تُرک ارضاکنده باشد. جناح چپ مجلس ملی آنکارا هر نوع معاهده با آتانت را قاطعانه مردود دانست. آرایش اجتماعی [طبقاتی] این جناح چپ از دهقانان و خرده بورژوازی است. دهقانان بیش از هر طبقه دیگری طی جنگ رنج کشیدند. زیرا این طبقه بود که علاوه بر بیکاری مجبور بود اسب و حیوانات بارکش و حمل و نقل ارتش را تأمین سازد. به شکرانه محاصره، که به تعطیل تقریباً کامل تجارت انجامید، خرده بورژوازی شهری منهدم گشت. بدین ترتیب است که این طبقه تفکر انقلابی تری را داراست.

این قطعی است که سرمایه داران فرانسوی به سختی موفق خواهند شد ملیون تُرک را به جنگ علیه روسیه برانگیزند. خاطره غارتگری هایی که خلق تُرک خود بدان ها دچار گشت هنوز تازه است. این فرضیه به هر حال هنوز فرضیه ای است مردود. ترکیه ای که در اثر جنگ های مداوم حتی بیشتر از روسیه صدمه دیده است از شرکت در چنین اقدام ماجراجویانه ای سر باز خواهد زد.

انکشاف منطقی انقلاب جهانی آن چنان است که جنبش‌های آزادگرانه کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره، در مرحله نخست مبارزه خود علیه امپریالیسم، می‌باید به‌طور اجتناب‌ناپذیری در توافق با روسیه شوروی، یعنی تنها مدافع خلق‌های ستم‌دیده، علیه سیاست یغماگرانه سرمایه‌داران امپریالیست گام بردارند.

لکن در آینده ضرورتاً تغییرات تمام‌عیاری پدید خواهد گشت. طبقات دارا که امروز در رأس انقلاب‌های ملی قرار دارند، پس از کسب استقلال نسبی، به‌زودی مجبور خواهند گشت در اثر تشدید تضادهای طبقاتی با قدرتهای امپریالیستی، یعنی با کسانی که با شدت بسیار علیه‌شان جنگیده‌اند، دست اتحاد دهند.

افزون بر این، برای یک مملکت عقب‌افتاده بسیار دشوار خواهد [بود] خود را از کمک کشورهای امپریالیستی بی‌نیاز سازند. حال همین که این اتحاد برقرار گشت، این کشورها کاملاً زیر نفوذ امپریالیست‌ها قرار می‌گیرند و به ابزار کوری در دست آنان بدل می‌گردند.

علاوه بر این‌ها، در دوران مبارزات پُر حرارت طبقاتی، حتی انقلابی کاذب می‌تواند بورژوازی ملی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را ارضا کند.

از سوی دیگر، تضاد طبقاتی درون کشورهای متروپل هرچه رشدیابنده‌تر باشد، بورژوازی امپریالیست به امتیازات بیشتری در مستعمرات تن در خواهد داد، به‌ویژه به کسانی که خود را به یک انقلاب مستعمراتی [ضد امپریالیستی و نه سوسیالیستی] محدود می‌سازند که به منافع اقتصادی و حمل مواد اولیه مورد احتیاج متروپل لطمه عمیق وارد نمی‌سازد. بدین دلیل است که ما فکر می‌کنیم که آنتانت امتیازات عظیمی را [به ترکیه] اعطا خواهد کرد و مطالبات کمالیون به جز در موارد غیرمهمی برآورده خواهد شد. شبح انقلاب جهان امپریالیست‌ها را تا آن حد به هراس واداشته است که برای حفظ جامعه بورژوازی به همه چیز رضایت خواهند داد. ولی این شبح تنها امپریالیست‌ها را به وحشت نینداخته است. این شبح همه جهان سرمایه‌داری را به لرزه انداخته است. هرچه جنبش کمونیستی بیشتر انکشاف می‌یابد، بر تضاد طبقاتی نیز بیشتر افزوده می‌گردد و بورژوازی جهانی نیز مرتجع‌تر می‌گردد. همین امر است که آرزوی طبقات ممتاز دارا در کشورهای عقب‌افتاده (ایران، گرجستان، ارمنستان و غیره) را دایر

بر تمایل به حفظ مناسبات دوستانه با آنتانت روشن می‌سازد. اینان در دوستی با آنتانت حمایت جامعه سرمایه‌داری را می‌جویند. تحول مبارزه طبقاتی در آینده بورژوازی حتی در کشورهای مستعمره را وادار خواهد ساخت که از هرگونه نظر انقلابی دست بشوید.

پرولتاریای ظفرمند غرب در بسیاری از این کشورها در شخصیت بورژوازی محلی و بورژوازی غربی، که از انقلاب اجتماعی گریخته است، ضدانقلاب [Vendé] را خواهد یافت.

سرمایه‌داری میرنده به هر اقدامی متوسل می‌شود تا مرگ خود را به تعویق بیندازد. بشریت جالب‌ترین مرحله تاریخ خود را می‌گذراند. در میدان مبارزه طبقاتی دو نیروی عظیم در مقابل هم ایستاده‌اند و هریک از دلبستگی و امیدهای یک طبقه در این جهان برخورداری است. بانکداران پاریس با خواست تجدید نظر در معاهده سِوِر به سود ترکیه کار نمی‌کنند، مگر بر ملا ساختن ناتوانی تام اربابان پیشین جهان. و امپریالیسم باختری، به منظور مبارزه امیدوارکننده علیه کمونیسم رشدیابنده، ناچار است تدریجاً دستاوردهای پیروزی‌هایی را که با آن همه مرارت کسب کرده نفی سازد.

آ. سلطان‌زاده

(ترجمه از فرانسه، ک.د.)

از گزارش نخستین کنگره حزب کمونیست ایران^۱

خلاصه اظهارات رفیق سلطانزاده

در نشست افتتاحیه

[رفیق سلطانزاده، نماینده ایرانیان مقیم ترکستان]... اخیراً کار تشکیلاتی حزب «عدالت» در ترکستان در فوریه [ی ۱۹۲۰] آغاز گشت. پس از اینکه ما با رفقا علیخانف و فتح [علی زاده و فتح الله زاده] ملاقات به عمل آوردیم، درصدد برآمدیم کل کار خود را به روی مسئله ایران متمرکز سازیم. از برآورد ما این چنین نتیجه می شود که در سراسر ترکستان عده کثیری ایرانی گرسنه پراکنده هستند و در میان آنان در حدود صد هزار کارگری که باید به دور حزب کمونیست «عدالت» مجتمع گردند.

بدین منظور سازمان [ما] در ترکستان در ۵۲ محله ارگان های کمکی ایجاد کرده است. در شهرها و روستاها، همه جا، کمیته های حزبی تأسیس شده اند.

۱. ترجمه کوتاه شده ای از این گزارش، که از آن ما فقط بخش سخنرانی های سلطانزاده را در اینجا منتشر می کنیم، در مجله دنیا (سال ۸، شماره ۲) نیز آمده است: نگاه کنید به جلد یکم اسناد جنبش کمونیستی. ما متن کامل این گزارش را در جلد پنجم اسناد منتشر خواهیم ساخت. [این سند در جلد پنجم اسناد چاپ نشده است.] اصل سند در صفحات ۲۲۵-۲۳۰، شماره ۱۴، سال ۱۹۲۱، مجله بین الملل کمونیستی، (59 Die Kommunistische Internationale) یافت می شود.

در اوایل امسال [۱۹۲۰]، در تاشکند نخستین کنفرانس حزبی برگزار گردید که در آن در حدود هفت هزار کمونیست سازمان‌داده‌شده نماینده داشتند. حتی قبل از برگزاری این کنفرانس سازماندهی یک ارتش سرخ ایرانی در تمام مناطق آغاز گشت.

[این قسمت از نطق رفیق سلطان‌زاده با این جمله تمام می‌شود که قطعاً اشتباه چاپی دارد و قابل برگرداندن به فارسی نیست:

Wenn heute Mesched, dieser Herd der Gegenrevolution, von uns Konferenz war mit der Organisation einer persischen Roten Armee aller waffengattungen begonnen worden.

برای ترجمه متن فرانسه نگاه کنید به صفحه بعد.^۱

در نشست دوم

گزارش‌دهنده [سلطان‌زاده] به وضع مالی کشور اشاره می‌کند [و می‌افزاید] اگر بودجه ایران را ۳۶ میلیون روبل (نرخ قدیم) در نظر بگیریم، [دیده خواهد شد] این کل درآمد حکومتی، که از دهقانان فقیر به دست می‌آید، چگونه به دست خواص شاه به هدر داده می‌شود.

از سوی دیگر، [ثروت‌های] ایران توسط سرمایه‌داران خارجی، که به سود خویش هرگونه ابتکار را در کشور خفه می‌سازند، به غارت می‌رود. یک‌چنین وضعی در میان اهالی روحیه انقلابی ایجاد می‌کند و وظیفه رهبر [ان] را تعیین می‌سازد. [سپس سخنران به روحیه‌های حاکم در میان مردم پرداخته و می‌گوید] اگر تعداد اهالی ایران پانزده میلیون تخمین زده شود، یک میلیون آنان را سیدها و روحانیون تشکیل می‌دهند، تقریباً سه میلیون را ایلات، سه میلیون را تجار و کسبه، که در امر تولید نیز سهمی ندارند، و هشت میلیون مانده را دهقانان و صنعتگران که عملاً خوراک کل اهالی ایران را تأمین می‌سازند.

جمعیت فعال کشور در تولید هشت میلیون است که ارزش اضافی از [کار] آنان استخراج می‌شود و ما باید خود را بر آنان متکی سازیم.

۱. منظور مقاله بعدی، وضع اقتصادی در ایران و حزب کمونیست ایران، است.

وضع سخت و ناخوشایند دهقانان از یک سو و رابطه مستمر با پرولتاریای باکو از سوی دیگر زمینه کاملاً مساعدی برای کار انقلابی فراهم می‌آورد.

در حال حاضر، در ایران [وضعیت] انقلابی وجود ندارد، زیرا توده‌ها به طور کلی در جنبش انقلابی شرکت نمی‌جویند. شعارهایی که اکنون باید به سود انقلاب عنوان ساخت عبارتند از:

۱. مبارزه علیه انگلستان،

۲. مبارزه علیه دولت شاه،

۳. مبارزه علیه خان‌ها و زمین‌داران بزرگ،

و حتی اگر یکی از این شعارها کنار گذاشته شود، انقلاب در ایران به پیروزی نخواهد رسید.

توضیح: در متن فرانسه همین مقاله بخش نامفهوم آلمانی به شرح زیر آمده است:

«قابل ملاحظه است که به شکرانه همین ارتش سرخ [ایران] بود که ما توانستیم بر مشهد، این مرکز ضدانقلاب، مسلط گردیم.» منبع: انترناسیونالیست کمونیست (فرانسه)، شماره ۱۴، نوامبر ۱۹۲۱، صفحات ۲۸۶۸-۲۸۶۹.

ترجمه از آلمانی، د-ک

وضع اقتصادی در ایران و حزب کمونیست ایران^۱

ایران یکی از کشورهای ثروتمند خاورزمین است، ولی رقابت جنایت‌کارانه‌ای که بین انگلستان و روسیه تزاری با شدت ادامه داشت وی را در وضع اقتصادی بی‌نهایت دردناکی قرار داده است. سیاست استعماری این دو قدرت نه تنها انکشاف صنایع ملی را مانع می‌گشت، بلکه واردات تولیدات صنعتی ارزان‌قیمت از این کشورها مؤسسات کوچک صنعتی داخلی را، که در گذشته انکشاف قابل ملاحظه‌ای داشتند، نیز به ویرانی می‌کشاند.

در نتیجه رقابت نابرابر تولیدات دستی (مانوفاکتوری) و تولیدات صنعتی صدها و هزاران پیشه‌ور و تولیدکننده خرده‌پای گرسنه محکوم به بیکاری، گدایی و مرگ گردیدند. آنان، با قلبی آکنده از رنج، میهن خود را ترک می‌گفتند و به زیر آسمان کشورهای دیگر، ترکستان، قفقاز، باکو، امریکا و غیره، مناطقی که وضعی بخشنده‌تر داشت، پناه می‌بردند. ده‌ها هزار دهقان نیز که تحت استثمار و

۱. این مقاله سلطان‌زاده در دو نشریه زیر به زبان فرانسه منتشر گشت:

Bulletin Communiste & Moscou

یک: بولتن کمونیست، شماره ۳، ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۱ (اینجا عنوان مقاله ایران است)؛ دو: مسکو، ارگان سومین کنگره بین‌الملل کمونیست، شماره ۳۷، ۹ ژوئیه ۱۹۲۱.

خودکامگی شدید مالکین ارضی و حکام شاه رانده می شدند مجبور به مهاجرت گردیدند و با پیوستن به آنانی که پیش از ایشان بار سفر بسته بودند به بهای عرق و خون خویش برای کشورهای خارجی ثروت می آفریدند. چنین است سرنوشت تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره.

جنگ [جهانی اول] و انقلاب روسیه تا حدودی اوضاع را تغییر داد. کمیاب شدن تولیدات مانوفاکتوری ضروری فعالیت مجدد صنایع کوچک محلی را موجب گشت، در نقاطی چند از شمال ایران تولید اشیای مختلف توسط اهالی محل آغاز شد. حتی در جنوب، که انگلیسی ها هنوز محصولات صنعتی خود را وارد می کردند، صنایع محلی با موفقیت آغاز به انکشاف نمود. تولیدکننده کوچک، که در عین حال مالک کوچک نیز هست، وارد عمل می گردد. وی از اینکه زیر یوغ اقتصادی خارجی است عمیقاً متنفر است. مادامی که صنایع بزرگ ملی انکشاف نسبتاً قابل ملاحظه ای نیافته اند، تولیدات محلی و فردی از خود نسبت به سرمایه داری اروپایی مخالفت مصممانه ای را بروز خواهد داد.

امپریالیست های انگلیسی در ایران نه روی بورژوازی تکیه می کنند و نه بر تولیدکنندگان خرده پا. آنان نیروی خود را در میان اشرافیت ثروتمند مالک زمین، که شاید در شرق منفورترین کاست هاست، می یابند. سه هزار مالک ارضی تقریباً فنودال [کازی فنودال] سه چهارم زمین های زراعی کشور ما را در دست دارند. بیش از ده میلیون دهقان تحت یوغ این نوکران منفور بورژوازی انگلیس رنج می برند. این بورژوازی، همراه با انگل های بومی، که توسط اعلیحضرت شاهنشاه ایران حمایت می شوند، شدیداً مورد نفرت ستمدیدگان قرار دارند.

به علت عقب ماندگی اقتصادی، نیروی کارگری در ایران بسیار ضعیف است. این امر به ویژه در ایالات شمالی صادق است که در آنها گاه و بیگاه به کارگاه ها یا کارخانه ای برخورد می کنیم که بیشتر از پانزده تا پنجاه کارگر ندارند. در جنوب وضع از نقطه نظر کمی بهتر است. در مؤسسات نفتی جنوب، که در دست تراست انگلیسی-ایرانی است، ۲۵۰ هزار کارگر در هفت یا هشت گروه اصلی، از جمله در مناطق سلیمانیه، شوشتر، محمره [خرمشهر] و غیره، به کار اشتغال دارند.

در این اوضاع و احوال روشن است که حزب کمونیست ایران نمی تواند به

حزبی توده‌ای بدل گردد و در این جهت هم کوششی نمی‌کند. حزب سعی دارد آگاه‌ترین عناصر را از میان طبقه کارگر، کارگران و صنعتگران به خود جلب کند، آنان را تحت اصول و پرچم بین‌الملل کمونیست کمونیست متشکل سازد و تربیت کند و، به موازات آن، در شهرها سندیکا و در روستاها اتحادیه‌های زحمت‌کشان را به وجود آورد.

پس از کنگره ما، که در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ در انزلی [پهلوی] برگزار گردید، کمیته مرکزی ما، تحت شرایط بسیار دشوار، کوشش واقعاً وسیعی برای سازماندهی نمود. ما اکنون چهار کمیته ایالتی و تعداد زیادی کمیته شهرستان، که جمعاً دارای ۴۵۰۰ عضو، تشکیل داده‌ایم. سال گذشته تعداد اعضای حزب قدری بیشتر بود، ولی به سبب تحریکات یک گروه ماجراجو فعالیت ترویجی و تبلیغاتی ما در پاره‌ای مناطق متوقف گشت و انتشار کمونیست، ارگان رسمی کمیته مرکزی، مدتی دچار وقفه گردید. باین همه ما موفق شده‌ایم ۴۱۵ کارگر و پیشه‌ور را در اتحادیه‌های کارگری متشکل سازیم.

حزب کمونیست ایران از وضع نیمه‌فئودالی که باید در آن فعالیت کند آگاه است. با توجه به اهمیت متقابل آرایش طبقاتی در کشور ما، جایی که امپریالیست‌های انگلیسی در اتحاد با اشرافیت زمین‌دار تمام اقشار مردم را استثمار می‌کنند، حزب، در برنامه حداقل خود، در درجه اول سرنگون ساختن قدرت شاهان و مالکین ارضی و رهاساختن ایران از یوغ اقتصادی-سیاسی راهزنان انگلیسی را مد نظر قرار داده است. ما خواهان استقرار آن‌چنان رژیم هستیم که امکان انکشاف و تبلیغات کمونیستی را به میزان وسیعی فراهم سازد. ما کاملاً مطمئن هستیم که این امر در کشور عقب‌مانده‌ای چون ایران تنها وسیله‌ای است که می‌تواند به انکشاف انقلاب جهانی کمک کند، انقلابی که امکان رهایی قطعی خلق‌های ستمدیده را از استثمار سرمایه‌داری فراهم خواهد آورد.

آ. سلطانزاده

ترجمه از فرانسه: د-ک

ایران معاصر

کتاب، ۱۹۲۲

پیشگفتار

مراد از نوشته حاضر توصیف فشرده جوانب عمده زندگی ایران و درضمن عطف توجه خوانندگان به حوادث جاری است.

ماخذ لازم برای نگارش این نوشته در جریان مسافرت اخیر ما به ایران (سپتامبر - دسامبر سال ۱۹۲۱) گردآوری شد. درضمن به مسئله ارضی توجه خاصی معطوف گردید، زیرا این مسئله تاکنون کمتر از همه مسائل مورد تحقیق قرار گرفته است. غیر از ماخذ کتبی، ما در نواحی مختلف ایران با خود دهقانان مصاحبات طولانی به عمل آوردیم و آنها بی ریا درباره آن شرایط طاقت فرسای ناشی از خودکامگی بی سابقه ملاکان برای ما صحبت داشتند. متأسفانه، به علت عزیمت فوری ما از تهران، میسر نگشت قسمتی از اسناد و مدارک وزارت مالیه درباره تعداد املاک بزرگ را که مشمول مالیات های دولتی هستند با خود بیاوریم.

با تمام این اوصاف ما تصور می کنیم که نوشته حاضر بتواند خدمتی به کلیه آن کسانی باشد که مایلند با واقعیت زندگی امروز ایران آشنا شوند. گنجایش محدود نوشته به ما امکان نداد که روی مسائل مورد بحث با تفصیل بیشتری تأمل کنیم. از این رو پاره ای مسائل از طرف ما به کلی مطرح نگردید یا فقط اشاره ای به آنها رفته است.

سلطان زاده

مسکو، ۲۱ ژوئیه سال ۱۹۲۲

۱. نظام سیاسی

تا سال ۱۹۰۶ ایران تحت قوانینی اداره می‌شد که از عهد خشایارشا و داریوش به میراث مانده و با مقادیر زیادی قواعد و رسوم اسلامی آمیخته شده بود. هر حاکمی در قلمرو ارضی خود فرمانروای مطلق و خرده‌سلطانی بود. وی منصب خود را اجاره می‌کرد و در ازای آن به شاهنشاه و وزیر اعظم پیشکش بزرگ (هدیه یا، به عبارت درست‌تر، رشوه) تقدیم می‌کرد. وی تمام مشاغل کوچک ایالت را به اجاره می‌داد و بدین‌سان مبالغ هنگفتی معادل با چند برابر آنچه به تهران حواله می‌کرد به دست می‌آورد. امنیت جانی و مالی اهالی به هیچ‌وجه از تعدی و خودسری حاکم در امان نبود. حاکم می‌توانست هر وقت هرکسی را که می‌خواست حبس و محاکمه کند، به دار بکشد و اموالش را ضبط نماید. و تمام این خودسری‌ها بلاکیفر می‌ماند، به‌ویژه هنگامی که او بخشی از اموال غارتی را با کسی از دولتمندان درباری تقسیم می‌کرد.

ولی حکام نه‌تنها از راه فروش مشاغل و اخذ رشوه و ضبط اموال، بلکه از محل جمع‌آوری مالیات‌های دولتی، واگذاری مستمری و پرداخت مواجب سربازی و غیره عواید سرشار داشتند. اگر حاکم فردی زرنگ و کاردان بود، آن وقت می‌توانست بزرگ‌ترین درآمد را از ارتش به دست آورد. طبق قوانین کشور «رعیت» مجبور بود که در ارتش خدمت کند. ضمناً اداره «ممیزی» در مورد خدمت نظام اجباری نیز به مانند مالیات جنسی از پیش تعیین می‌کرد هر قریه برای دوره جدید چند نفر سرباز باید تحویل دهد. ارتش شاه از افرادی از تمام سنین، از سن پانزده تا هفتاد سال، تشکیل می‌شد. هر سربازی که نامش در واحد مفروض ثبت می‌شد از حاکم مسکن، پوشاک، خوراک و مواجب می‌گرفت. ارتش زمان صلح روی کاغذ از پنج هزار نفر پیاده، ۱۲۰ هزار نفر توپچی و گردان مهندسی تشکیل می‌شد و واحدهای سواره‌نظام را عشایر و ایلات تشکیل می‌دادند. در دوران جنگ، تعداد نفرات ارتش می‌بایستی به ۱۵۰-۱۶۰ هزار نفر بالغ می‌شد. ولی بیش از نیم قرن بود که جنگی رخ نداده بود. کادرهای نظامی دوران صلح فقط روی کاغذ وجود داشتند و، در حقیقت امر، ارتش به بهترین منبع درآمد برای حکام بدل گشته بود. آنان، در مقابل دریافت پول کلان، خانوارها و دهاتی را

تماماً از خدمت نظام اجباری معاف می‌نمودند. برخی از سربازان را برای مدت نامعلومی به مرخصی می‌فرستادند. غالب اوقات، آنان بخش مهمی از مواجب سربازان و ارزاق و حتی تجهیزات را به نفع خود تصاحب می‌کردند و به عوض ۵۰۰-۶۰۰ نفر سرباز موجود صورت حساب مخارج ۱۰۰۰-۱۲۰۰ نفر را به دولت عرضه می‌داشتند. بدین ترتیب فساد و چپاول خزانه در سراسر کشور حد و حصری نداشت. بر هرکس روشن بود که چنین ترتیبی نمی‌توانست دیری بپاید.

در سال ۱۹۰۶، مظفردالدین‌شاه تحت تأثیر انقلاب روسیه و زیر فشار مالی که چند سال متوالی ادامه یافته بود، تصمیم گرفت سنت چندصدساله را بشکند و برای برقراری صلح و آرامش در مملکت و تشیید و استحکام مبانی دولت تشکیل مجلس را در اوت سال ۱۹۰۶ [۱۴ خرداد] مقرر فرماید تا نمایندگان مملکت، شاهزاده‌ها، علمای اعلام، اشراف و اهالی محترم، بزرگان و تجار و الخ، بتوانند حواجی و نظریات خود را در آن مجلس بیان دارند. در سپتامبر سال ۱۹۰۷ مجلس شاه را وادار ساخت که «متمم قانون اساسی» را تصویب نماید و این درواقع همان قانون اساسی بود که جایگزین فرمان «معدلت بنیان» مظفردالدین‌شاه به رعایای خود گردید. اصل ۲۶ متمم قانون اساسی اعلام می‌دارد «قوای مملکت ناشی از ملت است». اصل ۴۴: «وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.» اصل‌های ۲۷ و ۲۸: «قوای مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود: قوه مقننه، قوه قضاییه و قوه اجراییه. قوای ثلاثه مزبور همیشه از یکدیگر متمایز و منفصل خواهد بود.» اگر بر همه اینها این نکته را هم اضافه کنیم که انتخابات می‌بایستی تقریباً چهارجانبه (یعنی با رأی عمومی، مستقیم، مساوی و مخفی) انجام می‌شد، آن‌وقت روشن خواهد شد که چرا انقلابیون ایران با چنان شور و حرارتی طی چهارسال (از سال ۱۹۰۷ تا سال ۱۹۱۱) از رژیم دموکراسی جدید و در مقابل تجاوز محمدعلی‌شاه دفاع کردند و سرانجام اکثرشان به دست قزاق‌های تزاری و ایرانی در میدان‌های رشت و تبریز و مشهد و دیگر شهرها مصلوب شدند.

در آغاز انقلاب، آزادی‌خواهان ایران امیدوار بودند که انگلیس، به مثابه کشوری کلاسیک، آزادی‌های مشروطه آنان را در مقابل [حکومت] تزاری درنده بی‌پناه نخواهد گذاشت و در امر استقرار رژیم بورژوا دموکراتیک در ایران به یاری آنان

خواهد رسید. لکن معاهده سال ۱۹۰۷، که میان روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران به مناطق نفوذ منعقد شده بود، آنان را تماماً به هوش آورد و هرگونه امید واهی را در این زمینه از بین برد.^۱

گذشته از این، تمام اقدامات روسیه تزاری در مورد سرکوب جنبش آزادی خواهانه در ایران از جانب انگلیس پشتیبانی و تأیید می شد. بعداً این دو متحداً وارد عمل شدند. در تاریخ ۷ آوریل و ۲۰ مه سال ۱۹۱۰ روسیه تزاری و انگلستان، طی دو یادداشت تهدیدآمیز، ایران را از واگذاری هرگونه امتیازی که به نحوی از انحا به منافع سوق الجیشی آنان لطمه زند، و به ویژه واگذاری امتیاز ساختن راه های ارتباطی تمام شهرها و خطوط تلگراف و بنادر را به خارجی ها، منع داشتند.

در دسامبر سال ۱۹۱۱ دولت روسیه، با توافق با لندن، به دولت ایران اولتیماتوم داد و آن را مجبور ساخت که مستشاران امریکایی را که به دعوت دولت ایران برای اداره کردن مالیه کشور به ایران آمده بودند و بسیار شرافتمندانه وظیفه خود را انجام می دادند از کار برکنار سازد. افزون بر این، دولت ایران مجبور شد تعهد کند که از آن پس هیچ مأمور خارجی را بدون رضایت قبلی روسیه و انگلستان استخدام ننماید.

در ۱۸ فوریه سال ۱۹۱۲، روسیه و انگلیس، با تهدید ایران به لشکرکشی، از دولت ایران مصرانه خواستند که معاهده سال ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه را به رسمیت بشناسد و آن را مبنای سیاست خود قرار دهد. حتی آنان ایران را از حق داشتن ارتش مستقل محروم ساختند، به استثنای دسته کوچکی که در مورد تشکیل آن ایران می بایست توافق قبلی دو دولت مذکور را جلب نماید و مضافاً اینکه دستورات آنها را درباره جزئیات این سازمان مدّ نظر قرار دهد. در اوت سال ۱۹۱۶، روسیه و انگلیس دولت ایران را به قبول یادداشتی که هدفش برقراری کنترل مطلق آنان بر مالیه و قوای مسلح کشور بود وادار ساختند. در این یادداشت، اولاً: تشکیل یک کمیسیون مختلط با اختیارات کامل، مرکب از

۱. برای اطلاع بیشتر پیرامون معاهده سال ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه نگاه کنید به اثر م. پاولویچ، روسیه شوروی و انگلستان سرمایه داری، صفحات ۱۵-۱۹.

نظار انگلیسی و روسی و همچنین چند نفر بلژیکی و ایرانی برای اداره امور مالی کشور و نظارت بر مداخل و مخارج، ثانیاً: تشکیل دو ارتش در ایران یکی در شمال تحت رهبری روس‌ها و دیگری در جنوب تحت رهبری افسران انگلیسی طلب می‌شد. تجهیزات و مخارج ارتش را دو دولت مذکور تا پایان جنگ اروپا به عهده خود گرفتند.

با وجود اعلام بی‌طرفی ایران، معذلک خاک کشور در اثر وجود قوای روس و انگلیس به صحنه عملیات جنگی بین قشون‌های آلمان-ترکیه از یک طرف و قوای متفقین از طرف دیگر تبدیل شد. عقب‌نشینی و تعرض پی‌درپی این قشون‌ها یک سلسله از مناطق آباد و شکوفان شمال و جنوب غربی ایران را به کلی از هستی ساقط نمود.

پس از قلع و قمع ائتلاف آلمان و خروج روسیه از جرگه دول امپریالیستی، انگلیسی‌ها موقتاً به صورت اربابان کامل ایران درآمدند. هدف از قرارداد ۹ اوت سال ۱۹۱۹ که بین انگلیس و ایران منعقد شده بود این بود که به الحاق واقعی ایران به انگلیس صحنه قانونی گذارده شود. متن این سند حیرت‌آور عبارت بود از دو بخش: یکی سیاسی، که در آن سعی می‌شد انگلیس و ایران محکم‌تر به هم پیوندند و درعین حال کمک به «انکشاف مطلوب ایران». بدین منظور بریتانیای کبیر وعده داد: ۱. تمامیت ارضی ایران را محترم شمارد. ۲. برای اداره ایران کارشناس اعزام دارد. ۳. برای واحدهای نظامی ایران که وظیفه‌شان حفظ نظم و آرامش خواهد بود افسر و تسلیحات بفرستند. ۴. در ساختن راه آهن و دیگر خطوط ارتباطی با تماس کامل با دولت ایران فعالیت کنند.

در بخش دوم قرارداد، شرایط واگذاری وام دومیلیون لیره‌ای انگلیس به ایران تعیین می‌شد و به موجب آن اقساط اولیه وام فقط زمانی به ایران پرداخت می‌گردید که مستشار بریتانیا در تهران مشغول انجام وظیفه باشد. به دیگر سخن، شرط لازم برای واگذاری وام تفویض مقام خزانه‌داری کل به یک انگلیسی بود.

اگر این قرارداد به مورد اجرا گذارده می‌شد، تمام نیروهای مسلح ایران تحت فرماندهی مربیان انگلیسی قرار می‌گرفت و کلیه مراکز بازرگانی و ایستگاه‌هایی که با خطوط تلگرافی به هم مربوطند در دست انگلیس متمرکز می‌شد و در

مرزهای کشور همان واحدهای نظامی انگلیس-ایران برای حراست مرزها نگهداری می‌دادند. بانک شاهنشاهی ایران، نیز که بدون این هم در دست شرکت انگلیسی است، با شعبات خود تقریباً در تمام شهرهای ایران توسط ژاندارم‌های انگلیس-ایران حفاظت می‌شود. ضمناً این بانک حق چاپ اسکناس را دارد و همه هفته امور گمرکات کشور را بازرسی می‌کند. اداره امور مالی کشور، چه در مرکز و چه در ولایات، زیر نظارت مستشاران مالی انگلیس قرار می‌گرفت. بنگاه‌های حمل و نقل و کلیه راه‌های بازرگانی نیز هم‌اکنون در دست شرکت حمل و نقل انگلیس-ایران قرار دارد و این شرکت حق انحصاری ساختن راه‌ها و تمام امور حمل و نقل را در دست خود قبضه کرده است. خطوط اصلی تلگراف مدت‌هاست که در اختیار کمپانی تلگراف هند شرقی و اداره تلگراف هند شرقی و خطوط فرعی تلگراف زیر نظارت یک مستشار انگلیسی قرار دارند.

مگر همه اینها الحاق اجباری نیست؟^۱

ولی خوشبختانه این اخاذی بی سابقه امپریالیست‌های انگلیس، که می‌خواستند با شناسایی توخالی «حق حاکمیت» ایران مردم این کشور را اغفال کرده و به تدریج از آن یک مستعمره تازه برای امپراتوری بریتانیا آماده نمایند، قبلاً عقیم مانده است. بورژوازی ایران که طی دهه‌های اخیر بارها بر ضد تلاش‌های ددمنشانه دولت‌های بزرگ به اعتراض قاطع برخاست، نمی‌توانست به چنین انتحاری تن در دهد و اصولاً قاطبه مردم نیز، به استثنای مِش‌تی اعیان و اشراف، مخالفت خود را با این قرارداد ابراز داشتند. به همین علت، هیچ دولتی جرئت نکرد زیر این سند ننگین را، که سند تملک کامل امپریالیست‌های انگلیس بر ایران بود، صحنه گذارد. طی تمام سال ۱۹۲۰ تقریباً هر ماه هیئت وزیران تازه‌ای تشکیل شد، لکن هیچ‌کدام آنها نتوانست توقعات آزمندانۀ انگلیس را ارضا نماید، تا اینکه سرانجام کودتای فوریۀ (اسفند) به این بازی ناشایست پایان داد و در این امر مناسبات بی‌شائبه روسیه شوروی نسبت به ایران، که نه تنها از قروض ایران

۱. برای اطلاع بیشتر به اثر اقتصادیات و مسائل انقلابات ملی در کشورهای خاور دور و نزدیک، مسکو، اداره نشریات دولتی، سال ۱۹۲۲، صفحات ۳۲-۴۵ و صفحات بعدی، مراجعه شود.

صرف نظر نمود، بلکه کلیه امتیازات غاصبانۀ حکومت تزاری را به مردم ایران بخشید، نقش عظیمی داشت. انگلستان ناچار شد موقتاً از نقشه‌های خود دست بردارد، ظاهراً به این امید که اوضاع سیاسی ایران در آینده ممکن است باز هم به نفع آن تغییر یابد.

و انگلستان برای امیدواری دلیل دارد، زیرا خوب می‌داند که مادام که قدرت حاکمۀ کشور در دست الیگارشی فنودال-ملاکی است با آن اگر امروز نشد، فردا می‌توان زبان مشترک پیدا کرد. در هیچ جا نظیر ایران طبقه حاکمه تا این حد فاسد نشده و هیچ جا نظیر کشور شاهنشاهی سودپرستی، خیانت، رشوه و ارتشا، دستبرد به خزانه، دروغ، نیرنگ و عهدشکنی در میان ملاکان و نجبای درباری این چنین ریشه‌های عمیق ندوانده است. به همین دلیل هیچ جای تعجب نیست که آنان در بادی امر به امضای قرارداد انگلیس-ایران موافقت کردند و آن را با الفاظ و عبارات زیبا ستودند و چنین جلوه دادند که گویا با امضای این قرارداد عصر نوین شکفتگی و خوشبختی ایران گشوده می‌شود، ولی موقعی که امضای قرارداد با عکس العمل نیرومند تقریباً تمام قشرهای اهالی کشور مواجه شد و اینجا و آنجا قیام‌هایی علیه انگلیس‌ها و دستیاران ایرانی آنان برپا گردید، و هنگامی که آنان تمام خطراتی را که نه تنها نفوذ و حیثیت انگلیس بلکه خود آنان را نیز تهدید می‌کرد احساس کردند، آن وقت مجبور شدند از مقاصد اولیه خود مبنی بر فروش فوری ایران دست بردارند. و اکنون برخی از نجبای عالی‌نسب که این قرارداد را امضا کرده بودند در مجلس علیه آن رأی دادند.

اصولاً قشر اشراف ایران بوقلمون‌صفت است. وی می‌تواند چهره سیاسی خود را به تمام معنی هر ساعت عوض کند، فقط به این امید که بر ثروت خود باز هم بیشتر بیفزاید. حتماً فرد معمولی نیز از «خدمت» به مقام عالی اشراف نهی نمی‌شود. برای چنین مقامی حتماً نباید «خون آبی» داشت، زیرا شریعت اسلام کلیه مسلمانان را یکسان به حساب می‌آورد. فقط باید «زرنگ» بود. من باب مثال وثوق الدوله، مبتکر اصلی قرارداد انگلیس-ایران، و برادرش قوام السلطنه زمانی آه در بساط نداشتند و هر دوشان منشی عین الدوله، آریستوکرات معروف، بودند. ولی همین قدر کافی بود که به مقام استانداری برسند و بعد وزیر و نخست‌وزیر

شوند تا کاخ‌های مجلل و املاک و ثروت هنگفت به دست آورند و پول‌های کلانی در بانک‌های اروپا بگذارند. و این یک واقعۀ منحصر به فرد نیست.

پست وزارت بعد از استانداری پُردرآمدترین شغل در ایران است. در این شغل به فرض اینکه نشود هم رشوه و پیشکش زیاد گرفت، در عوض لااقل می‌توان با استفاده از موقعیت خویش مالیات‌های دولتی را نپرداخت، ولی بدهی است که وزیر دانا از تمام امکانات خود در مقیاس وسیع استفاده می‌کند. به همین سبب تقریباً همه ملاکان بزرگ و حکام سابق، که بیست-سی پارچه ده و آبادی دارند، می‌کوشند وزیر شوند یا حداقل به نمایندگی مجلس برسند. برای نیل به مقام وزارت باید مورد اعتماد اطرافیان شاه بود و به مقتضیات زمان جواب داد، یعنی انگلوفیل یا روس‌فیل، آلمان‌فیل، ترک‌فیل یا امریکوفیل بود، بسته به اینکه محافل درباری به کدام یک از این دولت‌ها خدمت می‌کنند، و به عبارت دقیق‌تر درصدد فروش ایران به کدام یک از آنها باشند. خوانین ایران این شگردها را خوب می‌دانند. نصرت‌الدوله، فرزند ثروتمندترین فنودال انگلوفیل دواآتشه سابق و یکی از الهام‌دهندگان اصلی قرارداد انگلیس-ایران، امروز با انگلستان و این قرارداد مخالفت می‌کند و در ازای این به نیابت رئیس مجلس انتخاب می‌شود تا در زمان مقتضی دوباره نقاب از چهرۀ انگلوفیلی خویش برگرد.

وضع مجلس هم، که به خاطر آن این همه خون ریخته شد، خوب نیست. انقلابیون ایران، به نام مشروطه و به خاطر این مجلس، همان‌طور که خاطرنشان شد، طی چهار سال متوالی به پیکار بی‌امان دست زدند. لکن افسوس که در ایران نیز، همانند تمام دیگر کشورها، باند هیئت حاکمه توانست مجلس را هم در خدمت منافع طبقاتی خود درآورد.

در ۲۲ ژوئن سال ۱۹۲۱، شاه طی مراسم باشکوهی چهارمین دورۀ مجلس را، که باعجله تشکیل شده بود، افتتاح کرد. مجلس از اکتبر سال ۱۹۱۵ تعطیل بود. در آن موقع عدۀ زیادی از نمایندگان مجلس که تحت تأثیر پرنس رایس، سفیر آلمان در تهران، و عصیم بی، سفیر ترکیه، قرار گرفته بودند از پایتخت به قم عزیمت کرده و منتظر بودند که شاه به آنان ملحق شود. آنان می‌خواستند بدین طریق ایران را به نفع ائتلاف آلمان وارد جنگ کنند. البته این توطئه فقط

به علت اینکه در محافل درباری نظرات متفاوتی درباره اش وجود داشت سر نگرفت. روز افتتاح چهارمین دوره مجلس در تمام مسیر حرکت شاه، از کاخ سلطنتی تا مجلس قوای نظامی، در خیابان ها صف کشیده بودند. شاه در نطق خود، که با شلیک توپ پایان یافت، خاطرنشان ساخت قرارداد انگلیس-ایران به نحو مطلوب ملغا شده و روابط ایران با تمام دولت ها دوستانه است. مجلس دوره چهارم کار خود را بدین شکل آغاز کرده.

و اما این مجلس، این مجلس شورای ملی که باید از منافع مردم ایران دفاع کند، از چه کسانی ترکیب یافته است؟ به این سؤال روزنامه جارچی ملت، چاپ تهران، شماره ۵، مورخ ۱۹۲۱/۸/۲۰، پاسخ می دهد. روزنامه خطاب به ملت می نویسد:

تو دو امید داشتی: مشروطه و پیشوایانش و مطبوعات آزاد. لکن، به مرور زمان، زمام امور مملکت به دست همان اشراف و خوانین و حکام دیروزی افتاد، همان والی ها و داروغه های طرفدار استبداد که آزاداندیشان را به توپ می بستند، همان نسق چی هایی که با چماق داد می زدند: «برخیز به خان تعظیم کن.» اکنون همان ها نماینده مجلس و قانون گذار و قاضی شده اند. معلوم نیست که آنان هنگام تدوین قوانین چه ملاحظاتی را ملاک عمل قرار خواهند داد. اگر قاضی ایشانند، پس متهم کیست؟

آزادی خواهان خوش باور ایران که امیدوار بودند امور مملکت را به وسیله پارلمان و وزرای مسئول اداره کنند، اکنون پس از شانزده سال آزادی های مشروطه، هنوز در همان جای اولیه درجا می زنند. حال برای روشن شدن این موضوع که در ایران چگونه نماینده مجلس می شوند چند نمونه مشخص می آوریم.

قبلاً باید گفت که مجلس دوره چهارم و برخورد خود نسبت به انگلیس و روسیه روحیه کمابیش مخالف داشت و همان طور که گفتیم، تا حدی به سوی آلمان گرایش داشت. قیوم ایران در آن موقع موفق به انحلال این مجلس شدند. دولت ایران از تصویب قرارداد انگلیس-ایران، بدون اخذ رأی از مجلس، سخت امتناع می ورزید. انگلیس ها برای تشکیل مجلس اقدامات جدی به عمل آورده و کوشش نمودند در انتخابات مجدد عوامل خود را به کرسی های مجلس بنشانند

و در بسیاری از ولایات نیز با کمک حکام موفق به این کار شدند. در هر حال انگلیس‌ها تلاش می‌کردند که به جز نمایندگان ملاکان و خوانین، که با آنها می‌توانستند آسان‌تر وارد زدوبند شوند، نمایندگان طبقات دیگر انتخاب نشوند. به همین علت، کرسی‌های مجلس تقریباً تمام و کمال به دست طبقه حاکمه افتاد و نمایندگان عناصر بورژوا-دموکرات اقلیت ناچیزی را در آن تشکیل می‌دهند.

قشر آریستوکرات با کمک محافل درباری به سرعت کرسی‌های هیئت‌رئیس مجلس را در دست خود قبضه نمود و با عجله اعتبارنامه‌های همپالگی‌های خود از ولایات را تصویب کرد و به اعتراضاتی که از محل‌ها می‌رسید هیچ وقعی ننهاد. موارد اعتراض نیز کم نبود. در نامه سرگشاده‌ای که به امضای بیش از شصت نفر از نهانوند در روزنامه ستاره ایران مورخ ۲۰ نوامبر سال ۱۹۲۱ درج شده است این مسئله را می‌خوانیم:

ما هر قدر اعتراض کردیم به ما لاینقطع جواب می‌دهند که نظام‌العلماء نماینده شما است، زیرا از نهانوند به نمایندگی مجلس انتخاب شده است. و موقعی که می‌گوییم ما او را انتخاب نکردیم و هیچ‌گونه اختیاری به او ندادیم، به ما اعلام می‌دارند: شما دیگر تأخیر کردید، چون مجلس مقدس او را پذیرفته است و اعتبارنامه‌اش را تصویب کرده و شما باید تا تشکیل مجلس بعدی منتظر بمانید. در آخرین بار ما تقاضا کردیم که بهتر است ما را به کلی بی‌وکیل گذارید تا این شخص که ابداً نمی‌توانیم او را نماینده خود بدانیم وکیل ما باشد.

در روزنامه عصر آزادی، چاپ شیراز (مورخ ۱۹۲۱/۱۱/۳)، تلگرافی از طرف ملیون کرمان بدین شرح درج شده:

برادران هواداران آزادی، علی‌رغم اعتراضات و تمایلات قانونی مردم، اعتبارنامه‌های جعلی نمایندگان کرمان در مجلس تصویب شده است. اهالی کرمان، ضمن اطلاع خشم بی‌حد و حصر خود از این واقعه، از برادران فارسی خود یاری می‌طلبند.

روزنامه بدین مناسبت می‌نویسد:

هیچ جای تعجب نیست که با وجود تمام این اعتراضات معذک اعتبارنامه‌های این نمایندگان تصویب شده است، زیرا بخش اعظم نمایندگان مجلس نه از طرف مردم، بلکه با مداخله‌والی‌ها و توطئه مقامات متنفذ محلی، که موظفند در تصویب اعتبارنامه‌ها به یکدیگر کمک برسانند، انتخاب شده‌اند، و علت این نحوه کار آن است که صلاحیت اشخاص که برای رسیدگی به این اعتبارنامه‌ها تعیین شده‌اند نیز مشکوک است. این نمایندگان، با عدم مخالفت با اعتبارنامه‌های غیرقانونی، منتظرند که دیگران نیز با آنان معامله‌به‌مثل کنند.

جالب توجه‌تر از آن تلگرافی است که از کرمانشاه به نام رئیس مجلس مخابره شده (نگاه کنید به روزنامه اتحاد، تاریخ ۱۹۲۱/۱۱/۳). در تلگرام گفته می‌شود:

اگر حق انتخاب نماینده کرمانشاه با سکنه محل است در این صورت ایشان امیرقلی را انتخاب کرده و وی را نماینده خود می‌دانند و اگر چنین نیست پس تمام این صحنه‌سازی‌های انتخاباتی برای چیست؟ بگذار مقاماتی که در رأس حکومت قرار دارند خودشان نماینده کرمانشاه را تعیین کنند.

در باره ولایات، مثلاً در آذربایجان، حکومت تهران یا به‌وسیله‌والی‌ها یا با اعزام فرستادگان مخصوص رأساً تدابیری برای جعل و تقلب در انتخابات اتخاذ نمود و پول کلانی صرف این کار شد. چنین است نحوه اجرای اصل بیست‌وششم قانون اساسی ایران که اعلام می‌دارد: «قوای مملکت ناشی از ملت است.» البته ما می‌دانیم که سیستم پارلمانتاریسم اصولاً از طبقه حاکمه برای اغفال توده‌های مردم به وجود آمده، ولی در ممالک پیشرفته سرمایه‌داری، و در حال، این کارها کمابیش زیر پرده انجام می‌گیرد، در حالی که در ایران تمام این تقلبات فوراً به چشم می‌خورد. بدیهی است، که بدون ذره‌ای شبهه، این قبیل «نمایندگان» مسئول مردم «وزرای مسئول» هم‌تراز نیز خواهند داشت.

به جز این مجلس کاریکاتور، یکی از بزرگ‌ترین انقلابات ایران عبارت است از اصلاح عدلیه. تا سال ۱۹۱۱ در ایران نیز، به مانند بسیاری از ممالک اسلامی، فقط محاکم شرع وجود داشتند و قضات هنگام قضاوت آیات قرآن و احادیثی را

که از پیغمبران باقی مانده بود و بالاخره فتوای فقها را ملاک عمل قرار می دادند. واضح است که محاکم شرع در دست روحانیون یگانه مراجع تأویل و تفسیر کتب مقدسه بود. ولی از سال ۱۹۱۱ به تدریج ابتدا محاکم مدنی، سپس محاکم صلح، و تازگی محاکم جنایی براساس قوانینی که ایران قبل از همه از مجموعه قوانین کشورهای اروپایی اقتباس کرده در کشور معمول می گردند. لیکن به علت فقدان کادر تحصیل کرده حقوق دان و به خصوص در اثر خوف دولت از اینکه روحانیون به هیجان درنیابند، تا این لحظه قضات کشور را افرادی تشکیل می دهند که نه اینکه قوانین اروپایی را نمی فهمند، حتی از احکام شریعت خود نیز چیزی نمی فهمند. و از اینجا سوءاستفاده های باورنکردنی بروز می کند، به طوری که مردم «عدلیه»ی جدید را «ظلمیه» می نامند. تنها محکمه عالی استیناف کم و بیش از افراد صلاحیت دار تشکیل شده است.

گذشته از این، در ایران ملاها هنوز نقش محضردار را ایفا می کنند و، طبق شریعت اسلام، شهادت نامه ها باید به تصدیق قاضی شرع برسد. شهادت نامه هایی که ملاها به مراجعین می دهند غالباً به کلی با هم متناقض هستند و متقابلاً یکدیگر را باطل می کنند. محکمه قادر نیست ملاهای متنفذ را به مسئولیت جزایی جلب کند وگرنه آنها عدلیه جدید را مغایر با شریعت اسلام اعلام خواهند کرد. ضمناً طبقات حاکمه ایران جداً مایلند که تمام کارها مطابق با احکام شریعت اسلامی انجام شود. بیهوده نیست که آنان سخاوتمندانه به متحدین خود، قشر فوقانی طبقه روحانیون، باج می دهند و نمایندگان این قشر ماهانه از صد تا هزار تومان از دولت مواجب می گیرند.

جالب آن است که نه تنها اهالی بلکه خود دولت نیز به عدلیه عمومی خود چندان اعتمادی ندارد. به همین سبب تقریباً در هر وزارتخانه ای، به ویژه در وزارت مالیه، محکمه اختصاصی تشکیل می شود و مأموران آن وزارتخانه تشکیل جلسه داده و به دعاوی اربابان رجوع در مورد مسئله نقص^۱ حق مالکیت رسیدگی می کنند. این محکمه حق استیناف ندارد. باید گفت که در این اواخر وزارت عدلیه

۱. در متن اصلی «نقص» آمده است، اما به نظر می رسد «نقض» صحیح باشد.

برای تحکیم محاکم خود تدابیر جدی اتخاذ می‌نماید. در متحد‌المال شماره ۱۰۷۷ مورخ ۶ فوریه ۱۹۲۲، علاوه بر سایر تدابیر فوق‌العاده مهم، مقرر گردید که برای واریسی معلومات کارکنان دستگاه قضایی کشور آنان امتحان بگذرانند. آیا دولت در شرایط سلطه باند اشراف خواهد توانست این کار آغازشده را به انجام رساند؟ آینده نشان خواهد داد. اما فعلاً قشر اشراف ایران کمافی‌السابق نه به حیثیت محکمه و قعی می‌گذارد و نه به مطالبات قانون. در تأیید این موضوع، ما حادثه جالبی را که در فوریه سال ۱۹۲۲ بین یک متشخص معروف و مستأجر یکی از املاک خالصه روی داد نقل می‌کنیم. این ملک که در جنوب تهران واقع است و «جوانمرد قصاب» نام دارد توسط شخصی به نام آیت‌الله‌زاده تهرانی اجاره شد. لکن دیری نگذشت که این ملک مورد توجه مالک هم‌جوار، مرحوم شاهزاده شعاع‌السلطنه و مادرش، قرار گرفت. این دو درصدد برآمدند که آن را تصرف کنند. اینان زیاد معطل نشده، مستأجر را بیرون راندند و ملک را صاحب شدند. گرچه محکمه، پس از رسیدگی به عرض حال آیت‌الله‌زاده، حق پایمال‌شده او را احیا کرد، ولی حکم محکمه روی کاغذ باقی ماند. مدتی است شعاع‌السلطنه درگذشته است، ولی وضع مادرش، والاحضرت نزهت‌السلطنه، متزلزل نگشته، زیرا سال گذشته نواده وی به عقد ازدواج ولیعهد درآمد، و وی اهمیت بیشتری کسب کرد. چندی پیش، به دستور وزارت عدلیه، حکم سابق به مورد اجرا گذارده شد. اما چند روز بعد خود نزهت‌السلطنه به معیت نوکران خویش و عمال میسیون انگلیسی به جوانمرد قصاب آمدند و پس از کتک‌زدن آدم‌های آیت‌الله‌زاده اثاثشان را بیرون ریخته و سپس خود آنان را نیز از ملک بیرون راندند. کار چگونه پایان یابد معلوم نیست. ولی این واقعه به‌خودی‌خود نمودار بسیار بارزی است از نحوه کار قضایی مسلط در ایران.

این واقعه بار دیگر نشان می‌دهد که مردم معمولی ایران با چه وضع مشقت‌باری دست به گریباندند. مادام که وزرا با مداخلات و دستورات خود قادر شوند از تعدی و قلدری بی‌سابقه آن هم در جوار خود پایتخت جلوگیری کنند، طبیعی است که جنایات و بیدادگری‌های نفرت‌انگیزی که ملاکان و فئودال‌ها در نواحی مختلف کشور مرتکب می‌شوند اظهر من الشمس است. لکن این خودکامگی‌ها و این

حق‌کشی‌ها هیچ‌جا به اندازه روابط ارباب‌رعیتی تا این حد بارز تظاهر نمی‌کند. همانا اینجاست که با وضوح خاص دیده می‌شود که انکشاف اقتصادی ایران، در اثر وجود فنودالیسم فاسد و پوسیده و منحط، دچار چه بن‌بست غیرقابل‌تصور و علاج‌ناپذیری شده است.

۲. مسئله ارضی

بغرنج‌ترین مسئله در کشور شاهنشاهی ایران، حتی در اوضاع فعلی که تمام رشته‌های امور آن مثل کلاف سردرگم شده، باز هم مسئله ارضی است. در کشوری که اکثریت قاطع اهالی آن به کشاورزی اشتغال دارند و بودجه آن به انضمام تمام مخارج دربار و روحانیون و فئودال‌ها از راه اخذ مالیات و عوارض از رعیت تأمین می‌شود، در کشوری که تجارت خارجی و داخلی آن بیش از هر چیز به محصولات کشاورزی متکی است، در چنین کشوری حتی این لحظه هم هیچ‌گونه ضوابط قانونی پایدار برای تنظیم مناسبات وجود ندارد. علت اصلی این پدیده اسفانگیز همانا در نفوذ اجتماعی-سیاسی نیرومند ملاکان و فئودال‌هاست که نه اینکه نمی‌خواهند این ضوابط قانونی، ضوابطی که ممکن است موجب تجدید خودکامگی آنان گردد، برقرار شود، حتی برعکس با دردست داشتن همیشگی زمام قدرت (متأسفانه تا امروز) همواره می‌کوشند تا به خوانین امکان باز هم بیشتری برای غارت و چپاول رعایا و گذار شود.

همان‌ها در نتیجه فعالیت تبهکارانه آنان است که در حال حاضر ایران یکی از عقب‌مانده‌ترین ممالک جهان است. ایران تقریباً فاقد صنایع ماشینی-کارخانه‌ای است و مناسبات کشاورزی آن وضع اروپای قرون وسطی یعنی دورانی را به خاطر می‌آورد که سرمایه‌داری هنوز نتوانسته بود در مقیاس بزرگ در دِه نفوذ کند، ولی با تمام این اوصاف از لحاظ تخریب اقتصاد طبیعی بر آن تأثیر می‌گذاشت. حالا هم تقریباً ایران با تفاوت‌های معینی در چنین وضعی قرار دارد.

چنان‌که یادآور شدیم، مناسبات ارضی در ایران معاصر تا حد زیادی شبیه قرون وسطای اروپا است. و تا این لحظه در اینجا همان فئودال‌ها، همان مالیات‌ها، همان بیگاری‌ها و همان استبداد، وجود دارند، فقط با این تفاوت که در ایران، به مانند دیگر ممالک اسلامی، رعیت به زمین وابسته نیست. چنان‌که معلوم است قوانین مقدس اسلام تساوی حقوق کامل مسلمین را در برابر قانون تصریح می‌نمایند. ولی بدیهی است که این تساوی حقوق فقط روی کاغذ وجود دارد و در عمل عدم برابری اقتصادی در این ممالک بدترین اشکال بردگی را به وجود آورده است. مناطق کشاورزی جداگانه ایران، برحسب شرایط ژئولوژی و اقلیمی و

عوامل دیگر، منظره فوق‌العاده رنگارنگی دارند. نواحی باختری کشور، از حوالی دریاچه ارومیه [رضاییه کنونی] گرفته تا حدود فارس، با کوه‌ها و دره‌هایی که رطوبت هوا را نگه می‌دارند گسسته شده، و برعکس در نواحی مرکزی به‌ندرت کوه‌هایی، آن هم ناچیز، دیده می‌شود. به همین علت این منطقه تقریباً بی‌آب است. مشرق فلات ایران مرکب از چند دشت و کویر و شوره‌زار است و فقط بخش شمال شرقی با سلسله‌جبال و کوه‌ها گسسته شده و زمینش از خاک رُست حاصلخیز ترکیب یافته است. این مناطق جداگانه از لحاظ زراعت هرکدام خود ویژگی‌هایی دارد.

خطه ساحلی دریای خزر در سطحی فوق‌العاده پایین‌تر از سطح دریا و در بعضی نقاط مانند خود دریای خزر حتی در سطحی پایین‌تر از اقیانوس قرار گرفته است. از کوه‌های مرتفع سلسله‌جبال البرز، که فلات ایران را از ناحیه شمال در حاشیه گذاشته است، سیلاب‌ها و جویبارهای بی‌شماری جاری هستند که در بعضی نقاط با پیوستن به یکدیگر رودهای بزرگی نظیر سفیدرود در گیلان و هراز در مازندران را پدید می‌آورند. نزدیکی ساحل به کوه‌ها موجب می‌شود که رودها بدون اینکه خشک شوند به دریا بریزند و در مجاورت دریا در اثر گِل‌ولایی که رودها همراه می‌آورند اراضی باتلاقی و حاصلخیز به وجود می‌آید. رطوبت فوق‌العاده توأم با گرمای زیاد هوا برای رشد و نمو نباتات گوناگون، که تا حدی شبیه نباتات مناطق باتلاقی هندوستان هستند، شرایط خوبی فراهم می‌کند. بخشی از این منطقه که در دامنه جبال قرار گرفته و ضمناً هوايش نسبتاً خشک و کمتر گرم است مستور از جنگل‌های انبوه است و نواحی سفالی آن که در ساحل باتلاقی دریا واقعند برای پرورش انواع نباتات خاص مناطق حاره، به‌خصوص برنج و نیشکر و مرکبات و درختان توت و انجیر و بادام و پسته و غیره، بسیار مناسبند.

ساحل خلیج فارس^۱ در شرایط به‌کلی دیگری قرار دارد. زمین‌های آن شنی و در اثر بادهای خشک و گرمای غیرعادی و کمبود آب‌های کوهستانی که از فلات به

۱. این منطقه شامل نواحی بشارگرد، لرستان و بخشی از عربستان، ایران [خوزستان] است.

خلیج می‌ریزند تقریباً از آبیاری محرومند. به همین سبب در این منطقه تقریباً هیچ گیاهی نمی‌روید. زراعت در آن خیلی کم پیشرفت کرده و در آن نواحی معدودی هم که چیزی کاشته می‌شود حاصلش خیلی کم است. یگانه اشتغال اهالی این منطقه، نظیر کشور هم‌جوار آن عربستان، عبارت از پرورش و نگهداری نخل است که به خوبی در اینجا رشد می‌کند، اگرچه کیفیت خرماي ایران در مقایسه با خرماي بغداد یا مسقط چندان خوب نیست. تنها در انتهاالیه جنوب غربی این منطقه، در محل گذار بین النهرین، که رود پُر آب کارون در آنجا جاری است، زمین حاصلخیز بوده و با خصوصیات خود به مازندران یا بنگال شباهت دارد.

بخش باختری ایران کوهستانی است و ارتفاعات آن به حفاظت رطوبت هوا کمک می‌کنند. حتی جریان رودهای کوهستانی به علت وجود موانع طبیعی در جلگه‌ها سد می‌شود. این منطقه دارای هوای معتدل گرم می‌باشد و به همین جهت این بخش ایران که نواحی جنوب غربی آذربایجان (ارومیه، سلماس و مراغه)، اردلان، کردستان، همدان، کرمانشاه، لرستان، محال بختیاری و بخشی از عربستان [خوزستان] و فارس^۱ را در بر می‌گیرد پس از کرانه دریای خزر حاصلخیزترین منطقه ایران به شمار می‌رود. کوهپایه‌های آن مستور از چمن و مرتع بوده [و] در جلگه‌های آن انواع درختان میوه و صمغی می‌روید و پنبه، مو، خشخاش، توتون و گندم کاشته می‌شود. این منطقه به‌خصوص برای پرورش دام و گوسفند و بُز بسیار مناسب است. در برخی از جلگه‌های پُر آب فارس برنج کشت می‌شود.

بخش مرکزی ایران که شامل شهرستان‌های تهران، قزوین، اصفهان، قم، سمنان، خمسه و آذربایجان شرقی می‌گردد با مَضِیقَه کم‌آبی مواجه است. اراضی این منطقه در موسم بهار با آب‌هایی که از کوه‌های انگشت‌شمار سرازیر می‌شوند مشروب می‌گردند، ولی در اواخر تابستان به علت خصوصیت خاکی زمین، کمی بارندگی و گرمای شدید (تا ۴۰، ۵۰ درجه) به صحرای خشک مبدل می‌شوند. زمین‌های این منطقه از بهترین نوع خاک رست حاصلخیز بوده، ولی به علت

۱. ایالت کرمان را هم، که دارای خصوصیات جغرافیایی مشابهی بوده و در شرق فارس قرار دارد، باید جزو این منطقه شمرد.

کمبرود آب زراعت آنها فقط با ایجاد شبکه‌های آبیاری مصنوعی ممکن است و این امر تمام و کمال به تراکم اهالی در این یا آن ناحیه وابسته است. در نتیجه آن زمین‌های بایر به کشتزارهای سبز و خرم مبدل می‌شوند.

بخش مرکزی ایران به کلی فاقد جنگل است و درختان فقط در حومه شهرها و باغات شخصی دیده می‌شوند. محصولات زراعی این بخش به طور کلی عبارتند از پنبه، گندم، جو، توتون و خشخاش که در نواحی گرم‌تر جنوب آن می‌روید. تقریباً همه جا در اطراف شهرها باغات میوه و تاکستان وجود دارد و مقدار کمی هم نهال توت برای پرورش کرم ابریشم غرس می‌شود.

مشرق فلات ایران خیلی کم مطالعه شده، ولی تا آنجا که معلوم است، این سرزمین پهناور از صحرای غیرمسکون و بی‌آب و یا دقیق‌تر از چند دشت تشکیل شده که زمینشان شورزار بوده (دشت کویر)، و یا پوشیده از ریگ روان است (دشت لوت). البته در اینجا زراعت فقط منحصر به واحدهای کوچکی است که سکنه قلیل العده‌شان دائماً در معرض خطر ریگ روان از یک طرف (گاهی آبادی‌های کاملی زیر تل‌شن مدفون می‌شوند) و تاخت‌وتاز عشایر بلوچ و بختیاری از طرف دیگر قرار دارند. فقط شهر یزد با نواحی اطرافش سرزمین کاملاً آبادی است که از نظر کشاورزی اهمیت فراوان دارد. اینجا، در پرتو احداث شبکه آبیاری مصنوعی و تراکم جمعیت، خشخاش و پنبه و گندم و جو و حنا و زعفران به عمل می‌آید.

بخش شمال شرقی ایران (خراسان) از لحاظ شرایط اقلیمی شبیه بخش غربی ایران است که توصیفش در بالا آمد و در اینجا به طور کلی همان محصولات کشاورزی، یعنی گندم و جو و پنبه و خشخاش و میوه‌های گوناگون و ابریشم تولید می‌شود. در این منطقه دامداری فوق‌العاده پیشرفت کرده و محصول پشم آن خیلی زیاد است.

در ایران پنج شکل مالکیت ارضی وجود دارد: خالصه، عمومی، موقوفه، خرده‌مالکی و اربابی. املاک خالصه آن زمین‌های مزروعی هستند که متعلق به دولت است. دولت طبق معمول این املاک را اجاره می‌دهد تا از مشکلات اداره آنها خلاص شود. بخش اعظم این زمین‌ها را اشخاصی اجاره می‌کنند

که نه از زراعت کوچک‌ترین اطلاعاتی دارند و نه از قطعه زمین‌های تعیین شده، و چون اجاره کردن املاک خالصه «حرفه»ی پُر درآمدی است، لذا بسیاری از مالکان در راه آن تلاش می‌کنند، ولی تقریباً همیشه فقط کسانی موفق به استجاره آن می‌شوند که روابط محکمی با باند هیئت حاکمه دارند. در ضمن این کار غالباً بدون خدمت متقابل، یعنی بدون رشوه و حق حساب، درست نمی‌شود. طبیعی است که این نوع مستأجران از هیچ عملی روگردان نیستند و فقط پول می‌خواهند، و آن هم پول هرچه بیشتر، و به همین منظور زارعان و دهقانان اجیر را بی‌رحمانه استثمار می‌کنند و از زمین وحشیانه بهره می‌گیرند. با تمام این اوصاف، اگر مستأجری نتواند از سرمایه‌گذاری خود دویست-سیصد درصد سود ببرد، آن وقت شروع به شکایت از زیان‌های خود خواهد کرد. در این قبیل موارد تصمیم نهایی با حامی اوست: اگر وی شخص متنفذی باشد، مال‌الاجاره تخفیف خواهد یافت، وگرنه مستأجر باید به خدمت «متقابل» متوسل گردد. تاکنون در هیچ جا دیده نشده که املاک خالصه به دهقانان اجاره داده شود. تابستان سال گذشته (۱۹۲۱) در وزارت مالیه کمیسیونی برای حل و فصل این مسئله تشکیل گردید.

مالیات از املاک خالصه براساس میزانی که از پیش تعیین شده اخذ می‌شود. مبلغ مالیات به شکل نقدی یا جنسی با نرخ ثابت از طرف دولت تعیین می‌گردد و مقدارش خیلی نزدیک به ممیزی مالیاتی است، ولی این ممیزی که قریب صد سال پیش از این تنظیم شده است، و بعداً حتی یک بار هم مورد تجدید نظر قرار نگرفت، با واقعیت کنونی ایران وفق نمی‌دهد. بسیاری از دهات و آبادی‌های سابق یا وجود ندارند و یا اینکه به کلی عوض شده‌اند. در نواحی زیادی دهات و قصبات تازه‌ای به وجود آمده که اداره ممیزی از وجود آنها هیچ اطلاعی ندارد. حرص و آز مأمورین وصول مالیات به دوایر ارزیابی مالیاتی امکان نمی‌دهد که تمام این دهات و قصبات نوپیدا را ثبت کنند و بدین شکل جا برای سوء استفاده‌های بی‌انتهای باقی می‌ماند. مطابق شریعت اسلام، مالیات از املاک خالصه باید به اندازه یک عشر محصول باشد. البته در گفتار این چنین است، اما در عمل همیشه غیر از این است. از آنجا که قسمت اعظم این املاک

به اجاره داده می‌شود، مستأجر بدون مراعات شریعت اسلام از زارع مالیات گزاف می‌گیرد، مالیاتی که در هر حال کمتر از میزانی نیست که یک مالک معمولی اخذ می‌کند. هرگاه دولت رأساً املاک خالصه را توسط مباشرین خود اداره کند، آن وقت خود مباشرین، گاهی چند بار بیش از نرخ تعیین شده، از زارعان مالیات می‌گیرند و قسمت بیشتر مالیات‌ها را به جیب می‌زنند.

املاک عمومی عبارت از قطعه زمین‌هایی است که در مالکیت مشترک تمام دهقانان ده یا آبادی مفروض بوده و شامل قبرستان و مراعتی که تمام افراد ایل یا دهکده مشترکاً دام‌های خود را در آنجا چرا می‌دهند و خرمگاه و کهریز و غیره می‌گردد. این قبیل اراضی یا بر مبنای حق بهره‌برداری صدساله و یا بر اساس قبالة‌نامه‌های قدیم مالکیت مشترک را تشکیل می‌دهند. اراضی عمومی در ایران خیلی کم است و در همه جا وجود ندارد. زمین‌های عمومی کم و بیش وسیع بیشتر در ولایت ارومیه دیده می‌شوند. در این نواحی چمن‌های قابل استفاده جزئاً با اجازه تمام اعضای «آبشچین»^۱ به برخی از دهقانان اجاره داده می‌شود.

نوع سوم مالکیت ارضی در ایران به نام موقوفه مشهور است. این املاک متعلق به مؤسسات دینی و اماکن مقدسه می‌باشد. اکثر املاک موقوفه از طریق وصیت این و یا آن شخص متمول به وجود آمده است. تعداد املاک وقف خیلی زیاد است. مرقد امام رضا در مشهد دارای صدها پارچه ملک و آبادی در خراسان و دیگر ولایات است. مرقد شاه عبدالعظیم در حومه تهران نیز صاحب باغات و اراضی وسیع است. در سلماس نه تنها املاک بزرگ و باغات میوه، بلکه تاکستان‌ها و جنگل‌ها و مستغلات نیز وقف حضرت عباس شده است. پاره‌ای مساجد نیز، در نواحی مختلف کشور، مالک اراضی موقوفه هستند.

سرّ این سخاوتمندی متدینین متمول تنها این انگیزه نیست که پس از مرگ در بهشت جا و مکانی داشته باشند، بلکه نیز آن است که برای ورثه خود عواید ثابت و پایداری بماند. عاملی که بیشتر آنان را وادار به این کار می‌سازد از طرفی

۱. لفظ «آبشچین» روسی معادل دقیق فارسی ندارد و کمون‌های اشتراکی دهقانی روسیه را گویند. نزدیک‌ترین معادل آن «هم‌بایی» است.

اجحاف بی‌حد و حصر مأموران و تحصیلداران مالیاتی و از طرف دیگر کشمکش دائمی با دهقان‌ها و با مالکان همسایه است که مدعی بخشی از املاک آنان هستند. و این موضوع آخری بهانه خوبی به دست والی‌های حریص و طماع می‌دهد که مداوماً به اخاذی مشغول شده، از تمام شاکی‌ها رشوه بگیرند و مرافعه را به نفع هیچ کدام از طرفین حل نکنند. این شیوه عمل تنها منحصر به حکام نیست و محمدعلی شاه در عصر خود که ولیعهد بود در آذربایجان به این گونه اعمال بی‌شرمانه دست می‌زد.

ولی موقعی که املاک و مستغلات طبق وصیت‌نامه یا هبه‌نامه موقوفه می‌شوند، از آن تاریخ به بعد از کلیه عوارض و مالیات‌ها معاف می‌گردند. متولی ملک مفروض سهم خود را از درآمد موقوفه، مطابق با میزانی که در وصیت‌نامه تعیین شده، برمی‌دارد. این سهم معمولاً یک عشر عواید کل موقوفه یا بیشتر می‌باشد. مابقی عواید املاک بین مالک و زارعان تقسیم می‌شود. در برخی از نواحی ایران، من باب مثال در امام‌کنده (ارومیه)، یک چهارم عواید حاصله به نفع بقاع متبرکه برداشته می‌شود و بقیه مطابق سیستم «سه‌کوت»، یعنی یک ثلث به نفع مالک و دو ثلث به نفع زارعان، تقسیم می‌گردد. درآمد اوقاف صرف مخارج روحانیون بی‌بضاعت، اطفال یتیم، طلاب علوم دینی و امور دیگر می‌شود. املاک موقوفه، در صورت عدم وجود ورثه، تمام و کمال به تملک مؤسسات مذهبی درمی‌آید. گاهی برخی از متدینین املاک خود را یکباره به مؤسسات مذهبی منتقل می‌کنند و در این حالت تمام عواید املاک در اختیار بقاع متبرکه قرار می‌گیرد. معمولاً این کار را بیش از همه ملاکان فوق‌العاده ثروتمند به منظور کسب شهرت انجام می‌دهند.

در تهران اداره کل اوقافی وجود دارد که به امور تمام موقوفات در ولایات رسیدگی می‌کند. تمام اطلاعات و گزارشات مربوط به محل استقرار موقوفه و وسعت آن، میزان درآمد، نام وصی یا واقف، نوع ملک و غیره به اداره کل اوقاف می‌رسد. در پیرامون املاک موقوفه تقریباً در سراسر ایران گروه کثیرالعده‌ای افراد مفت‌خور و طفیلی جمع شده‌اند که این مال و منال هنگفت را تاراج می‌کنند. پُر واضح است که بعد از تاراج اینان برای یتیمان و مدارس حصه ناچیزی باقی می‌ماند.

شکل چهارم مالکیت ارضی در ایران خرده مالکی است. این ها اراضی ای هستند که براساس سند مالکیت به زارعان تعلق می گیرد. در این قبیل دهکده ها، رعیت در زمین زراعی خود دارای خانه روستایی بوده و بابت آن هیچ مالیاتی نمی دهد. در بخش های مختلط، که قسمتی از زمین های زراعی ده به ارباب و قسمت دیگر آنها به زارعان تعلق دارد، زارعان غالباً خانه های خود را در اراضی اربابی می سازند. در چنین مواردی آنها موظفند که به ارباب مالیات مخصوص دهند. در ایران دهات و قریای نیز وجود دارند که گرچه مالکیت اربابی محسوب می شوند، ولی رعایای آنها از حقوق معینی برخوردارند. در این قبیل دهات، مالکان از قدیم الایام اراضی مزروعی را بین زارعین تقسیم کردند، به طوری که هر کدام از آنها صاحب قطعه زمینی معین است، آن را می کارد و نسل اندرنسل منتقل می سازد. این زمین های زراعی «سای-همپای» نامیده می شوند. زارعان در این زمین ها کارهای عمرانی زیادی انجام می دهند، از آن جمله زمین های نامرغوب را به اراضی قابل کشت مبدل می کنند. برای آبیاری کشتزارها نهر و قنات حفر می کنند، اطراف باغات و کشتزارها را پرچین می کنند، نهال غرس می کنند، خلاصه آنکه روی این اراضی مثل زمین های خود کار می کنند. در پاره ای نواحی به زارعان حتی حق خرید و فروش این گونه زمین ها داده می شود، مشروط بر اینکه معامله فقط فی مابین خود آنان انجام گیرد. در قباله نامه با صراحت قید می شود که معامله فقط بر سر فروش «سای» یعنی حق بهره برداری از زمین است. و اما آنچه که مربوط به خانه های دهکده است: این خانه های روستایی در دهات، سای-همپای، اگر با پول و مصالح ساختمانی ارباب ساخته شده باشند، متعلق به اوست و اگر بدون کمک ارباب ساخته شده باشند، متعلق به زارعان است. در حالت اول ارباب همیشه می تواند زارع را از خانه اش بیرون کند و در حالت دوم فقط پس از جبران مخارج مصالح ساختمانی (کار به حساب نمی آید) مجاز به این کار است. رعیت، در ازای بهره برداری از ملک ارباب، یک سوم محصول را تحویل او می دهد، و این همان مالیات اربابی است، و اما مالیات دیوانی یا مالیات دولتی مطابق با ضابطه معین پرداخت می شود. به طور کلی باید گفت که زارعان زمین های خرده مالکی و «سای-همپای» نسبت به زمین های صرف

اربابی وضع به مراتب بهتری دارند، البته همیشه در همه جا این طور نیست؛ سیستم سای-همپای یکی از طرق وابسته کردن زمین به شمار می‌رود.

تا ۲۵-۵۰ سال پیش از این، در بسیاری از نواحی ایران، من باب مثال در ارومیه، قراباغ، میانه و غیره، دهات زیادی را زمین‌های خرده مالکی تشکیل می‌دادند. ولی به مرور زمان این دهات، به علت سوءاستفاده‌های مکرر و از طریق غصب و تصرف بخشی از اراضی مزروعی ده و متعاقب آن اعلام تمام ده به ملک اربابی و یا در نتیجه واگذاری تیول^۱، به تصرف مالکان درآمدند. مطلب بر سر آن است که هر واحد زراعی خرده مالکی به مانند تمام دهات دیگر ملزم بود که به دولت مالیات دیوانی بپردازد. دولت نیز، برای راحتی خود، این مالیات‌ها را به عنوان تیول به این و یا آن خان و ملاک به مقاطعه می‌داد. خان یا ملاک پس از به دست آوردن تیول از راه مقاطعه به تدریج عوارض نقدی و جنسی را افزایش [می‌داد و آن را به سطحی می‌رساند که از میزان مالیات اربابی کمتر نمی‌شد. بدین شکل دارنده تیول به صورت مالک یک ده شش دانگ درمی‌آید. و تظلم و اعتراض دهقانان در محاکمی که تماماً در دست ملاکان بودند همیشه بی نتیجه می‌ماند.

شیوه دیگر غصب زمین‌های دهقانان از طرف مالکان، چنان که گفتیم، عبارت از این است که او ابتدا فقط بخشی از این زمین‌ها را به دست می‌آورد و پس از چند مدت خود را مالک تمام قریه اعلام می‌کند. مثلاً زارعان قریه کولونجی، از توابع محال قراباغ در ولایت انزل، در سال ۱۹۰۰، در اثر استیصال، بخشی از اراضی مزروعی خود را به مالکی فروختند و علاوه بر بخش دیگر زمین‌های مزروعی باغات و کهریزها و اراضی عمومی و مراتع و غیره را در دست خود نگه داشتند. ولی بعدها مالک شروع به مطالبه مالیات اربابی از تمام املاک و مستغلات نمود، املاکی که مطلقاً متعلق به خود دهقانان بود. دهقانان هرچه شکایت و اعتراض کردند بالاخره نتوانستند از حقوق حقه خود در مقابل این

۱. تیول، ضابطه قدیم ایران، شبیه به امتیازاتی است که در قرون وسطای اروپا سینیورها به واسال‌ها اعطا می‌کردند. تیول اشکال گوناگونی دارد، گاهی این عطیه موقتی است و زمانی قابل انتقال از نسلی به نسل دیگر است. تیول می‌تواند مشروط و یا نامحدود و الی آخر باشد.

اجحاف گستاخانه دفاع کنند. مالک غاصب که فقط قسمتی از زمین‌های مزروعی قریه را خریده بود لاینقطع خرده مالکان، صاحبان واقعی این قریه، را «اطرافی» یا «بیگانه» می‌نامید و از آنان طلب می‌کرد که یا قریه را ترک کنند و یا مالیات اربابی را تمام و کمال بپردازند. نظیر این واقعه در سلماس هم رخ داد. در این گونه موارد، عدلیه ایران، حتی به شکل اصلاح شده فعلی آن، به ندرت قادر است از حقوق حقّه دهقانان در مقابل این اجحاف علنی دفاع نماید.

شکل پنجم مالکیت ارضی در ایران اربابی است. در ازمنه گذشته شاهنشاهان ایران قسمتی از اراضی خالصه را به عنوان اقطاع به ایلات و عشایر می‌بخشیدند. در عوض عشایر موظف بودند که به قشون شاه سواره نظام بدهند یا سرحدات کشور را حراست کنند. من باب مثال، پاره‌ای قبایل کرد از موطن خود به خراسان کوچ داده شدند و در آنجا برای دفاع از مردم در مقابل ایلغار ترکمن‌ها، و بعداً حفاظت سرحدات، زمین‌هایی به آنان داده شد. در ناحیه سلدوز، ۸۵ سال پیش از این، ایل «قره پناه» برای همین مقاصد مستقر گردید و از دولت مقادیر معتدبایی زمین برای تملک دائمی و انتقال از نسلی به نسل دیگر گرفت. اکنون تمام ۱۲۴ پارچه ده و آبادی که ایل اشغال کرده بود متعلق به ملاکان و اربابان است. در سرحدات غربی کشور نیز قبایل عرب و کرد و ترک درست در چنین وضعی قرار داشتند. علاوه بر این، در قرن شانزدهم میلادی زمامداران ایران، به منظور تسهیل کار خود، ولایات کاملی را به نام خانات برای اداره دائمی نسل اندر نسل در اختیار اشراف زمین دار می‌گذاشتند و به دیگر سخن واحدهای اداری بزرگی به سرکردگی خوانین حکمران ایجاد می‌کردند. مثلاً قسمتی از اراضی فعلی ماورای قفقاز که سابقاً جزو کشور شاهنشاهی ایران بود از خانات نخجوان و ایروان (نوخا، شیروان، مشکوان) و غیره تشکیل می‌شد.

خوانینی که در رأس این ولایات قرار داشتند کمابیش حکومت شاه را به رسمیت می‌شناختند و به مثابه کوچک ابدال هایش موظف بودند که هنگام جنگ به او کمک کنند. خوانین، همانند فئودال‌های قرون وسطای اروپا، از شاه متبوع خود بر مبنای تیول اراضی معینی برای تملک دائمی می‌گرفتند. بدین ترتیب، در آن

دوران، تیول فقط به کسانی داده می‌شد که موظف بودند به شاه در مواقع جنگ کمک کنند و به او خراج دهند.^۱

به مرور زمان، قدرت نظامی ایران رفته‌رفته رو به تحلیل می‌نهد و کوچک‌ابدالی خوانین نیز عملاً از بین می‌رود. قلمرو ارضی خانات فقط به صورت املاک وسیع خانواده‌های خوانین تیول‌دار درمی‌آید. فروش بلامانع این املاک از طرف خوانین تیول‌دار به اشخاص پول‌دار از یک طرف و تقسیم املاک بین وراثت خان از طرف دیگر موجب تجزیه املاک بزرگ و تبدیل آن به قطعات کوچک می‌گردد. در حال حاضر از خاناتی که کم‌وبیش باقی مانده‌اند عبارتند از خانات ماکو و قره‌داغ و بختیاری و غیره که به معنای معینی نیمه‌وابسته شاه هستند. عمده‌ترین مرکز خانات ماکو شهر ماکو است. این خانات شامل سه هزار پارچه ده و آبادی است که متجاوز از ۱۵۰ پارچه آن متعلق به خود سردار بوده و بقیه به خوانین کوچک تعلق دارند، از نظر اداری تابع سردار حاکم کل خانات ماکو می‌باشند. ولی این امر مانع آن نیست که آنها از کشمکش و جدال دائمی بین خود بر سر تصرف این و یا آن قریه، که غالباً حتی به جنگ‌های کوچک منتهی می‌شود، دست بردارند. خانات قره‌داغ نیز این چنین وضعی دارند. و اما درباره خوانین بختیاری باید گفت که آنان در مقایسه با خوانین ماکو و قره‌داغ تا حدی در صلح و صفا به سر می‌برند. همه‌ساله در شهر اصفهان کنگره خوانین بختیاری تشکیل می‌گردد و در آن مسائل مابه‌الاضاف حل و فصل می‌گردد.

از دهه نهم قرن گذشته، موقعی که ایران تدریجاً به مدار اقتصاد جهانی کشیده می‌شد و صادرات محصولات کشاورزی آن سال‌به‌سال افزایش می‌یافت، بهره زمین به شدت رو به ترقی نهاد. سرمایه‌داران شهری و رباخواران و تجار با عجله و شتاب شروع به خرید زمین از تیول‌داران مختلف کردند و در اندک مدتی جای آنان را گرفتند. البته دولت از زمان انقلاب اول [انقلاب مشروطه] اعطای اراضی خالصه به اشخاص جداگانه را به کلی قدغن اعلام کرده بود و بدین شکل سنت

۱. تا سال ۱۹۰۶ شاهان ایران کماکان به اعطای تیول ادامه می‌دادند و تمام درباریان در مقیاس وسیع از این عطیه ملوکانه برخوردار بودند. لکن پس از انقلاب سال ۱۹۰۶ و اگذاری املاک خالصه به‌عنوان تیول قدغن گردید.

تیول‌داری رفته‌رفته از بین می‌رفت. ولی درعوض برای استثمار و بهره‌کشی بیشتر از توده‌های رعیت محرک نیرومندتری پدید آمد. تقاضای روزافزون به محصولات کشاورزی، تنصیقات مالکان بر زارعان را شدیدتر ساخت و مضافاً بدین موجب شد که مالکان یک سلسله از املاک و دهات و قصباتی را که قبلاً به دهقانان و مؤسسات مذهبی و دولت تعلق داشت تصرف کنند. همزمان با این تحولات، وابستگی زارعان به مالکان نیز بیشتر می‌شد و به این امر به‌خصوص قوانین و ضوابط موجود در کشور، که قویاً از منافع چند هزار مالک در مقابل میلیون‌ها زارع حمایت می‌کرد، کمک می‌نمود.

درواقع نیز در منطقه سلماس می‌توان ده‌ها ملک و دهکده‌ای را نشان داد که از طرف مالکان جابرانه غصب شده است، من‌باب مثال دهات ساورا، پایه جوک، ترنگ، دریشک، مهلام و غیره. دهقانان این دهات بارها اعتراض کردند و از نظام ملاکان شکایت نمودند، ولی نتیجه نداد.^۱

همه این دهات ملزم بودند که به اندازه یک عشر محصول خود به دولت مالیات «آت‌آریاس» [جو برای اسب‌های دولت] بدهند.

و اینک مالکان جمع‌آوری این مالیات را به دست خود گرفته و به تدریج خود را به نام ارباب مالک جا زده و، با توسل به زور و قلدری، میزان این مالیات را از یک‌دهم به یک‌هفتم و در پاره‌ای از نقاط (نظیر دهکده سرنگ) حتی به یک‌سوم افزایش دادند. نه قباله‌نامه‌هایی که اکنون در دست زارعان است، و پاره‌ای از آنها صدها سال پیش از این مُهر شده، و نه تصرف واقعی این زمین‌ها در طی چندین دهه یا حتی صدها سال توانستند در نظر قضات مغرض محکمه، که غالباً از قماش همین اربابان ملک‌دار هستند، ثبوت کافی به حقانیت دهقانان در مشاجرات ملکی باشند. براساس قباله‌ای که ۱۷۰ سال پیش از این نوشته شده، کوه دیلمان جزو موقوفات بود و مادام که این چنین بود نمی‌توانست قابل انتقال و فروش باشد، ولی حال همان دیلمان با بخش‌ها و توابع خود مالکیت

۱. ما در تصویر واقعیات از مدارکی که س. آواکیان در شمال ایران، آذربایجان، جمع‌آوری کرده استفاده می‌کنیم.

شخصی عده‌ای اشراف و روحانی را تشکیل می‌دهد. دهات قصبات ارومیه، از آن جمله کوشچی جمال‌آباد، قیلان، کوبونجی و غیره، نیز به همین سرنوشت دچار شدند. در ولایت گیلان هنوز هم املاک متعددی براساس فرامین و دستوراتی که معلوم نیست چه وقت از طرف شاهان صادر شده در اختیار ملاکان قرار دارد. در محال ارونق، واقع در شمال غرب تبریز، اکنون اکثریت قاطع دهات را مالکیت اربابی تشکیل می‌دهند، درحالی‌که تا همین بیست-سی سال پیش از این، مطابق اسنادی که موجود است، در آنجا تعداد زیادی املاک خرده‌مالکی وجود داشت. به همین علت تصادفی نیست که چندصد نفر مالک این ناحیه هزار پارچه ده و آبادی را در دست خود قبضه کرده‌اند. از این نمونه‌ها که نمایشگر استبداد و خودسری بی‌سابقه مسلط در کشور شیر و خورشید است، می‌توان زیاد برشمرد.

مادام که مالکان می‌توانند با چنین سهولتی بدون کیفر زمین‌های دهقانان را غصب کنند، آن وقت می‌توان تصور نمود که زارعانی که در املاک شخصی آنان کار می‌کنند در معرض چه استثمار مدهشی قرار دارند. در گیلان بعد از آنکه جنبش انقلابی که قریب دو سال ادامه داشت سرکوب شد و ملاکان به املاک خود بازگشتند، آنان نه تنها تأدیه تمام مالیات‌ها و عوارض معوقه، با ربح دوساله، بلکه کلیه خساراتی را هم که در اثر انقلاب به آنان وارد آمده بود از زارعان طلب کردند. معلوم نبود که اگر دولت مداخله نمی‌کرد، این کار به کجا می‌کشید. ضمناً کار به آنجا رسید که حتی روزنامه اعتدالی اتحاد، چاپ تهران، در مقابل مطالبات بیش از حد مالکان به حمایت از دهقانان برخاست.

ولی هیچ چیز به اندازه مالیات‌های کمرشکن و عوارض بیگاری بی‌سابقه رعیت ایرانی را تهدیدست و بینوا نمی‌سازد. به سختی می‌توان در دنیا کشوری نظیر ایران یافت که زارعان کم‌بضاعتش زیر این چنین فشار مالیاتی قرار داشته باشد. تنظیم حتی فهرست تقریبی تمام آن مالیات‌ها و عوارض اربابی که رعیت فلک‌زده تحمل می‌کند فوق‌العاده دشوار است. ولی، با تمام این اوصاف، ما سعی می‌کنیم خواننده را لااقل با اشکال عمده مالیات‌های اربابی که بیش از همه در کشور رواج دارند آشنا سازیم.

مالیات اصلی که رعیت می‌پردازد عبارت از مالیات قطعه‌زمینی است که از

آن محصول برمی‌دارد. سهم مالک در این محصول وابسته به آن است که رعیت از عوامل بذر، گاو و ابزار تولید و غیره کدام را داشته باشد. اگر رعیت از مالک تقاضای بذر، گاو یا چیز دیگری نماید، آن وقت، به تناسب این عوامل، سهم وی به نفع مالک کاهش می‌یابد. بر پایه همین اصل، استثمار رعیت چند شکل کسب می‌کند: نصفه‌کار، سه‌یک‌بار، و چارک‌دار (چهاریک‌دار). به‌طوری‌که از معانی این کلمات پیداست سهم رعیت از محصول جمع‌آوری شده با کسور یک‌دوم، یک‌سوم و یک‌چهارم مشخص می‌گردد.

سیستم نصفه‌کار شامل زارعانی می‌گردد که گاو، ابزار تولید و عوامل دیگر را در تملک دارند و روی زمین مالک کار می‌کنند. این زارعان ابتدا یک‌پنجم محصول کل را به مالک می‌دهند و بعد بقیه را با مالک بالمناصفه تقسیم می‌کنند.

سیستم دوم مالیات جنسی سه‌یک‌بار است و این در مواردی است که زارع بذر لازم برای کشت زمین را از مالک می‌گیرد و برای شخم‌زدن زمین مزروعی از گاو مالک استفاده می‌کند. از محصول جمع‌آوری شده ابتدا یک‌پنجم به انبار مالک حمل می‌گردد و بقیه محصول به سه قسمت به نسبت دوسوم به نفع ارباب و یک‌سوم به نفع رعیت تقسیم می‌شود. اشکال در سیستم نصفه‌کار و سه‌یک‌بار از این لحاظ با هم تفاوت دارند که در حالت سه‌یک‌بار رعیت مالیات دولتی نمی‌پردازد، درحالی‌که در سیستم نصفه‌کار نیمی از مالیات دولتی را رعیت می‌پردازد و نیم دیگر را خود مالک.

سیستم چارک‌دار مربوط به زارعانی است که هیچ‌گونه ابزار و وسیله تولید نداشته و در مزارع مالکان با وسایلی که مالک در اختیار آنان می‌گذارد برنج می‌کارند و سر خرمن حق ندارند جز یک‌بیستم محصول را بردارند. با این ترتیب، سهمی که مالک از محصول گندم و جو می‌برد طبق یک قاعده کلی یک‌پنجم محصول است، درحالی‌که محصول برنج تقریباً تمام و کمال به ارباب می‌رسد.

لکن قواعد اخذ مالیات جنسی، که طی سطور پیشین شرح داده شد، همیشه در همه جا رعایت نمی‌گردد. در بسیاری از نواحی، مثلاً ارومیه، ارباب یک‌دوم و فقط در پاره‌ای نقاط یک‌سوم عواید خالص زمین مزروعی را تصاحب می‌کند. معمولاً در زراعت آبی یک‌دوم یا یک‌سوم و در زراعت دیمی یک‌چهارم محصول

جمع آوری شده به مالک داده می شود. در خانات ماکو، دهقانان موظفند که حداقل نصف محصول را تحویل ارباب دهند. در دهات مجاور تهران، ارباب دو پنجم محصول کل را می گیرد. در دهات اطراف تبریز، میزان محصولی که از زارعان گرفته می شود از زمین های زراعی آبی یک سوم و در زمین های دیمی دو نهم است؛ و این فقط موقعی است که رعیت از ارباب هیچ کمکی نخواسته باشد، و الا سهم ارباب به تناسب کمک افزایش می یابد. به طوری که از نمونه های مذکور پیداست، در ایران برای اخذ مالیات جنسی سیستم متحدالشکل وجود ندارد. همه چیز وابسته به اراده ارباب است. حتی مالیات های دولتی که کمابیش به طور دقیق تعیین شده اند دوبار و گاهی تا سه بار بیش از میزان مقرر اخذ می شوند و تمام این تفاوت ها دوباره به جیب ارباب می رود، زیرا هم اوست که تقریباً همیشه مأمور مالیات است.

مالیات جنسی همچنین از صیفی کاری و یونجه زار اخذ می شود، مثلاً از جالیزها پنج درصد محصول و از یونجه بیست درصد. از باغات میوه نیز مالیات جنسی معینی گرفته می شود. و اگر باغبان به میل خود از قریه خارج شود، آن وقت از ثمره کار خود محروم می گردد و یعنی باغی را که در اراضی مالک احداث کرده تمام و کمال به تصرف ارباب درمی آید.

غالباً آبی که به مصرف آبیاری زمین های زراعی می رسد نیز در تملک ارباب است. چنان که معلوم است، کمبود آب در ایران زراعت و کشاورزی را با مشکلات جدی مواجه می سازد. در این کشور نه تنها گندمزارها، بلکه باغات میوه، تاکستان ها، بیشه ها و غیره نیز آبیاری می شوند. به همین سبب هرکس که توزیع آب را در دست دارد درواقع ارباب بلا منازع آن منطقه است. البته منابع آب تقریباً همیشه در تملک مالک است و مداوماً از آن سوء استفاده می کنند. نرخ آب نیز همانند نرخ مالیات جنسی تماماً وابسته به اراده مالک است. ولی نه تنها ملاکان بلکه غالباً مقامات محلی حکومت نیز از آب سوء استفاده می برند. نکته در آن است که در ایران رودها و نهرها در انحصار دولت هستند. در نتیجه تمامی بار سنگین انحصار آب دوباره به دوش رعیت بیچاره می افتد. مثلاً در تهران، دولت تنها بابت فروش آب برای آبیاری زمین های مزروعی ورامین و

شهریار سی هزار تومان در سال می‌گیرد و مصرف‌کنندگان آب پنج بار بیش از این مبلغ می‌پردازند.

غالب اوقات رعیت برای پرداخت بهای آب پول ندارد و ناچار است که از رباخواران محلی با ربح فوق‌العاده زیاد (از ۱۲۰ تا ۲۰۰ درصد) وام بگیرد، یا محصول آینده خود را با بهای فوق‌العاده ارزان پیش‌فروش کند تا بدین وسیله بتواند آب مورد نیاز را به موقع از مباشران دولت خریداری نماید. از سوی دیگر، مباشران دولت آب را به قیمت چند برابر میزان تعیین شده به رعیت می‌رسانند. در نتیجه تمام این اعمال ناروا، سطح اراضی زیر کشت تقلیل می‌یابد و قیمت گندم سال به سال گران‌تر می‌شود. طی پنج سال اخیر، قیمت هر خروار گندم در تهران از پنج-شش تومان به ۲۰-۲۵ تومان ترقی کرد.

رعیت علاوه بر مالیات جنسی، که به شکل مالیات اربابی دیوانی توسط خود مالکان جمع‌آوری می‌شود، باید یک سلسله مالیات نقدی دیگر هم بپردازد که ابتدا به دست ارباب می‌رسد و بعد وارد خزانه دولت می‌گردد. در فهرست مالیات‌های نقدی، جای عمده را مالیات^۱ سرانه می‌گیرد که به‌طور کلی از مردان و در پاره‌ای از نقاط از زنان نیز اخذ می‌شود. رعیت متأهل یک سرانه کامل، رعیت مجرد نصف و رعیت نوجوان (از ده سال به بالا) یک‌چهارم سرانه باید مالیات بدهد. در دهات و قصبات اطراف تبریز از هر دهقان مجرد پنج قران و از هر دهقان متأهل ده قران مالیات گرفته می‌شود. در فاصله کمی دور از تبریز، در ناحیه راه‌آهن شهر، از هر دهقان مجرد شش قران و [از هر] دهقان متأهل دوازده و نیم قران مالیات سرانه می‌گیرند. در ناحیه مراغه و هشتروند از زنان از ده تا دوازده قران مالیات سرانه گرفته می‌شود.

بعد نوبت مالیات نظام اجباری است که «پادار» نامیده می‌شود. میزان این مالیات به نسبت تعداد مشمولین خدمت نظام اجباری هر قصبه تعیین می‌گردد. این مالیات در پاره‌ای نقاط به مبلغ هنگفتی بالغ می‌شود و با مبلغ کل تمام مالیات‌های دیگر برابر می‌گردد. در برخی از نواحی، مثلاً در مراغه، بابت هر

۱. در متن اصلی این کلمه به شکل «مالیانه» آمده است، اما به نظر می‌رسد «مالیات» صحیح باشد.

سرباز ۵۲ قران مالیات اخذ می‌شود و در تبریز این مبلغ [به] ۲۰-۲۵ تومان می‌رسد. علاوه بر این، در پاره‌ای نقاط، دهقانان بابت هر سرباز یک خروار گندم هم می‌دهند.

ولی مسئله تنها به این مالیات‌ها محدود نمی‌گردد. سلسله مالیات‌های دیگری هم وجود دارد که تقریباً از تمام اموال و دارایی دهقانان و حصول تولیدی آنان اخذ می‌شود. در دهات اطراف تبریز از جمله مالیات‌های زیرین رایج است:

بابت هر گاومیش سه قران، شتر هفت قران، قاطر پنج قران، اسب دوونیم قران، گاو ۲۵ شاهی، گوسفند ده شاهی، از هر خروار غله پنج خروار کاه، از یونجه یک‌دهم محصول و الی آخر مالیات گرفته می‌شود. به علاوه هر خانوار دهقانی باید همه ساله چند تا جوجه و مرغ و مقادیر معینی هیزم و چیزهای دیگر برای مالک بیاورد یا بهای آنها را نقداً بپردازد. دهقانان آذربایجان این سیستم را «گورال» می‌نامند، یعنی هر چیزی که به چشم مالک بیفتد قطعاً مشمول مالیات ارباب خواهد شد. باید متذکر شد که تبریز هنوز هم مرکز انقلاب ایران است و دهقانان این ناحیه از نظر دفاع از حقوق خود آگاهی بیشتری دارند. به همین سبب در اینجا یک سلسله از عوارض و مالیات‌های جنسی یا به طور کلی وجود ندارد یا اینکه به میزان بسیار کمی گرفته می‌شود. وضع در دهات و قرای تهران، که دهقانان آن باید غیر از مالیات‌ها مخارج مباشر را به عهده گیرند و شکم کدخدا و میرزابنویس را سیر کنند، به مراتب وخیم‌تر است. درباره مالیات از دام‌ها باید گفت که این مالیات تقریباً در همه جای ایران اخذ می‌شود.^۱

ولی هیچ چیز به اندازه بیگاری (کار مجانی رعیت برای ارباب) بر اقتصاد روستایی تأثیر وخیم نمی‌گذارد. کار شاق بیگاری از سی تا دویست روز در سال وقت دهقانان را غصب می‌کند. در اینجا نیز هیچ ضابطه‌ای وجود ندارد و همه چیز وابسته به اراده ارباب است. به امر او رعایا پل‌ها را تعمیر می‌کنند، خندق می‌کشند، نهرها و کهریزها را پاک می‌کنند، زمین‌های زراعی مالک را

۱. مالیات فقط از حیواناتی که برای شخم‌زدن زمین‌های مزروعی به کار می‌روند، مثلاً از گاو و گاومیش نر و اسب، گرفته نمی‌شود. ماده این حیوانات [نیز] مشمول مالیات می‌شود.

آب می‌دهند، سهم مالکانه را مجانی به انبارهایش حمل می‌کنند، خرمن ارباب را می‌کوبند و گندمش را آسیا می‌کنند، خانه ارباب را تعمیر می‌کنند و گاهی هم از نو می‌سازند و خلاصه هر کاری را که برای ارباب ضروری و لازم باشد انجام می‌دهند. علاوه بر این، در پاره‌ای دهات، نظیر دهات خان ماکو، دهقانان باید از خود تفنگ و اسلحه نیز داشته باشند تا در صورت لزوم از ارباب خود دفاع کنند. با وجود اینکه پس از انقلاب سال ۱۹۰۶ بیگاری ظاهراً ملغا شد، مع‌ذلک وضع دهقانان در این زمینه عملاً تغییر بسیار جزئی یافته است. بیگاری نه‌تنها در ولایات، بلکه در جوار خود تهران نیز بیداد می‌کند.^۱

اما این هنوز پایان وضع مصیبت‌بار رعیت نیست. دهقانان همچنین موظفند که به ارباب خود هدایای مخصوص پیشکش کنند و این هدایا را می‌توان به اجباری و غیراجباری تقسیم کرد. هدایای اجباری عبارت از پیشکش‌هایی نظیر شکر سرخ، گوسفند، پول نقد، اشیای دست‌باف و غیره است که رعیت مثلاً به مناسبت عید نوروز به ارباب تقدیم می‌کند. در مواردی که دختری به عقد ازدواج جوان هم‌محلی خود درمی‌آید، ارباب حق دارد از هر تومان پولی که داماد بابت شیربها به پدر و مادر عروس می‌پردازد یک قران بگیرد و هرگاه دختر به عقد ازدواج جوانی از ده دیگر درآید، آن‌وقت ارباب از هر تومان پول شیربها دو قران برمی‌دارد. در برخی از نواحی ساوجبلاغ، هنوز رسم قبیح «شب اول» باقی مانده است. در ناحیه قره‌داغ، شوهر دادن دختر بدون اجازه رسمی ارباب غیرممکن است و کسب چنین اجازه‌ای مشروط به این است که یک یا چند رأس گوسفند به ارباب پیشکش شود. طبیعی است که در این جزوه مختصر نمی‌توان حتی ده یک تحقیرات و شکنجه‌هایی را که رعیت ایرانی هر روز و هر ساعت با آنها مواجه است شرح داد. قوانین مقدس اسلام رعیت را به اطاعت از بزرگ خود یعنی ارباب خود فرامی‌خواند و شریعت اسلام اصل مالکیت خصوصی را به مثابه اصل خدشه‌ناپذیر و مشیت الهی می‌داند. سطح نازل فرهنگ دهقان ایرانی به

۱. در بسیاری از نواحی، دهقانان موظفند که با وسایل خود آن قسمت از محصولی را هم که به‌عنوان مالیات دولتی از آنان گرفته می‌شود مجانی به انبارهای غله وزارت مالیه حمل کنند.

استثمارگران امکان می‌دهد که به حساب درآمد نحیف رعیت زحمت‌کش در پارک‌ها و کاخ‌های مجلل پایتخت و دیگر شهرها خوشگذرانی کنند.

این وضع بردگی با مالیات‌ها و عوارض بی‌شمار تأثیر بسیار وخیمی بر اقتصاد روستایی می‌گذارد. تا این لحظه، در غالب موارد در ایران، رعیت برای شخم‌زدن زمین هنوز خیش به کار می‌برد و فقط در بعضی نقاط از گاوآهن استفاده می‌کند. همانا به علت وجود استثمار وحشیانه است که همه‌ساله ده‌ها هزار دهقان ایرانی محل زادوبومی خود را ترک کرده و رزق و روزی خود را در مراکز صنعتی ترکستان، قفقاز و دیگر نواحی روسیه می‌جویند. آنها به این جهت جلای وطن اختیار می‌کنند که در ایران محلی برای به‌کارنداختن نیروی خود پیدا نمی‌کنند و این هم در شرایطی است که در کشور اراضی بکر و بایر پهناوری وجود دارند که قابل کشت است و متعلق به دولت می‌باشد. ولی باند حاکمه فنودال-ملاک‌ها در پیوند با رژیم سلطنتی عالماً و عامداً نمی‌خواهد که دهقانان به این اراضی راه یابند، زیرا در این صورت از صدها هزار برده خود محروم خواهند شد، بردگانی که باستیل‌وار هر لحظه آماده‌اند که از چنگ ملاکان غارتگر گریخته و این نواحی جدید را اشغال کنند.

ولی ظاهراً این مسئله تا زمانی که قدرت در دست ملاکان است تغییری نخواهد یافت. تنها انقلاب پیروزمند، تنها نابودی قدرت فنودال‌ها، به رعیت ایرانی امکان خواهد داد که ولو اگر تا حدی هم شده، شرایط جهنمی زندگی مشقت‌بار خود را بهتر سازد و یوغ اسارت چندصدساله را دور افکند.

ولی مصیبت رعیت ایرانی تنها در این نیست که ملاکان، روحانیون، عمال شاه، مأموران دولت و ارتش، [و] صدها هزار مفت‌خور دیگر، سوار بر گرده‌اش، از قیل او نان می‌خورند. افزون بر این، او در معرض استثمار سرمایه‌داران خارجی نیز قرار دارد. اگر انکشاف سرمایه‌داری در کشورهای اروپایی موجب پیدایش صنایع ملی شد و به دهقانان امکان داد که نیروی کار خود را در تولید به کار گیرند، در ایران، بالعکس، این انکشاف نه‌تنها مانع بزرگی در راه رشد صنایع داخلی گردید، بلکه جریان فقر عمومی پیشه‌وران را هم سریع‌تر ساخت و آنان را به‌عنوان نیروی کار ارزان به خارج از کشور راند. احتیاج ملاک ایران به پول

نظیر سینیورهای فئودال قرون وسطی، که در وقت خود چنین احتیاجی داشتند، شدیدتر گشت و همزمان با این امر فشار مالیات‌های نقدی، که تمام بار سنگین آن به دوش رعیت ایرانی می‌افتاد، سنگین‌تر گردید و دهقانان ایران سرانجام به صورت تحویل‌دهندگان عادی مواد خام به مراکز صنعتی اروپا و خریداران امتعه آنان درآمدند. تفاوت بهای مواد خام ارزان و امتعه گران آن باج خون‌آلودی بود که رعیت ایرانی به سرمایه‌دار اروپایی می‌پرداخت. در نتیجه این استثمار مضاعف، یعنی استثمار خودی و بیگانه، دهقانان ایران هنوز هم عقب‌مانده‌ترین و تهیدست‌ترین قشر جامعه در سراسر جهانند.

۳. نظام اقتصادی

در کشوری که سرمایه آن به علت فقدان امنیت جانی و مالی فرار می‌کند و اعتبار تجارتي از آن رخت بر بسته و پول را تنها با ضمانت فوق‌العاده مطمئن با ربح بیش از چهل درصد می‌توان به دست آورد، در کشوری که میلیون‌ها رعیت زیر ستم فئودالیسم زجر می‌کشند و تمامی سیاست داخلی و خارجی آن توسط عمال امپریالیسم غرب در پیوند با اشراف و وطن‌فروش محلی اداره می‌شود، در این چنین کشوری مشکل بتوان دربارهٔ انکشاف جدی صنعت سخن گفت. از سوی دیگر، فقدان صنایع ملی مانع بسیار بزرگی در راه انکشاف، توسعهٔ کشاورزی و تطور طبقاتی به شمار می‌رود.

تولید کشاورزی فئودالی در وقت خود در اروپا نیز دچار بن‌بست گردید و با نیروی خود نمی‌توانست از آن خارج شود. صنعت انکشاف‌یابنده در شهرها نیروهای انقلابی به وجود آورد که خواستار محور رژیم فئودالی بودند و قدرت این کار را هم داشتند. آنها با از بین بردن رژیم فئودالیت نه تنها بر صنعت، بلکه بر فلاح نیز راه‌های تازه‌ای گشودند. صنایع برای کشاورزی خردگرای [راسیونل] نوین شرایط علمی و فنی فراهم ساخت و با تولید ماشین‌های کشاورزی و کود مصنوعی، تحول انقلابی در آن ایجاد کرد و تولید بزرگ سرمایه‌داری را مافوق تولید کوچک روستایی قرار داد و بدین ترتیب بازمانده‌های منسوخ فئودالیسم را برای همیشه مدفون ساخت. در ایران تولید کشاورزی همچنان در بن‌بست قرار دارد و تا زمانی که قدرت در دست طبقهٔ اعیان و اشراف است، هیچ امیدی به خروج از این بن‌بست نیست. ضمناً ایران در پرتو منابع طبیعی سرشار خود دلایل کافی برای داعیهٔ سرنوشت بهتری دارد.

درواقع نیز ذخایر طبیعی ایران عظیم و پایان‌ناپذیرند، ولی این ذخایر در مقیاس محدود مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته‌اند و با شیوه‌ای بسیار نامطلوب استخراج می‌شوند. لکن حتی آن اطلاعات جست‌گریخته‌ای که توسط مهندسان شرکت استخراج معادن به ابتکار بارون رویتز، ۱۸۸۹-۱۸۹۰، جمع‌آوری شده و فوراً این ثروت‌های طبیعی را نشان می‌دهد. در کشور معادن مس، آهن، سرب، نیکل، جیوه، قلع، گرافیت، زغال‌سنگ، مرمر، نمک، نفت و غیره به حد وفور

وجود دارند. منابع زیرزمینی ایران، به خصوص از لحاظ معادن مواد سوختنی، بسیار غنی است: در شمال کشور تقریباً در همه جا کان‌های زغال‌سنگ دیده می‌شوند و اراضی نفت خیز در طول هزاران ورست^۱ در جنوب و شمال کشور گسترده شده‌اند.

منابع طبیعی ایران با معادن و آنهایی که برشمردیم پایان نمی‌یابد. در دریاهای متصل به آن مقادیر معتناهی ماهی (در دریای خزر) و مروارید و صدف (در خلیج فارس) صید می‌شود.

ایران در قرون گذشته با محصولات صنعتی خود، مصنوعات فلزی، چینی‌آلات و انواع پارچه‌های پنبه‌ای، پشمی و ابریشمی، شهرت داشت. در حال حاضر این کالاها اجباراً جای خود را به مصنوعات ماشینی ارزان‌تر منجستر، لیون، مسکو و غیره می‌دهند. فقط در زمان جنگ تأثیر این مراکز صنعتی به حد قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و این امر امکان داد که مصنوعات مانیفاکتوری کشور دوباره به مقدار زیاد وارد بازار شوند. صنایع محلی هنوز هم مثل سابق دستی و پراکنده است و درضمن تقریباً هر ولایت و هر شهری به تناسب مواد اولیه و مصالحی که در آن ناحیه یافت می‌شود تولید مخصوص به خود را دارد. صنایع محلی در طی چند قرن گذشته شالوده‌ریزی شد. با توجه به فهرست تقریبی شهرهای عمده ایران که ذیلاً آورده می‌شود می‌توان دربارهٔ اینکه چه حرفه و صنعتی بیش از همه مختص این و یا آن شهر ایران است تصور کلی پیدا نمود: آستارا، الیجه (پارچه‌های ابریشمی راه‌راه)؛ بروجرد، صنعت زرگری؛ بجستان (ایالت خراسان)، مصنوعات فلزی، پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای و قالی و غیره؛ بیرجند، قالی‌های نامرغوب؛ یزد، رنگرزی، مصنوعات ابریشمی، قنادی (تا ورود قند خارجی، قند یزد در سراسر ایران شهرت داشت)؛ سفر^۲ (نزدیک یزد)، نمدمالی؛ تبریز، پارچه‌های رنگارنگ ابریشمی و نخی، عبا و غیره؛ اصفهان، زرگری، خاتم‌کاری، پارچه‌بافی، چاقوسازی و دیگر اشیای فلزی، شراب‌سازی و غیره؛ خوی، پارچه‌های پشمی؛ همدان،

۱. ورست، Verst، مقیاس طول در روسیه قدیم، مساوی با ۱/۰۶ کیلومتر است. [مترجم]

۲. متن در TOHP آمده است. با رجوع به دایرةالمعارف فارسی (مصاحب) و فرهنگ فارسی دکتر معین نتوانستیم لفظ درست فارسی را بیابیم. [ناشر]

نمدمالی و شراب‌سازی؛ قم، سرامیک، صابون‌پزی، شیشه‌گری، قنادی و غیره؛ محمره [خرمشهر]، قایق‌سازی (شرعی)؛ مشهد، قالی‌بافی، اشیای دست‌باف ابریشمی و تسبیح؛ شیراز، زرگری، شراب‌سازی، کاشی‌سازی و مجسمه‌سازی؛ شوشتر، قالی‌بافی؛ رشت، قلم‌کاری، زری‌دوزی، اشیای فلزی، اسلحه گرم و سرد؛ کرمان، قالی‌بافی، شال کشمیر؛ زنجان، اشیای ساخته‌شده از مس.

البته در شهرهای مذکور غیر از صنعت‌هایی که برشمردیم رشته‌های دیگری هم وجود دارند که فقط اهمیت محلی دارند. و اما در مورد کارخانه‌هایی که با قوه بخار و برق کار می‌کنند باید گفت که تعداد این قبیل کارخانه‌ها در ایران بسیار ناچیز است. مؤسسات فعلی ایران گرچه کارخانه نامیده می‌شوند، ولی بیشتر شبیه کارگاه‌های بزرگ هستند تا کارخانه. در این کارگاه‌ها از ۵۰ تا ۱۵۰ نفر کارگر دارند و قادر نیستند مدت زیادی در مقابل رقابت کالاهای خارجی مقاومت کنند. بخش اعظم آنها در سال دوم یا سوم تأسیس خود تعطیل می‌گردند. فهرست زیرین کارخانه‌ها و فابریک‌های ایران و چگونگی وضع صنایع کشور را نشان می‌دهد:

۱. کارخانه اسلحه‌سازی تهران: تأسیس در سال‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۸، سالیانه هزار قبضه تفنگ تولید می‌کرد. اکنون کار نمی‌کند، ولی برای به‌کارانداختن مجدد آن کوشش‌هایی به عمل می‌آید.

۲. کارخانه کاغذسازی تهران

۳ و ۴. کارخانه‌های قند (مازندران و نزدیک تهران) کار نمی‌کنند.

۵. کارخانه چلواربافی (نزدیک تهران) کار نمی‌کند.

۶. کارخانه بلورسازی (تهران، از سال ۱۸۶۶-۱۸۶۷) حال تعطیل است.

۷. کارخانه چینی‌سازی (تهران) کار نمی‌کند.

۸. کارخانه شمع‌سازی (تهران)

۹. کارخانه کاغذسازی (اصفهان)

۱۰. کارخانه اسلحه‌سازی (اصفهان) تعطیل است.

۱۱ و ۱۲. کارخانه‌های بافندگی (اصفهان و تهران)

۱۳ و ۱۴. کارخانه‌های حریربافی (نزدیک رشت، گیلان)

۱۵. کارخانه باروت‌سازی

۱۶. کارخانه مخصوص تهیه پیستون

۱۷. کارخانه گاز (تهران): ماشین‌آلات این کارخانه سی هزار لیتره انگلیس تمام شد، ولی پس از دو سال به مبلغ ده هزار لیتره انگلیس فروخته شد و اخیراً به دست یک شرکت خارجی افتاده است.

۱۸. کارخانه کبریت‌سازی (تهران): ساختمان این کارخانه بیست هزار لیتره انگلیس خرج برداشت، ولی نتوانست در مقابل کبریت روس‌ها و اتریشی‌ها مقاومت کند و بسته شد.

۱۹ و ۲۰. کارخانه ریسندگی (تهران، از سال ۱۸۹۳-۱۸۹۴) به علت عدم قدرت رقابت با محصولات خارجی بسته شد. کارخانه ریسندگی (تبریز).

۲۱ و ۲۲ و ۲۳. کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی (اصفهان، نیشابور، مراغه)

۲۴-۲۸. کارخانه‌های برق (تهران، دو کارخانه، مشهد، رشت، تبریز)

۲۹. کارخانه صابون‌سازی (تهران)

۳۰. کارخانه آجوسازی (تهران)

البته این فهرست به‌هیچ‌وجه کامل نیست، ولی با این وصف نشان می‌دهد که صنایع ایران چه وضع اسفناکی دارد. صناعی که نه‌تنها قادر نیست به پیشرفت عادی خود ادامه دهد، بلکه حتی نمی‌تواند موجودیت اولیه خود را زیر فشار رقابت کالاهای خارجی حفظ کند. جلوگیری از سیل کالاهای خارجی نیز ممکن نیست، چون هر دولتی که خود را «محترم» بشمارد، با فتودال‌های ایران قراردادی بسته که سیاست مستقل اقتصادی را برای ایران غیرممکن می‌سازد.

یگانه رشته تولید که به‌سرعت رشد می‌کند صنعت نفت جنوب ایران است که در دست انگلیس‌هاست. استخراج نفت در آنجا بیش از همه در ناحیه میدان نفتون، واقع در ۱۴۰ مایلی شمال شرق محمره، تمرکز یافته و قصبات کارگرنشین و اردوگاه‌های کارگران و کارمندان بومی در همین جا واقعند. بخش اعظم کارگران متخصص از هندوستان استخدام می‌شوند. از سال ۱۹۱۲ یک

لوله نفت به طول ۱۴۵ مایل انگلیسی از محل استخراج نفت تا پالایشگاه کشیده شد و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. تولید نفت سال به سال با آهنگ غیرقابل تصویری افزایش می‌یابد. به سال ۱۹۱۰ در اینجا تقریباً نفت استخراج نمی‌شد، ولی در سال‌های بعد میزان استخراج به شش و نیم تا هفت میلیون بشکه و در سال ۱۹۲۰ به دوازده میلیون بشکه، قریب ۹۶ میلیون پوت^۱، رسید. بدین شکل ایران هم‌اکنون در تولید جهانی نفت مقام پنجم را احراز می‌کند، و در استخراج نفت رومانی و گالیسی را پشت سر گذاشته است. در سال ۱۹۲۱ میزان استخراج نفت باز هم بیست درصد افزایش یافت و بدین طریق شرکت نفت انگلیس و ایران دوازده میلیون لیتر استرلینگ سود خالص برد. این شرکت در بهره‌برداری نفت جنوب ایران از حق انحصاری برخوردار است. در نوامبر سال ۱۹۲۱ مجلس شورای ملی امتیاز استخراج نفت شمال ایران را به مدت پنجاه سال به تراست امریکایی «استاندارد اویل» واگذار کرد. به هر صورت نفت ایران آینده درخشانی در پیش دارد.

علت ضعف انکشاف صنایع ایران تنها در رقابت کالاهای خارجی نیست، بلکه در وضع فوق‌العاده بد راه‌های ارتباطی نیز هست. این امر به شدت مانع توسعه تجارت خارجی و داخلی است. غالباً میان مراکز بزرگ تجارتي کشور حتی راه‌های ارابه‌رو هم وجود ندارد. من‌باب مثال قسمت اعظم راه تهران-مازندران را، با وجود اینکه مازندران از ثروتمندترین ایالات ایران است، باید با الاغ یا اسب پیمود. راه‌های شوسه و آهن موجود توسط خارجی‌ها ساخته شده و منحصرراً از طرف آنها بهره‌برداری می‌شود، به استثنای راه‌های سابق روس‌ها که پس از انقلاب اکتبر از طرف حکومت شوروی به ایران واگذار گردید. اکنون در ایران راه‌های شوسه زیرین وجود دارند: ۱. جلفا-تبریز، ۲. انزلی-تهران، ۳. قزوین-همدان، ۴. تهران-سلطان‌آباد (اراک)، ۵. باجگیران-مشهد، ۶. آستارا-اردبیل. کل طول تمام این راه‌ها حتی به دو هزار ورست هم نمی‌رسد. راه‌هایی که چپار (پست دولتی) از آنها می‌گذرد شایان توجه است:

۱. پوت، واحد وزن روسی، معادل با ۳۸۰/۱۶ کیلوگرم است. [مترجم]

(الف) راه‌های اراپه‌رو (از آن جمله شوسه): ۵۰۱۲ ورست

(ب) راه‌های چاپار سواره (از آن جمله شوسه): ۸۸۸۳ ورست

(ج) راه‌های چاپار پیاده (از آن جمله شوسه): ۸۵۷۳ ورست

جمع: ۱۹۷۶۸ ورست^۱

بدین ترتیب قریب ۲۵ درصد از این راه‌ها را جاده‌های شوسه تشکیل می‌دهند. ضمناً عبور و مرور اتومبیل‌ها از این جاده‌ها فقط از زمان جنگ شروع شده است. در ایران به‌استثنای رودخانه کارون که، از منطقه امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران می‌گذرد، رودهای قابل کشتی‌رانی وجود ندارد.

و اما آنچه که مربوط به راه‌آهن ایران است. تا شروع سال ۱۹۲۲ خطوط آهن زیرین وجود داشتند:

۱. راه‌آهن تهران-شاه عبدالعظیم: ۸۷۰۰ متر، کار نمی‌کند.

۲. راه‌آهن محمودآباد در معادن زغال‌سنگ آمل: ۱۶۰۰ متر، کار نمی‌کند.

۳. راه‌آهن پیربازار-رشت: ۱۲۰۰۰ متر، کار می‌کند.

۴. راه‌آهن جلفا-تبریز، با خط فرعی صوفیان-شرفخانه: حدود ۲۰۰ ورست، کار می‌کند.

۵. راه‌آهن بوشهر-احمدی-برازجان: ۵۶ ورست، کار می‌کند.

به جز راه‌آهن جلفا-تبریز، فاصله ریل‌های بقیه خطوط آهن باریک است، و خیلی بطئی کار می‌کنند.

واقعاً برای کشوری که فاصله مرزهایش از یک سو تا سوی دیگر دو-سه هزار ورست است این طول راه‌آهن مضحک است.

فقدان جاده خوب و، مهم‌تر از همه، راه‌آهن نه تنها بر دادوستد، بلکه بر نوسان قیمت‌ها در نواحی مختلف کشور نیز تأثیر بسیار منفی می‌گذارد. مطابق آمار منتشره در روزنامه‌های ایران، قیمت فروش گندم و جو در تابستان سال ۱۹۲۱ قبل از برداشت محصول از این قرار بود:

۱. با توجه به ارقام بالا، رقم جمع راه‌ها صحیح نیست. رقم درست ۲۲۴۶۸ است.

قیمت هر خروار به تومان		
[شهر]	گندم	جو
شیراز	۲۰-۲۲	۱۵
همدان	۳۰	۱۷-۱۸
سرخس	۵/۵	۴
اراک	۱۳	۹
مشهد	۸	۵/۵
صحنه	۱۴/۵	۱۴
باجگیران	۵	۴/۵
زنجان	۱۸	۱۶
ملایر	۲۴	۱۵/۵

وجود چنین نوسان بزرگی در قیمت محصولات غذایی نمی‌تواند بر انکشاف نیروهای مولد کشور تأثیر نگذارد. آن کارفرمایی که در تهران کارخانه ساخته نمی‌تواند روی گندم ارزان سرخس یا مشهد حساب کند. او مجبور است به کارگران خود مطابق قیمت‌های بازار تهران، که پنج-شش بار گران‌تر از شهرهای مذکور است، مزد دهد. در غایت امر تمام این تفاوت قیمت‌ها به جیب مالکان می‌رود و بهره‌مالکانه‌شان را بالا می‌برد. به همین سبب ملاکان و شاهزادگان تهران‌نشین، که حکومت واقعی در دست آنهاست، و به اتفاق آنها خود شاه هم، که املاکش در نزدیکی تهران است، به احداث راه‌های مناسب بین مرکز و ولایات چندان علاقه‌ای ندارند، زیرا در این صورت عواید آنها به میزان فاحشی تقلیل خواهد یافت، ولی در عوض در حومه تهران، تا شعاع صد-دویست ورست، جاده‌ها وضع نسبتاً خوبی دارند. ضمناً راه‌های ارتباطی دور از مرکز نه تنها وضع خراب دارند، بلکه در عین حال قلمرو دستبرد راهزنان نیز هستند. باند اشرار اغلب چاپارها و مسافران را بلاکیفر غارت می‌کنند. سیاست راهزنانۀ انگلیس و روسیه

تزاری و مبارزه آن دو در راه تصرف ایران نیز نقش بزرگی در این زمینه‌ها بازی کرد. البته تمام این عوامل هنوز هم مانع انکشاف اقتصادی کشور می‌گردد و بر تجارت خارجی و داخلی آن تأثیر مهلک می‌گذارد.

لکن هیچ عاملی به اندازه جنگ جهانی و مبهم بودن اوضاع سیاسی خاور نزدیک، طی چند سال متوالی، ایران را ورشکست نساخت. صادرات محصولات بازرگانی چه در شمال و چه در غرب تقریباً به کلی قطع شد. تجارت ترانزیتی افغانستان نیز با روسیه و اروپای غربی قطع گردید، به‌ویژه صادرات خشکبار، پنبه، ابریشم (پيله و لاقه^۱ ابریشم، و همچنین پارچه‌های ابریشمی). محصولات از راه ترانزیت قفقاز و یا از طریق تبریز، ارزروم، ترابوزان، به روسیه و اروپا صادر می‌شد. تجارت در جنوب ایران همیشه جنبه وارداتی داشت و تقریباً فقط تریاک وارد می‌شد، که از هندوستان و چین می‌رسید. در نتیجه تقلیل صادرات کشور، دادوستد داخلی نیز دچار بحران گردید و زارعان، دامداران، قالی‌بافان و نوغان‌داران نمی‌توانستند مدت متمادی مشتریان کافی برای محصولات خود پیدا کنند.

به‌ویژه به محصول پنبه و پنبه‌کاران کشور خسارت هنگفتی وارد آمد. تا شروع جنگ، ایران همه‌ساله از نواحی شمال کشور چند میلیون پوت پنبه صادر می‌کرد. در اوایل قرن بیستم، در منطقه وسیعی، از سواحل دریای خزر گرفته تا نواحی سمنان، دامغان، شاهرود، سبزوار، نیشابور، خراسان، ورامین، ساوجبلاغ، قزوین، قم، تهران، کاشان و غیره، قریب سی درصد اراضی مرغوب زیر کشت پنبه قرار گرفتند. ولی تنزل فاحش قیمت پنبه از دوران جنگ و بعد از آن موجب گشت که بخش مهمی از این اراضی به کشت نباتات دیگر اختصاص داده شود.

قیمت‌ها در سال‌های جنگ تقریباً در همه‌جا نسبت به دوران قبل از جنگ چهار-پنج بار تنزل یافت و بعد از جنگ، یعنی در آغاز سال ۱۹۲۰، به‌زحمت به پنجاه درصد قیمت سابق رسید. به همین دلیل جای شگفتی نیست که اکثریت دهقانان ایران برای نجات خود از خطر گرسنگی و قحطی از کشت پنبه دست کشیدند و به عوض آن در زمین‌های مزروعی غله کاشتند. در نتیجه این اقدام،

۱. احیاناً «لیقه» صحیح باشد.

قیمت غله تا حدی تقلیل یافت، درحالی‌که قیمت کالاهای کثیرالمصرف وارداتی روزبه‌روز سیر صعودی را طی می‌کرد. برای روشن‌شدن بیشتر، آمار قیمت‌های تقریبی را نقل می‌کنیم:

قیمت‌ها به قران			
۱۹۲۱-۱۹۲۰	۱۹۱۷-۱۹۱۶	۱۹۱۵-۱۹۱۴	[محصول]
۱۱۰	۱۵۰	۱۳۵	گندم (خروار)
۴۰۰	۳۸۰	۲۳۰	برنج (خروار)
۳۲۰	۲۰۰	۱۰۰۰	برگه زردآلو (خروار)
۶	-	۲۴	بادام (یک من)
۲۱	۲۰	۱۶	روغن (یک من)
۵/۵۰	۴/۲۵	۲/۲۵	نفت ^۱
۷	-	۰/۵۰	لوله چراغ (عدد)
۱۵	۲۷	۸/۵۰	قند (یک من)
۳۶	۲۸	۹/۲۰	چای (گیروانکه ^۲)
۴	-	۰/۲۵	استکان (عدد)
۴	-	۰/۵۰	چیت (زرع)

این ارقام که مربوط به نواحی شمالی هم‌سرحد با روسیه‌اند اگر کامل هم نباشد، باز هم نشانه‌ای از آن است که رعیت ایرانی مجبور است محصول خود را بسیار ارزان‌تر از قبل جنگ بفروشد. در مقابل کالاهایی که از خارج وارد می‌شوند، مثلاً استکان و چیت، چهار، هفت، چهارده و حتی شانزده بار گران‌تر شده‌اند. در سال ۱۹۲۲، در اثر بهبود روابط بازرگانی با جمهوری فدراتیف

۱. نفت از باکو به شمال ایران وارد می‌شد.

۲. «گیروانکه» واحد وزن روسی، معادل ۴۱۰ گرم است.

شوروی، قیمت کالاها به میزان قابل توجهی کاهش یافت و مواد خام کشاورزی و میوه صددرصد ترقی کرد.

عقب ماندگی اقتصادی کشور و سیادت جنایت بار قشر اشرافی-ملاکی رعیت ایرانی را به خراجده ممالک سرمایه داری مبدل کرد و کشور را به گرداب فقر کامل افکند. طی چند دهه اخیر، ایران هرگز موازنه بازرگانی مثبت نداشت. برعکس، همیشه وارداتش فوق العاده بیش از صادراتش بود. در عرض سالهای ۱۹۰۰-۱۹۲۰ تجارت خارجی ایران چنین چشم اندازی داشت:

به میلیون قران			
سال	واردات	صادرات	میزان افزایش واردات بر صادرات
۱۹۰۰	۲۵۵/۵	۱۴۷/۳	۱۰۸/۲
۱۹۰۵	۳۸۶/۵	۲۹۳/۱	۹۳/۴
۱۹۱۰	۴۸۴/۵	۳۷۵/۴	۱۰۹/۱
۱۹۱۳	۶۴۷/۲	۴۵۵/۹	۱۹۱/۳
۱۹۱۶	۴۹۴/۸	۴۳۳/۹	۶۰/۹
۱۹۱۸	۴۷۶/۳	۲۷۰/۹	۲۰۵/۴
۱۹۱۹	۴۳۳/۴	۲۴۶/۵	۱۸۶/۹
۱۹۲۰	۵۲۹/۰	۳۰۹	۲۲۰
جمع کل از سال ۱۹۰۰ تا آخر سال ۱۹۲۰	۹۲۲۸/۵	۶۷۱۰/۸	۲۵۱۷/۷

صادرات ایران به طور کلی عبارت از پنبه، پشم، پوست، خشکبار، تریاک و، در دوران اخیر، غله، و وارداتش کالاهای صنعتی مختلف است.

بدین ترتیب ایران در طول فقط بیست سال دوونیم میلیارد قران به کشورهای خارجی باج داد. این مبلغ برای یک کشور فلاحتی عقب مانده بار فوق العاده

سنگینی است. در زمان جنگ، کسر بازرگانی خارجی ایران تا حدی کاهش یافت و از ۱۹۱ میلیون در آستانه جنگ به شصت میلیون قران در سال ۱۹۱۶ تنزل کرد. علت این امر افزایش میزان صادرات نفت از طرف شرکت انگلیس و ایران بود (در سال ۱۹۱۹-۱۹۲۰ بیش از ۱۸۰ میلیون قران نفت صادر شد). ولی بعداً حتی با وجود افزایش میزان صادرات نفت، که ایران از آن سهم بسیار کمی می برد، کسر تجارت خارجی دوباره رو به افزایش نهاد و در سال ۱۹۲۰ به ۲۲۰ میلیون قران رسید. این رقم برای سی سال اخیر ایران حد نصاب است. در این رهگذر، تقریباً همه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سرنوشت یکسانی دارند: آنها فقط صادرکنندگان عادی مواد اولیه ارزان به کشورهای سرمایه داری و خریداران دائمی کالاهای صنعتی آن کشورها هستند، کالاهایی که غالباً از همین مواد اولیه ساخته شده، ولی چند بار گران تر از بهای تمام شده فروخته می شوند. تجارت ایران با پاره ای از کشورهای جهان در سال های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ چنین چشم اندازی داشت.

به هزار قران		
[کشور]	واردات	صادرات
افغانستان	۸۲۶۱/۲	۲۴۵۳/۲
آلمان	۱۴۴/۵	-
چین	۳۹۳۳/۱	۲۹۰/۶
مصر	۳۶۶۳۲/۵	۱۲۵۸۱۵/۳
ایالات متحده	۶۴۱۹/۴	۱۳۰۰۹/۹
امپراتوری بریتانیا	۴۴۸۵۷۸/۶	۸۱۶۰۴/۲
فرانسه با مستعمرات	۲۶۳۷/۴	۱۲۵۶/۷
ایتالیا	۴۰۳۲/۰	۳۳/۴
ژاپن	۶۰۷۳/۸	۶۲۲۰/۰

روسیه	۸۴۹۶۵/۷	۷۵۴۷۲/۶
ترکیه	۱۶۴۹۷/۳	۵۱۵۹۳/۴
عمان	۴۷۷۴/۳	۹۲۸۳/۴

پس از سقوط امپریالیسم روسیه، انگلیس درصدد تصرف تمام ایران برآمد^۱ و در عرصه تجارت تقریباً به این هدف نایل شد. از ۶۲۹ میلیون قران واردات کل کشور، در سال ۱۹۱۹-۱۹۲۰، ۴۴۸ میلیون سهم انگلیس است (به‌طورکلی منسوجات پشمی و نخی)، یعنی حدود هفتاد درصد، و سهم کشورهای دیگر در واردات ایران ضمناً فقط به سی درصد می‌رسید. باید منتظر بود که پس از انعقاد قرارداد روس و ایران این منظره تغییر مهمی یابد. قسمت اعظم کالاهایی که به ایران وارد می‌شوند عبارتند از اشیای مصرفی و تجملی. واردات ماشین‌آلات و ابزار تولید، به‌استثنای اتومبیل، اقلام ناچیزی را تشکیل می‌دهند. و اما درباره صادرات ایران به انگلستان باید گفت که همیشه ناچیز بوده است. و در سال مالی مذکور جمعاً بیست درصد صادرات کل انگلیس به ایران را تشکیل می‌داد.

در سال ۱۹۲۱ تقریباً در تمام نواحی ایران بحران تجاری بی‌سابقه‌ای روی داد، به‌خصوص در ولایات شمالی کشور، که به ورشکستگی یک سلسله از شرکت‌های تجارتی بزرگ منتهی شد. علل بروز این بحران از طرفی رکود دادوستد داخلی و خارجی و از سوی دیگر بی‌ارزش شدن کامل صدها میلیون اسکناس بود که در روسیه تزاری در دوران جنگ برای خرید ارزاق ارتش خود به ایران وارد کرده بود. درواقع این باج خود ویژه مردم ایران به امپریالیسم آنتانت (Entente) بود که در نتیجه نهایی تمام فواید جنگ نصیب آن گردید.

وضع مالیه ایران نیز کمتر از این اسفناک نیست. از سال ۱۸۹۴ بودجه کشور تقریباً هر سال کسری بزرگ داشته است. در دوران سلطنت ناصرالدین شاه کسر بودجه همه‌ساله به قریب ده میلیون قران می‌رسید. بعداً در پرتو تدابیری که

۱. درباره برتری روسیه در بازار ایران در آستانه جنگ جهانی [اول] به اثر پاولویچ، امپریالیسم و مبارزه به خاطر راه‌های آهن و راه‌های بزرگ در آینده، جلد دوم، صفحات ۱۷-۳۰، رجوع کنید.

میرزاتقی خان، یکی از وزرای او، برای اصلاحات مالی کشور اتخاذ نمود موقتاً کسر بودجه از بین رفت، ولی در زمان سلطنت مظفرالدین شاه دوباره با شدت بیشتری رو به صعود نهاد و شاه برای ترمیم آن به قرضه‌های خارجی متوسل شد. در سال ۱۹۰۶ کسر بودجه به سی میلیون قران رسید (درآمد بودجه هفتاد و پنج میلیون و هزینه صد و پنج میلیون قران). ارقام زیرین وضع مالی ایران را از سال ۱۸۸۷ تا ۱۹۲۲ نشان می‌دهد:

به قران			
سال	عواید	مخارج	اختلاف
۱۸۸۸-۱۸۸۷	۵۶۱۸۹۷۱۶	۴۲۲۳۳۴۷۲	۱۳۹۵۶۲۴۴
۱۹۰۴-۱۹۰۳	۱۱۶۱۲۰۰۰۰	۱۳۵۰۴۰۰۰۰	-۱۸۹۲۰۰۰۰
۱۹۱۰-۱۹۰۹	۱۰۶۵۵۱۸۰۰	۱۹۰۳۰۵۰۰۰	-۸۳۷۵۳۲۰۰ ^۱
۱۹۱۲-۱۹۱۱	۱۱۹۲۵۳۷۹۹	۱۲۸۵۸۱۱۵۱	-۹۳۲۷۳۵۸ ^۳

بدین ترتیب دولت ایران طی ۲۵ سال اخیر مدام با خطر افلاس مالی مواجه بود و با دشواری زیاد اغلب فقط از راه اخذ قرضه‌های خارجی بی‌سروته بودجه را به هم می‌آورد. پُر واضح است که بار سنگین تمام این قرضه‌ها نیز به دوش مردم می‌افتد، مردمی که لااقل دو بار بیش از آن مبلغی که با سیاهه دولت تعیین شده است پول می‌پردازند.

برای توصیف دقیق‌تر، لایحه بودجه سال ۱۹۲۲-۱۹۲۳ را در نظر بگیریم که

۱. در اینجا قرضه قریب هجده میلیون قران حساب نشده، زیرا تقریباً تمام آن به سال آینده منتقل شده است.
۲. در متن روسی ۱۹۱۱-۱۹۲۲ آمده است که به نظر نادرست آمد، ولذا تصحیح شد. [در این ردیف، حاصل کسر مخارج از عواید عدد ۹۳۲۷۳۵۲- می‌شود.]
۳. در اینجا کسر بودجه به شکل جنس، ۳۵۵ خروار گندم، ۳۲۸۴ خروار جو و سی خروار برنج به حساب نیامده است.

رقم کل عواید نقدی آن ۱۹۳۳۲۴۱۳ تومان و عواید جنسی ۸۶۵۱ خروار گندم، دویست خروار جو و صد خروار برنج برآورد شده است [که] به اندازه عواید بودجه سال گذشته است. در بخش مخارج، بودجه ۲۲۸۰۰۶۸۳ تومان نقد و ۲۲۹۶ خروار گندم، ۳۴۸۴ خروار جو و ۱۹۰ خروار برنج جنس پیش‌بینی شده است. فزونی مخارج بر عواید با پول نقد ۳۴۶۸۴۵۰ تومان و با جنس، ۳۳۵ خروار گندم، ۳۲۸۴ خروار جو و سی خروار برنج است. خصیصه مشخص این لایحه بودجه عبارت است از اولویت مخارج نظامی بر تمام اقلام دیگر بودجه. در حال حاضر دولت ایران با اکراد می‌جنگد و درصدد است ارتشی برای خود تشکیل دهد. به همین مناسبت برای وزارت جنگ نه میلیون تومان اعتبار اختصاص داده شده است. البته برای این منظور بودجه تقریباً تمام ادارات و وزارتخانه‌ها را تقلیل داده‌اند. به‌ویژه به بودجه فرهنگ ملی که از ۲۳۷ هزار تومان در سال ۱۹۲۱ به دویست هزار تومان در سال جاری کاهش یافته لطمه جدیدی وارد آمده است. لکن لایحه بودجه را نمی‌توان موثق دانست، زیرا به تصدیق شخصیت‌های صلاحیت‌دار مبلغ عواید عالماً و عامداً حداقل هفت-هشت میلیون تومان کمتر برآورد شده‌اند و این پول‌های هنگفت به جیب مأموران کوچک و بزرگ و قبل از همه شاه و وزیرانش می‌رود.

در مجلس، هنگام مذاکره لایحه بودجه (ژانویه سال ۱۹۲۱)، حقایق حیرت‌آوری درباره اختلاس بیت‌المال از طرف مأموران دولت ذکر شد. در سال ۱۹۲۱ تنها یک مأمور دولت در اصفهان ۶۱ هزار تومان مالیات و عوارض مختلف به امضای شخصی گرفت و قبض رسید داد، ولی حتی یک قران آن به خزانه نرسید. نظیر این واقعه در کرمانشاه و تبریز و دیگر نواحی نیز رخ داده است. سلیمان‌میرزا، نماینده مجلس (از جناح چپ حزب دموکرات)، ضمن نطق خود اظهار داشت: پول‌هایی که مردم می‌دهند به مصرف مایحتاج مملکت نمی‌رسد، بلکه قبل از همه صرف ساختن پارک‌ها و کاخ‌ها و خرید اتومبیل می‌شود. وی گفت دهقانان و پیشه‌وران بیچاره پول می‌دهند، و من می‌توانم سوگند یاد کنم که به مراتب بیش از آنچه که به حسابشان گذاشته می‌شود. اگر تمام آنچه که

در کشور ما از مردم می‌گیرند وارد خزانه شود، عواید ما اگر نگوییم سه برابر، محققاً دو برابر آن مقداری خواهد شد که به ما ارائه می‌دهند.

سلیمان میرزا، در دنباله اظهارات خود، شواهد متعددی درباره اختلاس و دستبرد خزانه در وزارتخانه‌های مختلف آورد. در اثر این سرقت‌ها و غارتگری‌ها غالباً حتی آن عوایدی که به مراتب کمتر از میزان واقعی است از ایالات به خزانه دولت نمی‌رسد. مثلاً در سال ۱۹۲۰ آذربایجان که یکی از بزرگ‌ترین ایالات ایران است و نوزده شهرستان را در بر می‌گیرد، نه تنها هیچ پولی به خزانه کشور نداد، حتی برعکس خزانه مجبور شد مبلغی بر بودجه آن نیز بیفزاید تا کسری عظیم بودجه آن ایالت را که با مخارج کل ۱۳۴۴۷۶۲۵ قران در مقابل عواید جمعاً ۹۳۷۶۷۵۰ معادل با ۴۰۵۱۸۷۵ قران^۱ می‌شد تا حدی ترمیم کند. بدین‌سان ایالت ثروتمندی نظیر آذربایجان نتوانست حتی مخارج اداری خود را تأمین سازد. پُر واضح است که در اینجا نیز حرص و طمع و خزانه‌دزدی مأموران ادارات نقش مهمی داشت.

این قشر مأموران که اکثریتشان را مالکان محلی و مرکزی تشکیل می‌دهند به منظور ازدست‌دادن امکان چپاول بی‌کنترل خزانه دولت با هرگونه تلاش در زمینه تمرکز امور مالیه کشور و الغای سیستم مقاطعه‌داری مشاغل با تمام قوا مبارزه می‌کنند. البته کابینه مشیرالدوله در سال ۱۹۲۰ برای الغای سیستم مقاطعه‌داری تدابیری اتخاذ نمود و حتی در چند شهرستان مشاغلی را که تا آن لحظه به مقاطعه داده شده بود ملغا ساخت، ولی همه اینها نیت خیرخواهانه‌ای بیش نبود. سیستم مقاطعه‌داری هنوز هم در ایران رواج دارد، صرف‌نظر از اینکه به کرات، چه در جراید و چه در گزارشات رسمی، خاطرنشان شده که عواید محل‌هایی که به مقاطعه داده شده به مراتب بیش از میزان اجاره‌بهاست.

در شرایطی که عواید مملکت از طرف باند مأموران جزء و ارشد چپاول می‌شد و خزانه تهی به صورت پدیده‌ای من‌درآوردی بود، دولت طبعاً به قرضه‌های خارجی متوسل می‌گردید تا بدین‌وسیله لاقط خطر افلاس مالی را به‌طور موقت تخفیف

۱. این رقم نادرست است. به نظر می‌رسد که رقم ۴۰۷۰۹۷۰ درست باشد. [ناشر]

دهد. اولین قرضه در سال ۱۸۹۰ به مبلغ پانصد هزار لیره از بانک انگلیس گرفته شد، و متعاقب آن پی در پی قرضه‌های دیگر اخذ شد. جدول زیرین فهرست عمده‌ترین وام‌هایی را که دولت ایران قبل از جنگ جهانی گرفته بود نشان می‌دهد:

سال	مبلغ	ربح سالانه	محل دریافت	مدت پرداخت
۱۸۹۹	۲۲۵۰۰۰۰۰ روبل طلا	۵ درصد	روسیه	۷۵ سال
۱۹۰۱	۱۰۰۰۰۰۰۰ روبل طلا	۵ درصد	روسیه	۷۵ سال
۱۸۹۹	۳۱۴۲۸۱ لیره طلا	۵ درصد	هندوستان	۱۵ سال
۱۹۱۰	۱۱۱۱۱۰۰ لیره نقره	۷ درصد	روسیه	۱۵ سال
۱۹۱۰	۱۲۵۰۰۰۰ لیره طلا	۵ درصد	انگلستان	۵۰ سال
۱۹۱۱	۱۴۰۰۰۰ لیره طلا	۷ درصد	انگلستان و هندوستان	تعیین نشده
۱۹۱۲	۲۰۰۰۰۰ لیره طلا	۷ درصد	روسیه	۳ سال
۱۹۱۲	۲۰۰۰۰۰ لیره طلا	۷ درصد	انگلستان	۲/۵ سال
۱۹۱۲	۱۰۰۰۰۰ لیره طلا	۷ درصد	انگلستان	تعیین نشده

در پایان سال ۱۹۱۳ مبلغ کل این وام‌ها برابر با ۶۷۴۵۰۰۰ لیره انگلیس یا ۳۶۴۷۲۰۰۰۰ قران بود که ۴۷۵۰۰۰۰ لیره آن قرضه روس و ۲۰۰۴۰۰۰ لیره قرضه انگلیس بود. بهره سالانه این قرضه‌ها بالغ بر ۵۶۳۶۰۰ لیره می‌گردید. ولی حکومت ایران علاوه بر قرضه‌های مذکور تعهدات دیگری هم داشت که تا آن زمان مطابق گزارش سفارت انگلیس در تهران تا به ۴۴۳۲۰۰۰۰ قران می‌رسید، من جمله ۲۵ میلیون قران بدهی به انگلیس و روسیه بابت جبران «خسارات» که در اثر انقلاب ایران به آن دول وارد آمده بود. قرضه‌های درجه اول از درآمد گمرکات و بقیه از محل عواید دیگر دولت پرداخت می‌شد. در سال ۱۹۱۵ روسیه و انگلیس، با در نظر گرفتن شرایط جنگ، به ایران در پرداخت اقساط قرضه‌ها

مهلت اضافی دادند. ضمناً فقط روسیه بود که در تمام دورهٔ تمدید مهلت نه اقساط قرضه‌های ۷۴۹۲۸۴۸ روبل طلا را گرفت و نه بهرهٔ سالانهٔ آن‌ها را. پس از انقلاب اکتبر، جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه شوروی رسماً از کلیهٔ مطالبات نقدی خود صرف‌نظر نمود و این اقدام تسهیلات محسوسی در وضع آشفتهٔ مالی ایران فراهم نمود. ولی، با تمام این اوصاف، ایران دچار بحران مالی سنگینی است. کسر بودجهٔ سال ۱۹۲۲ که در پیش است ایران را وادار خواهد ساخت که نظیر سال‌های قبل ۱۹۲۰-۱۹۲۱ دست تکی به سوی انگلیس‌ها دراز کند و در نتیجه نفوذ انگلیس‌ها میان طبقات حاکمه باز هم تحکیم خواهد یافت. گرچه دولت ایران می‌کوشد از امریکا نیز، که پس از انعقاد امتیاز نفت شمال منافعی در ایران به‌طور محسوسی افزایش یافته است، مبالغی دریافت کند، ولی تا این لحظه تلاش‌ها به موفقیت چشمگیری منتهی نشده‌اند.

وابستگی مالی ایران به انگلیس‌ها از این جهت هم شدت می‌یابد که تمام عملیات بانکی و ارزی ایران در دست «بانک انگلیس» است، که تقریباً در تمام شهرهای بزرگ کشور شعبه دایر کرده است. این بانک، که نام پرسروصدای «بانک شاهنشاهی» ایران را دارد، یک شرکت سهامی انگلیسی بیش نیست که به موجب امتیازنامهٔ ۳۰ ژانویهٔ سال ۱۸۹۹ با سرمایهٔ اصلی چهار میلیون لیرهٔ انگلیسی تأسیس شد، و از حق انحصاری چاپ و نشر اسکناس در ایران تا سال ۱۹۴۹ برخوردار است. درعین حال این بانک واسطهٔ اصلی در انعقاد قراردادهای قرضهٔ بین انگلیس و ایران بوده است و کنترل بر عوارض گمرکی جنوب ایران، که صرف پرداخت این قرضه‌ها می‌گردد، در دست اوست، ولی سیطرهٔ بانک شاهنشاهی تنها به این امور محدود نمی‌گردد. بانک هر لحظه در هر نقطهٔ کشور، به منظور سودجویی و احتکار، مظنهٔ ارزهای مختلف را ترقی و تنزل می‌دهد و در نتیجهٔ این امر به‌کرات تعداد زیادی از تجار بزرگ ایران به‌کلی مفلس و ورشکست شده‌اند.

دولت برای مبارزه با این منشأ شر و فساد و سروسامان دادن به مالیة کشور تدابیر جدی برای تأسیس یک بانک دولتی اتخاذ می‌کند و بدین منظور بانک استقراضی روس را، که از طرف جمهوری فدراتیف روسیه شوروی به ایران

واگذار شده (سال ۱۹۱۴، در آستانه جنگ، سرمایه این بانک برابر با بیست میلیون روبل طلا بود)، بر مبنای تازه‌ای تشکیل می‌دهد. و اما اینکه آیا این بانک خواهد توانست در آینده نزدیک با بانک انگلیس رقابت کند آینده نشان خواهد داد. ولی مسلم آن است که بانک انگلیس تا این لحظه قدرت انحصاری مطلق در کشور است.

بدین‌سان وضع ایران چه از لحاظ اقتصادی و چه مالی واقعاً یأس‌آور است. البته سبب پیدایش چنین وضعی تا حد زیادی سیاست استیلاگرانه انگلیس و روسیه تزاری است که هریک از این دو کشور به پیروی از چنین سیاستی کوشید مانع انکشاف صنایع محلی گردد تا سلطه انحصاری‌اش در بازارهای ایران محفوظ ماند. علاوه بر این، آنان به انحای گوناگون از واگذاری امتیاز ساختن راه‌آهن ایران به کشور ثالث ممانعت به عمل آوردند، و حتی خودشان نیز، از ترس اینکه مبدا طرف مقابل قوی گردد، نتوانستند این کار را آغاز سازند. ولی، با تمام این اوصاف، تقصیر اصلی به گردن حکومت شاه و همدستان او می‌باشد. همانا این باند حاکم است که پست‌های وزارت و ایالت را به منبع درآمدهای هنگفت برای تمول بیشتر خود مبدل کرده و از راه حراج و فروش بی‌شرمانه ثروت کشور به اجنبی‌ها، مملکت شیر و خورشید را به چنین روز سیاه و فقر بی‌سابقه‌ای کشانده است.

۴. جنبش اجتماعی

استثمار چندین ساله سیاسی و اقتصادی ایران از طرف دول بزرگ سرمایه‌داری اثرات عمیقی نه تنها بر زندگی اقتصادی کشور، بلکه بر تمامی روند مبارزه اجتماعی آن گذاشت. یکی از عمده‌ترین علل انقلاب سال ۱۹۰۷ در ایران و همچنین انقلاب سال ۱۹۰۸ در ترکیه عبارت از تمایل توده‌های مردم به نجات از نفوذ و تأثیر مخرب این دولت‌ها بود. در ایران نقش پیشقدم را در این زمینه روسیه وقت و انگلیس‌ها بازی می‌کردند. واضح است که بندوبست این دو قدرت پس از انقلاب سال ۱۹۰۷، یعنی موقعی که آنها دریافتند این جنبش نه تنها بر ضد استبداد شاه، بلکه علیه خود آنان نیز متوجه است، شدیدتر شد.

اگر خطر افتادن ایران به «چنگ» امپریالیست‌های خارجی نبود، این کشور به‌سختی به این زودی‌ها به فکر تغییر رژیم موجود می‌افتاد. از آنجا می‌توان پی برد که چرا رژیم تزاریسم، ضمن تماس و ارتباط کامل با انگلیس‌ها، با چنان قساوتی انقلاب اول ایران [انقلاب مشروطه] را سرکوب کرد و چندصد تن از برجسته‌ترین مجاهدان راه آزادی را مصلوب و اعدام نمود. جنگ داخلی که طی چند سال، ۱۹۰۷-۱۹۱۱، ادامه داشت و نائره‌اش ماهرانه با طلاهای روس و انگلیس مشتعل شده بود، سرانجام با تبعید محمدعلی شاه از ایران پایان یافت. از سال ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس، پس از انعقاد قرارداد تقسیم ایران به مناطق نفوذ سیاسی-اقتصادی (شمال، منطقه نفوذ روسیه، و جنوب، منطقه نفوذ انگلیس)، در مورد تمام مسائل مهم مشترکاً عمل می‌کردند. به همین دلیل هر دو دولت در سرکوب انقلاب ایران ذی‌نفع بودند. ولی علی‌رغم تمام تلاش‌های خود موفق نشدند جنبش رهایی‌بخش ملی را نابود سازند.

در سال ۱۹۱۲، در دوران تسلط ارتجاع‌ها و لجام‌گسیخته، که مجریانش نظامیان انگلیس و روس بودند، در گیلان جمعیتی به نام «اتحاد اسلام» با تعداد زیادی شعارهای اسلامی برای مبارزه با بیگانگان تشکیل شد. اندکی بعد میرزا کوچک خان هم به این جمعیت پیوست و به‌زودی در رأس آن قرار گرفت. نام و شهرت کوچک خان در سال ۱۹۲۰، هنگامی که او پس از طرد انگلیس‌ها

توسط قوای روسیه شوروی از گیلان در رشت جمهوری ایران را اعلام کرد و حکومت موقت را تشکیل داد، در سراسر ایران پیچید.

با وجود تمام محبوبیتی که گروه کوچک خان (جنگلی‌ها) در میان بورژوازی و قشرهای وسیع مردم داشت، مع ذلک وی نتوانست و توانایی آن را نداشت که پیکار آزادی‌بخش ملی ایران را به آخر برساند، همین‌قدر به این علت که خود کوچک خان درباره این وظیفه تصور باطلی داشت. او که در گذشته ملا بود، نه تنها خرافاتی بلکه شخصی با دید محدود نیز بود. بزرگ‌ترین اشتباه او و گروهش در آن بود که فکر می‌کردند می‌توانند نفوذ انگلیس‌ها و حکومت شاه را تا حد معینی با کمک مالکان «لیبرال»، یعنی همان کسانی که درست پشتیبان هم شاه و هم انگلیسی‌ها هستند، از بین برند. بر مبنای این فکر نادرست [او]، نه فقط [برای] کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، که در آن موقع [با] این نظر آشکارا مخالفت می‌کرد، سوءتفاهمات و مشاجرات سخت پیش آمد، بلکه در میان خود جنگلی‌ها^۱ نیز اختلافاتی روی داد که بعداً موجب انشعاب گروه شد. گروه دست چپ به ریاست احسان‌الله خان فائق شد و، با اتکا به دسته‌های مسلح، طرفداران کوچک خان را برکنار نمود (اواخر ژوئیه سال ۱۹۲۰) و حکومت جدید را تشکیل داد. این کشمکش‌های داخلی، که ماهرانه توسط عمال شاه دامن زده می‌شد، تأثیر شومی بر روند آتی حوادث گذاشت و هنگامی که کوچک خان بار دوم به مسند قدرت بازگشت، دیگر دیر بود. در اثر دسایس و توطئه چینی عمال شاه و ملاکان محلی، محیط خیانت و تسلیم‌طلبی عجیبی به وجود آمد، و با گرویدن خالو قربان^۲، یکی از هم‌زمان نزدیک کوچک خان، با واحد مسلح تحت فرماندهی خود به قشون شاه پایان یافت.

این خیانت بی‌سابقه سرنوشت انقلاب گیلان را از پیش تعیین کرد: خالو قربان

۱. چریک‌های کوچک خان در جنگل مخفی می‌شدند و به همین مناسبت آنها را جنگلی می‌نامند.

۲. خالو قربان از نزدیکان احسان‌الله خان جناح به اصطلاح چپ بود. خالو قربان پس از وساطت سفیر شوروی در تهران و کنسول آنان در رشت جنبش جنگل را ترک کرد و به شهرداری انزلی نیز گمارده شد. احسان‌الله خان نیز در اثر همین وساطت خانه‌نشین شد و بعداً به شوروی عزیمت کرد. میرزا برعکس، علی‌رغم وساطت مکرر نمایندگان شوروی، حاضر نشد با دولت مرکزی کنار آید. [توضیح ناشر] نگاه کنید به گزارش سفارت بریتانیا در تهران به وزارت خارجه آن کشور، سند شماره F0 E 293/285/34.

به‌عنوان یک جنگلی تمام راه‌های دخول و خروج این جنگل‌های بکر و انبوه را بلند بود. اندکی بعد از این واقعه، قوای مسلح کوچک‌خان شکست خوردند و سرتاسر گیلان دوباره به تصرف قشون شاه درآمد (اکتبر سال ۱۹۲۱). خود کوچک‌خان مدتی در کوه‌ها مخفی بود. بعد جسد او را که گویا منجمد شده بود (به روایات رسمی) یافتند و سر بریده‌اش را خود خالو قربان به‌عنوان پیشکش به شاهنشاه ایران به تهران برد. احسان‌الله‌خان مدتی پیش از این وقایع در اثر خیانت‌ها با رفقای نزدیکش به روسیه مهاجرت کرده بود. بقیه مجاهدین در نقاط مختلف ایران پراکنده شدند و حس نفرت و انزجار و روح پیکار با رژیم موجود را همراه خود بردند.

همزمان با این اوضاع و احوال، در آذربایجان، بخش دیگر ایران، نیز حوادث مشابهی رخ داد. شیخ محمد خیابانی (رهبر دموکرات) حکومت تبریز را تصرف کرد و علیه انگلیس‌ها و حکومت شاه مبارزه شدیدی را آغاز نمود. نهضت گسترش یافت و برخی از نواحی آذربایجان را فراگرفت. طی چند ماه (تابستان سال ۱۹۲۰) در تمام این نواحی حاکمیت عملاً در دست شیخ محمد و هواداران دموکرات او بود. دموکرات‌ها برای مبارزه موفقیت‌آمیزتر مجدانه دسته‌های فدایی تشکیل دادند. ولی فقدان کامل اعتبارات مالی و وسایل فنی مانع جدی در راه گسترش بیشتر جنبش شد. ملیون تبریز که از تمام ایران جدا مانده بودند در اواخر تابستان به دست والی شاه سرکوب شدند. والی آذربایجان با کمک نیروهای قزاق (ایرانی) چندصد نفر را توقیف کرد و در جریان یکی از زدوخوردها خود شیخ محمد خیابانی هم کشته شد.

یادآوری این نکته لازم است که در تمام این مبارزات علیه ملیون، چه در گیلان و چه در آذربایجان، انگلیس‌ها به‌ویژه از نظر کمک فنی و مالی نقش فعالی داشتند. و این مداخله خشم و نفرت مردم را نسبت به آنان شدیدتر می‌ساخت. مردم درک می‌کردند که آنها با سرکوب هرگونه جنبش انقلابی می‌خواهند قرارداد معروف انگلیس-ایران را به تصویب حکومت شاه برسانند. قراردادی که ایران را جزئاً و کلاً به زمامداران لندن می‌فروخت.

آنها با همان انرژی در خراسان و مازندران و کرمانشاه نیز «نظم و آرامش»

را مجدانه برقرار کردند. هر جا که مردم علیه رژیم منفور فنودالی به مبارزه برمی‌خاستند، انگلیس‌ها طلا و اسلحه و غالباً حتی قوای نظامی خود را به کار بردند و ملاکان ایرانی در ریشه‌کن‌ساختن هرگونه «آزاداندیشی» کمک کردند. ولی، صرف‌نظر از تمام این نیرنگ‌ها، وقتی آنها موفق نشدند قرارداد سال ۱۹۱۹ را به تصویب برسانند و موقعی که در عرض تمام سال ۱۹۲۰ هیچ کدام از دولت‌های مستعجل، که تقریباً هر ماه عوض می‌شدند، جرئت نکردند به چنین معامله‌نگینی تن در دهند و هنگامی که متقاعد شدند که پشتیبانی لاینقطع از فنودال‌های مرتجع فقط خشم و نفرت اهالی را نسبت به انگلیس فزون‌تر می‌سازد، آن وقت ناگهان چرخشی در روش آنان به سمت «همبستگی با انقلاب» شروع شد. این تغییر سمت به‌خصوص از آن جهت غیرمنتظره بود که انگلیس مدت‌ها به شاه تلقین می‌کرد که نواحی ناامن شمال را بگذارد و به جنوب منتقل شود. ضمناً به شاه وعده داد که او را از هرگونه خطر انقلاب مصون دارد. علت این تغییر سمت بهتر از همه در سخنرانی خود لرد چلمسفورد، نایب‌السلطنه سابق انگلیس در هندوستان، شرح داده شده است. وی ضمن سخنرانی خود در «انجمن تحقیقات آسیا» (روزنامه تایمز، مورخ ۱۹۲۱/۶/۱۶) گفت:

انگلستان در ایران اشتباهات عدیده‌ای مرتکب شد. نسبت به ایرانی‌ها برخورد خودخواهانه داشت و به افکار و روحیات اجتماعی آنان وقعی نمی‌گذاشت. علاوه بر این، انگلستان با عناصر مرتجع پیوند محکم برقرار کرد و تنها با اتکا به آنان موجب سلب اعتماد عمومی گردید. ایرانی‌ها دیدند که انگلیس فقط در فکر ارضای منافع خویش است و به‌هیچ‌وجه به ایران توجهی ندارد. قرارداد انگلیس و ایران منفور عام و از همان آغاز محکوم به شکست بود. اکنون در نتیجه همه اینها انگلیس منتهای درجه بدنام است و به‌کلی بی‌آبرو شده، حال آنکه انگلیس به‌عنوان بزرگ‌ترین دولت اسلامی می‌بایست نسبت به احتیاجات و روحیات عالم اسلامی توجه خاصی معطوف می‌داشت.

لرد کرزن نیز در پارلمان آن کشور مطالب مشابهی گفت. حال روشن می‌شود که چرا انگلیس در ایران سیاست «انقلابی» در پیش گرفت.

از این لحظه هرجا که جنبش چپ‌گرانه‌ای شروع می‌شود، انگلیس‌ها می‌کوشند به‌وسیلهٔ عمال صدیق خود رهبری آن را به چنگ بیاورند تا این جنبش به دست عناصر دارای روحیهٔ ضدانگلیسی نیفتد. چنین تلاش‌هایی در روزهای کودتای فوریه (اسفند) در تهران و در جریان حوادث خراسان در تابستان سال ۱۹۲۱ صورت گرفت. لکن این تاکتیک جدید نیز با عدم موفقیت روبه‌رو شد، زیرا ماهیت واقعی تمام این روش مزورانه یا به‌وسیلهٔ جراید و یا از طرق دیگر فاش می‌شد. در نتیجه عناصر انقلابی از جنبش دوری می‌جستند و چون جنبش از چارچوب این و یا آن ایالت خارج نمی‌شد، به‌سرعت به دست قوای نظامی شاه سرکوب می‌گردید. جراید ارتجاعی و روزنامه‌های وابسته به دولت اغلب به منظور اینکه رهبران جنبش را هرچه زودتر بی‌اعتبار سازند، عمداً چنین شایعاتی پخش می‌کردند و درعین حال بدین‌وسیله روحیهٔ واحدهای نظامی را که برای سرکوب قیام‌ها گسیل می‌شدند بالا می‌بردند و آنان را مبارزان ضد دسایس انگلیس و مجاهدان راه استقلال ایران قلمداد می‌کردند.

بزرگ‌ترین و درعین حال غیرمترقبه‌ترین نتیجهٔ تغییر سیاست انگلیس عبارت از آن است که انگلیس‌ها، چنان‌که بعداً خواهیم دید، دوستی و پشتیبانی بسیاری از ملاکان و خوانین را از دست دادند. آیا این اوضاع و احوال زیاد دوام خواهد آورد؟ دشوار است، ولی واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت. قضیه از کودتای فوریه (اسفند) آغاز گشت. دولت سپهدار، که توانایی حتی اصلاحات جزئی را نداشت، در مقابل ازهم‌پاشیدگی شیرازهٔ امور کشور عاجز و ناتوان ماند. عناصر رادیکال اصلاح‌طلب از همکاری با او امتناع ورزیدند. کشور دستخوش بحران مالی و اقتصادی سنگین بود. قزاق‌ها بیش از شش ماه موجب نگرته بودند. روحیهٔ انقلابی در همه‌جا بالا گرفته بود. در چنین اوضاع و احوالی در تهران کودتا روی داد، کودتایی که هدفش ایجاد تغییرات بنیادی در نظام اجتماعی-اقتصادی ایران بود.

وضع ظاهری کودتا بدین شکل بود: نیروهای قزاق پادگان قزوین به سوی تهران راه افتادند و ۲۱ فوریهٔ سال ۱۹۲۱ بدون برخورد با هیچ‌گونه مقاومتی پایتخت و کلیهٔ دوایر نظامیه و دیگر مراکز مهم را اشغال کردند. کاخ سلطنتی به محاصره

پاسداران تشریفاتی درآمد و قریب دویست تن از شخصیت‌های عالی‌رتبه که از فنودال‌های بزرگ بودند، من جمله تقریباً تمام اعضای دولت، توقیف شدند. فرمانفرما^۱ که مطمئن بود کودتا به نفع انگلیس‌ها صورت گرفته، نزد قزاق‌ها رفت و به عنوان اولین نفر مراتب آمادگی خود را برای خدمت به آنان ابراز داشت، ولی بلافاصله توقیف شد. متعاقب او سپه‌دار عین‌الدوله، سعدالدوله، شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز (فرزند فرمانفرما)، سالار لشکر (فرزند دوم فرمانفرما)، منتظم‌الملک، حشمت‌الدوله و دیگران بازداشت شدند. همه اینها ملاک و فنودال‌های ثروتمندند. از محبوسین غرامات بزرگی گرفته شد و وجوه آن صرف پرداخت مواجب سربازان قزاق و تأسیس صندوق ذخیره برای مصارف نظامی گردید. بازداشت‌ها و آشوب همگانی سه روز ادامه داشت. سرانجام ۲۵ فوریه فرمان شاه درباره انتصاب سید ضیاء‌الدین طباطبایی به سمت نخست‌وزیری صادر گشت. سید ضیاء‌الدین به‌نوبه خود اعلامیه‌ای انتشار داد که در تاریخ نهضت انقلابی ایران سند فوق‌العاده جالبی به شمار می‌رود.

مفاد اصلی اعلامیه سید ضیاء‌الدین از این قرار است: تفویض اراضی خالصه به دهقانان، اعلام حق زحمت‌کشان در تصاحب ثمره دسترنج خود، تدوین قوانین استیجاری عادلانه، اصلاح دوایر مالی و قضایی، استقرار انجمن‌های شهری، تشکیل ارتش ملی. در زمینه سیاست خارجی، اتخاذ خط‌مشی معطوف به محصول استقلال واقعی ایران به مثابه یک کشور دارای حق حاکمیت، ابطال کاپیتولاسیون، تجدید نظر در سلسله امتیازات، الغای قرارداد انگلیس-ایران و مناسبات دوستانه و شایسته با تمام همسایگان و به خصوص با روسیه اعلام می‌شد. ضمناً در اعلامیه گفته می‌شد:

چندصد نفر اعیان و اشراف درباری زمام امور کشور را دست خود قبضه کردند و مثل زالوها خون ملت را می‌مکند و آن را به مرحله فئای قطعی نزدیک می‌سازند ... باید به هر قیمتی شده تمام ادارات دولتی را از وجود مفت‌خوارانی که آنها را به مأوای خود مبدل کرده‌اند تصفیه نمود.

هویت شخصی سید ضیاءالدین به مثابه ناشر سابق روزنامه رعد، روزنامه طرفدار انگلیس، و مؤلف نشریه معروف قرارداد انگلیس و ایران یا عصر جدید در زندگی ایران^۱ که در آن به حمایت جدی از این قرارداد برخاست نمی توانست حس عدم اعتماد عناصر دموکرات و رادیکال را چه نسبت به خود او و چه نسبت به اقداماتش برنینگیزد. و این روش منفی محافل بورژوا-دموکرات به بهترین وجهی مورد استفاده ملاکان و فنودال های رنجیده خاطر و تحقیر شده، که در دقایق سخت و دشوار همچون تن واحدی به دفاع از حقوق و مزایای خود بر می خیزند، قرار گرفت. در اثر این مقاومت و «دفاع» جدی، حکومت سید ضیاء سقوط کرد و خود او در بغداد مخفی شد و اما تصدیق این مطلب که آیا انگلیس ها این کودتا را رهبری می کردند و آیا سید ضیاءالدین، چنان که در تهران می گفتند، با آنان در ارتباط بود بسیار دشوار است. گو اینکه در همان وقت روزنامه تایمز به علامت همبستگی با او چند مقاله نوشت. صرف نظر از صحت و سقم مطلب، برنامه حکومت سید ضیاء و تدابیری که او پیش بینی کرده بود تمام و کمال با منافع اقتصادی و سیاسی ایران مطابقت داشت. عقیده راسخ ما این است که فقط از راه این قبیل شیوه های جراحی یا از راه انقلاب ملی می توان کشور را به راه ترقی و تعالی انکشاف نیروهای مولد اقتصاد ملی سوق داد.^۲ اصلاحات جزئی که دموکرات ها می خواهند به وسیله آن ایران نوینی بسازند محققاً به هیچ جا نخواهد رسید.

این کودتا به روابط دوستانه فنودال های ایران با انگلیس که تا آن لحظه او را متحد خود در مبارزه به خاطر امتیازات طبقاتی خود می دانستند لطمه جدیدی

۱. این نشریه در بهار سال ۱۹۲۰ در باکو، موقعی که او نماینده مختار ایران در قفقاز بود، به روسی چاپ شد.

۲. ۲۶ فوریه، روزنامه ستاره ایران، چاپ تهران، به مناسبت سالگرد کودتا، مقاله پرچار و جنبالی زیر عنوان مقصر واقعی کودتا انتشار داد. در مقاله گفته می شد که نقشه کودتای کذایی با راهنمایی و مشورت شاهزاده نصرت الدوله (رفیق فعلی رئیس مجلس) در بغداد تنظیم شد و وی مأموریت داشت (لا بد از جانب انگلیس ها) که برای اجرای این نقشه به تهران بیاید. او قصد داشت شاه را سرنگون کند و پس از اعلام جمهوری خود رئیس جمهور شود، ولی سید ضیاء از بیم آنکه این ماجرا ایران را به مهلکه خواهد انداخت با کمک رضاخان، وزیر جنگ فعلی، او پیشدستی کرد و حکومت را به دست خود گرفت. ... روزنامه به مناسبت نشر این مقاله توقیف شد.

زد. اندکی بعد، هنگامی که مجلس دوره جدید، که سه چهارم نمایندگانش از طبقه مالک بودند، تشکیل شد، اولین کارش نشر بیانیه‌ای به امضای اکثریت نمایندگان مجلس بود. در این بیانیه، که در واقع اتهام‌نامه‌ای علیه «تمامی سیاست انگلیس» بود، نمایندگان شوریده حال بازداشت و حبس سید ضیاءالدین، نخست‌وزیر سابق، را که قبل از همه به طرف‌داری از انگلیس متهم بود طلب کردند و اعلام داشتند که ایران باید مستقلاً بدون مداخله هیچ دولت باختری پیشرفت نماید. جالب آن است که زیر این بیانیه امضای کسانی دیده می‌شد که در گذشته همیشه هوادار انگلیس بودند و تنها اکنون با آن مخالف شده بودند. حتی شاهزاده فیروز، وزیر اسبق امور خارجه، که یکی از بنیان اصلی قرارداد انگلیس و ایران (۱۹۱۹/۸/۹) و طرفدار جدی آن بود، زیر این بیانیه صحنه گذاشت. بدین سان سمت‌گیری انگلیس‌ها به سوی «انقلاب» ملاکان ایران را به طور جدی به هراس انداخت، ولی البته آنان را به عناصر انقلابی و رادیکال نزدیک نکرد.

پس از کودتای فوریه در تهران، قیام خراسان آغاز شد: محمدتقی‌خان، افسر ژاندارمری، که در زمان حکومت سید ضیاءالدین به سمت والی نظامی خراسان تعیین شده بود، از تحویل پست خود به صمصام‌السلطنه بختیاری استنکاف نمود. خان بختیاری از طرف حکومت تهران به سمت والی جدید خراسان تعیین شده بود. محمدتقی‌خان قیام کرد و ایالت خراسان را مستقل اعلام نمود. در اینجا نیز، همانند تهران، مالکان بزرگ توقیف شدند و مشمول غرامت گردیدند. حکومت تهران بی‌درنگ برای از بین بردن قیام دست به کار شد و قوای نظامی به آنجا گسیل داشت. روزنامه اتحاد، ناشر افکار مرتجعین (۵ سپتامبر ۱۹۲۱)، خبر داد که انگلیس‌ها مقادیر معتدله‌ای اسلحه و تجهیزات در اختیار قیام‌کنندگان گذاشتند و همه‌گونه به آنها کمک می‌کنند. ولی به طوری که از بیانیه محمدتقی‌خان خطاب به مردم ایران پیداست دشوار به نظر می‌رسد که از دستورات انگلیسی‌ها پیروی کرده باشد. ولی در حال این شایعات به کار او لطمه جدی زد و خیلی‌ها را از او دور ساخت. در پاییز سال ۱۹۲۱ قیام خراسان به دست نیروهای دولتی سرکوب شد و خود محمدتقی‌خان به قتل رسید.

هنوز چهار ماه از سرکوب قیام‌های گیلان و خراسان نگذشته بود و حکومت

تهران هنوز سرگرم این مسئله بود که چگونه به شورش اکراد به سرکردگی سیمیتقو، که با پشتیبانی جدی انگلیس‌ها خواستار استقلال کردستان هستند،^۱ پایان دهد که در آذربایجان قیام تازه‌ای برپا شد. لاهوتی‌خان^۲، افسر ژاندارمری، با واحد خود مرکب از قریب هزار نفر جبهه جنگ با اکراد را ترک نمود و رهسپار تبریز شد. شهر تبریز پس از چند ساعت نبرد تصرف شد و ادارات دولتی و تلگراف اشغال گردید. چنان‌که بعداً معلوم شد، مبارزه مردم تبریز را «تجددخواهان» رهبری می‌کردند (تجدد نام روزنامه‌ای بود که شیخ محمد خیابانی انتشار می‌داد. دموکرات‌ها پیرامون خیابانی گرد آمده بودند). ملیون آذربایجان نمی‌توانستند روی جنایت حکومت تهران که رهبرشان خیابانی را کشته بودند قلم عفو بکشند. به همین علت هیجان و غلیان آنها طی تمام این مدت لحظه‌ای فروکش نکرد. آنان با استفاده از فرصت، موقعی که از پادگان شهر فقط دویت-سیصد نفر باقی مانده بودند، حکومت را به دست گرفتند و امیدوار بودند که واحدهای ژاندارمری (حدود سیصد نفر) که در جبهه بودند به یاری آنان خواهند رسید. ولی این امید عبث و بیهوده بود. در ۸ فوریه سال ۱۹۲۲ تبریز از طرف قوای دولتی، که اکثریتشان را قزاق‌ها تشکیل می‌دادند، محاصره شد و پس از ده ساعت نبرد خونین قیام سرکوب شد. خود لاهوتی‌خان با گروه رفقاییش عقب‌نشینی کردند و بالاچار در خاک ارمنستان متوقف شدند. بدین ترتیب نهضت آزادی در ایران حتی یک دقیقه هم قطع نمی‌شود و لاینقطع گاهی اینجا و زمانی آنجا شراره قیام‌هایی که بی‌رحمانه سرکوب می‌شوند فروزان می‌گردد و طغیان و نارضایی از رژیم موجود به تدریج سرتاسر کشور را فرا می‌گیرد.

حال ببینیم کدام نیروهای اجتماعی یا طبقات اجتماعی در این قیام‌ها شرکت می‌کنند و آنها را تشکیل می‌دهند. قبل از هر سخن در مرحله انکشاف اقتصادی که اکنون ایران در آن قرار دارد، طبقات اجتماعی نتوانسته‌اند چنان‌که باید و شاید نظیر آنچه که در غرب وجود دارد تشکیل یابند. از این‌رو آرایش‌گیری طبقات

۱. انگلستان می‌خواهد کردستان را تحت قیمومت خود مستقل سازد تا از طرفی ایران و ترکیه را بیشتر ضعیف کند و از طرف دیگر پشت جبهه مطمئنی برای منابع نفت بین‌النهرین تأمین نماید.

۲. مقصود مازور لاهوتی (شاعر) است. [مترجم]

در اینجا با آهنگ خیلی بطنی و هماهنگ با انکشاف صنعت و تجارت پیش می‌رود. مقتدرترین طبقه چه از لحاظ اقتصادی و چه سیاسی طبقه مالک و اشراف زمین‌دار است، ولی این طبقه هیچ‌گونه سازمانی به مفهوم اروپایی ندارد. قدرت این طبقه به‌طور کلی در روابط شخصی و ملکی و در حاکمیت دولتی است که در دست آنان قرار دارد. ملاکان ایران برخلاف دیگر طبقات که وضع اقتصادی آنان تا این حد بارز مشخص نشده، دارای خودآگاهی طبقاتی حساسی بوده و هر روز که خطری از این و یا آن سو امتیازات و منافع مالی‌شان را تهدید می‌کند، با حداکثر انرژی همچون تن واحدی به دفاع از حقوق خود برمی‌خیزند. آنان می‌توانند خود را انگلوفیل و روسوفیل و ترکوفیل، وطن‌پرست و جمهوری‌خواه جلوه دهند فقط به این شرط که از منافع اقتصادی‌شان بهتر حراست شود.

و اما در مورد آنچه که [در خصوص] بورژوازی صنعتی وجود ندارد یا تقریباً وجود ندارد. بورژوازی تجاری کمابیش کثیرالعهده است، ولی او تاریخاً با رژیم فئودالی زیسته است، و می‌تواند با آن بسازد. البته این قشر بورژوازی اغلب در راه انقلاب نیز مبارزه می‌کند، اما در مورد سازمان‌دادن و به‌آخ‌رساندن آن مشکل که توانایی آن را داشته باشند.

بورژوازی ایران تا انقلاب سال ۱۹۰۶ هیچ‌گونه سازمان واقعی نداشت و از آن بی‌اطلاع بود. در آغاز انقلاب برای نخستین بار تشکیل حزب دموکرات ملی شروع شد. این حزب اعضای خود را به‌زور یا [با] خواهش و تمنا جمع می‌کرد و آن را وادار می‌ساخت که نام خود را در کتابچه مخصوصی ثبت کنند و به قرآن سوگند یاد کنند که اسرار تشکیلات را فاش نخواهند کرد. در پاره‌ای از ولایات دموکرات‌ها نامزدهای انتخاباتی خود را معرفی و انتخاب می‌کردند، ولی تاکنون هرگز موفق نگشته‌اند در مجلس اکثریت به دست آورند. علاوه بر این، آنها حتی یک کنگره هم تشکیل ندادند و در نتیجه فاقد کمیته مرکزی منتخب هستند. ایشان نتوانسته‌اند دستگاه تبلیغاتی خود را نیز تشکیل دهند. برنامه حزب آنان، که در

چهارده صفحه چاپ شده، از روز انتشار تاکنون حتی یک بار هم حک و اصلاح یا تکمیل نشده و حال آنکه این حزب چند بار دستخوش انشعاب گشته است.^۱

برای توصیف فساد داخلی این حزب، ما در اینجا قسمتی از بیانیه گروه انشعابی این حزب را، که خود را حزب «دموکرات‌های مستقل ایران» نامیده، نقل می‌کنیم. در این بیانیه که ۱۹ دسامبر ۱۹۲۱ منتشر شد، گفته می‌شود:

هم‌وطنان در لحظاتی که در کشور کابوس و وحشت حکم‌فرما بود و دست‌های خون‌آلود تبهکاران عهدشکن ملت ایران را خفه می‌کرد، زمانی که یورش اجنبی کم مانده بود با پشتیبانی اشرافیت ما به وقوع پیوندد و موقعی که دموکراسی جوان ایران زیر منگنه توان‌فرسا می‌نالید و از فرط شکنجه بی‌رمق شده بود...، در این هنگام اشرافیت مقتدر و متمول به دموکراسی اعلان جهاد داد، جهاد نه تنها به خاطر حفظ اشکال منسوخ فئودالیسم، بلکه برای آن هم که با کمک نیروی‌های اجنبی هرگونه حس وطن‌پرستی را در ما مسموم و معدوم سازد. اجنبی‌ها، به خاطر تحکیم سلطه خود در کشور ما، از هرگونه فرصتی استفاده کردند تا کلیه عناصر پلید و عهدشکن را با رشوه و تطمیع به سوی خود جلب کنند، عناصری که حاضرند برای تأمین منافع شخصی خود شرف و حیثیت و دموکراسی را به حراج بگذارند و کلاً و جزئاً آن را در بازارها و سالن‌های اشراف و نمایندگی‌های خارجی بفروشند و بدین طریق روح و ایدئال دموکراسی را که قبلاً لکه‌دار نشده بود ملوث سازند.

طی پنج سال اخیر، تمام دولت‌هایی که بر سر کار بودند به انحای مختلف نسبت به سازمان‌های ملی تضییق روا داشتند و حزب دموکرات را به فساد کشاندند. چنین وضعی تحمل‌ناپذیر بود... در این لحظه دشوار که فساد دهشتناک روح و احساسات هواخواهان ملت را زیر منگنه قرار می‌دهد، در لحظه‌ای که حیثیت سیاسی و اقتصادی ایران با سیاست

۱. زمانی این حزب به طرفداران تشکیلی، ضدتشکیلی و اعتدالیون، و یا صحیح‌تر به دست چپی‌ها، دست راستی‌ها و مرکزی‌ها تجزیه شده بود.

خارجی تصادم پیدا می‌کند و موقعی که دنیای متشنج و لگدمال‌شده غرب به ما امکان تنفس و آزادی بیان می‌دهد، حزب دموکرات‌های مستقل پس از تشکیل چند جلسه اعلام می‌دارد که مصمم است برنامه خود را اجرا کند. ما برای آنکه از آنها جدا شویم، خود را مستقل نامیدیم. ما با عزمی راسخ به سوی هدف خود پیش می‌رویم تا اینکه پرچم دموکراسی را در اهتزاز و پرافتخار نگاه داریم.

این بیانیه به نحوی بارز نشان می‌دهد که فساد و تلاشی حزب دموکرات معلول ورود عده کثیری از افراد منسوب به قشر اشرافیت به آن حزب بوده است، قشری که، علاوه بر این، به مراتب فعال‌تر از بورژوازی است. و اما اینکه آیا حزب مستقل دموکرات خواهد توانست یک سازمان واقعی، سازمانی که نه از بالا، چنان‌که این در ایران معمول است، بلکه از پایین تشکیل دهد و واقعاً پرچم دموکراسی را در اهتزاز نگه دارد، این را آینده نشان خواهد داد، ولی قدر مسلم آن است که حزب سابق دموکرات حتی به شکل کاریکاتور خود که در دوران اخیر خودنمایی می‌کرد دیگر وجود ندارد.

وضع حزب سوسیالیست، حزبی که اتحاد عناصر خرده‌بورژوازی و دفاع از منافع آنان را در سرلوحه فعالیت خود قرار داده بود، از این هم اسفناک‌تر است. این حزب هم علی‌الاصول روی کاغذ وجود دارد. حزب سوسیالیست چند بار تشکیل شد و به‌سان حزب دموکرات نه حتی یک کنگره داشت و نه کمیته مرکزی منتخب. تمام کارهای حزب از بالا انجام گرفته و می‌گیرد و ضمناً مرکز ابتکار عمل به‌تناوب گاهی به تبریز و زمانی تهران منتقل می‌شود. و در سایر ایالات اگر سازمان‌هایی هم وجود داشته باشند، فقط دستورات مرکز را اجرا می‌کنند، آن هم نه همیشه. این حزب در اثر ترکیب اجتماعی خود و نداشتن یک برنامه مشخص، دائماً در حال نوسان بین دموکرات‌ها و کمونیست‌هاست. در نقاطی که ترکیب اجتماعی حزب کمابیش پرولتری است، اعضای آن به کمونیست‌ها ملحق شده‌اند.

و اما حزب کمونیست ایران، که در مقایسه با احزاب دیگر یکپارچه‌تر و متشکل‌تر است، تاریخچه پیدایشش از این قرار است: پس از انقلاب فوریه

سال ۱۹۱۷ روسیه به ابتکار گروهی از کارگران ایران که در معادن نفت باکو کار می‌کردند حزب «عدالت» ایران تشکیل شد. این حزب که با فراکسیون بلشویک‌ها پیوند نزدیکی داشت بعداً خود را حزب کمونیست نامید. در طی سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹، حزب نفوذ شگرفی در میان کارگران ایرانی مقیم باکو به دست آورد و زمانی حدود شش هزار نفر عضو مخفی داشت. کمیته حزب «عدالت» اعضای خود را برای کارهای تبلیغاتی و تشکیلاتی به ایران می‌فرستاد و در آنجا حوزه‌های حزبی تشکیل می‌داد و مطبوعات خوبی ارسال می‌داشت. اندکی بعد در همه‌جا و نه تنها در قفقاز، بلکه در ترکستان نیز سازمان‌های مشابهی در میان کارگران ایرانی به وجود آمد.

ستم توان‌فرسای فئودالیسم از یک سو و افلاس دائمی پیشه‌وران و فقر روزافزون از سوی دیگر همه‌ساله ده‌ها هزار بازوی کارگری ارزان را از ایران روانه بازارهای کاربایی ماورای قفقاز و ترکستان می‌ساخت. به همین علت در این منطقه در اوایل سال ۱۹۱۸ حدود سیصد هزار کارگر ایرانی وجود داشتند که پیشروترین و آگاه‌ترین عناصر آنان حزب عدالت را تشکیل دادند. در ۲۳ ژوئن سال ۱۹۲۰، به ابتکار کمیته ایالتی حزب عدالت در ترکستان، کنگره حزب در شهر انزلی تشکیل شد، کنگره کمیته مرکزی حزب را انتخاب کرد و به آن مأموریت داد که پیش از هر چیز در خاک ایران فعالیت کند، سازمان‌های موجود در کشور را تقویت نماید و سازمان‌های تازه‌ای تشکیل دهد. و این وظیفه به‌خصوص از آن جهت اهمیت کسب می‌کرد که، مطابق تصویب‌نامه هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه، کلیه احزاب ملی کمونیست که در چارچوب جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه شوروی وجود داشتند می‌بایستی به عضویت حزب کمونیست روسیه درآیند.

حزبی که سابقه کار طولانی سازمانی نداشت، حزبی که در میانش کادر رفقای دارای آمادگی تئوریک کافی نبود، حزبی که در شرایط کشور عقب‌مانده نیمه‌مستعمره فعالیت می‌کرد، طبیعی است که نمی‌توانست به سرعت قوام یابد و روی پای خود بایستد. هیئت‌رہبری حزب، در اثر این نارسایی‌ها، خطاها و اشتباهات زیادی مرتکب شد که به منازعات داخلی و انشعاب منجر گردید. ولی

در آغاز سال ۱۹۲۲، پس از مداخله جدی کمیته اجراییه بین‌المللی کمونیست، تمام این مشاجرات فرساینده از بین رفت.

لیکن اگر حزب در مسائل سازمانی اشتباهات زیادی مرتکب شد، در عوض در مسائل اصولی و حل وظایفی که در مقابلش قرار داشت روش کاملاً درستی در پیش گرفت. در کنگره حزب در انزلی ابراز نگرانی شده بود از اینکه کوچک [میرزا] قصد دارد انقلاب بورژوا-دموکراتیک را با جلب خوانین و مالکان مختلف و فئودال‌های بزرگ به سوی خود به انجام رساند و در توجیه این مشی خود دلیل می‌آورد که در مبارزه علیه شاه و انگلیس‌ها باید تمام ملت را متحد ساخت. بدیهی است که حزب کمونیست نمی‌توانست از این تاکتیک پشتیبانی کند، زیرا خوب درک می‌کرد که هرگونه انقلاب در کشور عقب‌مانده فلاحی مادام که ستم فئودالیسم در آن ریشه‌کن نشده و میلیون‌ها رعیت از قید بندگی رهایی نیافته‌اند محکوم به شکست و نابودی است. رهایی دهقانان با کمک همان فئودال‌ها طبعاً خیال خامی بود که حزب می‌بایستی با آن مبارزه جدی می‌کرد. تاریخ صحت این نگرانی را نشان داد. کوچک‌خان به‌خصوص قربانی خوش‌باوری خود نسبت به همین ملاکان و فئودال‌های «لیبرال» شد و در عین حال وجهه خود را میان توده‌های وسیع دهقانان از دست داد.

در حال حاضر حزب کمونیست به حد کافی قوی شده. در ماه مه سال ۱۹۲۲ قریب ۱۵۰۰ نفر عضو داشت. پیدایش و توسعه اتحادیه‌های صنفی نیز که تازگی آغاز گشته‌اند، برای جنبش اجتماعی حائز اهمیت فراوان می‌باشد. در کشور عقب‌مانده‌ای نظیر ایران، که در آن فئودالیسم هنوز به‌هیچ‌وجه از بین نرفته، در کشوری که از خلال روابط اقتصادی چهره حیوانی سرمایه‌تجاری و رباخواری نمایان می‌گردد، طبعاً جنبش سندیکایی نمی‌توانست به موفقیت‌هایی که در کشورهای سرمایه‌داری در این زمینه حاصل شده است نایل گردد. گذشته از این، حالت جنینی صنعت از یک سو و عقب‌ماندگی سیاسی مردم زحمت‌کش از سوی دیگر امکان فعالیت وسیع در این زمینه را منتفی می‌کرد.

کوشش‌های اولیه برای تشکیل اتحادیه‌ها در ایران از سال ۱۹۰۶ یعنی از

مرحله انقلاب اول آغاز شد. در آن موقع کارگران چاپخانه‌های تهران که زیر نفوذ شدید دموکرات‌ها قرار داشتند اتحادیه‌های خود را تشکیل دادند. ولی بعداً موقعی که ارتجاع تسلط یافت، و هنگامی که حزب دموکرات تغییر ماهیت داد و پیشوایانش پس از رسیدن به پست‌های وزارت مدافع جدی تاج و تخت شاه شدند، این اتحادیه بدون اینکه به موفقیت چشمگیری برسد منحل شد. این وضع تا سال ۱۹۱۸ ادامه یافت، سالی که قحطی بی‌سابقه تقریباً سراسر نواحی شمال ایران را فرا گرفته بود و صدها و هزاران نفر از گرسنگی تلف می‌شدند و گرانی دائم‌التزاید خواربار توده‌های وسیع کارگران و زحمت‌کشان را به مرگ از گرسنگی تهدید می‌کرد. این بار نیز کارگران چاپخانه‌های تهران پیشقدم شده و اتحادیه صنفی خود را تشکیل دادند. آنان بعد از چند اعتصاب دولت را وادار ساختند که لایحه قرارداد دسته‌جمعی را، که توسط خود آنان تنظیم شده بود و روابط متقابل کارگران و کارفرمایان را معین می‌کرد، تصدیق نماید. ضمناً تا حدی وضع اقتصادی خود را بهبود بخشیدند. در این قرارداد، هشت ساعت کار روزانه، سیستم پرداخت اضافه‌کار، بهبود شرایط بهداشتی در مطبعه‌ها و غیره مقرر شد.

این موفقیت نسبتاً بزرگ کارگران چاپخانه‌ها روحیه کارگران دیگر رشته‌ها را فوق‌العاده بالا برد، به طوری که آنها نیز به تدریج دست به تشکیل اتحادیه‌های خود زدند.

تا اول ژانویه سال ۱۹۲۲ وضع اتحادیه‌های صنفی تهران به شرح زیر بود:

۱. اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها: ۱۸۰ نفر

۲. بزازها: ۳۵۰ نفر

۳. نانوایان: ۳۰۰۰ نفر

۴. کارمندان تجارتخانه‌ها: ۲۵۰ نفر

۵. نامه‌رسانان (پستخانه): ۹۰ نفر

۶. تلگرافچی‌های تهران: ۲۰۰ نفر

۷. تلگرافچی‌های تمام ایران: ۲۰۰۰ نفر

۸. کفاشان: ۳۰۰ نفر

۹. خیاطان: ۲۰۰۰ نفر

۱۰. یراق‌بافان: ۱۵۰ نفر

در سال ۱۹۲۰ برای رهبری عمومی و امور تعلیماتی و همچنین برای تشکیل اتحادیه‌های تازه شورای اتحادیه‌های تهران تشکیل شد که در آن از هر اتحادیه سه نفر نماینده منتخب شرکت دارند. بدین ترتیب، در اوایل سال ۱۹۲۲، تمام اتحادیه‌های مذکور با قریب ده هزار عضو، که بیست درصد تعداد کل کارگران تهران را تشکیل می‌دهند، به شورای اتحادیه‌ها ملحق شدند.

به‌زودی شهرهای ایالات نیز از تهران سرمشق گرفتند و در این شهرها به‌استثنای تبریز اتحادیه‌هایی نظیر تهران تشکیل شد. اکنون در ایران مجموعاً حدود بیست هزار نفر کارگر و کارمند عضو اتحادیه‌های صنفی هستند.

اتحادیه‌های ایران با اینکه تازه تشکیل شده‌اند طی شش ماه آخر سال ۱۹۲۱ به چند اعتصاب موفقیت‌آمیز دست زدند، نظیر اعتصاب کارگران نانوايي‌های تهران، کارگران چاپخانه‌ها، سقط‌فروشی‌ها، کارمندان و کارگران پست و در انزلی اعتصاب کارگران پست و غیره. تمام این اعتصابات جنبه صرفاً اقتصادی داشت. فقط اعتصاب معلمان مدارس ملی در ژانویه سال ۱۹۲۲، که ۲۱ روز طول کشید، سرانجام به‌صورت تظاهرات سیاسی درآمد و موجب سقوط کابینه قوام‌السلطنه گشت. بدین ترتیب اتحادیه‌های صنفی رفته‌رفته نقش چشمگیری در صحنه سیاسی ایران بازی می‌کنند. اتحادیه‌ها یک دفتر مرکزی نیز دارند که در نوامبر سال ۱۹۲۲ تأسیس شده و جزء اتحادیه‌های سرخ انترناسیونال مسکو می‌باشد.

برای ترسیم دورنمای آتی جنبش کارگری در ایران و نشان‌دادن آن رشته‌های تولیدی که کارگران‌شان به عضویت اتحادیه‌ها درمی‌آیند جدول زیر را می‌آوریم. البته در این جدول فقط کارگاه‌ها و مؤسسات تبریز و تعداد کارگران آنها در اوایل سال ۱۹۲۲ نشان داده شده، ولی نمونه مشخصی برای سایر شهرهای ایران نیز هست.

نوع تولید	تعداد کارگاه یا مؤسسه	تعداد کارگران
فرش بافی	۱۷۵	۲۶۲۵
نخ‌ریسی	۱	۱۵۰
بافندگی (فاستونی)	۲	۲۰۰
بافندگی (عبا)	۱۰	۱۰۰
بافندگی (WBP)	۲۰	۱۰۰
بافندگی (شال)	۳۰	۱۸۰
ظروف چینی بدلی	۱۰	۵۰
چاپخانه	۸	۱۲۰
باسمه	۷	۳۵
دخانیات	۳۰	۳۰۰
پاپیروس‌سازی	۵	۵۰
آجرپزی	۵	۵۰
باروت‌سازی	۳	۳۰
دوشاب	۲۰	۱۰۰
رنگرزی	۴۰	۲۰۰
صابون‌پزی	۱۰	۶۰
آهن‌گذاری و گچ‌پزی	۵	۵۰
جمع	۲۸۱ ^۱	۴۴۰۰

۱. جمع عددهای این ستون ۳۸۱ می‌شود.

به این فهرست باید کارگاه‌های زیر را افزود:

۴۶۸۰	۱۰۹۰	۱. کارگاه‌های کوچک صنعتگری، نظیر آهنگری، ریخته‌گری، چلنگری، جوراب‌بافی، نانوايي، کفاشي و غيره
۱۹۴۲	۴۷۰	۲. ساير کارگاه‌های پیشه‌وري: دباغي، سراجي، سلما ني و مواد غذايي
۳۸۶۵	۱۸۶۵	۳. مؤسسات بازرگاني و بنگاه‌های معاملاتي
۵۵۲۵		۴. تعداد مغني‌ها، سقاها، سنگ‌تراش‌ها، باربرها و غيره
۵۳۰		۵. در ادارات و مؤسسات دولتي
۲۰۰۰		۶. کارگران ساير جزف، دلال‌ها، ارايه‌چي‌ها، باغبان‌ها و غيره

بدین ترتیب تعداد افراد مزدبگیر در تبریز برابر با ۲۲۹۴۲ نفر است و اگر خدمتکاران منازل و بیکاران را، که تعدادشان در ایام اخیر به علت بحران اقتصادی افزایش یافته، بر این رقم علاوه کنیم، آن وقت رقم کل به حدود سی هزار نفر خواهد رسید. تبریز از بسیاری لحاظ یک نمونه کامل برای سایر شهرهای بزرگ ایران مثلاً اصفهان، شیراز، کرمان، یزد، تا حدی رشت، مشهد، قزوین و غیره به شمار می‌رود. و اما درباره تهران باید خاطرنشان نمود که طبق آخرین آمار در اینجا تعداد افراد مزدبگیر پنجاه هزار نفر است.

بهره‌کشی و استثمار در این کارگاه‌ها و مؤسسات واقعاً وحشتناک است. تقریباً هیچ قانونی درباره مدت کار روزانه وجود ندارد و به همین سبب هر کارفرمایی

هرطور که دلش بخواهد با کارگران خود رفتار می کند. به خصوص صاحبان کارگاه های کوچک بیداد می کنند. در این کارگاه ها یازده-دوازده ساعت کار روزانه یک امر عادی محسوب می شود. استثمار در کارگاه های قالی بافی، که کارفرمایان به معنای واقعی کلمه عرق زنان و کودکان را در می آورند، وحشتناک است. مدت کار روزانه در این کارگاه ها از ده الی دوازده ساعت است. ضمناً خردسالان درست به اندازه بزرگسالان کار می کنند و پذیرش یا اخراج کارگران مطلقاً وابسته به رأی مدیر کارگاه است.

برای نمونه تصویب نامه لازم الاجرای دولت در مورد مقررات کار در کارگاه های قالی بافی کرمان را در اینجا نقل می کنیم. به این مناسبت تلگرام زیر از کرمان به تهران فرستاده شد:

۱۰ دسامبر سال ۱۹۲۱ ما صاحبان کارگاه های قالی بافی، مطابق دستور دولت، در حضور والی، تعهدات زیر را در کلیه کارخانه ها و کارگاه ها، اعم از اینکه به کارفرمایان ایرانی متعلق باشند یا اتباع خارجی، به عهده می گیریم: ۱. به هیچ عنوان به کار اجباری متوسل نشویم و شرایط استخدام را براساس توافق متقابل طرفین منعقد کنیم، ۲. شرایط قرارداد پس از حاکم شرع بایستی توسط مدیر کارخانه در شعبه وزارت فواید عامه به ثبت برسد و در آنجا نیز تصدیق شود، ۳. کلیه کترات هایی که تا ۱۳ مارس امسال (اول حمل) منعقد شده اند ملغاً محسوب می شوند و کترات هایی که بعد از این تاریخ منعقد شده بایستی مطابق بند ۲ این تعهدنامه برای ثبت به اداره فواید عامه تسلیم شوند، ۴. مدت کار تمام کارگران و افرادی که در تولید شاغل هستند در تمام فصول سال هشت ساعت تعیین می شود، ۵. پسر بچه هایی که در تولید کار می کنند نباید سنشان کمتر از هشت سال و دختر بچه ها کمتر از ده سال باشد، ۶. کارفرمایانی که استطاعت مالی دارند باید مؤسسه خود را تجدید ساختمان کنند و آنهایی که استطاعت مالی ندارند باید در حد امکان خود موافق دستوارت نمایندگان نظارت صحی این کار را انجام دهند، ۷. از این تاریخ تا ۱۳ مارس سال آینده که مسئله پاداش کارگران به طور

نهایی مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت، میزان پاداش کارگران پنج درصد افزایش می‌یابد، ۸. کارگاه‌ها باید روزهای جمعه و اعیاد تعطیل شوند، ۹. کارگاه‌های زنان و مردان باید از هم مجزا باشند، ۱۰. جمعیت قالی‌بافان موظف به اجرای مقررات مذکور بوده و در صورت تخلف به بازخواست جلب خواهد شد. تفتیش و نظارت بهداشتی بر کارگاه‌ها به عهدهٔ دکتر احیاءالملک محول می‌شود.

ما تعمداً متن کامل این سند را آوردیم تا نشان دهیم که کارگر ایرانی و عائلهٔ او در چه شرایط دوزخی زندگی و کار می‌کند. از متن قرارداد پیداست که در کرمان نه تنها کار طویل‌المدت معمول است، نه تنها ابتدایی‌ترین شرایط بهداشتی و تعطیل در هفته وجود نداشت و نه تنها استثمار کودکان شش‌ساله رواج داشت، بلکه کار اجباری هم مرسوم بود، یعنی کارگر درواقع به صورت سرف و بردهٔ ارباب خود درمی‌آمد. اصولاً تنها خود واقعیت مداخلهٔ حکومت تهران در این کار نشان می‌دهد که وضع کارگران کرمان تا چه حد شاق و توان‌فرسا بوده است.

باید متذکر شد که این استثمار بی‌رحمانه تنها منحصر به کرمان نبوده، بلکه در خراسان، کاشان، آذربایجان، سلطان‌آباد (اراک)، فارس و همه جا و هر جا که قالی‌بافی دایر است چنین استثمار و وجود دارد. در کارگاه‌های قالی‌بافی به طور کلی زنان و کودکان کار می‌کنند. کار از طلوع آفتاب شروع می‌شود و تا غروب (۱۳-۱۴ ساعت) ادامه دارد. کودکان خردسال از شش سال به بالا به کار پذیرفته می‌شوند. دختران از شش تا دوازده سال از دو تا ۲۵ شاهی در روز مزد می‌گیرند. دختران از چهارده سال به بالا اگر بتوانند مستقل کار کنند و دیگران را تعلیم دهند، از پانزده تا سی شاهی در روز مزد می‌گیرند. خوراک معمولی آنان فقط نان و آب است و اگر گرانی یا قحطی شروع شود، مرگ‌ومیر در میان آنان با سرعت برق‌آسا افزایش می‌یابد. چنین است نحوهٔ تولید آن قالی‌های نفیس و زیبایی که در ایران و خارجه زینت‌بخش بهترین کاخ‌ها و سالن‌های بورژواهاست.^۱

بدین سان، در مقابل اتحادیه‌های ایران، میدان فعالیت مساعدی برای نجات

۱. تا شروع جنگ، ایران همه‌ساله قریب ده میلیون روبل طلا فرش صادر می‌کرد.

هزار کارگر زن و مرد از استعمار دهشتناک و بالابردن سطح زندگی اقتصادی و فرهنگی آنان گشوده می‌شود. البته اگر زمام حکومت در دست خود کارگران می‌بود، آسان‌تر می‌شد به این هدف نایل آمد. ولی منافع نه تنها کارگران، بلکه دهقانان نیز حکم می‌کند که قبل از هر چیز بقایای فئودالیسم ریشه‌کن شود و در شرایط موجود، با استفاده از پشتیبانی عناصر بورژوا-دموکرات کشور، می‌توان و باید این کار را انجام داد. همزمان با این کار ما باید سازمان‌های خود را مستحکم و نیرومند سازیم، زیرا در جریان پیکار تا آخرین دقیقه شکل و یکپارچگی طبقه مبارز به خاطر آزادی خود به صورت عامل قاطعی برای تمام روند آتی انقلاب درمی‌آید.

موقعیت زن ایرانی^۱

در میان کشورهای اسلامی، ایران را می‌توان از لحاظ استثمار و انقیاد زنان در مقام نخست به شمار آورد. موافق فرامین پیغمبر [پس اسلام]، هر مرد مؤمن می‌تواند تا «چهار زن مشروع» [عقدی] و بنا بر میلش تعدادی زن نامشروع [صیغه] اختیار کند.

شاهزادگان و زمین‌داران توانگر و غیره چون پیروان وفادار اسلام از این قوانین حداکثر استفاده را برده‌اند و نادر نبوده‌اند مواردی که تعداد زنان شاهزاده یا سلطانی به صد، دویست یا حتی سیصد بالغ گشته است. اما هنگامی که به دنبال انکشاف مناسبات سرمایه‌داری محصولات کشاورزی در بازار ارزش معینی یافتند و تجملات، به سبک اروپایی، امکانات مالی کلانی را می‌طلبید، بی‌حاصلی [پس نگهداری] گله‌ای از زنان خود را بر زمین‌دار ایرانی آشکار ساخت. نتایج بحران اقتصادی گسترش‌یابنده پس از جنگ [جهانی اول]، به‌ویژه برای طبقات متوسط، مانع از آن شد که از حق تعدد زوجات استفاده گردد. برای اهالی

۱. منبع:

"Die Stellung der persischen Frau", Inprekorr, No.78, 27 Mai 1922; seite 591.

زحمت‌کش ایران حتی یک زن نیز جزو تجملات به حساب می‌آید. این امر به آنجا انجامیده است که در ایران فحشا کمتر از کشورهای اروپایی شکوفان نباشد. در این رابطه، به‌سختی می‌توان تهران امروزی [۱۳۰۱] را از پایتخت‌های اروپایی عقب دانست. طبیعتاً استثمار و انقیاد زنان هم‌زمان با این گسترش می‌یابد.

در شهرهای تهران و تبریز، اگر نخواستیم از توانگران سخنی به میان آوریم، غالباً به خانواده‌های متوسط‌الحالی بر می‌خوریم که در مقابل پرداخت چند قران دو یا سه خدمتکار استخدام می‌کنند. هیئت خدمتکاران یکی از زمین‌داران بزرگ در تهران به چهارصد تن بالغ می‌شود که نیمی از آنان از زنانند. در کشتزارهای برنج، تنباکو و غیره زنان روزانه دوازده ساعت کار می‌کنند و در مقابل آن دستمزد محنت‌بار و ناچیزی دریافت می‌دارند.

در زمینه‌های سیاسی-حقوقی موقعیت زن باز هم وخیم‌تر است. بنا بر مقررات حاکم، وی تقریباً برده شوهر است که می‌تواند در هر لحظه‌ای که بخواهد او را از خانه بیرون راند. لکن قوانین مقدس اسلام مانع از آن می‌شود که زن ایرانی شوهرش را بدون رضایت وی ترک گوید. این مخلوق بدبخت دیگر اجازه ندارد با صورت ناپوشیده به جهان نظر افکند، زیرا طبق قوانین حاکم وی از این سن به بعد می‌تواند به عقد درآید. نپوشیدن نقاب [رو بند] مستوجب جرایم نظمیه است. تنها در پایتخت است که مقررات در این رابطه به‌اشد به‌مورد اجرا گذاشته نمی‌شوند.

در ایران آموزش زنان نیز از سطحی عالی برخوردار نیست. به‌استثنای پایتخت، به‌ندرت مدرسه دخترانه خوبی می‌توان یافت. دختران تا سن ده یا یازده‌سالگی به مدارس مذهبی [مکتب] می‌روند و در آنجا به همان سبک مرسوم هزارساله به قرائت و آموختن قرآن می‌پردازند.

دختران این مدارس را زمانی ترک می‌گویند که هنوز کاملاً بی‌سوادند. تنها در تهران و دوسه شهر دیگر است که چند دبستان نسبتاً خوب برای دختران موجود است. مدارس میسیون‌های [مذهبی] فرانسوی و امریکایی، که در بسیاری از شهرهای بزرگ یافت می‌شوند، به‌مراتب بهترند. در این مدارس جوانان دست‌کم دروس زبان‌های فرانسه و انگلیسی را با هم در کلاس‌های مختلط می‌آموزند.

بسیاری از زنان که به این مدارس رفته‌اند نمی‌توانند با بردگی که به ایشان تحمیل شده است سازگاری داشته باشند. زنان تهران به منظور مجتمع‌ساختن خود و سایر زنان ناراضی چندین بار از دولت خواسته‌اند که در راه خروج بی‌حجاب آنان سنگ‌اندازی نشود. مع‌الوصف دولت فنودال-مرتجع، با تکیه به ممنوعیت [صادر از جانب] علمای اسلامی سرسختانه این تقاضا را رد می‌کند. [به] این امر هم اکتفا نشده است. در پاییز گذشته مجلهٔ نسبتاً محبوب زنان، عالم زنان، را که غالباً زنان پیشرو تهران تنظیم و منتشر می‌ساختند، توقیف کرد. جالب است که در توقیف این مجله اتحادیهٔ اجتماعیون اسلامی، که می‌خواهند سوسیالیسم را بنا بر اصول قرآن محمدی تحقق بخشند، دست داشت. پس از مدتی، زنان بار دیگر هفته‌نامهٔ تازه‌ای به نام لسان زنان منتشر ساختند که به شکرانهٔ تغییر کابینه فعلاً برقرار است. نشریات مشابهی در شهرستان‌ها منتشر می‌شود.^۱ ولی همهٔ آنها تحت پیگرد دائمی مقامات دولتی قرار دارند. این جنبش [زنان متعلق به] محافل توانگر را در بر می‌گیرد. عناصر پرولتری در حال حاضر در آن شرکتی ندارند. رهایی نهایی زنان ایران از هرگونه بردگی را تنها انقلاب پرولتری جهانی میسر خواهد ساخت.

سلطان‌زاده، ترجمهٔ میم شین از آلمانی

۱. مقصود رفیق سلطان‌زاده پیک سعادت رشت است که خانم روشنگر نوع‌دوست، مؤسس مدرسهٔ سعادت رشت، منتشر می‌ساخت، و زنان ایران خانم صدیقه دولت‌آبادی در اصفهان، و نیز زنان ایران منتشرهٔ خانم شهناز آزاد است که، در اثر حمله به دولت در نشریهٔ خود، حتی به زندان افکنده شد.

جنبش سندیکایی در ایران^۱

در کشورهای عقب افتاده‌ای چون ایران، که در آن فنودالیسم هنوز ریشه‌کن نگشته است، در کشوری که قشر ارتجاعی مالکین ارضی به حمایت روحانیون نادان سیادت می‌کنند، در کشوری که سرمایه‌دار و رباخوار درنده بر اعماق مناسبات اقتصادی سایه افکنده است، در چنین کشوری جنبش سندیکایی مطمئناً نمی‌توانست به درجه انکشاف برابر آنچه در سایر کشورهای سرمایه‌داری حاکم است برسد. از جانب دیگر، حالت ابتدایی صنایع از یک سو و نادانی سیاسی توده‌های زحمت‌کش از سوی دیگر اجازه نمی‌داد که در قلمرو سندیکایی کار فعالی انجام پذیرد.

نخستین کوشش‌ها برای سازماندهی سندیکایی در ایران به سال ۱۹۰۶ در زمان نخستین انقلاب [جنبش مشروطه]، هنگامی که کارگران چاپخانه‌های تهران تحت نفوذ نیرومند حزب دموکرات نخستین اتحادیه خود را ایجاد کردند، انجام گرفت. بعدها هنگامی که ارتجاع در سرکوب بیداد می‌کرد و حزب دموکرات انحطاط یافت، هنگامی که رهبران آن با تحصیل مقام وزارت به محافظین باوفای

1. L'Internationale Syndicale Rouge: Avril-Mai 1922.

تاج و تخت ایران بدل گشتند، این سندیکا بدون آنکه نتایج جدی کسب کرده باشد منحل گشت. این وضع بدون تغییر تا سال ۱۹۱۸ هنگامی که سراسر شمال ایران را قحطی شدیدی فراگرفت و مرگ صدها هزار نفر را موجب گشت، و گرانی زندگی روزافزون توده‌های وسیعی را تهدید می‌کرد، دوام یافت.

در این هنگام است که کارگران چاپخانه‌ها اقدام به سازمان دادن افراد طبقه خود نمودند. اینان، پس از اقدام به چند اعتصاب، دولت را مجبور ساختند بر قرارداد دسته‌جمعی که تنظیم کرده بودند و مناسبات بین کارگران و کارفرما را تعیین می‌کرد صحنه بگذارد. ایشان همچنین موفق گشتند بهبودی چندی را در وضع اقتصادی‌شان تحصیل کنند. این قرارداد روزی هشت ساعت کار، مقررات استخدام و اخراج کارگران و نرخ اضافه‌کار را معین ساخت و بهبود وضع بهداشتی کار در چاپخانه و غیره را مطالبه کرد.

این موفقیت نسبتاً قابل ملاحظه کارگران چاپخانه‌ها روحیه کارگران حرف دیگر را که سازمان دهی سندیکاهای خود را آغاز نمودند به مقدار قابل ملاحظه‌ای ارتقا داد. اتحادیه کارگران نانوائی‌ها (خبازان)، کارگران دست‌بافی‌ها، و پست و تلگراف و تلفن و بالاخره اتحادیه کارگران کفاشی‌ها یکی پس از دیگری تأسیس شدند.

شورای اتحادیه‌های تهران به سال ۱۹۲۰ تشکیل گردید و وظیفه یافت اتحادیه‌های کارگری را رهبری کند، آموزش دهد و اتحادیه‌های جدیدی را سازمان دهد. این شورا از سه نماینده از هر اتحادیه تشکیل می‌شد.

در آغاز ۱۹۲۲ ده سندیکای با ده هزار عضو کارگر، یعنی بیست درصد از کل کارگران تهران، در شورای سندیکایی عضویت داشتند. به غیر از سندیکای فوق‌الذکر، چندین سازمان کارگری دیگر نیز در شرف تشکیل بود، چون سندیکای داروسازان و کارگران تراموا و غیره.

نمونه تهران به زودی از طرف چند شهرستان دنبال شد. دو سال پیش، در تبریز اتحادیه‌ای از کارگران به نام «حزب کارگر» [حزب کارگران] تشکیل گردید.

این سازمان بسیاری از ویژگی‌های خاورزمین را با برجستگی زیادی منعکس می‌سازد. باین همه، موافق نظامنامه این «حزب کارگری»، تنها کسانی می‌توانند

به عضویت آن درآیند که از استثمار دیگران زندگی نمی‌کنند. در اواخر ۱۹۲۱ این سازمان در حدود سه هزار عضو داشت، ولی نفوذ آن به حد اعضایش محدود نمی‌گشت. در تبریز، همچون در سایر شهرهای بزرگ خاورزمین، کاسب‌کاران و صنعتگران بخش مهمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند. قانون اسلام تجارت را حرفه‌ای محترم (وزین) می‌شمرد. هر مؤمن نیکی با اشتیاق به تجارتی مشغول می‌شود. در مرکز شهر دالان‌های آجرین نوعی سرا، با ورودی و خروجی به همه جهات شهر، ساخته شده‌اند. در اینجا، در مغازه‌های کوچک اجاره‌ای، کاسب‌کاران کوچک مانند قنادان، کفاشان، زرگران، و غیره لول می‌زنند (مملوند). هر حرفه‌ای بخش معینی از این سرای عظیم را که «بازار» نام دارد اشغال می‌کند. بازار تبریز هفده هزار مغازه، انبار، کارگاه و غیره دارد که از آن ۱۳۰۰ به مالکان کوچک که هم‌نوعان خود را به مثابه کارگر نمی‌کنند و از منافع تجاری امرار معاش می‌کنند^۱ تعلق دارد. اینان با استفاده از موقعیت انحصاری خویش به‌طور نوبتی کرایه مغازه‌ها را افزایش می‌دهند و برخی اوقات آن را تا حد نرخ مسخره‌ای بالا می‌برند. نتایج چنین روشی به هنگام بحران تجاری پس از جنگ [جهانی اول]، بحرانی که به شمال ایران، که منحصراً از طریق تجارت با روسیه زیست می‌کرد، بیشتر از هر جای دیگر لطمه وارد ساخت، هرچه بیشتر محسوس می‌گردید.

اتحادیه تبریز (حزب کارگری)، به منظور تشدید تضاد بین مالکین بزرگ و صاحبان مغازه‌های کوچک بازار، تصمیم گرفت اینان را برحسب حرفه‌شان متشکل سازد. جلسه نمایندگان حرفه دفتر عمومی انتخاب نمود که مسائل مهم را در توافق با دفتر اتحادیه تبریز حل می‌نمود. بدین سان نه تنها رهبری ایدئولوژیک، بلکه همچنین رهبری عملی این سازمان وسیع، که به دور خود بیش از دوازده هزار عضو گرد آورده است، در دست اتحادیه [ی حزب کارگری] است. مهم‌ترین تصمیمات مهور به امضای ارگان اجرایی اتحادیه [حزب کارگری] است. مثلاً در سال گذشته، بنا بر پیشنهاد اتحادیه، در بازار تخفیف بیست درصد کرایه مغازه از طریق انقلابی تحقق یافت. و از اینجااست خشم

۱. این جمله در متن اصلی به همین صورت آمده است. شاید منظور نویسنده این بوده است: «برخلاف هم‌نوعان کارگر خود، از منافع تجاری خویش امرار معاش می‌کنند.»

صاحبان مستغلات بازار [تبریز]. ولی اینان قادر نبودند کاری کنند، زیرا هر مغازه با تکیه به تصمیم حزب کارگری قاطعانه از پرداخت بیش از هشتاد درصد کرایه سابق سر باز زد. ابتدا، مخبرالسلطنه، به نمایندگی دولت، با توجه به محبوبیت عمومی اتحادیه، کوشش مجدانه به عمل آورد تا این سازمان را زیر نفوذ خود درآورد. ولی بدان موفق نگشت. و بهتر از آن اینکه در اکتبر سال گذشته، به دنبال ضرباتی که شهردار شهر به یکی از اعضای این سازمان وارد ساخته بود، اختلافی بین استاندار و حزب کارگری رخ داد. حزب از استاندار خواست شهردار را برکنار سازد و شخص دیگری را به جای وی منصوب کند. استاندار مقاومت نمود... جریان نزدیک بود به بستن بازار کشانده شود (در ایران بستن بازار از نظر اهمیت اقدامی است هم‌تراز اعتصاب عمومی). در آخر استاندار امتیازاتی [به سود حزب] قائل شد و مسئله خاتمه یافت.

در سایر مناطق ایران، اتحادیه‌های کارگری مطابق همان روش تهران سازمان داده شده‌اند. نیرومندترین در میان آنها عبارتند از اتحادیه کارمندان و کارگران شیلات دریای مازندران. این اتحادیه پنج هزار عضو دارد. تعداد معمولی کارگران در حدود نه هزار تن است. در رشت، انزلی، قم و غیره نیز اتحادیه کارگری وجود دارد.

در مجموع در ایران بیست هزار کارگر سازمان داده شده وجود دارد. چنین انکشافی برای اتحادیه‌های کارگری وضع اقتصادی بسیار سختی را که کارگران ایرانی با آن دست‌به‌گریباند توضیح می‌دهد. اتحادیه‌های کارگری ایران، علی‌رغم جوانی‌شان، در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ چندین اعتصاب بسیار موفق سازمان دادند و از آن جمله باید اعتصاب خبازان، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران ریسندگی‌ها، پست و تلگراف و تلفن تهران را یاد کرد. در انزلی اعتصاب کارگران بندر سازمان داده شد. همه این اعتصابات ماهیتی صرفاً اقتصادی دارند. و اما در مورد اعتصاب معلمان (ژانویه ۱۹۲۲)، که ۲۱ روز به طول انجامید، این اعتصاب سرانجام شکل یک نمایش واقعاً سیاسی علیه دولت را به خود گرفت، دولتی که به مدت شش ماه پرداخت حقوق آنان را متوقف ساخته بود. نمایشات به مدت سه روز ادامه یافت. در این تظاهرات دانش‌آموزان نیز به تعداد زیادی شرکت داشتند. هیجان عمومی در تهران به حد اعلا رسیده بود. عاقبت دولت شتافت و به معلمان وعده داد حقوق آنان را

بپردازد. ولی دیگر بسیار دیر شده بود. یک تظاهر عظیم، که در تاریخ ایران نخستین نمایش بزرگ به حساب می‌آید، موضع کابینه قوام‌السلطنه را، که از قبل متزلزل بود، در هم کوفت و وی را مجبور به استعفا ساخت. کابینه لیبرال مشیرالدوله جای وی را گرفت و قول داد یک سلسله اصلاحات رادیکال را متحقق سازد.

با اینکه اتحادیه‌های کارگری در ایران از شخصیت حقوقی برخوردارند، مقامات دولتی موانع بسیار در سر راه انکشاف آنها ایجاد می‌کنند. این مربیان (مستشاران) اروپایی هستند که بیش از همه در این جهت سرکوب شدید را به مورد اجرا می‌گذارند. یک سوئدی به نام مولیتور که مدیر پست و تلگراف است توانست انحلال موقتی اتحادیه کارمندان اداره تلگراف را فراهم آورد و سپس کوشید پستچیان را نیز مشمول همین سرنوشت سازد.

این مبارزه‌ای طولانی بود. پستچیان جزوه‌ای علیه مولیتور منتشر ساختند و برکناری وی را خواستار شدند. مسئله در مجلس مطرح گردید. دولت جانب فونکسیونر خود را گرفت. اتحادیه‌های کارگری به کار تهییجی خود ادامه دادند. در این زمان کابینه قوام‌السلطنه طی تصویب‌نامه‌ای شرکت کارمندان دولتی را در اتحادیه‌ها ممنوع ساخت. این تصویب‌نامه خشم و نفرت توده‌های مردم را برانگیخت و به سقوط کابینه منتهی شد.

بدین‌سان، اتحادیه‌های کارگری ایفای نقش نسبتاً قابل ملاحظه‌ای را در زندگی سیاسی ایران آغاز می‌کنند. دفتر مرکزی اتحادیه‌های کارگری، که در نوامبر ۱۹۲۱ پایه‌گذاری شد، اکنون مشغول سازماندهی کارگران معادن نفت جنوب ایران، کارگران روزمزد و همچنین کارگران سایر رشته‌هاست. دفتر مرکزی وظیفه سنگینی به عهده دارد: سازماندهی توده‌ها در کشور عقب‌افتاده‌ای چون ایران که اوضاع و احوال ویژه زندگی شیوه‌های سازماندهی ویژه‌ای را می‌طلبد، که نسبت به آنچه پس از دهه سال فعالیت سندیکایی در کشورهای اروپایی متداول گشت، تا حدی متفاوت است.

ما امیدواریم که، با حمایت بین‌الملل سندیکاهای سرخ، جنبش سندیکایی ایران وظایفی را که در برابر دارد با موفقیت به انجام برساند.

آ. سلطان‌زاده، ترجمه از متن فرانسه: د. ک.

پیکار برای نفت ایران^۱

در گذشته این فرصت را داشتیم^۲ که دربارهٔ مبارزهٔ عظیمی که اکنون بین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری برای تصاحب منابع نفتی دنیا در حال گسترش است سخن بگوییم. در این مقاله مایلیم تنها به روی رقابت تصادم‌آمیز تراس‌های انگلیسی و امریکایی بر سر نفت ایران تأمل کنیم.

اهمیت روزافزون ایران به‌مثابهٔ کشور تولیدکنندهٔ نفت تدریجاً توجه سلاطین نفت دنیا را به خود معطوف می‌دارد. تا سال ۱۹۱۶ استخراج نفت در اینجا [ایران] ناچیز بود و در سال‌های بعد استخراج نفت تا اندازه‌ای افزایش یافت و در حدود شش و نیم تا هفت میلیون بشکه در سال تثبیت شد. در سال ۱۹۲۰، دوازده میلیون بشکه استخراج شد، یعنی ۱۸۰۰ تن (نزدیک به ۱۰۸ میلیون پوند^۳). اما در سال ۱۹۲۱ افزایش استخراج کمتر از بیست درصد نبود. بدین ترتیب، ایران در این زمان مقام پنجم را در صنعت نفت دنیا حائز شد و در استخراج

۱. «بوربا زا پرسید سکویه نفت»، از مجلهٔ وستنیک، شمارهٔ ۶، ژوئن ۱۹۲۲.

۲. نگاه کنید به مقالهٔ ما، مبارزه به خاطر منابع نفتی دنیا، در نشریهٔ نادرودنایا خوزیستوا، آوریل ۲۱.

۳. شاید منظور «پوند» بوده است. البته ۱۸۰۰ تن معادل ۳۹۶۸۲۸۰ پوند است.

نفت رومانی و گالیس را پشت سر گذارد. لیکن این داده‌ها به هیچ وجه پتانسیل ایران را منعکس نمی‌سازد. ثروت سرشار (استثنایی) منابع ایران بنا بر ارقام گزارش شده کمپانی نفت ایران-انگلیس به ما امکان آن را می‌دهد که پیش‌بینی کنیم که در صورت وجود پالایشگاه‌های کافی و سازمان متناظر حمل و نقل صنایع نفت ایران می‌تواند نتایجی به دست دهد که کمتر از نتایج صنایع نفت ایالات متحده نخواهد بود. مناطق نفت خیز ایران مساحت عظیمی را در بر می‌گیرد. اگر منابع همدان، در شمال غربی ایران، که اهمیت زیادی ندارند، را در نظر نگیریم، منابع نفت در دو ناحیه قرار گرفته‌اند: در شمال و در جنوب غربی، و هر دو به شکل خطوط بسیار طولانی. منابع شمالی به طول ششصد کیلومتر امتداد دارند. این منابع از استان خراسان شروع شده، تا در استان‌های استرآباد، مازندران، گیلان و تا آذربایجان ادامه دارند. این منطقه دنباله منطقه قفقاز است: باکو، تچلکی (منطقه جزایر تچلکی). منابع منطقه جنوبی ایران با منابع بین‌النهرین در قصر شیرین در نزدیکی مرز ترکیه یعنی جنوب شرقی کرکوک در ساحل دجله تا بندرعباس و قشم بر سر راه آتموزد مرتبط است. طول این منطقه ۱۳۰۰ کیلومتر است. شرکت نفت ایران-انگلیس حق انحصاری استفاده نفت در این منطقه ایران را داراست. زمانی، به منظور حفظ برتری دریایی خویش، امپریالیست‌های انگلیسی ایستگاه‌های شناور زغال سنگ را از جبل الطارق تا کلکته برقرار کرده بودند. در سال‌های اخیر ایستگاه‌های نفتی نیز بر آنها افزوده شده است. انحصار منابع نفتی جنوب غربی ایران دنباله نقشه وسیع توسعه قدرت دریایی بریتانیای کبیر است.

لکن هیچ نیرویی چون ایالات متحده آمریکا، که به هنگام جنگ و پس از آن به قدرت دریایی عظیمی بدل گشت، در برابر نقشه‌های انگلستان از خود واکنش دردناک نشان نمی‌دهد. اگرچه تب کشتی‌سازی در حال حاضر نسبت به سال ۱۹۱۹ به مقدار زیادی کاهش یافته است، با این همه ایالات متحده آمریکا پس از انگلستان مقام اول را داراست. ارقام زیر که تعداد کشتی‌های در دست ساختمان در سه ماهه اول و سه ماهه ماقبل آخر ۱۹۱۹، ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ را نشان می‌دهد از ترقی کشتی‌سازی در این دو کشور حکایت می‌کند.

انگلستان		ایالات متحده		سال	
تن	تعداد کشتی‌ها	تن	تعداد کشتی‌ها		
۲۲۵۴۸۴۵	۶۵۷	۴۱۸۵۵۲۳	۱۱۵۵	۱۹۱۹	۳۱ مارس
۲۸۲۶۷۷۳	۷۸۱	۳۴۷۰۷۴۸	۷۶۷		۳۰ سپتامبر
۳۳۹۴۴۲۵	۸۶۳	۲۵۷۵۲۹۸	۵۳۵	۱۹۲۰	۳۱ مارس
۳۷۳۱۰۹۸	۹۶۱	۱۷۷۲۱۹۳	۳۱۲		۳۰ سپتامبر
۳۷۹۸۵۹۳	۸۸۴	۱۱۰۲۶۷۲	۱۷۴	۱۹۲۱	۳۱ مارس
۳۲۸۲۹۷۲	۷۰۰	۴۳۳۹۶۲	۶۹		۳۰ سپتامبر

با وجود کاهش کشتی‌سازی در ایالات متحده، تعداد کشتی‌های نیروی دریایی امریکا چند برابرِ دوران پیش از جنگ است. پُر واضح است که به غیر از نیروی دریایی تقاضای عظیم نیز برای نفت از طرف صنایعی که دائماً در حال رشدند وجود دارد. ولی همهٔ اینها به هیچ‌وجه سلطان‌های نفت امریکا را ارضا نمی‌کند، مخصوصاً در مقایسه با نقشه‌های بلندپروازانه‌ای که ایشان از مدت‌ها در سر پرورانده‌اند.

حتی تا پیش از جنگ تراست‌های امریکایی که در کنسرن راکفلر متجمع شدند کوشش داشتند که بازار جهانی نفت را در انحصار خود درآورند. و در این مسیر ایشان به‌طور عمده با انگلستان در تصادم بودند، کشوری که سلطان‌های نفتی آن نیز همان نقشه‌های گستاخانه را در سر داشتند.

تصادفی نیست که امریکاییان در جنوباً با توجهی خاص انگلیسی‌ها را تحت نظر داشتند تا مبادا اینان انحصار منابع نفتی روسیه را تحت اختیار خود درآورند.

درهرحال تراس‌های امریکایی بوی خوش نفت ایران را حس کردند و به سوی آن دست دراز کردند.

در دوران اخیر به‌طورکلی در امریکا نفت پرسودترین اشتغال به شمار می‌رفت. انکشاف شدید این رشتهٔ صنعتی از روی مقدار عظیم سرمایهٔ به‌کارگرفته‌شده در تأسیسات نفتی هویداست.

ارقام ژورنال دو کومرس این یورش [سرمایه به سوی تأسیسات نفتی] را نشان می‌دهد.

سال	میانگین ماهانه (۰۰۰ دلار)	میانگین برحسب شرکت (۰۰۰ / دلار)
۱۹۱۴	۷/۶۴۷	۴۹۷
۱۹۱۵	۶/۷۱۱	۴۱۰
۱۹۱۶	۳۴/۹۷۸	۱/۷۴۸
۱۹۱۷	۷۰/۰۱۸	۱/۶۴۱
۱۹۱۸	۰/۸۷۳	۵۲۵
۱۹۱۹	۳۱۵/۵۰۰	۲/۳۲۴
۱۹۲۰	۲۳۲/۲۳۴	۱/۶۲۷
۱۹۲۱	۱۲۴/۱۲۵	۱/۴۶۲

کاهش زیاد در این یورش سرمایهٔ جدید به تأسیسات نفتی را در ۱۹۲۱ عمدتاً بحران اقتصادی، بحران نفتی که چندی دیرتر از صنایع دیگر بروز کرد، توضیح می‌دهد. در هر صورت این ارقام نشان می‌دهند که سرمایه‌داران امریکایی با مسئلهٔ نفت به‌مراتب جدی‌تر از همکارانشان در سایر کشورها برخورد کردند.

مقایسهٔ آهنگ رشد ناوگان نفت امریکا با دیگر کشورها موضوع بالا را بر ما ثابت می‌کند.

آغاز سال	تعداد نفت کش		تناژ جهانی
	امریکا	سایر کشورها	
۱۹۱۳	۵۲	۲۸۳	۲/۱۵۷
۱۹۱۴	۵۴	۲۹۰	۲/۳۱۵
۱۹۱۵	۹۲	۲۸۳	۲/۵۳۸
۱۹۱۶	۱۲۴	۲۸۴	۲/۸۴۵
۱۹۱۷	۱۵۲	۳۰۱	۳/۳۳۰
۱۹۱۸	۱۸۱	۴۲۹	۴/۷۰۰
۱۹۱۹	۲۴۲	۴۰۲	۴/۹۹۵
۱۹۲۰	۲۹۸	۳۶۷	۵/۲۱۶
۱۹۲۱	۴۰۳	۵۱۲	۷/۵۵۵

بدین سان آشکار می‌گردد امریکای شمالی در جهت تأمین سیادت بین‌المللی در حرکت است. امریکا از پیش‌بینی‌های زمین‌شناسان دربارهٔ منابع نفتی خود بسیار مضطرب است، به‌ویژه به این خاطر که این کشور مایل است که ناوگان نفتکشش مقام اول را در جهان دارا باشد و این خود به‌شدت به امر ذخایر نفتی وی مربوط است. ایالات متحدهٔ امریکا به موقع خود (۲۷ نوامبر ۱۹۲۰) علیه تسخیر نفت بین‌النهرین به‌وسیلهٔ انگلستان و فرانسه اعتراض نمود و کاربست اصل سیاست «درهای باز» را خواستار شد، اگرچه بدون موفقیت. اکنون از هراس اینکه مبدا دربارهٔ نفت ایران نیز همان جریان نفت بین‌النهرین تکرار گردد، ایالات متحده با انرژی بیشتری به این موضوع پرداخته است. بالاخره، پس از تقریباً یک سال مذاکره، مجلس در جلسهٔ سری ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱، بدون هیچ‌گونه بحثی، قرار واگذاری امتیاز استخراج نفت مناطق شمالی ایران (آذربایجان،

گیلان، استرآباد، مازندران و خراسان) را به شرکت «استاندارد اوپل» به تصویب رساند. مدت این قرارداد پنجاه سال بود. براساس این قرارداد ده درصد از منافع ناخالص استخراج به ایران تعلق می‌گرفت. شاید این امتیاز برای ایران پرسودتر از امتیاز انگلستان، که از آن دولت تنها شانزده درصد درآمد خالص را دریافت می‌کند، باشد. مطبوعات تنها یک روز پس از تصویب مجلس از این امر مطلع گردیدند. از یک هفته قبل در این باره صحبت‌هایی می‌شد، ولی خبر دقیقی در دست نبود. خرسندی مطبوعات ایران اجتناب‌ناپذیر بود. نه تنها مطبوعات طرفدار دولت به تمجید از این قرارداد عاقلانه پرداختند، بلکه تمام اهالی کشور این امتیاز را تجدید حیات اقتصادی ایران محسوب می‌داشتند.

البته این امر نیز کاملاً قابل فهم بود. مدت ده‌ها سال ایران تحت تهدید تقسیم خاک خود بین انگلستان و روسیه تزاری به سر می‌برد. پس از انقلاب اکتبر، این تهدید تا اندازه‌ای کاهش یافت، لیکن انگلیسی‌ها با وجود این هنوز ناامید نشده بودند. بالاخره، پس از سال‌های دراز، ایران کشور بی‌طرفی را پیدا می‌کند که در ایران تنها مقاصد «اقتصادی» را دنبال می‌کند. و این همه قضیه نبود، بلکه ایران امیدوار بود که بدین وسیله رقابت جدی‌ای بین سرمایه‌داران انگلیسی و امریکایی به وجود آورد. بقیه ایران نیز با همین نظر بدین مسئله می‌نگریست. درست است که برخی از جراید پایتخت^۱ شک خود را درباره بی‌نظری و حسن‌نیت امریکاییان ابراز داشتند، لیکن اینها جز صداهای نارسایی در میان لهله شادی عمومی نبودند.

سفارت انگلستان در ایران فوراً به اعطای این امتیاز اعتراض کرد و اعلام داشت که حق امتیاز این منطقه که قبلاً در مالکیت خوشتاریا، تبعه روسیه تزاری، بود مدتی است که به کمپانی ایران و انگلیس انتقال یافته است. جریان امر بدین قرار است. مطابق فرمان ناصرالدین‌شاه در ۱۸۹۵ و مظفرالدین‌شاه در ۱۹۰۲ حق بهره‌برداری نفت در حدود تنکابن و کجور - کلارش داغ طالش - دولاب (منطقه

۱. نگاه کنید به مقاله حقیقت، از نشریات حزب کمونیست ایران، در جلد سوم اسناد. ناشر

مازندران-استرآباد) و قسمتی از آستارا (در آذربایجان) به سپهسالار (مالک بزرگ ایران)، با حق واگذاری به خارجیان، هدیه شد.

در ۱۹۱۶، سپهسالار حقوق ناشی از این فرمان‌ها را در مقابل وجه ناچیزی به امتیازگر خوشتاریا واگذار کرد. افزون بر این، سپهسالار حق بهره‌برداری از نفت در املاک خود در استرآباد و مازندران و گیلان را نیز به او واگذار ساخت. پس از انقلاب اکتبر، خوشتاریا به مدت مدیدی در هلند و فرانسه در جست‌وجوی خریدار برای این امتیاز بود. لیکن موفقیتی به دست نیاورد. سرانجام از روی ناامیدی امتیاز خود را به بهای یک هزار پوند استرلیگ به کمپانی نفت ایران و انگلیس فروخت. بدین ترتیب انگلستان می‌خواست با هزار پوند مالک تمام نفت ایران گردد. سرمایه‌داران امریکایی در ازای اعطای این امتیاز به دولت ایران همه نوع وعده می‌دادند و حتی وام در اختیار وی می‌گذاشتند. امریکاییان از پرداخت رشوه نیز دریغ نورزیدند. البته دولت ایران ضمن اشاره به اینکه این امتیاز به تصویب مجلس نرسیده، و بنا بر قوانین اساسی [ایران]، [اینکه] هیچ امتیازی به خارجیان، مادامی که به تصویب مجلس نرسیده، جنبه قانونی نمی‌یابد، قاطعانه از شناختن حقانیت انگلیسی‌ها [در امتیاز خوشتاریا] سر باز زد. چنین به نظر می‌رسد که جریان در همین جا خاتمه یافته باشد. به‌زودی ایران از «بی‌غرضی» (پاکبازی) امریکاییان نیز دلسرد شد. نه تنها ایران تا به حال هیچ‌گونه وامی دریافت نکرده است، بلکه با تلخی اطلاع یافت که امریکاییان رفیقانه با انگلیسی‌ها به توافق رسیده‌اند ایران را به مناطق نفوذ بین خود تقسیم کنند. و این تقسیم عجالتاً به بهره‌برداری از نفت محدود می‌گردد، ولی این خود نشان بسیار بدی است، چون همواره تقسیم اقتصادی قبل از تقسیم سیاسی صورت می‌گیرد. برای سرمایه‌داران امریکایی راه فرار دیگری وجود نداشت، یا آنان بایستی فوراً با جمهوری سوسیالیستی روسیه شوروی قرارداد منعقد سازند، و از راه کشور روسیه شوروی وسایل تولید را برای استخراج نفت به ایران برسانند، یا اینکه با انگلستان برای استفاده از راه خلیج فارس، که درحقیقت در دست بریتانیای کبیر است، به توافق برسند.

تاکنون ایالات متحده این راه اخیر را برگزیده است. و اما اگر امریکا حقیقتاً

مقاصد جدی‌ای در زمینه بهره‌برداری از نفت اراضی ثروتمند شمال ایران داشته باشد، راه خلیج فارس، به مناسبت عدم راه‌های ارزان حمل و نقل بین جنوب و شمال ایران، نامناسب است. دیر یا زود امریکا مجبور خواهد شد جمهوری سوسیالیستی روسیه شوروی را برای به‌دست آوردن امکان استفاده از بندر باتوم^۱ مخاطب قرار دهد. در غیر این صورت، ایالات متحده باید نخست اقدام به احداث خط راه‌آهن بین خلیج فارس و دریای خزر بنماید و سپس خواهد توانست به بهره‌برداری از نفت پردازد.

برای احداث خط راه‌آهن، به غیر از مخارج بسیار، وقت زیاد نیز لازم است. آیا سلاطین نفت امریکا می‌توانند این چنین مدت زیادی در انتظار بنشینند؟ این امر را آینده بسیار نزدیک نشان خواهد داد.

در هر صورت محافل دموکراتیک و لیبرال ایران نسبت به روسیه نو چشم امید زیادی دارند. روسیه چه خواهد گفت؟ آیا روسیه نسبت به امر تقسیم جدید ایران بین انگلستان و امریکا بی‌تفاوت خواهد ماند؟ ایران انقلابی عمیقاً معتقد است که روسیه شوروی در این زمینه اتخاذ موضع خواهد کرد و موضعش نیز پُرورن خواهد بود.

آ. سلطان‌زاده، ترجمه از روسی: د. ف.

۱. اشاره زودگذر نویسنده مقاله به یک چنین مسئله مهمی را باید به آن علت دانست که بررسی این جنبه مورد نظر وی نبوده است. هیئت تحریریه [ی مجله] بر آن است که این مسئله نیازمند بررسی ویژه‌ای است.

دومین کنگره حزب کمونیست ایران^۱

چندی پیش دومین کنگره حزب کمونیست ایران در شهر ارومیه [رضاییه کنونی] پایان یافت. از کنگره نخست در انزلی [پهلوی] هفت سال گذشته است. در این مدت حزب [کمونیست] کراراً در حوادث انقلابی شرکت داشت و سازمان‌های آن بارها تحت سخت‌ترین سرکوب‌ها قرار گرفتند. علی‌رغم همه اینها، برای ارتجاع ایران میسر نگشته است حزب ما را داغان کند. برعکس، به‌رغم کوشش‌های حکومت رضاشاه، حزب ما [همچنان] فعال است، امری که برگزاری کنگره گواه آن است. در این هفت سال، حزب ما چیزهای بسیار آموخت. وی در زمینه مبارزه انقلابی در یک کشور عقب‌مانده و نیمه‌مستعمره کسب تجربه نمود. حزب دوران سخت نامرادی و اختلاف‌نظر را از سر گذراند. همه مسائلی که در

1. Der Zweite Parteitag der KP des Iran: Die K.L., VIII Jrgang, juli-Dez.1927; seiten 2517-23.

درباره برنامه و تزیینات مصوب کنگره دوم نگاه کنید به جلد یکم اسناد و دنیا، سال ۴. درباره کنگره دوم کامبخش نیز مقاله‌ای دارد (کتاب سابق‌الذکر صفحات ۳۸-۴۵) که از این مقاله سلطان‌زاده گرفته، بدون ذکر مأخذ.

دستور کنگره قرار داشتند با جدیت و به طرز جامعی مورد شور قرار گرفتند. این مسائل عبارت بودند از:

۱. موقعیت داخلی و بین‌المللی ایران

۲. مسئله ملی

۳. مسئله ارضی

۴. مسئله سازمانی (تشکیلاتی)

۵. سازماندهی سندیکا‌های کارگری

۶. برنامه حزب کمونیست ایران

۷. سازماندهی شرکت‌های تعاونی

۸. تصویب نظامنامه نو حزبی

۹. کار سازمان جوانان کمونیست

۱۰. کار در میان زنان

۱۱. مسائل جاری

کنگره در عرض چند روز به همه این مسائل پرداخت و قطعنامه‌های مربوطه را به تصویب رساند. هفت سال پیش، سازماندهی مبارزه علیه امپریالیست‌های انگلیسی و سلسله قاجار در رأس مسائل کنگره حزب قرار داشت. امروز نیز از اهمیت این موضوع کاسته نشده است. روشن است که نیروهای متجاوز انگلستان که در آن زمان ایران را اشغال کرده بودند مدت‌هاست که این کشور را ترک گفته‌اند. افزون بر این، امروز، به جای سلسله قاجار، سلسله سلطنتی دیگری، سلسله رضاشاه پهلوی، بر اریکه پادشاهی «شاه شاهان» تکیه زده است. علی‌رغم اینها، مبارزه علیه امپریالیست‌های انگلیسی همچون گذشته مهم‌ترین وظیفه را تشکیل می‌دهد. هنوز هم تا پیش از کنگره نخست^۱ حزبی رفقای ساده‌اندیشی بر این عقیده یافت می‌شدند که گویا خروج ارتش اشغالی انگلستان از ایران امکانات جدیدی را فراهم خواهد آورد تا ایران خود را از چنگال

۱. در متن آلمانی کنگره نخست آمده، ولی از متن مقاله روشن است که مقصود سلطان‌زاده کنگره دوم است.

سرمایه انگلیسی آزاد سازد و رضاخان این وظیفه را خواهد داشت که موقعیت ملیون ایران را تحکیم بخشد.

[موافق این نظر]، رهایی ایران به طرزی عینی از این طریق تسهیل خواهد شد که روسیه تزاری، که دست اندرکار اضمحلال ایران بود، جای خود را به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داده است که به همه طرق به جنبش رهایی بخش ملی ایران مدد می‌رساند. طبیعتاً رضاخان، سپس رضاشاه، باید اسباب دلسردی این رفقای ساده اندیش را فراهم آورده باشد.

افزون بر این، «کارشناسانی» یافت می‌شدند که تغییر سلطنت توسط رضاخان را تقریباً به منزله یک انقلاب بورژوایی جلوه می‌دادند. اینان بر این ادعا بودند که گویا رضاشاه تبلور آرزوهای بورژوازی ایران است و اینکه گویا وی به کمک این بورژوازی، و علی‌رغم مخالفت سرسختانه مثلاً فئودالان زمین‌دار، قدرت را به دست گرفت.

کنگره حزب پس از در نظر گرفتن انبوه واقعیات و مدارک مربوطه به مسئله نقش «آزادگر» رضاشاه و همچنین ماهیت بورژوایی تغییر اخیر سلطنت اعلام داشت که خروج نیروهای انگلستان از ایران به هیچ وجه بدین معنی نبود که انگلستان [عقب‌نشینی] کرده، بلکه تنها به تغییر تاکتیک توسل جسته است، و اینکه در واقعیت امر رضاشاه مبارزه‌ای راستین علیه امپریالیست‌های انگلیسی و فئودالان زمین‌دار را رهبری نمی‌کند، بلکه برعکس سیاست انگلستان در ایران را به پیش می‌برد و نظام فئودالی را تقویت می‌کند. ماده چهارم از قطعنامه مصوبه کنگره در زمینه موقعیت داخلی و بین‌المللی به شرح زیر افاده معنی می‌کند:

انگلستان پس از اینکه متقاعد گشت که غیرممکن است ایران را با تکیه به خشونت صرف به چنگ آورد، بر آن شد که مطابق نمونه‌های مصر و بین‌النهرین اداره مملکت را به دست ایشان بسپارد، ولی سیادت خویش را آهسته‌آهسته، ولی با اطمینان، از طریق ایشان استحکام بخشد. این امر می‌بایست به وسیله کودتای سید ضیاءالدین (۲۵ فوریه ۱۹۲۱) به مورد اجرا درآید. ولی سید ضیاءالدین به عنوان دوست شناخته شده انگلستان به زودی وجهه خود را از دست داد، و بدین سبب قادر نبود

وظیفه محوله‌اش را به انجام برساند. بدین دلیل انگلستان را تصمیم بر آن شد که رضاخان، همکار وی، و مردی را که تا آن زمان تقریباً ناشناخته مانده بود، جانشین وی سازد.

امپریالیسم انگلستان که از سلسله قاجار به کلی مأیوس گردیده بود اکنون بیشتر رضاخان را به زیر حمایت خویش درآورد، به این امید که رضاخان بهتر می‌داند چگونه از منافع انگلستان، و از آن جمله از اعتبار [قوانین] کاپیتولاسیون، حفاظت کند. بدین ترتیب، نادرستی این تصور که کودتای رضاشاه عصر جدیدی در تاریخ معاصر ایران را بشارت می‌دهد روشن می‌گردد. این نظر را که گویا کودتای رضاخان به معنی سقوط سیادت فئودالی و تحصیل قدرت به دست بورژوازی است باید به‌عنوان نظریه‌ای کاملاً فرصت‌طلبانه معرفی نمود. به‌راستی رضاخان کوشید در عمل مبارزه خود را بر بورژوازی ملی متکی سازد، و حتی با عناصر جمهوری‌خواه و سازمان‌های طبقاتی پرولتری به مغالزه پرداخت، لکن مبارزه وی همواره در چارچوب نظام فئودالی-زمین‌داری باقی ماند.

مواعید و امتیازاتی که رضاخان به بورژوازی ملی می‌داد تا حمایت وی را در مبارزه علیه سلطنت قاجار به دست آرد به‌زودی متوقف شد، یعنی به همان زودی که مسئله قدرت حل گردید. این واقعیت که رضاخان به هنگام انجام کودتای خود از طرف اقشار فوقانی بورژوازی ملی پشتیبانی می‌شد، و این اقشار هم‌اکنون نیز وی را مرهون حمایت خویش می‌سازند به‌هیچ‌وجه گواه بر ماهیت بورژوایی سلطنت رضاخان نیست، بلکه گواه بر آن است که وی موفق گشته است پشتیبانی اقشار فوقانی بورژوازی ملی را به سود نظام اربابی-سلطنتی جلب سازد. این امر از آن رو بر وی آسان‌تر گشت که در دهه اخیر سردمداران سرمایه‌دار تجاری و تنخواه‌گر بورژوازی ملی سرمایه‌بسیاری در اراضی زراعی به کار انداختند تا با استفاده از امتیازات فئودالی و تضییع حقوق سیاسی دهقانان سود بیشتری را که از طریق صرفاً تجاری میسر نیست تحصیل کنند. اقشار فوقانی بورژوازی ملی بدین ترتیب خواهان آنند که نظام

اربابی و نظم تضییع حقوق سیاسی دهقانان، که گسترده‌ترین استثمار دهقانان را ممکن می‌سازد، دست‌نخورده بماند. سیادت رضاخان، حتی اگر برخی پیش‌نشان‌های (voraussetzungen) لازم را برای انکشاف مناسب بورژوازی ملی را فراهم آورده باشد، با این وصف درعین حال استثمار دهقانان را قوت بخشیده و موقعیت سیاسی و اقتصادی دهقانان را کاملاً تحمل‌ناپذیر ساخته است. همچنین اشتباه محض خواهد بود که اگر کودتای رضاخان [تغییر سلطنت] را کودتایی درباری تصور کنیم. این کودتا بیشتر با مبارزه سختی در داخل خود طبقه فئودال و سپس مبارزه طبقه زمین‌دار حاکم علیه کوشش‌های بورژوازی ملی، برای اینکه به نحوی از انحا در اداره مملکت سهمی کسب کند و، بالاخره، با مبارزه فئودال‌ها و اقشار فوقانی بورژوازی ملی علیه جنبش انقلابی و سازمان‌های انقلابی درآمیخته است.

بدین ترتیب کنگره حزب با کلام [موضع‌گیری] صلاحیت‌دار خویش به نزاع بی‌حاصل درباره نقش «ملی-آزادگرانه»ی رضاشاه پهلوی و ماهیت بورژوازی کودتای وی خاتمه داد. افزون بر این، خود شاه ظرف مدت کوتاهی از طریق دست‌اندازی به [اموال] دیگران به بزرگ‌ترین مالک کشور بدل گشت. و بدین‌سان پیوند خود را با اشراف مالک محکم‌تر ساخت.

تسخیر قدرت از طرف رضاخان به‌هیچ‌وجه فروکش جوش و خروش انقلابی را در کشور سبب نشد. برعکس، رستاخیز باز هم نیرومندتری سراسر کشور را فراگرفت. در این میان دهقانان نقش بسیار کوشایی ایفا کردند. در قطعنامه کنگره گفته می‌شود:

تجربه‌ای که دهقانان ایران در چند سال اخیر در مبارزه برای منافع خویش کسب کردند نشان داد که تنها راه پیش‌برد این مبارزه انقلاب ارضی است. این تجربه باز به ما می‌آموزد که:

۱. برای اینکه انقلاب ارضی به پیروزی بینجامد کافی نیست که دهقانان به‌تنهایی به مبارزه پردازند، اینکه ایشان در روستاهای خویش قدرت

را به دست گیرند و زمین‌ها و اراضی اربابی را تصاحب کنند. باید در شهرها نیز قدرت را تصرف کرد.

۲. کسب قدرت در شهرها، بیش از هر چیز دیگر، با کمک بخش‌های انقلابی شهرنشینان یعنی با کمک کارگران، صنعتگران و خرده‌بورژوازی میسر خواهد بود.

۳. کارگران و صنعتگران نه تنها به دهقانان در مبارزه ایشان کمک رسانده‌اند، بلکه بسیاری از سازماندهندگان و رهبران فکری [ایدئولوگ] جنبش دهقانی نیز از میان اینان برخاسته‌اند.

۴. یکی دیگر از شروط اولیه انقلاب ارضی موفقیت‌آمیز عبارت است از انتشار نظر انقلابی در ارتش و گذار نیروهای آن به سمت قیام‌کنندگان.

در زمینه مسئله حزب انقلابی-ملی [جبهه ملی] کنگره تصویب کرد که این حزب باید اتفاق انقلابی [جبهه انقلابی] کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی باشد. هسته اصلی آن را باید سازمان‌هایی تشکیل دهند که در آن‌ها حزب کمونیست نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌کند. این حزب نباید استقلال سازمانی و سیاسی حزب کمونیست را محدود سازد و میدان انتقاد آزادانه حزب به خطاهایی را که اردوی انقلابی مرتکب می‌گردد تنگ سازد.

ایران کشوری است که در آن ملل بسیاری زندگی می‌کنند. در داخل مرزهای آن کردان، ترکمنان، اعراب و ترکان و آرامنه زندگی می‌کنند. حادثه‌ترین مسئله اعراب و کردان است. در میان کردان و اعراب کارزار گسترده و حساب‌شده‌ای از جانب عوامل انگلیس به راه افتاده است.

اعراب عمدتاً در جنوب ایران، در ایالت خوزستان که سابقاً هم مرز بین‌النهرین تحت قیمومیت انگلستان بود، زندگی می‌کنند. به این سبب عوامل انگلیسی اعراب مقیم ایران را فرامی‌خوانند تا به اعراب بین‌النهرین ملحق گردند. بدین وسیله انگلستان می‌خواهد عربستان [خوزستان] ایران را به چنگ آورد. افزون بر این، بدین ترتیب راه هندوستان نیز می‌بایست در امنیت کامل قرار گیرد. اما برای ایران این امر به معنی ازدست‌دادن بنادر جنوبی کشور است.

تقریباً شبیه همین تحریکات از جانب انگلستان در میان کردان صورت می‌گیرد. بخشی از کردان در منطقه ایران و برخی دیگر در منطقه ترکیه زیست می‌کنند. نظریه دایر بر وحدت دو بخش کردستان در یک حکومت ملی در میان کردان محبوبیت بسیار دارد. امپریالیسم انگلیس از این موقعیت سوءاستفاده کرده تا شوونیسم کردان را شعله‌ور سازد و از مبارزه آنان علیه دول ایران و ترکیه حمایت می‌نماید. انگلیسی‌ها درصدد اینند که حکومت مجزای کردان را تحت قیمومیت انگلستان پدید آورند. اگر چنین نقشه‌ای موفق گردد، بهره‌برداری از چاه‌های نفت بین‌النهرین مطمئن‌تر خواهد گشت، یعنی دولت «آزاد» کردستان پشتمانه کافی را فراهم خواهد آورد. اگر دولت ایران با خواست‌های دولت انگلیس از در مخاصمت درنیاید، انگلستان شعله نارضایی ملی را کمی فرومی‌نشاند. ولی همین که «شاه شاهان» بکوشد در مقابل انگلستان استقلال رأی از خویش ظاهر سازد، در میان اعراب و کردان و غیره عدم آرامش و قیام آغاز می‌گردد. بدین‌سان امپریالیست‌های انگلیسی از مسئله ملی در ایران استفاده کرده و دولت کنونی ایران را در افسار خویش نگه می‌دارند.

حزب کمونیست ایران با این وظیفه جدی روبه‌رو است تا این برگ بی‌نهایت مهم را از دست انگلیسی‌ها بریاید. این مراد زمانی برآورده خواهد شد که حزب مصممانه راه لنینی را برگزیند. کنگره حزب تصویب کرد که حزب باید مجدانه راه حل مشترک همه احزاب کمونیست یعنی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدایی کامل را اختیار کند. حزب کمونیست ایران باید بکوشد در تمام سازمان‌های موجود ملی که کارگران و عناصر دهقانی دموکرات را در بر می‌گیرند رخنه کند و این عناصر را براساس خواست‌های ملی-انقلابی سازمان دهد.

حزب باید در میان توده‌های زحمت‌کش درباره مقاصد غارتگرانه امپریالیست‌های انگلیسی به کار روشنگری پردازد. حزب باید برای توده‌ها روشن سازد که بدون واژگون‌ساختن نظم حاکم اقلیت‌های ملی ایران نمی‌توانند راه انکشاف فرهنگ ملی و استقلال ملی را بیمایند.

ایران کشوری زراعتی است. از آنجا که در ایران صنایع ملی وجود ندارد، بهبودی وضع کشور در خطوط اصلی به برداشت خرمن و صادرات مواد خام

صنعتی و محصولات کشاورزی بستگی دارد. کوچک‌ترین ناکامی در این زمینه کل ناحیه‌ای را به ویرانی و فقر می‌کشاند. مثلاً در طول جنگ داخلی، به هنگامی که صادرات به روسیه متوقف گشت، تقریباً در سراسر شمال ایران کشت‌کاری‌های پنبه و باغات میوه کشت ابریشم به ویرانی کامل گرایید. در کشورهای سرمایه‌داری انکشاف شهرها و صنایع شهری تقاضا برای محصولات کشاورزی را به‌طور عظیمی بالا برد، و از این طریق پیدایش و قوام بازار ملی را فراهم آورد. در ایران جای بازار داخلی را بازار خارجی می‌گیرد که انکشاف اقتصادی کشور را سخت محدود می‌سازد. بندوبست‌های جنایت‌کارانه شاه و عوامل وی این وابستگی به خارج را بیش از پیش تقویت می‌کند و رشد و بهبودی ایرانی‌روستائین را به‌طور مصنوعی مانع می‌گردد. بدین سبب جای شگفتی نیست که دهقان ایرانی تا به امروز زندگی آکنده از فقر و گرسنگی را سر می‌کند. در بسیاری از مناطق هنوز [بازار] بردگی شکوفان و در حال رشد است. به‌ویژه بیگاری رواج دارد. اگرچه بیگاری پس از انقلاب ۱۹۰۶ رسماً ملغاشد، ولی عملاً هنوز در همه‌جا کار رایگان برای مالکان انجام می‌گیرد. باند فئودال حاکم، به‌منظور حفظ این وضع، از واگذاری اراضی وسیع زیر آیش و اراضی قابل کشت در دست حکومت [خالصه] به دهقانان سر باز می‌زند. در نتیجه فقر دائمی زمین، دهقانان ایرانی حتی در موقعیتی نیستند که معاش خانواده خود را تأمین سازند. بدین سبب است که همه‌ساله هزاران دهقان گرسنه ایرانی در جست‌وجوی کار به مناطق صنعتی ماورای قفقاز یا شهرهای مجاور بحر خزر کوچ می‌کنند. تنها سیاست جنایت‌کارانه طبقات حاکم مسئول این امر است که دهقانان ایرانی به تولیدکنندگان مواد خام مراکز صنعتی اروپا و خریداران محصولات گران‌قیمت خارجی بدل گشته‌اند. حاصل این امر فقر و کوچ دائمی توده‌های دهقانی است.

به همین دلیل است که کنگره حزب وظیفه خود دانست با تمام وسایل بدین امر پردازد تا حمایت وسیع حکومت از اقتصاد روستایی را از طریق بذر، گاو شخم، تقسیم اراضی خالصه و اعتبار و غیره سازمان دهد تا بدین وسیله از دهقانان در مقابل غارت اربابان و رباخواران تاحدی حفاظت شده باشد. مقارن با این، حزب باید دهقانان را آگاه سازد که تحت نظام حاکم حل قطعی مسئله ارضی

نامی‌سر است، زیرا شاه، مالکان ارضی و روحانیون در همدستی با امپریالیست‌های انگلیسی از اوضاع و احوال حاکم در ده تا آخرین لحظه دفاع خواهند کرد. باید توده‌های دهقانی را در اتحادیه‌ها [ی دهقانی] به سود مبارزه برای زمین سازمان داد. حزب کمونیست ایران باید تصاحب اراضی مالکان را به سود دهقانان در رأس برنامه ارضی خویش قرار دهد. چنین غصب اراضی‌ای تنها می‌تواند از طریق انقلاب پیروزمند توده‌های زحمت‌کش ایران میسر گردد. علاوه بر این، سخنی چند درباره شرکت‌های تعاونی لازم می‌آید.

در این زمینه بسیار کم کار شده است. در اینجا فقط شرکت‌های تعاونی مصرفی وجود دارند. شرکت‌های تعاونی صنعتی و کشاورزی وجود ندارند. با در نظر گرفتن اینکه شرکت‌های تعاونی یکی از اشکال مهم کار علنی است، کنگره حزبی کمیته مرکزی جدید را موظف داشت با تمام قوا در به دست گرفتن رهبری شرکت‌های تعاونی موجود و تأسیس شرکت‌های تعاونی جدید بکوشد. کنگره حزب تکمیل و تقویت شرکت‌های تعاونی مصرفی موجود، به ویژه در شهرهای تهران، تبریز و رشت، را یکی از مهم‌ترین وظایف حزب کمونیست ایران دانست. حزب وظیفه‌مند است رفقای صلاحیت‌دار را عهده‌دار این امر سازد. با گذشت زمان این شرکت‌های مصرفی باید به شرکت‌های منطقه‌ای بدل گردند. این کار باید آن‌چنان انجام گیرد که نخست دفتر مرکزی (شرکت تعاونی) در شهرها تأسیس گردد، به طوری که در کنار فروشگاه‌های موجود یک سلسله فروشگاه‌های جدید احداث گردد و محله‌های پرجمعیت را در بر گیرد.

کار روستاها باید در دو جهت سیر کند. از یک سو باید دست‌فروشان سرخ به وجود آیند که کالاهای لازم را برای مناطق خود تأمین کنند. از سوی دیگر خود اهالی ده را باید در شرکت‌های تعاونی متمرکز ساخت. مایحتاج فروشگاه‌های تازه‌کار در روستاها را نیز مانند دست‌فروشان باید از محل مرکزی در شهرها تأمین کرد. دست‌فروشان سرخ می‌باید نوعی مبلغین و سازماندهندگان شرکت‌های تعاونی در روستاها باشند.

حزب باید به موازات تقویت و تمرکز شرکت‌های تعاونی مصرفی به سازماندهی شرکت‌های تعاونی کشاورزی نیز توجه جدی مبذول دارد تا فروش محصولات

توده‌های زحمت‌کش دهقانی را تأمین سازد و از این طریق غارت آنان را توسط ملاکان و رباخواران مانع گردد. سازماندهی و تمرکز شرکت‌های تعاونی کشاورزی باید به همان ترتیب شرکت‌های تعاونی مصرفی انجام گیرد.

شرکت‌های تعاونی صنعتی باید در درجه نخست در آن مناطق صنایع خانگی و دستی احداث گردند که برای بازارهای بزرگ تولید می‌کنند، مثلاً در صنایع نساجی و فولادسازی و غیره.

در جهت فراهم آوردن ماشین‌آلات مناسب برای شرکت‌های تعاونی صنعتی نواز هیچ اقدامی نباید فروگذار کرد، به طوری که اینان بتوانند تا حدی با [محصولات] خارج رقابت کنند.

قطعه‌نامه‌های مشابهی در تمام زمینه‌های دیگر به تصویب رسید. کنگره حزب به نحو اکمل به ساختمان شرکت‌های تعاونی، کار سازمان جوانان کمونیست، و کار در میان زنان پرداخت. اکثر سندیکا‌های کارگری ما توسط ارتجاع انگلیس - ایران داغان شده‌اند. اتحادیه‌های کارگری موجود در تهران، رشت و سایر شهرها نیم‌قانونی‌اند و جاسوسان رضاشاه در آن رخنه یافته‌اند. کنگره حزب کمیته مرکزی نورا موظف ساخت به منظور ارتقای اقتدار [اتوریته] اتحادیه‌های کارگری اقدامات جدی به عمل آورد و کار تشکیلاتی را در این زمینه تقویت کند.

افزون بر این، کنگره حزب نظامنامه جدید حزب را به تصویب رساند و کمیسیون را مأمور تجدید نظر در برنامه حزبی نمود. کار کنگره بدین‌سان ثمربخش بود. کنگره حزب درباره یک سلسله از مهم‌ترین مسائل اتخاذ تصمیم کرد و خط کار نورا تعیین نمود. کنگره حزب شعار الغای سلطنت و استقرار جمهوری انقلابی خلق به جای آن را به مثابه مهم‌ترین شعار مبارزاتی حزب کمونیست ایران در دوران آینده اختیار کرد. این جمهوری انقلابی خلق می‌بایست اهداف زیر را تأمین سازد:

الف) استقلال از قدرت‌های امپریالیستی

ب) تحکیم مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی

ج) نقش رهبری‌کننده عناصر انقلابی در حکومت

- د) انهدام قطعی و بازناگشتی همه بقایای فئودالیسم، و در درجه نخست غصب بلاعوض زمین‌های ملاکان و اراضی خالصه به سود دهقانان
- ه) آزادی‌های دموکراتیک
- و) تصویب قانون کار
- ز) تسلیح سازمان‌های کارگری، دهقانی و صنعتگران
- ح) تصویب قانون انقلابی که تمام کوشش‌های ضدانقلاب در جهت استقرار مجدد نظم کهن را با شدیدترین مجازات‌ها جواب گوید.
- هنگامی که انقلاب ارضی، زیر رهبری حزب کمونیست ایران، [که خود] تحت هدایت کمینترن [است]، و به شکرانه موجودیت اتحاد شوروی، صورت عمل می‌پذیرد، آن وقت پیش‌نشان (voraussetzung) های انکشاف غیرسرمایه‌داری در ایران وجود خواهند داشت. دستیابی بدین هدف مستلزم مشقات غیرانسانی و فداکاری‌های سنگینی است. با این وصف حزب کمونیست منطقه ایران می‌باید بدون تزلزل و با اراده‌ای راسخ در جهت این هدف گام بردارد.
- آ. سلطان‌زاده، ترجمه از آلمانی: م. شین.

خطوط انکشاف ایران^۱

سرمایه‌داری کنونی طی انکشاف خویش بیش از پیش ماهیتی انحصاری به خود می‌گیرد. تمرکز سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ابعاد آن‌چنان عظیمی اختیار کرده است که غالباً کل رشته‌های صنعت در دست یک یا چند گروه صنعتی منحصر شده است.

به موازات این تمرکز و تجمع سرمایه درون هریک از کشورهای سرمایه‌داری، ما شاهد انکشاف کنسرن، کارتل و سندیکا‌های عظیم بین‌المللی هستیم. این غول‌های صنعتی که مواضع خود را در کشورهای خویش مستحکم ساخته‌اند می‌کوشند در فرای مرزهای خود نیز از رقابت خرج‌بردار احتراز جویند. تقسیم بازارهای جهان در میان بزرگ‌ترین کنسرن‌های این یا آن رشته صنعت اکنون دیگر پدیده‌ای عادی گشته است.

۱. هیئت تحریریه مجله بین‌الملل کمونیست متذکر می‌گردد که مقاله سلطان‌زاده برای بحث درج می‌گردد.
"Wege der Entwicklung Im Modernen Persien" Die K.I., Heft 29-30, 1928 "The Lines of Development of Modern Iran", The Communist International Volume V, No. 1, Jan. 1, 1928.

لیکن تقسیم دوستانه و مسالمت آمیز بازارهای جهان شیوه‌ای نیست که بتواند برای مدت زیادی مبارزه رقابت آمیز بین تولیدکنندگان سرمایه دار را از میان بردارد.

محدودیت‌های بازارهای توزیع و کمبود مواد خام مکرر در مکرر تقسیم و تقطیع زورمندانه کشورهای مستعمره کنونی را سبب خواهد گشت. این وضع باز هم بیش از پیش در اثر این واقعیت تشدید می‌یابد که، به سبب نابرابری انکشاف سرمایه‌داری، صنعت و نیروهای اقتصادی هر یک از کشورهای در حال پیشگیری و تاختن به سوی مقام پیشرو سرمایه‌داری مدرن خود را محروم از بازار توزیع و منابع مواد خام می‌یابد.

در نتیجه، آرامش موقتی در مبارزه رقابت آمیز غول‌های سرمایه‌داری به سرعت جای خود را به خصومت علنی خواهد داد، و جنگ را، که هدفش تقطیع و تقسیم نویی در جهان است، به دنبال خواهد آورد، و به هنگام ضرورت سلاطین صنعت و بانک‌ها، به منظور تأمین مقاصد خویش، کل ماشین عظیم جامعه بورژوازی را به حرکت درمی‌آورند: پلیس، ارتش، مطبوعات، رشوه، زندان، تبعید، و تیرباران و هر آنچه که آنان را در غارت کشورها و خلق‌های خودی و خارجی یاری کند.

کل قدرت حکومتی با خدمت دفاع از منافع این اربابان بی‌تاج و تخت جامعه سرمایه‌داری انطباق یافته است.

اثرات انقلاب روسیه بر ایران

به دلیل آنچه در پیش گفته شد، حیات مستقل آن کشورهای عقب افتاده‌ای که هنوز در چنگال این یا آن چپاولگر نیفتاده‌اند بیش از پیش دشوار می‌گردد. ایران یک چنین کشوری است. استقلال صوری وی به طور رسمی به وسیله مبارزه بین چپاولگران امپریالیست بریتانیا و روسیه تزاری تضمین می‌شد. انقلاب اکتبر بدین بازی منحوس خاتمه داد. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از همه دعاوی که بردگی و خواری ایران را موجب می‌گشت درگذشت. لیکن درعین حال فشار از جانب امپریالیسم بریتانیا به مقدار زیادی تشدید شد.

تراژدی خلق ایران از جمله در این است که مملکت وی در سر راه بزرگ‌ترین

مستعمرة انگلستان، بریتانیا^۱، قرار دارد. بیش از یک سده است که بریتانیا هشیارانه از تمام راه‌های هادی بر این جواهر تاج [امپراتوری] بریتانیا حفاظت کرده است. هندوستان بیش از همه از راه ایران در معرض خطر [ضربه‌پذیری] قرار دارد و نتیجتاً استثمار و غارت این سرزمین سیصد میلیون دیری نخواهد پایید، مگر از طریق ایران مستحکم گردد. ولی هراس اساسی بریتانیا از آن نیست که هندوستان مورد حمله قرار گیرد، بلکه از این است که نمی‌تواند، مادامی که هندوستان تماماً از خطر محروس نیست، در جنگی که از همه جوانب علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تدارک می‌بیند مطمئن گردد.

لیکن اگر ایران نیز به امتدادی از هندوستان، یعنی مستعمرة بریتانیا، بدل گردد، هندوستان از خطر دور خواهد ماند. و این امر اکنون از هر زمان دیگر ضرورت‌تر است، زیرا ایران نیز منبع سرشاری از نفت است، سوختی که به‌وسعت از طرف سرمایه‌های بریتانیایی بهره‌برداری می‌شود.

بریتانیا، پس از سقوط اتوکراسی (سلطنت مستبده) روسیه، کل ایران را اشغال کرد، به این امید که سرانجام این کشور را به سود خود مستحکم سازد. قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس می‌بایستی الحاق متحقق ایران به بریتانیا را رسماً تأیید می‌کرد. لکن رشد و استحکام اتحاد شوروی و انکشاف نیرومند جنبش انقلابی ملی در ایران بریتانیا را وادار ساخت از مقاصد خویش دایر بر الحاق فوری ایران موقتاً دست بردارد و وی را مجبور نمود که راه‌های تازه‌ای برای تحقق همین هدف بجوید. اما الحاق سریع نیز به دلیل صرفاً اقتصادی ناممکن بود، زیرا روابط بسیار نزدیک اقتصادی ایران با روسیه اجازه نمی‌داد این همکاری به سرعت مضمحل گردد. این رابطه با روسیه، طی سالیان درازی، از آغاز سال‌های ۸۰ سده گذشته، تدریجاً ایران را به مدار بازار جهانی کشانده بود. بسط خطوط راه‌آهن از سمت روسیه به مرزهای ایران باز هم این فرایند را تشدید کرد، و طبیعتاً اوضاع و احوال مساعدی را برای صادرات مواد خام صنعتی و محصولات کشاورزی ایران به بازارهای وسیع روسیه فراهم می‌آورد، مالیات بازرگانی با

۱. احتمالاً منظور «هندوستان» بوده است.

سرعتی سرسام‌آور رشد یافت و به موازات آن بر تعداد و نفوذ بورژوازی کمپرادور (دلال) ایران افزوده گشت.

تا انقلاب اکتبر، بورژوازی کمپرادور در شمال و مرکز ایران و مالکین اراضی بزرگ کشاورزی به سوی روسیه تزاری جهت می‌یافتند، و در واقع امر عمال سرمایه روسی بودند.

لیکن انهدام سرمایه‌داری روسی و انحصار تجارت خارجی اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی، و عدم امکان استقرار مجدد روابط گذشته با روسیه به طرز اجتناب‌ناپذیری تغییری در جهت‌گیری سیاسی این طبقات را لازم می‌شمرد.

مناسبات ایران و انگلیس

قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس کوششی بود از جانب طبقات حاکم در ایران برای اینکه خود را به آغوش امپریالیسم بریتانیا بسپارند. و اگر اینان موقتاً رسماً از این قرارداد درگذشتند، به این سبب بود که از این هراس داشتند که موج انقلاب آنان را از نفوذ در اداره حکومت محروم سازد. این امر تا سال ۱۹۲۱ ادامه یافت.

بریتانیا که معتقد شده بود دیگر نمی‌تواند ایران را به ضرب زور عریان به چنگ آورد، تصمیم بر آن گرفت که، براساس نمونه‌های بین‌النهرین و مصر، نامزدهای خود را برای اداره مملکت به میدان بفرستد و از طریق ایشان آهسته، ولی با جدیت، سرکردگی [و] موضع سیادت طلبانه خویش را مستحکم سازد.

کودتای سید ضیاءالدین^۱ در ۱۹۲۱/۲/۲۵ می‌بایستی این وظیفه را برای امپریالیسم بریتانیا به انجام برساند. ولی به‌زودی، با عریان‌شدن ماهیت انگلوفیلی (هوادار انگلیس) سید ضیاءالدین، وی دیگر قادر نبود وظیفه‌ای که به روی وی محول شده بود انجام دهد، و بریتانیا تصمیم گرفت رضاخان، رقیب وی، را که تا آن زمان ناشناخته مانده بود جانشین او سازد. رضاخان این وظیفه را یافت که جنبش انقلابی در حال رشد را در هم کوبد و تدریجاً نفوذ اقتصادی-سیاسی بریتانیا را در ایران مستحکم کند، یعنی قرارداد ۱۹۱۹ را عملاً به مورد اجرا گذارد.

۱. در متن انگلیسی «انقلاب سید ضیاء» آمده است و تاریخ آن ۱۹۲۱/۱۱/۲۵ ذکر شده است. اینها به احتمال بسیار قوی اشتباهات ترجمه‌ای است و نه از اصل مقاله.

ولی رضاخان این وظیفه را از دو طریق می‌توانست انجام دهد: از یک سو با ایجاد یک ارتش کشوری (National Army)، و از سوی دیگر با اظهار مداوم دوستی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که به منظور آن سال‌ها خود را جمهوری خواه می‌نمایاند.

اما سخنان وی دایر بر دوستی [با اتحاد شوروی] و جمهوری‌خواهی حرف توخالی‌ای بیش نبود. و درواقع نفوذ بریتانیا افزایش یافت. این بازی دوسره (Double Game) زیرکانه تا پایان ۱۹۲۵، که رضاخان با حمایت بریتانیا تمام مراکز انقلابی را سرکوب نمود و نقاب جمهوری‌خواهی را از چهره برگرفت و بر تخت شاه شاهان صعود کرد، ادامه یافت.

بریتانیا و مالکین ارضی

منافع اقتصادی بریتانیا آرام‌ساختن کشور را مصراً می‌طلبید. بریتانیا تحت فشار توده‌ها ارتش اشغالگر خود را از ایران خارج ساخت، چون نقش آرامشگر را می‌بایست ارتش کشوری رضاخان ایفا کند. به منظور تأمین موفقیت‌آمیز این وظیفه و سرکوب سریع خیزش‌های انقلابی در بخش‌های مختلف کشور و مطیع‌ساختن فنودال‌های سرکش، که از شناسایی دولت رضاخان سر باز می‌زدند، تقریباً در همه نقاط حکام نظامی جانشین حکام کشوری شدند و یک حکومت پلیسی متمرکز ایجاد گشت. سلسله رضاخان حتی یک روز هم نمی‌توانست بدون دستگاه پلیسی متمرکز دوام آرد.

تنها به شکرانهٔ اوضاع و احوال ویژه و عقب‌ماندگی حاکم در اقتصاد ملی کشور ما بود که امپریالیست‌های بریتانیا، همراه با رضاخان، توانستند چنان نتایج «درخشانی» را کسب کنند. میهن ما کشور اشراف بزرگ، زمین‌دار بزرگ است. در بسیاری از ولایات، از جمله در شیراز، اصفهان، گیلان و برخی دیگر، چهل تا هفتاد درصد از زمین‌های زیر کشت در دست چند دوجین مالک قرار دارد. روی هم رفته سه پنجم زمین‌های قابل استفاده در دست سه هزار مالک قرار دارد.

هر انقلابی در درجهٔ نخست ناگزیر متوجه این انگل‌ها خواهد شد، زیرا اینان بیش از هر کس دیگری طالب یک دولت مقتدر هستند که بتواند از آنان در مقابل

دهقانان و انقلاب حمایت کند. این وظیفه را بهتر از همه سلطنت می‌تواند به‌مثابه شکل حکومتی که بدان خو گرفته‌اند ایفا کند. سلسله قاجار برای این منظور بسیار ضعیف و سالخورده بود، ولذا تصمیم ایشان بر آن شد که به همراه بریتانیا از رضاخان در مقابل سلسله قاجار حمایت کنند.

لذا آرایش طبقاتی ایران معاصر به بهترین شکلی مناسب نقشه‌های ارتجاع بریتانیا-رضاخانی است. طبقه حاکمه اصلی زمین‌داران بزرگ اربابان واقعی کشور هستند. خود رضاخان طی مدت کوتاهی به زمین‌دار بزرگی بدل گشت و بدین ترتیب حافظ اصلی این ارتجاعی‌ترین طبقه گردید.^۱ نقش بورژوازی صنعتی ناچیز است و بورژوازی کمپرادور، که همه ریشه‌هایش عمیقاً در سرمایه‌داری خارجی مستقر است، همانند روحانیون، همواره ابزاری در دست ارتجاع امپریالیستی بوده است، و همچنان نیز باقی خواهد ماند. کل این اراذل و رضاخان در رأس آنان آماده خیانت به هر قیمتی به منافع کشور، آن نیروی داخلی است که سرمایه بریتانیا خود را بر آن استوار می‌سازد. درحالی که مجلس «ملی»، ساخته انتخابات قلابی، نماد (سمبل) اراده متمرکز این اراذل است.

رضاخان و بریتانیا

رضاخان از همان آغاز کاریر (CAREER) خویش جهت بریتانیا را اختیار کرد و به همه طرق کوشید تا اربابان خود را ممنون سازد، ولی خوش خدمتی وی هیچ‌گاه به این روشنی که در امر ساختمان راه‌آهن روشن شده است آشکار نگردید. راه‌آهن سراسری ایران، که طرح آن در ۲۴ فوریه ۱۹۲۷ به تصویب مجلس رسید، قرار است خلیج فارس را در محمره [خرمشهر] با دریای خزر متصل سازد. در این قانون می‌خوانیم:

- مجلس [شورای] ملی به دولت اجازه می‌دهد به ساختمان راه‌آهن بین بندر محمره و بندر گز از طریق همدان و تهران اقدام کند.
- دولت مجاز است ساختمان راه‌آهن را به یک شرکت ساختمانی کشوری یا خارجی واگذار کند، با رعایت اصل صرفه‌جویی به سود کشور. دولت

۱. در متن انگلیسی آمده است: «حافظ اصلی سلسله نوین گردید.» مترجم

اجازه دارد هنگامی که تأمین مواد ساختمانی لازم در داخل کشور میسر نباشد، این مصالح را از خارج وارد سازد.

- ساختمان راه‌آهن مذکور باید [به] وسیله طرح یک متخصص راه‌آهن که از طرف مجلس استخدام خواهد شد انجام پذیرد.

- ۴۱/۲ میلیون تومان از بودجه انحصار قند و شکر به ساختمان یک کارخانه ذوب‌آهن اختصاص خواهد یافت، به ترتیب زیر: در چهار سال اول هر سال یک میلیون تومان، و در سال پنجم نیم میلیون تومان.

- اجرای این قانون به عهده وزارت امور اجتماعی و وزارت دارایی خواهد بود.

بودجه ساختمان ذوب‌آهن قرار است از طریق بانک انگلیس در ایران [بانک شاهنشاهی] تأمین گردد، که برای تضمین آن درآمدهای انحصار قند و شکر را دریافت خواهد کرد. در اینجا باید یادآور شد که بریتانیا مداوماً درصد بوده است کنترل انحصار قند و شکر را در ایران در دست گیرد، و مالیات بر آن را افزایش دهد. زیرا این [قند و شکر] آن متاعی است که بریتانیا به ایران صادر نمی‌کند. بریتانیا موفق شده است مالیات بر قند و شکر را دو برابر کند و بدین وسیله امر تأمین بودجه این اقدام [ساختمان ذوب‌آهن] را برای بانک انگلیسی میسر ساخته است. بدین ترتیب، انحصار قند و شکر به دست بریتانیا می‌افتد که با کمک بانک انگلیس در ایران درآمد آن را دریافت خواهد کرد. این وجوه در حال حاضر در بانک باقی خواهند ماند و در ازای آن دو تا سه درصد بهره خواهد داد، درحالی که خود بانک این وجوه را در مقابل دوازده تا شانزده درصد بهره به قرض خواهد داد.

نفت و راه‌آهن

در لایحه هیچ سخنی از این نمی‌رود که ۱۵۰ میلیون لیره مخارج ساختمان راه‌آهن از کجا تأمین خواهد شد، درحالی که بودجه کل کشور از چهارونیم تا پنج میلیون پوند تجاوز نمی‌کند. ولی کل قضیه بر هر فرد باسوادی روشن است، ساختمان

راه‌آهن به اعطای امتیازات جدید مربوط است. دولت ایران از پیش قراردادی با شرکت نفت ایران و انگلیس برای انتقال مناطق نفت خیز جنوب غربی بدان [شرکت] به امضا رسانده است که بعدها به گروه [نفتی بریتانیا] در بین‌النهرین ملحق خواهد شد. دومین قرارداد به مناطق نفت خیز شمالی مربوط است. در این مورد نیز تکلیف مسئله از پیش روشن شده است. تنها مسئله عبارت است از اینکه امتیاز را به شرکت نفت ایران و انگلیس یا استاندارد اوایل بسپارند.

ظاهراً این امتیاز به استاندارد اوایل سپرده خواهد شد که در آن با شرکت نفت ایران-انگلیس مشترکاً سهیم خواهد بود. به عبارت دیگر، تأمین بودجه راه‌آهن منحصراً مربوط است به اعطای امتیازات جدیدی به امپریالیست‌های بریتانیا در ایران، و احداث راه‌آهن عمده‌تأ اهمیت سوق‌الجیشی دارد، زیرا، موافق این طرح، قرار است این خطوط راه‌آهن فوراً با سیستم راه‌آهن عراق متصل گردد، و سپس با سیستم راه‌آهن هندوستان اتصال خواهد یافت. این آرزوی دیرینه پنهانی بریتانیا است.

[لرد] کرزن در عصر خود درباره این طرح خواب‌ها دید. از اتصال راه‌آهن ایران به هندوستان در درجه نخست چه سود اقتصادی‌ای حاصل ایران خواهد گشت؟ به نظر ما هیچ. هندوستان، علاوه بر صنایع سریع‌الانکشاف، ذخایر مواد خام و مواد غذایی (برنج) عظیمی را داراست و کوچک‌ترین تردیدی نمی‌توان داشت که خطوط مطروحه جنوبی راه‌آهن برای ایران، فرای افزایش خواسته (متاع) از هندوستان، ثمره‌ای در بر نخواهند داشت. ایران نمی‌تواند به‌طور جدی به روی صدور برنج، خشکبار، پنبه ابریشم، چرم مراکشی^۱ و پوست عمل‌نیامده از شمال به جنوب، و از طریق خلیج فارس به بازار جهانی، یا از طریق دزدآب^۲ به بازار هندوستان حساب کند.

اگر این راه‌آهن واقعاً اهمیت صرفاً سوق‌الجیشی در بر نداشت، و اگر هم اکنون اربابان ایران، به همت رضاخان، امپریالیست‌های انگلیسی نبودند، آن‌گاه کاملاً

۱. در متن آلمانی به جای این لغت «زعفران» آمده است. مترجم

۲. یا دزدآب، زاهدان.

روشن است که مسئله به طرز دیگری فیصله می‌یافت، زیرا، از نقطه نظر انکشاف نیروهای مولده ایران، افزایش تولیدات کشاورزی آن، تقویت اقتصاد وی در شمال غربی، شمال و شمال شرقی، یا همچنان مناطق مرکزی، خطوط اتصالی بین تهران و مشهد، و خط ارتباطی بین تهران و آستارا اهمیت عظیمی می‌یافت. از مطالعه تطبیقی حمل و نقل کالاها از گمرکات در زمینه متاع‌های صادراتی و وارداتی چنین نتیجه می‌شود که راه‌های شمالی، شمال شرقی و شمال غربی طرق صادرات ایرانند (به استثنای تریاک که به بوشهر راه می‌یابد). راه‌های جنوبی، جنوب شرقی و جنوب غربی عمده‌تاً طرق واردات ایران را تشکیل می‌دهند.

اگر این موضع غیرقابل بحث باشد که اقتصاد ملی [ایران] نمی‌تواند به درستی و سلامت ساخته شود، مگر از طریق انکشاف کشاورزی، [یعنی] از طریق کشتزارهای صنعتی (پلانتاسیون) پنبه و برنج، انکشاف تولید کرم ابریشم و صنعت قالی بافی و از راه حفاظت از بازار فروش محصولات صنعتی و کشاورزی و دامداری، اگر این نیز غیرقابل تردید باشد که در یک اقتصاد منظم واردات تنها می‌توانند براساس صادرات استوار شوند، آن‌گاه نمی‌توان تردید داشت که نخستین خطوط راه‌آه‌نی که می‌بایستی ساخته شوند می‌باید مناطق تولیدکننده را به بازارهای فروش محصولات مرتبط سازند. لیکن اگر امروز ایران به‌رغم منافع حیاتی خود تصمیم بر آن می‌گیرد که خلیج فارس را [به] وسیله راه‌آهن با دریای مازندران متصل سازد، کاملاً آشکار می‌گردد که این نقشه به تحریک بریتانیا عنوان گشته است که طی سالیان دراز آرزوی اتصال مصر، فلسطین، بین‌النهرین و هندوستان را در سر پرورانده است. در نتیجه، به منظور دستیابی به همین مقصود، دولت ایران تحت رهبری رضاخان، افزون بر احداث راه‌آهن سراسری ایران، این برنامه را دارد که با همکاری بریتانیا یک رشته خطوط دیگری را احداث کند که عبارتند از: ۱. خانقین، همدان، تهران، ۲. دزداب، مشهد، شاهرود (خط اصلی هندوستان-ایران)، ۳. تهران، شاهرود، ۴. دزداب، کرمان، شیراز، بهبهان، هنجن، محمره، ۵. محمره، بصره، ۶. موصل، رواندوز، تبریز، ۷. تبریز، تهران.

بنابراین، این خطوط، علاوه بر اهمیت سیاسی و اقتصادی‌شان، همچنین

برد عظیم سوق الجیشی نیز خواهند داشت، چه بریتانیا امکانات زیر را کسب خواهد کرد:

۱. خط راه‌آهن به هندوستان (هایفه-بغداد)^۱، ۲. بسیج و صف‌آرایی نیرو از فاصله‌های بسیار دور از مرزهای هندوستان، ۳. موقعیت مناسب برای اقدامات جنگی علیه شوروی در مرزهای قفقاز و ترکستان، ۴. تبدیل ایران و عراق به یک منطقه نظامی واحد (خط جبهه میدان عملیات هندوستان^۲). اگر بر همه اینها این واقعیت نیز افزوده گردد که خط راه‌آهن از خلیج فارس به دریای خزر برای جویندگان امتیاز در مناطق نفت‌خیز شمالی مطلقاً ضروری است، که در آن بریتانیا قطعاً سهم عمده را خواهد داشت، و اینکه بدون چنین راه‌آهنی بهره‌برداری از مناطق نفت‌خیز شمالی دشواری‌های عظیمی را برای دارندگان امتیاز ایجاد خواهد کرد، خواست دولت رضاخان دایر بر تأمین امتنان اربابش، بریتانیا، کاملاً قابل فهم خواهد بود.

راه‌های تازه برای ارتش مکانیزه

و این همه داستان نیست. بریتانیا در زمینه دیگری نیز دست‌اندرکار است. وی برنامه ساختمان یک سلسله شاهراه‌ها را نیز ریخته است. [ساختمان] هشت رشته از این شاهراه‌ها تاکنون به تصویب دولت رسیده است. قرار است این جاده‌ها از یک سوراخ‌های بین‌النهرین را از طریق تهران به تبریز متصل سازند و از سوی دیگر یک رشته راه می‌بایست اتصال با سیستم راه‌های هندوستان را فراهم آورد. اهمیت این شبکه راه‌ها بسیار زیاد است:

۱. این امر ساختمان راه‌آهن طرح‌شده را تا حد زیادی تسهیل خواهد کرد (مخصوصاً در کارگزاردن ریل‌های محمره-تهران-بندر گز و شاخه بغداد از خانقین-همدان، ۲. این امر شبکه‌ای از راه‌های اتصالی و تقاطعی ایجاد خواهد کرد و زمینه انکشاف وسیع حمل‌ونقل موتوری را فراهم خواهد آورد، ۳. این اقدام

۱. در متن آلمانی فؤاد هایفه بغداد آمده است. مترجم

۲. نگاه کنید به بولتن اطلاعاتی، آوریل ۱۹۲۷، صفحات ۱۱۸-۱۲۰، منتشره از طرف اداره هیئت ارتش سرخ، سلطان‌زاده.

همچنین از طریق متصل ساختن ایالات دوردست با یکدیگر بازار داخلی ایجاد خواهد کرد، ۴. این نیز بخشی از مسئله حمل و نقل شمال ایران از طریق اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را حل خواهد کرد و این امکان را به دست خواهد داد که محصولات شمال به بازارهای داخلی و بنادر مدیترانه برسد، ۵. [چنین اقدامی] شرایط توسعه موفقیت آمیز بریتانیا را [در ایران] فراهم خواهد آورد، ۶. این راه‌ها، که امتداد خطوط راه آهن هندوستان و عراق به سمت شوروی در مرزهای ماورای قفقاز و ترکستان خواهند بود، چون جاده‌های سوق الجیشی نیز حائز اهمیت خواهند بود.

بدین ترتیب، آن اوضاع و احوالی ایجاد شده‌اند که طی آن در هر لحظه هزاران تن مسلح می‌توانند با وسایل نقلیه موتوری از هندوستان و بین النهرین به کمک دولت بشتابند تا «حملة بلشویک‌ها» را در تبریز، خراسان و سایر نقاط سرکوب کنند.

و بالاخره بریتانیا دست‌اندرکار ایجاد انبارهای بنزین در قزوین و سایر نقاط است تا در هر لحظه ضروری در آینده پایگاه هوایی آماده داشته باشد. و همه این اقدامات با پشتیبانی دولت رضاخان روبه‌رو است. این امر آشکار می‌سازد که بریتانیا برای چه این تدارکات را در ایران می‌بیند.

طرح‌های جنگی

به موازات این، متخصصین مطبوعات بریتانیا اخیراً به ملاحظه مسائل «امنیت» مرزهای هندوستان پرداخته‌اند. این مسئله نخست به هنگام کارزار ضد شوروی، که [با] یادداشت اخطاریه چمبرلین در بهار ۱۹۲۷ همراه بود، در صفحات مطبوعات محافظه‌کار اشتها یافت. فرمانده نیروهای بریتانیا در هندوستان در آن هنگام [نیز] اظهارات مشهور خود را دایر بر خطراتی که به ظاهر هندوستان را از جانب «همسایگان» تهدید می‌کند عنوان ساخت. کاملاً آشکار بود که فرماندهی نظامی بریتانیا زمینه را آماده می‌ساخت تا نیروهای نظامی زیادی را از متروپل به هندوستان منتقل سازد. امروز یک ارگان وابسته به وزارت خارجه بریتانیا، یعنی «دیلی تلگراف»، اظهار می‌دارد که هم‌اکنون تبادل نظر بر حرارتی درباره مکانیزه کردن ارتش مرزی و افزایش تعداد نیروهای مسلح بریتانیا در شمال

هندوستان بین کابینه در لندن و دولت هندوستان [مستولان استعماری] در جریان است. مقاصدی که کابینه محافظه‌کار دنبال می‌کند به اندازه کافی ساده و روشن است: امپریالیست‌های بریتانیا در صددند نیروهای مسلح هندوستان را در دست خود گیرند و آنها را برای تحقق نقشه‌های ضدشوروی به کار بندند.

لذا بریتانیا با کمک رضاخان در جهت تدارک تدریجی ایران برای جنگ آتی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تقلا است. لکن نقشه‌های سیاسی و استراتژیک جان‌سختان بریتانیا نمی‌تواند وضع نابسامان اقتصاد کشور [ایران] را بهبود بخشد.

چنان‌که همگان می‌دانند، ماهیت کشاورزی ایران وی را به کشور تأمین‌کننده مواد خام برای مراکز صنعتی اروپا بدل ساخته است. هرچه ایران بیشتر به میدان اقتصاد جهانی کشانده شد، با همان سرعت نیز خود را با خواست‌های بازار جهانی انطباق داد و به همان نسبت هم وابستگی خویش را به سرمایه‌داران خارجی احساس کرد. رشد مناسباتش با اقتصاد جهانی این اثر را در بر داشت که ارزش زمین را به مقدار قابل ملاحظه‌ای ارتقا دهد و در برخی از ایالات (FEODAL STATES) فئودال‌نشین‌های بزرگ را، که تدریجاً به دست سرمایه تجاری-مالی می‌افتادند، مضمحل سازد. تنخواه‌گر (صراف)، که در آستانه پیدایش سرمایه‌داری نقش متری ایفا می‌کرد و می‌رفت تا نظام کهن فئودالی را از هم بپاشاند، در اوضاع و احوال آسیایی، چنان‌که مارکس به درستی اشاره کرده است، برعکس بیشتر به تحکیم نظام فئودالی گرایش داشت.

در همه شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری^۱ تنخواه‌گر تنها هنگامی اثر انقلابی دارد که اشکال مالکیت را، که براساس محکم و تجدید تولید مستمر آن در همان شکل سازماندهی سیاسی استوار است، مختل و منحل می‌سازد. در اشکال آسیایی^۲ تنخواه‌گر می‌تواند به مدت زیادی

۱. خواننده توجه دارد که مارکس در این نقل قول مورد استناد سلطان‌زاده به هیچ وجه از فئودالیسم در آسیا سخن نمی‌گوید، بلکه از «شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری» و «اشکال آسیایی» یاد می‌کند. تفسیر رفیق سلطان‌زاده بر «فئودالیسم» ظاهراً قبول بدون بحث و تفکر حاکم در کمیت‌ترین بوده است. مترجم

۲. این نقل مارکس در متن انگلیسی یافت نمی‌شود. مترجم

بدون آنکه چیزی جز ویرانی اقتصادی و فساد سیاسی را موجب گردد دوام آورد. تنخواه‌گر نخست آنجا و تنها زمانی که سایر شرایط شیوه تولید سرمایه‌داری پدید آمده‌اند از طریق ویرانی فنودالان و تولیدکنندگان خرده‌پا از یک سو و [به] وسیله تمرکز اوضاع و احوال کار نزد سرمایه از سوی دیگر، به مثابه وسیله ایجاد شیوه تولیدی نو، ظاهر می‌شود.

سرمایه، جلد سوم، بخش دوم، چاپ ششم، صفحه ۱۳۶، آلمانی

در نتیجه، سخن درباره نقش متری تجار زمین‌دار در نمونه‌وارترین کشور شرقی چون ایران، چنان‌که برخی «صاحب‌نظران» در مسئله خاور می‌گویند، دست‌کم نادرست است. شیوه‌های عمل سرمایه تنخواه‌گر در ایران تقریباً همان است که در جهان باستان، رم و یونان متداول بود، آنجا که انتقال مالکیت زمین به تنخواه‌گران پدیده‌ای عادی به شمار می‌رفت. لکن علت انتقال سرمایه تنخواه‌گر به کشاورزی چیست؟ بدین سؤال مارکس این پاسخ را، که به نظر ما جامع است، می‌دهد:

به‌طور کلی، باید اعتراف داشت که در یک شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری کمتر انکشاف یافته کشاورزی از صنعت مولدتر است، زیرا در آنجا طبیعت چون ماشین و ارگانیزم در کار شرکت دارد، در حالی که در صنعت نیروهای طبیعی را باید تقریباً تماماً با نیروهای انسانی جانشین ساخت.

به برکت نیروی کار انسانی بی‌اندازه ارزان دهقانی و امکان استثمار بی‌حد و حساب، تنخواه‌گر انتقال سرمایه‌اش را به کشاورزی از صنعت پرسودتر می‌یابد. اما سرمایه مالی-تجاری، هنگامی که به کشاورزی پا گذاشت، به همان شیوه‌های استثماری فنودالی متوسل گشت و بعضاً به احیا و تقویت اوضاع و احوال خدمتگاری [سرواژ] در دهات پرداخت.

ویرانی دهقانان و پیشه‌وران

اقدامات عمال سرمایه‌داری خارجی به‌ویژه اثر نامطلوبی بر صنایع روستایی و کار پیشه‌وری دارد. واردات کالاهای ارزان‌قیمت از خارج ایشان را بیش از پیش به ویرانی می‌کشاند و مجبور می‌سازد که لنگان‌لنگان به زندگی محنت‌بار و نیمه‌گرسنه‌ای ادامه دهند. وضع ابتدایی صنایع ملی مانع از آن می‌شود که ایشان

نیروی کار خود را در داخل کشور به کار بندند و آنان را وادار می‌سازد نان خود را در فرای مرزهای سرزمین بومی خویش بجویند. انکشاف عناصر سرمایه‌داری و تبدیل ایران به زائده مستعمراتی این یا آن قدرت سرمایه‌داری باید وضع وخیم کنونی پیشه‌وران و صنعتگران زحمت‌کش را به شدت خراب‌تر سازد.

نظام اقتصادی موجود در ایران و سیادت دولت شاه و زمین‌داران بزرگ‌ترین سد راه انکشاف نیروهای مولده کشورند. طبقه اساسی مولد در ایران هنوز دهقانانند و بعضاً کارگران صنعتگر و پیشه‌ور، که براساس کارشان انگل‌ها [ی اجتماعی] زیست می‌کنند: شاه، مالکین ارضی گوناگون، تجار و دلالان، روحانیون در همه سطوح و غیره. اما طبقه‌ای که می‌باید تغذیه گروه‌های بی‌شمار انگل‌ها را تأمین سازد در تنگدستی و اوضاع و احوال ستم‌کشانه‌ای که هرگز شبیه آن دیده نشده است می‌زید. ورود ایران به بازار جهانی انکشاف مبادلات تجارت خارجی و پیدایش مناسبات کالا-پولی استثمار توده‌های دهقانی را به حد اعلای تشدید کرده است. از یک سو زمین‌داران بزرگ و کوچک سلب مالکیت از دهقانان و تصاحب اراضی اشتراکی را به وسایل مختلف ممکن آغاز کرده‌اند، از سوی دیگر نیاز روزافزون به منابع پولی زمین‌داران-ملک‌داران [لفظ فارسی در متن فرنگی از سلطان‌زاده] را به سوی تحمیل مالیات و خراج‌های بیش از پیش بر اقتصاد دهقانی رانده است. عمال دولت شاه در این امر، همانند سایر امور، از خان [بارون]‌های زمین‌دار و مطالبات ایشان حمایت کرده‌اند. بخشی از دهقانان به امید حفظ حیات خویش مجبور گشته‌اند بخشی از زمین خود را به مسجد [اوقاف مذهبی] هدیه کنند تا از این طریق بتوانند خود را از چنگال تجاوز زمین‌دار یا ارباب و از پرداخت مالیات‌های بیش از حد سنگین و طاقت‌فرسا نجات بخشند. این [پدیده] به‌ویژه توسعه املاک اوقاف مذهبی را که ابعادشان در حال گسترش است تشویق کرده است. عدم بازار داخلی و مراکز صنعتی مصرف‌کننده کشاورزی را در وابستگی شدید به زمین‌داران، تنخواه‌گران و بورژوازی دلال، که همچون زالو آخرین قطره خون دهقانان از پیش ویران‌شده را می‌مکد، قرار می‌دهد.

راه به سوی سوسیالیسم

نتیجتاً، علی‌رغم رژیم سبع رضاخان، و به‌رغم کمک‌های سخاوتمندانه همدستان

بریتانیایی وی در سرکوب جنبش انقلابی، شورش مردم زحمت‌کش علیه رژیم خون‌آشام سلسله جدید [سلطنتی] یکی پس از دیگری در نقاط گوناگون سر بلند می‌کند. پیدایش پی‌درپی شورش در آذربایجان، گیلان، خراسان این امر را کراراً به اثبات می‌رساند که روحیه انقلابی به قلب توده‌های زحمت‌کش شهر و روستا راه یافته است، و اینکه دهقانان، که تا چندی پیش در کناری آرام ایستاده بودند، شرکت فعال‌تری را در مبارزه علیه نظام موجود و علیه ارتجاع انگلستان-رضاخان آغاز می‌کنند. اما این ارتجاع که دست خود را در سرکوب جنبش ملی مستحکم ساخته است رحمی نمی‌شناسد. همه این جنبش‌ها با شقاوت ناشنیده‌ای سرکوب می‌شوند و شرکت‌کنندگان و رهبران دستگیر شده آنان در ملأ عام شکنجه و تیرباران می‌گردند (گیلان). آنجا که نیروهای رضاخان قادر نبودند شورش را ریشه‌کن سازند، قشون [نظامی] بریتانیا با کامیون و هواپیما و غیره به دادشان رسید (خراسان). اما معضلات اقتصادی را نمی‌توان به ضرب هواپیما و تیرباران حل کرد. دهقانان زمین می‌خواهند. کشور به انکشاف نیروهای مولده‌اش نیازمند است. ضرورت ایجاد یک بازار ملی و صنایع ملی احساس می‌شود. کشور نمی‌تواند خوراک اهالی خود را تأمین سازد، حتی در محدوده سهمیه محنت‌باری که توده‌های زحمت‌کش ایران با آن زندگی را سر می‌کنند. در نتیجه، هزاران نفر خانه‌های خویش را ترک می‌گویند و در بین‌النهرین، قسطنطنیه، باکو، ترکستان و غیره به جست‌وجوی کار می‌روند. از طریق لشکرکشی تنبیهی و تنبیه بی‌رحمانه نه می‌توان صنعتی به پا کرد و نه وضع اقتصادی را بهبود بخشید.

لکن صنعت را در ایران از دو طریق می‌توان ایجاد کرد: یا از طریق انکشاف بخشیدن به اقتصادیات خصوص سرمایه‌داری، یا [به] وسیله سازماندهی با برنامه کل زندگی اقتصادی کشور. راه نخست برای ایران نتایج وخیم بیش از حد معمول در بر خواهد داشت، زیرا که به علت عدم سرمایه‌انباشته در داخل ایران نمی‌تواند صنایع معمول را با منابع خویش به پا کند. ایران هنوز دوران انباشت آغازین سرمایه را پشت سر نگذاشته است. به علاوه، عدم اوضاع و احوال عمومی انکشاف سرمایه‌داری به این وضع می‌گراید که، چنان‌که دیدیم، در

حال حاضر سرمایه‌انباشته در دست بورژوازی بازرگان و تنخواه‌گر و به سوی کشاورزی، و نه صنعت، سرازیر خواهد شد، که با توسل به کهن‌ترین شیوه‌های استثمار به انگل جدیدی بر روی بدن دهقانان بدل خواهد گشت. درست است که انباشت آغازین سرمایه را می‌توان با ورود سرمایه خارجی جبران کرد، ولی این امر برای ایران به معنی حراج کشور نزد سرمایه‌داران خارجی و در ردیف اول سرمایه‌داران انگلیسی خواهد بود.

بریتانیا نمی‌تواند رشد منافع اقتصادی را بدون مبارزه مجاز شمارد، به‌ویژه در قلمرو ورود سرمایه قدرت دیگری. زیرا در نظام جهانی مستعمرات بریتانیا ایران برای این کشور بیش از آن مهم است که به آسانی سیادت آن را به دیگری تسلیم سازد.

در نتیجه، انکشاف سرمایه‌داری در ایران تحت نظام کنونی تنها می‌تواند راه تبدیل ایران به زائده استعماری در [چارچوب] نظام امپراتوری بریتانیا را اختیار کند. تمام اقدامات استعماری رضاخان (احداث راه آهن، جاده و اعطای امتیازات و غیره) کلاً و تماماً در جهت تأمین منافع سرمایه‌های بریتانیا اجرا می‌گردد. پیدایش کارگاه‌ها و کارخانه‌های کوچک در یکی-دو منطقه کشور نمی‌تواند این فرایند اساسی را تغییر دهد. اگر بر این نیز این واقعیت افزوده شود که هم‌اکنون دیگر تمام نقاط استراتژیک اقتصاد ایران، چون بانک‌ها، نفت، تلگراف و غیره، در دست بریتانیا قرار دارند، جهتی که رضاخان به [انکشاف] کشور می‌دهد کاملاً آشکار می‌گردد.

شورش کارگران

اما راه دیگری نیز هست که ایران می‌تواند برگزیند: یعنی ایران باید و می‌تواند از راه فوق‌العاده دردناک انکشاف سرمایه‌داری احتراز جوید. بدین منظور تأسیس شرکت‌های تعاونی صنعتی در میان کارگران صنعتگر و پیشه‌ور در شهرها، و شرکت‌های تعاونی کشاورزی در روستاها می‌بایست یکی از شعارهای اساسی حزب کمونیست ایران باشد. حزب می‌بایست، به موازات این، از همه طرق ممکن به سازماندهی و انکشاف همکاری (تعاون) مدد برساند تا بتواند اتحاد

بین صنایع سوسیالیستی کشور پرولتاریای پیروزمند و مصرف‌کنندگان زحمت‌کش ایران را تسهیل سازد و تا حد ممکن از دلالتان زائد احتراز کند.

تنها با حمایت پرولتاریای پیروزمند کشورهای صنعتی پیشرفته است که ایران خواهد توانست با استواری به راه سوسیالیسم گام گذارد.

آ.سلطان‌زاده، ترجمه از متون آلمانی و انگلیسی: میم. شین.

سخنرانی‌ها در کنگره ششم کمیترون

(تابستان ۱۹۲۸)

خاورمیانه و حمله به اتحاد شوروی^۱

مجمع عمومی، نشست بیست و یکم، ۴ اوت ۱۹۲۸

رفقا، تردیدی نیست که محرک اصلی جنگ [علیه اتحاد شوروی] انگلستان خواهد بود. گروه‌های ضربتی هرچه باشند، این همواره لندن خواهد بود که از پس پرده جریانات را اداره خواهد کرد. همه تدارکات علنی یا پنهانی در سراسر خاور نزدیک نشانه این واقعیت انکارناپذیر است که انگلستان در چند سال اخیر سرگرم تدارک برخورد نظامی آینده بوده است. من ایقان راسخ دارم که در جنگ آینده خاور نزدیک و میانه نقش پایگاه اصلی حمله به اتحاد شوروی را خواهد داشت. از مصر گرفته تا فلسطین، ماورای اردن، بین‌النهرین، عربستان و ایران، و تا هندوستان، در همه این کشورها، که کلاً و جزئاً تحت سیادت انگلستان قرار دارند، تدارک [برجنگی] دیده می‌شود.

اخیراً امری (Emary)، وزیر مستعمرات بریتانیا، اعلام داشت «به منظور تضمین نفوذ خود در خاور نزدیک و تحکیم ترعه سوئز ما باید نیروهای خود را در این کشورها و به‌ویژه در مصر افزایش دهیم، و دوستی همه خلق‌های کشورهای هم‌جوار ترعه [ی سوئز] را جلب کنیم».

این برنامه نظامی وزارت جنگ بریتانیا هم‌اکنون از طرف فرمانده نیروهای بریتانیا در مصر، که فرماندهی عالی ارتش آن را انگلستان به دست گرفته است و پارلمان آن نیز منحل شده است و [در آن] آزادی کاملی به فرماندهی عالی نظامی بریتانیا اعطا شده است تا بدون دغدغه تمام تدارکات ضروری را فراهم آورد، دنبال می‌شود. افزون بر این، در جنگ آینده فلسطین نقش مهم‌تری را ایفا خواهد کرد. فلسطین، آن کشور کوچک و ناچیز، امروز بنا بر اراده فرماندهی عالی [بریتانیا] حتی فراتر از آنچه یک صهیونیست پرحرارت می‌توانست به خواب ببیند گسترش می‌یابد. هم‌اکنون یک لنگرگاه نظامی در بندر هایفه در دست ساختمان است و یک میلیون و نیم لییره استرلینگ بدین منظور تخصیص

1. Inprekorr (Ed. fr.) No.100, 7.9.1928, page 1073-4; (Ed. Eng.) No. 61, Sept. 1928, pages 1079-80; (Ed. Deutsch) Protokoll VI Weltkongress der K.I., Nachf. Verl. Hamburg, 1928, seiten 697-9. (جلد یکم)

داده شده است. پادگان‌های نظامی یا اماکن دیگری برای اقامت ده‌ها هزار سرباز در دست ساختمان است.

افزون بر این، تدارکات برای تأسیس خطوط هوایی از قاهره به کراچی، که قرار است از فلسطین، بین‌النهرین، ایران به هندوستان بگذرد، در جریان است. تعدادی پایگاه آخرین سیستم هوایی هم‌اکنون در فلسطین تأسیس شده‌اند. علاوه بر این، شبکه‌ای از شاهراه‌های استراتژیک در دست ساختمان است. شاهراه اورشلیم-بغداد، که از میان صحرا می‌گذرد، به اتمام رسیده است. و بالاخره خط کانتارا-هایفه، که بخشی از خط اصلی آینده قاهره-بغداد-کلکته است، نیز پایان یافته است.

در همسایگی فلسطین منطقه ماورای اردن است که پادشاهی «مستقل» را تشکیل می‌دهد. این پادشاهی «مستقل» سه ماه قبل قراردادی با انگلستان به امضا رساند که به اعتبار آن پادشاه انگلستان حق دارد هر تعدادی قشون که بخواهد در آن کشور به منظور دفاع و «حفظ قانون و نظم» بسیج کند، درحالی‌که بودجه اداره قشون را باید [پادشاهی] ماورای اردن بپردازد. خلاصه اینکه این کشور «مستقل»، که قبلاً بندر عقبه در بحر احمر در اختیارش قرار گرفته است، بیش از پیش برای نقشی که باید در آینده برای وزارت جنگ بریتانیا ایفا کند آماده می‌گردد.

مقام دیگر در تدارک جنگی را عراق و بین‌النهرین به عهده دارند. شما می‌دانید که انگلستان باید چه مشکلاتی را از سر می‌گذرانید تا آن کشور را از چنگ امپریالیست‌های آلمانی بیرون آرد. راه‌آهن بغداد همواره خاری در چشم امپریالیسم بریتانیا بود. این راه را که آلمان‌ها ساختند تهدید مداومی علیه متصرفات بریتانیا به شمار می‌رفت. امروز این کشور «مستقلی» است که قیومیت آن از جانب جامعه ملل به انگلستان واگذار شده است. در اینجا هم اقدامات فوق‌العاده‌ای [به] وسیله مقامات بریتانیا در دست انجام است. بیش از همه، فرودگاه‌های عظیمی در خاک این کشور در دست ساختمان است. خط راه‌آهن بصره به بغداد، در جوار مرز ایران، خط آهن استراتژیک بی‌نهایت مناسبی است که کوتاه‌ترین راه برای حمله به اتحاد شوروی را از مرز ترکستان تأمین می‌سازد.

بستر رودخانه شط العرب تعمیق و گسترش یافت تا کشتی‌های اقیانوس‌پیما بتوانند مستقیماً تا بندر بصره پیش روند. اخیراً دژ نظامی فائو برای تسلط به تمام منطقه ساخته و مجهز شده است. تحریکات انگلستان با شدت غریبی در این منطقه جریان دارد. تحریکات برای تشکیل حکومت کرد در کردستان ایران و ترکیه تحت قیومیت انگلستان جریان دارد. اگر این طرح اجرا گردد، بدین معنی خواهد بود که خط نظامی از طریق کردستان تا مرزهای شوروی ادامه خواهد یافت.

سیاست فرماندهی عالی بریتانیا در ایران اخیراً عبارت از این بود که سرسختانه به دولت ایران اصرار ورزد تا حق پرواز از آسمان ایران به هندوستان را تحصیل کند. دولت ایران زیر فشار توده‌های مردم تا چندی قبل در اعطای چنین حقی تردید کرد، ولی اخیراً به علت چندین شورش که در چند نقطه کشور رخ داد دولت لازم دانست با تقاضای بریتانیا موافقت کند و ساختمان چند پایگاه هوایی در خاک ایران را مجاز شمارد. رفقا، در تمام این کشورها نه تنها تدارکات فنی برای جنگ دیده می‌شود، بلکه انگلستان از نظر سیاسی نیز در فعالیت است. هرگاه که لازم آید، وی پادشاهان و تزارهای کوچک مورد نظر خود را بر تخت می‌نشاند. هر جا که پارلمان را بتوان منحل و دولت منتخب را واژگون ساخت، انگلستان بدان دست می‌زند و دولتی که چون ابزار امپریالیسم بریتانیا عمل می‌کند جانشین آن می‌گردد. این امر در مصر روی داد. همین امر را ما در فلسطین، در بین‌النهرین و بالاخره در ایران، که در آن سلسله جدید سلطنتی مستقیماً به دست انگلستان به تخت شاهی نشاند شد، شاهد بوده‌ایم. سلسله جدید سلطنتی که جانشین سلسله قدیم قاجار شده است، آهسته‌آهسته، ولی به یقین از همه لحاظ، تسلیم فرماندهی عالی بریتانیا می‌گردد. هم‌اکنون خط راه‌آهنی [به] وسیله دولت ایران در دست ساختمان است که از بغداد به بحر خزر کشیده خواهد شد. در بندر گز، در انتهای این خط، بندری در دست ساختمان است. این بندر پایگاه زیردریایی علیه باکو خواهد بود تا رابطه مراکز صنعتی اتحاد شوروی را با منابع خام قطع سازد.

درباره سرمایه مالی^۱

در کمیسیون برنامه

رفیق سلطانزاده (ایران) علیه این نقطه نظر مجادله [پولمیک] می کند که در مقدمه برنامه عصر امپریالیسم به مثابه عصر سیادت سرمایه مالی مشخص شده است.

بنا بر نظر رفیق سلطانزاده، این بازگشت به تئوری هیلفردینگ است که اساس واقعی اقتصادی ندارد و نمی تواند در مقابل هیچ گونه انتقاد جدی دوام آورد. در واقع امر، برخلاف آنچه که هیلفردینگ مدعی است، چیزی به نام سیادت سرمایه مالی وجود ندارد.

سلطانزاده نمونه های تاریخی را یادآور می شود تا ثابت کند که کوشش برای درآمیزی نزدیک بانک ها با شرکت ها (مؤسسات) بزرگ یا به ورشکستگی بانک ها یا تسلیم آنها به صنایع می انجامد.

تأمین اعتبارات مالی از طریق بانک ها به هیچ وجه به معنی نظارت (کنترل) بانک ها بر صنایع نیست. رفیق سلطانزاده بر این نظر است که در مورد آنچه به امروز مربوط می شود، باید به ویژه تأکید کرد در سال های اخیر تغییرات اصولی ملاحظه شده اند. بانک ها دیگر با تک شرکت ها روبه رو نیستند، بلکه با تراست ها و کنسرن های بزرگ مواجهند و به اصطلاح به دفترهای حسابداری این تراست ها و کنسرن ها بدل گشته اند. از نظر اصولی نادرست است که عصر حاضر را عصر سرمایه مالی بینگاریم.

۱. خلاصه اظهارات رفیق سلطانزاده در کمیسیون برنامه کنگره ششم کمیترن، به نقل از:

دربارهٔ سرمایهٔ مالی^۱

[مجمع عمومی]، نشست ۲۶، ۱۳ اوت

رفقا، در کمیسیون برنامه من علیه آن نکته از طرح برنامه که عصر ما را عصر سرمایهٔ مالی تعریف می‌کند سخن گفتیم. به نظر من این اشتباه بزرگی است که این عصر [عصر سرمایهٔ مالی] را با عصر امپریالیسم یکی بدانیم [ایدانیتیفیه کنیم]. مقصودم این است که تئوری سرمایهٔ مالی هیلفردینگ (Hilferding) تئوری کاملاً نادرست و مصنوعی است. به هر جهت این [تئوری] مبین واقعیات نیست. من مطلقاً ایقان دارم که هرگز عصری به نام عصر سرمایهٔ مالی وجود نداشته است، و هم‌اکنون که صنعت در حد اعلا متمرکز و مجتمع است نیز چنین عصری وجود ندارد. من به‌ویژه مخالفت خود را با تعریفی که هیلفردینگ از سرمایهٔ مالی می‌دهد ابراز داشتم. [حال] آنچه بوخارین گفت و آنچه که به‌اختصار در طرح برنامه آمده است با آنچه هیلفردینگ می‌گوید [نیز] (به‌طور محسوسی) کاملاً متفاوت است. من به این دومی می‌پردازم. هیلفردینگ تئوری خود را چگونه تعریف می‌کند؟ او می‌گوید:

بخش افزایش‌یابنده‌ای از سرمایهٔ صنعت و دیگر از آن صاحبان صنایع که آن را به کار می‌برند نیست. صاحبان صنایع حق استفاده از این سرمایه را از طریق بانک‌ها کسب می‌کنند. سرمایهٔ بانکی که از این طریق به کار گرفته می‌شود آن چیزی است که من سرمایهٔ مالی می‌خوانم.

این تعریفی است که هیلفردینگ خود از ماهیت سرمایهٔ مالی به دست می‌دهد،

1. Inprekorr, Engl. Ed., No. 66, Vol. 8, 1928, pp. 1183-85; Ed. Fr., 27 Sept. 1928, pp. 1188-90.

در مورد جواب بوخارین، به غیر از مذاکرات کنگرهٔ ششم، نگاه کنید به:

L'Internationel Communiste, No. 18, Sept. 1928, pp. 1415-1427.

در مورد تأیید نظر سلطان‌زاده در این مورد نگاه کنید به 'Do Bankers Control Corporations' مقاله‌ای که اخیراً در مجلهٔ مستقل مارکسیستی The Monthly Review, June 73 به قلم E.S.Herman نوشته شده است. خواننده از این مقاله در خواهد یافت که رفیق سلطان‌زاده با مطالعهٔ عمیق خود مطلب را دقیقاً بررسی کرده بود. (د. بزرگ)

مطالبی که در دو ابرو آمده‌اند تفاوت‌های ترجمهٔ فرانسهٔ متن است.

یعنی سرمایه بانکی به کارگرفته شده در صنعت، که وی سرمایه مالی می خواند. هیلفردینگ در سراسر کتاب خود، سرمایه مالی، کراراً اعلام می دارد که مرحله کنونی انکشاف سرمایه داری آن مرحله ای است که طی آن سیادت سرمایه مالی و وابستگی صنعت به بانک های مدرن تا حد زیادی رشد یافته است. هیلفردینگ در پایان کتاب خود تا این حد پیش می رود که بلاشرط اعلام می دارد بانک های مدرن کنترل خود را بر رشته های اصلی صنعت مدرن بزرگپا تثبیت کرده اند و اگر پرولتاریای آلمان می توانست شش بانک بزرگ برلن را تصاحب کند، بدین وسیله قادر می شد کنترل خود را بر شاخه های اصلی صنعت استوار سازد. هیلفردینگ خود چند بار وزیر دارایی بوده است، ولی هرگز تحقق همین برنامه خود را صلاح ندانسته است.

من بر این عقیده ام که سیادت بانک ها بر صنایع نه در تئوری میسر است و نه در عمل. از نقطه نظر صحیح بانکداری چنین امری غیر میسر است. همان طوری که می دانید، مارکس در جلد دوم سرمایه تک تک عناصر تجدید تولید را به دقت تحلیل کرده است. مارکس به خوبی نشان داد که تجدید تولید سرمایه داری در مجموع چیست و چگونه به عناصر متشکله اش تقسیم می شود، در کجا فرایند گردش اشکال مستقل به خود می گیرد و چگونه این عناصر کاملاً تحت قوانین انکشاف تولید قرار می گیرند، و در حالی که در برخی مراحل انکشاف سرمایه داری یکی [از این عناصر] ممکن است استقلال پیدا کند کسب کند، به مثابه سرمایه پولی (بانکی)، تجاری و غیره، با این همه این عناصر طی روند گردش همزمان، و در وابستگی مطلق با انکشاف صنعت، با نوسانات صنعت حرکت می کنند.

تئوری سرمایه مالی نه تنها نادرست است، زیرا با تئوری مارکسیستی در تضاد قرار دارد، بلکه همچنین زیرا که اجرای سیاست ابتدایی بانکداری را نقض می کند، چون هیچ بانک بزرگی قسمت اعظم سرمایه خود را در صنعت به کار نمی اندازد. در تاریخ بانکداری مواردی دیده شده است که بانکی بخش بزرگی از سرمایه خود را در صنعت، در تقویت یک شرکت یا اسپیکولاسیون به کار انداخته باشد. ولی این موارد معمولاً به ورشکستگی منتج می گردند، چنان که در مورد کردی

موبیلیه (credit mobilier) در فرانسه و کردیتو موبیلیره (credito mobiliere) در ایتالیا رخ داد.

ما همچنین از تاریخ بانکداری در آلمان می‌دانیم که سقوط بانک لایپزیک، Leipzig Bank، در آغاز سده بیستم از این واقعیت ناشی شد که این بانک بیش از حد به امر خرید سهام شرکت‌های صنعتی می‌پرداخت. این تجربیات تلخ بانک‌های مدرن را تشویق نمی‌کند به چنین ماجراهایی گام گذارند و اینان هرگز نه تنها سرمایه خود، بلکه حتی سپرده‌ها [ی بانکی مشتریان] را برای مدت مدیدی یا حتی چندین سال در صنعت حبس نمی‌کنند. اگر قرار بود بانک‌ها به چنین امری دست زنند، در نخستین بحران صنعتی با ورشکستگی روبه‌رو می‌شدند.

من شدیداً با این اظهاریه مخالفم که انکشاف سرمایه‌داری مدرن به سوی دگرسانی سرمایه بانکی به سرمایه مالی گرایش می‌یابد، و اینکه عصر حاضر عصر سرمایه مالی است، اینکه گرایش انکشاف صنعت به این سمت است که صنعت، چنان‌که هیلفردینگ می‌گوید، هرچه بیشتر به بانک‌ها وابسته گردد. این امر نه از نظر فنی و نه از نظر عملی میسر نیست، به‌ویژه پس از جنگ جهانی [اول] که شرکت‌های صنعتی عظیمی که خود قادرند بانک‌های بزرگی را چون دوپچه بانک، Deutsche Bank، تأسیس کنند پدید آمده‌اند.

تراست فولادسازی‌ای که اخیراً در آلمان به پا شد سرمایه‌ای بالغ بر ۱۵۰۰ میلیون مارک دارد و ۴۰۷ تا از بزرگ‌ترین گروه‌های صنعتی در صنعت فولادسازی [آلمان] را در بر می‌گیرد. تمام این گروه‌های سرمایه‌داری مستقیماً یا به‌طور غیرمستقیم به این تراست وابسته‌اند که می‌تواند بر سرمایه مرکبی بالغ بر ۴۵۰۰ میلیون مارک کنترلی دقیقاً واقعی، و نه مانند بانک‌ها کنترلی نیم‌بند، اعمال کند. من می‌پرسم کدام بانک مدرنی است که می‌تواند چنین غولی را تحت کنترل بگیرد. به نمونه دیگری بپردازیم: آمریکن استیل کورپوریشن، American Steel Corporation، سرمایه‌ای بالغ بر ۱۴۰۰ میلیون دلار دارد. کدام بانک نیویورک است که قادر باشد حتی کنترلی جزئی (partiel) بر این غول اعمال کند؟ چه رسد به اینکه بر آن تسلط داشته باشد. زیرا سرمایه بزرگ‌ترین

بانک نیویورک از دویست میلیون دلار تجاوز نمی‌کند. سخن‌گفتن از کنترل چنین غولی مسخره است.

مع الوصف هیلفردینگ هنگامی که می‌گوید یک بانک نمی‌تواند سرمایه‌اش را در یک شرکت به کار اندازد و به منظور تخفیف ریسک باید سرمایه‌اش را در چند شرکت سرمایه‌گذاری کند، کاملاً ذی‌حق است. در چنین حالتی باید نه تنها بر یک، بلکه بر چند تراست کنترل اعمال کند. در دوران کنونی سرمایه‌داری انحصاری، پوچی این امر کاملاً واضح است. شایسته ذکر است که رفقای که سامان سازمان‌های انحصاری مدرن را مطالعه کرده‌اند، حتی هنگامی که مدافع تئوری هیلفردینگ باشند، باید اعتراف کنند که بانک‌ها نفوذ کاهش‌یابنده‌ای را بر این سازمان‌ها [انحصارات سرمایه‌داری] اعمال می‌کنند.

با رشد سازمان‌های انحصاری، نفوذ بانک‌ها باید لا محاله کاهش یابد و بدین گرایش یابند که خود را به وظیفه خاص دستگاه حسابداری، به مثابه تحویلداران مالی سرمایه‌داران صنعتی، محدود سازند. رفقا، در دوره انکشاف سرمایه‌داری پیش از جنگ، ما حتی یک مورد را هم که یک سرمایه‌دار صنعتی یا یک کنسرن عظیم علناً به جنگ بانک‌های بزرگ برود شاهد نبودیم. لکن در حال حاضر ما موارد متعددی از این را ملاحظه می‌کنیم. ما همه نبرد کنسرن ستینز، stinnes، علیه بانک‌های برلن را می‌شناسیم و همچنین با مبارزه خستگی‌ناپذیر فورد علیه بانک‌های نیویورک و سایر بانک‌ها آشنا هستیم. و باید بگوییم که این واقعاً مبارزه‌ای موفقیت‌آمیز است که سرمایه‌داران صنعتی علیه بانک‌ها به پیش می‌برند، زیرا ایشان منابع مادی عظیمی را در محیط تولید تحت فرمان دارند (که بدون آنها مطالبات خود را این‌گونه بی‌باکانه مطرح سازند). این بدین معناست که منابع مادی زیر فرمان بانک‌ها ناچیزتر و ضعیف‌تر از آن است که کنترلی بیش از سطحی بر فورد، ستینز یا دیگران اعمال کنند.

رفیق بوخارین، چه در جلسه کمیسیون برنامه و چه در مجمع عمومی، با نقطه‌نظر من مخالفت ورزید. رفیق بوخارین در پاسخ این نظر من که هیلفردینگ مرتد است و تئوری او باید به زباله‌دان تاریخ انداخته شود، چنان‌که کارگران انقلابی در گذشته خود وی را رهسپار زباله‌دان تاریخ ساختند، می‌گوید در میان مرتدان

کسانی هستند مانند کائوتسکی که راه کسب قدرت را نوشت که ما هنوز از آن می‌توانیم بسیار بیاموزیم، اگرچه خود کائوتسکی به سوسیالیسم خیانت ورزیده است. ولی در پاسخ این باید بگویم کائوتسکی امروز آنچه در گذشته گفته بود نفی می‌کند، درحالی‌که هیلفردینگ حتی خواب چنین کاری را نیز نمی‌بیند، اگرچه باید افزود که در تئوری هیلفردینگ تحولی نیز صورت گرفته است.

رفیق بوخارین اظهار داشت که سرمایه‌داری حکومتی، *capitalisme d'Etat*، روبنای اجتماعی است که اقتصاد سرمایه‌داری را اداره می‌کند. در این باره با وی کاملاً موافقم. این درست است که سرمایه‌داری حکومتی جامعه سرمایه‌داری را مطیع خود می‌سازد و بدین امر نیز قادر است، ولی بین آنچه من گفتم و آنچه رفیق بوخارین اظهار داشت تفاوت عظیمی هست. سرمایه‌داری حکومتی واقعاً هم روبنای اجتماعی است، لکن سرمایه پولی یا اعتبار تنها یکی از عناصر فرایند تجدید تولید است. اعتبار تنها بخش کوچکی از سرمایه تجدید تولیدکننده است، درحالی‌که سرمایه‌داری حکومتی به‌راستی روبنا است. همان‌گونه که بورژوازی سازمان‌داده در حکومت روبنای مناسبات سرمایه‌داری است، و سازمان طبقاتی کل جامعه را اداره می‌کند، به همان گونه نیز سرمایه‌داری حکومتی می‌تواند تولید کل جامعه سرمایه‌داری را اداره کند. ولی این مسئله مورد بحث نیست. به نظر من روابط اعتباری، که بخشی از فرایند تجدید تولیدند، نمی‌توانند کل فرایند تولید را اداره کنند، بالاخص اساس این فرایند تولیدی را، یعنی صنعت. نکته دیگری که رفیق بوخارین علیه من عنوان ساخت به قرار زیر است: رفیق بوخارین می‌پرسد چگونه ممکن است نقش سرمایه مالی را ناچیز شمرد، هنگامی که مثلاً آلمان توانست به کمک اعتبارات امریکا از نوبه پا خیزد. به نظر من می‌رسد که هریک از ما اگر بدین سبک ساده‌اندیشانه از اعتبار سخن بگویم، به‌راحتی از درک اصل قضیه باز خواهیم ماند. و البته من منکر این نیستم که بانک‌ها سرمایه خود را در اعطای وام به خارج به کار می‌اندازند. من منکر این نیستم که بانک‌ها در سرمایه‌داری مدرن نقش کمی ایفا می‌کنند، و اینان عامل مهمی در بسیج ذخایر طلای اقتصاد سرمایه‌داری هستند. من انکار نمی‌کنم که در زمان معینی بانک‌ها قادرند بخشی از سرمایه موجود خود را در آن کشورهایی

به کار اندازند که در آنها سود کلان به دست می‌آید، چنان‌که در مورد آلمان صادق بود. این عبارت است از [اعمال] صرف سیاست تنزیل. اگر امروز نرخ تنزیل در کشوری از امریکا بالاتر باشد، به سود سرمایه‌داران امریکا خواهد بود سرمایه خود را در صنعت آن کشور به کار بیندازند تا سود کلان‌تری را تحصیل کنند. اما وجوهی که در اختیار صنایع آلمان قرار گرفت وجوه بانکی نبود، بلکه پول سرمایه‌داران صنعتی [بود] که سرمایه موجود [را] در اختیار داشتند، و اجازه دادند آن را به منزله وام صنعتی در آلمان به کار اندازند. بانک‌ها نمی‌توانند بدون اجازه صاحبان سپرده‌ها سرمایه ایشان را چون سرمایه صنعتی برای مدت طولانی‌ای در صنعت سرمایه‌گذاری کنند.

در عصر سرمایه‌داری انحصاری، هنگامی که تجمع و تمرکز سرمایه به مرحله‌ای عالی رسیده است، صنایع اجازه نمی‌دهند بانک‌ها چنین خودسرانه عمل کنند. تراست‌های مدرن که مبالغ هنگفتی را در کنسرن‌های خویش متجمع می‌سازند به مراتب قوی‌تر از زمانی هستند که صنعت به شرکت‌های کوچک منقسم بود. در آن زمان البته بانک‌ها می‌توانستند هر آنچه می‌خواهند با شرکت‌های کوچک بکنند. ولی با ورود سرمایه بزرگ استحکام‌یافته در شکل تراست به میدان وضعیت تغییر می‌یابد. بنابراین کاملاً طبیعی است که در دوران اقتصاد انحصاری سهم ارزش اضافی که نصیب بانک‌ها می‌شود روز به روز کاهش یابد.

هرچند رفیق بوخارین استدلال مرا کودکانه خواند، مع الوصف من باید بگویم من پس از چهار سال مطالعه عمیق و جدی این فرایند به این نتایج کودکانه رسیدم. درواقع هیلفردینگ تئوری خود را از کجا آورد؟ من ترازنامه بانک‌های برلن را برای مدت ده سال پیش از جنگ جهانی [اول] تا ده سال پس از آن به دقت مورد مطالعه قرار دادم و در آنها هیچ چیز که بتواند نقطه نظر هیلفردینگ را تأیید کند نیافتم. ببایم ترازنامه سه تا از بزرگ‌ترین بانک‌های برلن را بررسی کنیم: درسدنر بانک، Dresdner Bank، دارمشتات بانک، Darmstadt، دوپچه بانک، Deutsche Bank. بیهوده می‌کوشیم برای این پرسش که بانک‌ها چه بخشی از این وجوه را در صنعت سرمایه‌گذاری کردند پاسخی بیابیم. برخی افراد ساده لوح می‌گویند بانک‌ها این امر را از عامه پنهان می‌دارند، لکن این سخن

پوچی است. در تمام این ترازنامه‌ها مورد ویژه‌ای به نام «کارگزاری سرمایه» یافت می‌شود که «سرمایه‌گذاری دائمی» خوانده می‌شود. افزون بر این، مورد دیگری وجود دارد به نام سهام مشترک: shares in consortium participation. این مورد تمام وجوهی را شامل می‌گردد که بانک به مثابه شرکت‌کننده مشترک در سهام صنعتی تضمین شده از جانب کنسرسیوم سرمایه‌گذاری کرده است یا در وام به شهرداری‌ها یا حکومت به کار انداخته است. هر دوی این موارد بخش نسبتاً ناچیزی از موجودی بانک‌ها را در بر می‌گیرد. جدول زیر این مطلب را نشان می‌دهد:

ترازنامه مرکب به میلیون مارک		[بانک]
۱۹۲۷	۱۹۱۳	۱. درسدنر بانک سرمایه‌گذاری دائمی سهام مشترک
۱۸۸۵	۱۵۳۸	
۲۸	۳۹	
۱۴	۵۵	۲. دارمشتات بانک سرمایه‌گذاری دائمی سرمایه مشترک
۱۷۷۲	۷۹۸	
۲۲	۸	
۲۴	۴۵	۳. دویچه بانک سرمایه‌گذاری دائمی سهام مشترک
۲۳۲۰	۲۲۴۶	
۲۶	۸۲	
۳۵	۵۳	

باید این را هم اضافه کرد که در مورد همه بانک‌ها سرمایه‌گذاری دائمی عبارت است از سرمایه‌گذاری در سایر بانک‌ها و نه در صنعت. هیلفردینگ

این ادعای خود را که بخش افزایش‌یابنده‌ای از سرمایه بانک‌ها در صنایع به کار گرفته می‌شود و به سرمایه مالی بدل می‌گردد بر چه اساسی استوار می‌سازد؟ من ادعا می‌کنم که این افسانه است. ادعای دیگر هیلفردینگ دایر بر اینکه هر بانکی خود بورس سهامی است نیز افسانه‌ای بیش نیست. هیلفردینگ به درستی اشاره می‌کند که با انکشاف آخرین گرایش‌های سرمایه‌داری نقش بورس سهام کاهش می‌یابد، ولی نه به این دلیل که بانک‌ها به بورس سهام بدل گشته‌اند، بلکه به این دلیل که تحت سرمایه‌داری انحصاری تنها سرمایه‌دارانی چند به بورس سهام پا می‌گذارند، درحالی‌که در گذشته هزاران سرمایه‌دار بدان روی می‌آوردند. لذا در گذشته بورس تنظیم‌کننده اقتصاد سرمایه‌داری بود؛ لیکن اکنون دیگر این نقش را ایفا نمی‌کند، نه به این خاطر که بانک‌ها این نقش را به عهده گرفته‌اند، بلکه به این سبب که سرمایه‌داری انحصاری از اهمیت بورس سهام در کل دستگاه سرمایه‌داری کاسته است. و اکنون کلامی چند درباره «سرمایه مالی»، چنان‌که رفیق بوخارین توضیح داده است. باید بگویم تعریف طرح برنامه از سرمایه مالی با تعریف هیلفردینگ متفاوت است. طرح برنامه می‌گوید: «ادغام سرمایه صنعتی با سرمایه بانکی و ماهیت انحصاری این شکل سرمایه‌داری عصر سرمایه صنعتی را به عصر سرمایه مالی بدل می‌سازد.»

رفیق بوخارین، هنگامی که تعریف خود را از سرمایه مالی عرضه کرد، همین مطلب را گفت. او گفت که ادغام سرمایه صنعتی با سرمایه بانکی واقعیت انکارناپذیری است. ولی از این بیان درست نتیجه‌ای کلاً نادرست راجع به سلطه به اصطلاح سرمایه مالی گرفته می‌شود. من نمی‌گویم که سلطه سرمایه مالی به هیچ وجه وجود ندارد، یا اینکه بانک‌ها به زائده صنعت بدل می‌گردند. ولی من تأکید می‌کنم که سرمایه صنعتی می‌تواند بانک خود را تأسیس کند و بدین ترتیب است که سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی ادغام می‌گردند. این درست همان چیزی است که در حال حاضر اتفاق می‌افتد. لکن باید اضافه کنم که رفیق بوخارین با تعریفی که عرضه می‌کند تئوری هیلفردینگ را واژگون می‌سازد. من می‌توانم به قید چند شرط با تعریف سرمایه مالی رفیق بوخارین موافقت داشته باشم. نخست اینکه سرمایه صنعتی بانک‌های خود را تأسیس می‌کند و

بدین وسیله تأمین بودجه می‌نماید. دوم اینکه، ادغام سرمایه صنعتی با سرمایه بانکی تحت کنترل صنعت و به مقصود حمایت از آن صورت می‌گیرد و بالاخره اینکه گرایش انکشاف سرمایه‌داری به سوی رهایی صنعت از دست بانک‌هاست، و بانک‌ها به دستگاه حسابداری و تحویل‌داری سرمایه‌داران صنعتی تقلیل اهمیت می‌یابند. هیلفردینگ خود در این زمینه دستخوش فرایند تحول گشته است.

در کنگره حزب سوسیال‌دموکرات‌های آلمان، به سال ۱۹۲۷، کمیسیون برنامه‌ای وجود داشت که در آن هیلفردینگ و کائوتسکی عضویت داشتند و در آنجا پیرامون این مطلب بحث پرحرارتی درگرفت. سرانجام نکته‌ای به برنامه افزوده گشت دایر بر اینکه کوشش سرمایه‌داری در جهت انحصار به امتزاج، amalgamation، رشته‌های صنعت، ادغام مراحل تولید، و تجدید سازمان صنعت در اشکال کارتل (۴) و تراست می‌انجامد. این فرایند سرمایه صنعتی، تجاری و بانکی را در سرمایه مالی ادغام می‌کند. لذا، به نظر این مارکسیست پیشین، سرمایه صنعتی، سرمایه تجاری و سرمایه بانکی روی هم‌رفته سرمایه مالی را تشکیل می‌دهند. پس به سر تعریف هیلفردینگ دایر بر اینکه سرمایه مالی عبارت است از سرمایه بانکی که در صنعت به کار گرفته می‌شود چه می‌آید؟ به سر این تئوری چه آمده است؟ به نظر من آنچه هیلفردینگ امروز می‌گوید بیان هجوآمیز آن چیزی است که در گذشته می‌گفت، اما همین هجو نیز نادرست است. به‌طورکلی چنین امتزاجی رخ نمی‌دهد. و هنگامی که رخ می‌دهد، منحصرراً تحت کنترل سرمایه صنعتی انجام می‌گیرد.

رفقا، ما براساس تاریخ انکشاف سرمایه‌داری می‌دانیم چگونه سرمایه صنعتی گام‌به‌گام بر سرمایه تجاری تفوق یافت و چگونه در بسیاری از رشته‌های صنعتی، وی سرمایه‌داران تجاری را وادار ساخت به عمال فروشنده کالاهای وی بدل گردند. قدرت غول‌آسای سندیکاها و انبارهای مدرن این امر را تحقیقاً ثابت می‌کند. این تحول از تکامل خود سرمایه‌داری ناشی می‌گردد. به همان ترتیب بانک‌های مستقل به عمال و تحویل‌داران سرمایه صنعتی بدل می‌گردند، که نتیجه اجتناب‌ناپذیر انکشاف بعدی سرمایه‌داری است.

روزنامه‌نگاران ما در غالب اوقات لفظ سرمایه مالی را به نحوی بسیار غیر مسئول به کار می‌برند، زیرا غالباً نیز نمی‌دانند از چه داد سخن می‌دهند.

به نظر من باید این لفظ را دقیق‌تر ساخت و آن را به طرزى که ما می‌فهمیم به کار بست. من تکرار می‌کنم که خود هیلفردینگ تعریف دیگری برای لفظ سرمایه مالی اختیار کرده است. این واقعیت که ما در برنامه خود درباره ادغام سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری ماده‌ای را پذیرفته‌ایم نشانه این است که از تئوری هیلفردینگ بسیار دور شده‌ایم. همان‌گونه که پرولتاریای انقلابی خود هیلفردینگ را به زباله‌دان تاریخ افکند، تئوری وی را نیز باید به همان زباله‌دان پرتاب کرد. ترجمه از متون فرانسه و انگلیسی: د. ک.

درباره برنامه کمیت‌رن برای مستعمرات^۱

مجمع عمومی، نشست ۳۵، ۱۷ اوت ۱۹۲۸

رفقا، هنگامی که تزه‌ها^۲ را دریافت داشتیم و خواندن آنها را آغاز کردم، لحظه‌ای تصور کردم که در مسکو نیستم، بلکه در یکی از مستعمرات که تزه‌های رفیق کوئوزین^۳ بدان‌ها می‌پردازد [هستم]. و هرچه کوشیدم ایران را در این طرح که ممالک مستعمره و نیمه‌مستعمره را به چهار گروه تقسیم می‌کند بگنجانم، موفق نگشتم. واقعیت درباره ایران کدام است؟ آیا ایران می‌تواند از انکشاف سرمایه‌داری درگذرد؟ آیا ممکن است فوراً یک نظام سوویت (شوروی) در ایران ایجاد کرد؟ یا اینکه در آنجا باید در فردای انقلاب دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را اعلام داشت؟ آیا می‌توانیم انقلاب ارضی را به سرانجام برسانیم، یا اینکه باید از این امر در این کشور چشم‌پوشیم؟ متأسفانه من بدین پرسش‌ها، که برای ما اهمیت بسیار زیادی دارند، پاسخی نیافتم.

به نظر من طرح رفیق کوئوزین بیش از حد کلی است و در آن هیچ مضمون عینی (concretisation) یافت نمی‌شود؛ ممالک آنچنان گروه‌بندی شده‌اند که میسر نمی‌شود مقام درست هریک را بیابیم. فکر نمی‌کنم در این امر من تنها باشم. ایقان دارم که رفقای ترک در همین وضع قرار دارند. مطمئن هستم که رفقای کشورهای عربی از این لحاظ نیز در همین موقعیت هستند. در پاره‌ای موارد به سوریه و هندوستان یک‌جا پرداخته می‌شود، و بدین ترتیب چین وارد گروه اول می‌گردد. و من فکر می‌کنم که برای این مطلب هیچ توجیهی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این همه ناشی از آن است که در مورد طرح به دقت تفکر نشده است.

رفقا، ما می‌دانیم که ریختن طرحی به‌ویژه برای توده‌های به چنین عظمتی که در نقاط گوناگون کره می‌زیند مطلب بسیار مشکلی است. مشکل است،

1. Inprakorr: Ed. Fr. No. 128, 25.10.1928, pages 1391-92; Deutsche Ausg Protokoll VI Weltkongress der K.I., III, Nachf. Verl., 1928, seiten 232-38; Engl. Ed., Inprekorr, No. 74, Oct. 1928, pages 1359-60.

۲. تزه‌های مطروحه در کنگره ششم که پیش از کنگره بین نمایندگان پخش شده بود.

۳. احتمالاً منظور Otto Wilhelm Kuusinen از رهبران کمیت‌رن است.

زیرا این ممالک تحت اوضاع و احوالی زندگی می‌کنند که در آنها ما عالی‌ترین صورت‌بندی‌های اجتماعی را در کنار عقب‌مانده‌ترین صورت‌بندی‌ها مشاهده می‌کنیم. در این اوضاع و احوال بسیار دشوار است تصویری خلاصه از این ممالک گوناگون به دست داد.

و اکنون چند کلام پیرامون تاکتیک و استراتژی. رفقا، برای توفیق یک تاکتیک درست، در این یا آن کشور، باید نیروهای حرکت‌دهنده انقلاب در کشور مورد نظر را به‌دقت مورد مطالعه قرار داد. باید دانست دردهای این مملکت کدامند، عواقب مستقیم سیاست غارتگرانه امپریالیسم چیست، و کدام طبقات بیش از همه از یوغ امپریالیسم رنج می‌برند.

در این زمینه تئوری تفقر (pauperisation) توده‌های عظیم خلق‌ها در کشورهای پهناور خاور یکی از تئوری‌های جدی است که ما باید توجه خود را بدان معطوف داریم، و در مورد آن نیز در ترها بسیار کم سخن رفته است. تنها در صفحه ۱۶ به‌طور گذرا ذکر می‌گردد که تفقر توده‌های دهقانی در ممالک مستعمره پدیده‌ای عمومی است. رفقا، نیازی به گفتن ندارد که امپریالیسم تنها دهقانان را به فقر نمی‌کشاند. اوضاع و احوال در مستعمرات، تبدیل کشورهای عقب‌افتاده به تأمین‌کننده مواد خام برای مراکز صنعتی اروپا آن‌چنان وضعی را سبب گشته است که این سرزمین‌های پهناور واقعاً به مناطق روستایی شهرهای سرمایه‌داری بدل گشته است.^۱ در همین زمان هزاران کارگر مشغول در صنایع دستی قادر نیستند با کالاهای ارزان‌قیمت کشورهای اروپایی رقابت کنند. به همین سبب، این بخش‌ها از اهالی به فقر کشانده شده‌اند، و این فرایند تفقر در کشورهای خاورزمین انکشاف می‌یابد.

در ایران صرف وارد ساختن چند هزار اتومبیل ده هزار نفر از درشکه‌داران را از کار بیکار ساخته است. ایشان اکنون زندگی محنت‌باری را سر می‌کنند. غالب اتفاق می‌افتد که این توده‌های بی‌خانمان و گرسنه تحت نفوذ ارتجاعیون قرار

۱. این همان شعاری است که بعدها از طرف لین بیانو و چین توده‌ای مطرح شد و ابتکار آن به حساب حزب کمونیست چین نوشته شد. د.ب.

می‌گیرند. به‌ویژه در ایران ارتجاع سخت درصدد است این نارضایی را به سود مقاصد خویش به کار گیرد. به‌ویژه روحانیون در این جهت دست‌اندرکارند. در این زمینه کار حزب کمونیست ما عبارت است از اینکه زیرکانه با این توده‌ها تماس برقرار سازد تا ایشان را از نفوذ ارتجاعیون به دور سازد و برای مقاصد انقلابی بسیج کند.

در اینجا از صدور سرمایه و صنعتانیدن (صنعتی‌کردن) مستعمرات سخن بسیار گفته شده است. پیش از این مارکس اشاره کرده است که در کشورهایی که هنوز دوران انباشت آغازین (ursprunglich) را طی نکرده‌اند وام‌های خارجی و ورود سرمایه [ی خارجی] می‌تواند نقش انباشت آغازین را ایفا کند. مارکس نمونه‌ی ایالات متحده را به‌عنوان مثال به کار برد تا نشان دهد که انتقال به مرحله‌ی عالی‌تری از انکشاف سرمایه‌داری از طریق واردکردن سرمایه میسر است. در آن دوران صدور سرمایه‌ی اروپایی به امریکا نقش به‌راستی مترقی ایفا کرد. ولی اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که صدور سرمایه در دوران امپریالیسم نیز ماهیتی مترقی دارد. در این رابطه، باید مؤکداً اشاره نمود که یک شاهی هم از کشورهای مادر (متروپل) بدون در نظر گرفتن مقصد معینی به کشورهای مستعمره صادر نمی‌شود. کشورهای امپریالیستی صدور سرمایه خود را بر سیستم استراتژیکی استوار می‌کنند. صدور سرمایه به کشورهای عقب‌مانده استراتژی ویژه‌ای است به منظور فتح مواضع فرماندهی زندگی اقتصادی و سیاسی کشور مورد نظر. وارد ساختن سرمایه بدین یا به آن کشور ده‌ها سال است که منبع مسائل جان‌گداز بوده است، زیرا کشورهای امپریالیستی این ممالک را مجبور می‌سازند انواع و اقسام امتیازات را اعطا کنند، مداوماً قیام و ترور فردی ترتیب می‌دهند و تهدید و تعدی به کار می‌برند تا به هدفی که تعقیب می‌کنند برسند. در بسیاری از کشورهای عقب‌افتاده مهاجرنشین‌های خارجی سال‌هاست که خود را به پایگاه‌های نظامی برای گسترش بیشتر نفوذ امپریالیست‌ها تبدیل کرده‌اند.

نمونه‌های مکزیک و ایران و یک سلسله دیگر از کشورها کافی است [تا] نقش صدور سرمایه را در اوضاع و احوال کنونی توضیح دهد. ما باید استراتژی انقلابی خود را علیه استراتژی امپریالیست‌ها تنظیم کنیم. ما باید به آن مراکزی که از آنجا

می‌توانیم پایگاه انقلابی خود را گسترش دهیم توجه ویژه‌ای مبذول داریم. ولی ترها [ی کنگره] این امر را روشن نمی‌دارد که کدام یک از کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را می‌توان از نقطه نظر استراتژیک مهم‌ترین کشور به شمار آورد.

در اینجا قبلاً گفته شده است که توده‌های وسیع خلق عرب، که به دست برخی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی تجزیه شده‌اند، حتی هم‌اکنون نیز قربانی ستم بی‌سابقه این قدرت‌ها هستند. در ترها به سختی می‌توان اشاره‌ای به تاکتیک‌هایی که باید در مورد کشورهای عربی، سوریه، بین‌النهرین، تونس، الجزایر و مراکش اتخاذ نمود یافت.

این کشورهای عربی از نظر جغرافیایی آن‌چنان تجزیه شده‌اند که امید زیادی دیگر به ایجاد حکومت متحده عربی وجود ندارد.

در ایران چه تاکتیکی باید اتخاذ کرد که بین کشور دیکتاتوری پرولتاریا و مستعمره پهنور هندوستان واقع است؟

در ترها به درستی اشاره می‌شود که نیروهای اجتماعی انقلاب جهانی تنها پشتیبان و ضامن مطمئن رهایی نهایی مستعمرات و نیمه‌مستعمرات از یوغ امپریالیسم هستند. این ترها باید در دست بردگان ستم‌دیده مستعمرات به ابزاری بدل گردند که به کمک آنها بتوانند به شاهراه رهایی خود گام گذارند. ولی در این زمینه چیزی در ترها نمی‌یابیم. مثلاً، [چنان‌که قبلاً] اشاره رفته است، مسئله مهمی چون تبدیل انقلاب بورژوا-دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، آری به مسئله پراهمیت تئوریک به‌ویژه در مراحل نخستین مبارزه در چین، هند یا سایر کشورها، پرداخته نشده است. ما از آن قسمت از ترها استقبال می‌کنیم که به کمیته اجرایی کمینترن پیشنهاد می‌کند سازماندهی احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره را مجدداً به عهده بگیرد و برای تحکیم چنین احزابی اقدام کند، و اوضاع و احوال عینی انقلاب را [به] وسیله ابزار ذهنی، یعنی [به] وسیله اراده سازمان‌داده توده‌های انقلابی این کشورها قوت بخشد. این امر برای تدارک مبارزه آینده، یعنی هنگامی که توده‌های انقلابی به مبارزه قاطع علیه امپریالیست‌ها دست خواهند زد، اهمیتی شایان خواهد داشت.

در زمینه نقش بورژوازی در انقلاب ارضی ترها معترفند که این انقلاب در

چارچوب انقلاب بورژوا-دموکراتیک نیز میسر است. من فکر می‌کنم که بورژوازی هرگز بدین کار دست نخواهد زد. جایی که پرولتاریا در همدستی با دهقانان اقدام می‌کند، جایی که این طبقه مطالبات طبقاتی خود را عنوان می‌سازد، بورژوازی هوادار انقلاب ارضی نخواهد بود، زیرا از انقلاب روسیه درس گرفته است. وی می‌داند که انقلاب ارضی پایگاه مقتدری برای انکشاف بعدی انقلاب است. ولی حتی اگر بورژوازی به انقلاب ارضی رضایت دهد، امپریالیست‌ها آن را تحمل نخواهند کرد.

برخی از رفقا در اینجا قبلاً اشاره کرده‌اند که در بعضی از کشورها زمین‌های وسیعی در مالکیت سرمایه‌داران خارجی قرار دارد، به‌ویژه در نقاطی که ثروت‌های زیرزمینی و منابع طبیعی وجود دارد. نیازی به گفتن ندارد که کشورهای امپریالیستی ذی‌نفع در این یا آن کشور با تمام وسایل در اختیارشان خواهند کوشید از انکشاف انقلاب ارضی جلو گیرند. من ایقان دارم که همین که پرولتاریا مجدانه با مطالبات طبقاتی خویش گام به انقلاب گذارد، بورژوازی به دنبال متحدینی در میان زمین‌داران و امپریالیست‌ها خواهد گشت. ولذا آن‌قدرها هم برای بورژوازی آسان نخواهد بود که نسبت به انقلاب ارضی اظهار تمایل کند.

اما در مورد نقش خرده‌بورژوازی در انقلاب ارضی من ایقان دارم که وی نیز همانند بورژوازی بزرگ در لحظه حساس به انقلاب ارضی خیانت خواهد کرد. لذا ما نباید به این دل ببندیم که خرده‌بورژوازی در مبارزات انقلابی از ما حمایت خواهد کرد. تنها نیرویی که می‌تواند به انقلاب ارضی تحقق بخشد نخست پرولتاریا و دو دیگر آن بخش‌هایی از دهقانان است که خود را تحت رهبری پرولتاریا و احزاب کمونیست متشکل می‌سازد.

تنها از طریق سازمان‌دادن کارگران و دهقانان، از طریق مبارزه انقلابی مجدانه میلیون‌ها است که ما به رهایی خلق‌های ستمدیده مستعمرات دست خواهیم یافت و واژگونی کل نظم سرمایه‌داری را فراهم خواهیم آورد.

ايران

جزوة ١٩٢٩

۱. وضع اقتصادی ایران کنونی

سرزمین امروزی ایران در حدود ۱۶۴۵۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد. در مورد جمعیت ایران اطلاعات دقیقی در دست نیست. ولی مقامات دولتی ایران آن را در حدود هجده میلیون نفر تخمین می‌کنند.

جمعیت ایران از نظر ترکیب یکنواخت نیست. به علت هجوم اقوام مختلف، طوایف متفاوتی در ایران سکونت داشته‌اند: اعراب، مغول‌ها، ترک‌ها و غیره، که بقایایی از آنها تا به حال هم به صورت چادرنشینی به سر می‌برند. علاوه بر آن، در ایران ملیت‌های مختلفی زندگی می‌کنند، از قبیل کردها، ارمنه، یهودی‌ها، گرجی‌ها و غیره.

همان‌طور که روشن است تغییر راه‌های تجارتی در دنیا، به‌خصوص کشف راه دریایی به هند، سبب سقوط جدی اقتصاد ایران، که زمانی رونق زیادی داشت، گردید. بزرگ‌ترین راه‌های ترانزیتی که قبلاً از ایران گذشته و شرق را به غرب مربوط می‌کردند قطع گردید و این کشور را دچار وضع مشکلی نمود، چنان‌که طی قرون متمادی نمی‌توانست کمر خود را از زیر این ضربه محکم راست کند. پس از تصرف ماورای قفقاز و ترکستان از طرف روسیه تزاری و ادامه خطوط آهن تا سرحدات ایران از یک طرف [و] انکشاف زندگی اقتصادی ماورای قفقاز و مخصوصاً صنایع باکو، و صنایع روسیه عموماً، از یک طرف دیگر از سال‌های ۸۰ (سده گذشته) به بعد شرایط جلب ایران به مدار اقتصاد جهانی فراهم گردید. نه‌تنها طالب جدی محصولات کشاورزی ایران بود، بلکه ضمناً به‌عنوان راه ترانزیتی وسیله نزدیکی و آمد و شد ایران با کشورهای اروپایی را فراهم آورد.

تبادل کالای ایران با کشورهای خارجی به‌طور مداوم افزایش یافته و در سال ۱۹۰۰ به ۳۷۵ میلیون قران و در سال ۱۹۱۳ به ۱۱۰۳ میلیون قران رسید (واردات ۶۴۶ و صادرات ۴۵۷ میلیون قران). در سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ این مبلغ باز هم زیاده‌تر شده و تقریباً به ۱۸۶۸ میلیون قران رسید (واردات ۸۰۷ و صادرات ۱۰۶۱). اگر از این مبلغ صادرات نفت شرکت انگلیس در ایران کسر شود، دیده

می‌شود که صادرات ایران از سال ۱۹۱۳ تجاوز نکرده است. نقش عمده را در تجارت خارجی ایران شوروی و هند و انگلیس به عهده دارند.

رشد تبادل کالا سبب به هم خوردن تدریجی اقتصاد طبیعی کشور گردید. تأثیر آن به خصوص در نواحی شمالی مشهود بوده است که به خاطر نضج تجارت با روسیه باعث کشت محصولات جدیدی گردید که قبلاً وجود نداشتند یا خیلی محدود بودند. کشت پنبه و پرورش کرم ابریشم و همچنین تربیت درختان میوه و خشک کردن میوه با سرعت بیشتری توسعه یافته و صدور این کالاها به سرعت سال به سال افزون تر گردید.

نواحی شمالی در تبدیل اقتصاد خود به صورت کالایی-پولی همیشه در مقام اول قرار داشته است، و این به خاطر رشد روابط تجاری ایران با روسیه بود. در این مورد کافی است یادآوری شود که در ۱۹۱۳، ۶۶ درصد از صادرات ایران به روسیه و ۵۵ درصد واردات ایران [از] روسیه بود. درحالی که صادرات ایران به کشورهای دیگر بیش از ۳۴ درصد را تشکیل نمی‌داد.

چنان که معلوم است، روابط کالایی-پولی با توسعه سریع خود نمی‌توانست سبب افزایش قیمت‌ها نگردد. سرمایه به صورت تجاری آن و با حق تقریباً نامحدود استثمار دهقانان امکان پیدا کرد سود حداکثر را از زمین تحصیل کند. به همین دلیل هم زمین‌ها از طرف سرمایه‌دار با اشتیاق خریداری می‌شوند.

سودمندی زمین سبب گردید که زمین‌های آزاد از طرف نزدیکان شاه و جمع‌کنندگان مالیات تصرف شوند. در نتیجه املاک بزرگ فئودالی در بعضی جاها به قطعات کوچک تقسیم و به وسیله تاجران سرمایه‌دار خریداری می‌شوند. مالکیت فئودالی نیز که قبلاً فضای بزرگی را اشغال می‌کرد حالا به تدریج تحلیل می‌رود. ولی در هر حال این گونه تغییرات انعکاسی در طرز تولید نداشته است.

برخی از فئودال‌ها تحت تأثیر رشد اقتصاد کالایی-پولی خود در بازار شروع به کار می‌کنند، مخصوصاً در قسمت صادرات. ضمناً با توجه به اینکه مالکین از نوع جدید به زودی از شاهنشاه تمام اختیاراتی را که قبلاً

فتودال‌ها داشتند دریافت می‌کنند، تشخیص روابط مالکیت جدید بی‌اندازه مشکل می‌شود.

ایران کشور بزرگ‌ترین مالک‌هاست. بعضی از آنها به اندازه کشور هلند و بلژیک زمین دارند. ۹۲ درصد زمین‌های قابل کشت متعلق به تقریباً سه هزار مالک و فتودال و روحانیون می‌باشد. چهار درصد زمین‌ها در دست دولت است. در عوض میلیون‌ها دهقان ایرانی تنها صاحب چهار درصد زمین‌هایی می‌باشند که از آن دوونیم درصد و یک‌ونیم درصد در مالکیت دسته‌جمعی است.^۱

موافق یک قاعده عمومی، زارع ایرانی اجاره‌دار است و از بابت زمین و آب در حدود چهل درصد محصول را به مالک تحویل می‌دهد. اگر زارع بی چیز باشد و برای شخم‌زدن زمین از گاو ارباب استفاده کند، در این صورت سهم مالکانه تا شصت درصد می‌رسد. به علاوه، دهقان ده درصد محصول را به عنوان مالیات باید به دولت پردازد (این ضمناً علاوه بر انواع مالیات غیرمستقیمی است که زارع تأدیه می‌کند). در نتیجه از دست دهقانان عملاً پنجاه تا هفتاد درصد محصول گرفته می‌شود. و اگر به موارد بالا هدایای دهقانان به ارباب خود در اعیاد بزرگ و بیگاری سالیانه او هم اضافه گردد، وضع فلاکت‌بار دهقانان ایران را می‌توان مجسم ساخت.

اراده ارباب برای دهقان قانون است، وگرنه زمین اجاره‌ای را از دستش می‌گیرد. لذا دهقان مجبور است دندان روی جگر گذاشته و اطاعت کند.

بدین ترتیب از اینکه دهقان ایرانی پیوسته در حال احتیاج به سر می‌برد کسی نباید تعجب کند. مالکین از این فقر و احتیاج حداکثر استفاده را می‌برند.

در ایران تقریباً در همه جا پیش خرید محصول دهقان رایج است. ارباب با استفاده از وضع فلاکت‌بار دهقان محصول او را به پنجاه-شصت درصد قیمت خود پیش خرید می‌کند. این «معامله» به خصوص در نواحی شمالی که

۱. این جمله دقیقاً به همین شکل در متن اصلی آمده است. شاید چنین بوده است: در عوض میلیون‌ها دهقان ایرانی تنها صاحب چهار درصد زمین‌هایی می‌باشند که از آن دوونیم درصد در مالکیت خصوصی و یک‌ونیم درصد در مالکیت دسته‌جمعی است.

محصولات کشاورزی ایرانی برای صنایع فراهم می‌شود متداول است، مانند مازندران که صدی هشتاد محصول پنبه دهقانانش به وسیله مالکین پیش خرید می‌گردد، و هیچ‌گونه قانونی هم برای چنین خرید و فروشی نیست.

ده در دوران فنودالیزم اروپایی زمانی به بن‌بست رسید و خود قدرت خروج از آن را نداشت. رشد صنایع در شهرها سبب ایجاد نیروی انقلابی گردید که قادر بودند رژیم فنودالی را از هم پاشیده و راه‌های تازه‌ای را نه تنها برای انکشاف صنایع بلکه کشاورزی هم باز نمایند. صنعت شرایط فنی و علمی را برای ازدیاد بهره‌دهی کشاورزی فراهم ساخت و با به‌کار بردن ماشین و کود شیمیایی موجب انقلاب در روستا گردید. در نتیجه تولید عظیم کاپیتالیستی به تولید انفرادی دهقانان پیشی گرفته، و مادامی که زمین‌ها در دست اشراف زمین‌دار و ارتجاع شاه و انگلیس باشد، امیدی هم به درآمدن از این بن‌بست موجود نیست.

به علت سیاست غارتگرانه امپریالیست‌ها، صنعت در ایران وضع اسف‌انگیزی را دارد. رشد آن غیر از صنایع فرش‌بافی و تا اندازه‌ای پارچه‌بافی بی‌اندازه‌گند است. رشته‌های دیگر صنایع هم وضع نیمه‌دستی دارند.

اضافه جمعیت دهات، که به‌طور مصنوعی به میل شاه و مالکین پیدا شده است، تعداد کثیری بیکار به وجود می‌آورد که صنایع ایران با رشد ضعیف خود قادر به جذب آن نیست. به آن جهت هم هزاران کارگر ایرانی به خارج از کشور، ترکستان، قفقاز و استانبول، به دنبال یافتن کار می‌روند. کسانی که هم توانسته در خود ایران کار پیدا کنند در حال نیمه‌گرسنه زندگی می‌کنند. در کشور شاهنشاهی پهلوی قانون کار عملاً وجود ندارد. مدت کار بستگی به میل کارفرما دارد و بعضاً تا چهارده ساعت در روز می‌رسد. در مورد بهداشت کار نیز صحبت زیادی خواهد بود. در شرکت نفت انگلیسی‌های متمدن نیز کارگران وضع خوبی ندارند. در اینجا در حدود سی هزار نفر، از جمله چند هزار کارگر هندی، کار می‌کنند. دستمزد کارگران ایرانی بی‌اندازه پایین و ماهیانه بیش از شانزده-بیست روبل نیست. اکثریت عظیم کارگران در آلونک‌های

بی‌دروپنجره زندگی می‌کنند. اما در مقابل آن شرکت سالیانه هفتاد میلیون روبل طلا سود خالص دارد.

محیط در مناطق جنوب همیشه حالت انفجاری دارد. نفرت کارگران از کارفرما و عمال آن به قدری زیاد است که بعضاً کوچک‌ترین حادثه‌ای سبب تشنج جدی می‌گردد. در تظاهرات ماه مه ۱۹۲۹، که در حدود ده هزار نفر کارگر در آبادان جمع شده بودند، کار به جایی کشید که نه تنها واحدهای نظامی ایران، بلکه زره‌پوش‌های انگلیس هم از بصره به مؤسسات (بنفقی) فرا خوانده شدند.

۲. عصر طوفان‌های انقلابی و چگونگی پیدایش سلسله پهلوی

سلسله قاجار، که با رغبت و بدون خونریزی از تاج‌وتخت خود به نفع سلسله پهلوی درگذشت، به‌طور عمده به اشراف زمین‌دار، صرف‌نظر از آنکه نسبت فتودال داشته باشند یا «سرمایه‌دار تجارتي»، و صاحبان زمین‌های پیشکشی دولتی تکیه می‌کرد.

پایگاه دیگر قاجاز روحانیون و به‌خصوص قشر فوقانی آن بود، که علاوه بر زمین‌های موقوفی نیز همانند اشراف زمین‌دار املاک بزرگی را در اختیار داشتند. سیاست رهبری‌کننده مملکت در دست آنان بود.

درهرحال انکشاف ایران برخلاف کشورهای دیگر راه زیاد همواری را در مقابل خود نداشت. به علت تصادم منافع در طول قرن نوزدهم مبارزه حادی در بین انگلیس و روسیه وجود داشت که در اوایل قرن بیستم منجر به تقسیم ایران به مناطق نفوذ گردید (۱۹۰۷). هم روسیه و هم انگلیس در طی انقلابات ۱۹۰۶-۱۹۰۹ پشتیبانی قاطعی از سلسله قاجار به عمل می‌آوردند. در آن زمان انگلیس سعی می‌کرد قسمت جنوب ایران را تصرف نماید. روسیه هم با اعزام نیروهای نظامی خود انقلاب ایران را خفه نمود. در نواحی شمالی طبقات ثروتمند و به‌خصوص اشراف زمین‌دار که قسمت اعظم زمین‌های حاصلخیز را در دست داشتند براساس وضع اقتصادی خود تماماً، به‌استثنای اقلیت ناچیزی، طرفدار سیاست روسیه در ایران بودند، زیرا بدون بازارهای روسیه آنان امکان حیات نداشتند. بسته‌شدن بازارهای روسیه به روی مالکین شمال به معنی ورشکستگی کامل آنان بود. به همین دلیل هم طی قرن ۱۹ در بین طبقات ثروتمند شمال و جنوب مبارزه برقرار بود. مالکین شمال به همراه صادرکنندگان و واردکنندگان، یعنی به‌اصطلاح کمپرادورها و تاجرین بزرگ، پشتیبان سیاست روسیه و مالکین و رؤسای ایالات جنوب به علت داشتن منافع مشترک با انگلیس‌ها طرفدار سیاست آن دولت بودند.

جنگ جهانی اول و بعد جنگ داخلی روسیه و بسته‌شدن سرحدات شمال بورژوازی کمپرادور را بی‌اندازه ضعیف می‌نمود. بازشدن سرحدات روسیه (بعد از

خاتمه جنگ داخلی) وضع بورژوازی کمپرادور را بهتر نکرد. ملی‌شدن صنایع در شوروی و انحصار تجارت خارجی به وسیله آن دولت ارتباط مؤسسات کاپیتالیستی را از دست کمپرادورها گرفت. عدم امکان تجارت آزاد با روسیه و بالاخره تهدید دائمی نفوذ انقلاب و پشتیبانی شوروی از جنبش‌های انقلابی موجب تغییر جدی سمت بورژوازی ایران گردید. اشراف زمین‌دار بزرگ شمالی هم که قبلاً طرف‌دار روسیه بودند جهت خود را عوض نمودند. به این ترتیب قرارداد ۱۹۱۹، که ایران را به کلی وابسته امپراتوری انگلیس می‌کرد، در واقع نشانه سمت‌گیری جدید طبقات ثروتمند در ایران بود.

از اکتبر ۱۹۱۷ حوادث با سرعتی گیج‌کننده رشد کردند. اعلامیه حکومت جمهوری شوروی مبنی بر اصل عدم مداخله در امور داخلی ایران، لغو قراردادها و امتیازاتی که به وسیله روسیه تزاری با ایران بسته شده بودند [و] تخلیه نیروهای روس از خاک ایران برای انگلیس به معنی پایان یافتن کامل نفوذ روسیه در خاورمیانه بود، نفوذی که در صد سال اخیر انگلیسی‌ها را مجبور می‌کرد که دائماً حساب آن را داشته باشند.

دنبال ارتش روسیه، انگلیسی‌ها به منظور ایجاد مانع در قفقاز و ترکستان در برابر روس‌های شوروی به شرق شروع به پیشروی به سوی شمال ایران نمودند. لیکن تعرض پیروزمندانه ارتش سرخ به زودی آرزوهای انگلیسی‌ها را نقش بر آب ساخت. اشغالگران انگلیسی باکو و ترکستان را تخلیه و به قلب ایران عقب‌نشینی کردند.

فرار امپریالیست‌های انگلیس از ماورای قفقاز، برقراری حکومت شوروی در آذربایجان و وجود نیروی دریایی سرخ در سواحل ایران و دریای خزر تقریباً در تمام نواحی شمال موجب جنبش انقلابی گردید که در نتیجه وضع کاملاً متشنجی در داخل ایران ایجاد کرد.

خطر دائمی جنبش‌های انقلابی [و] نفرت عمیق خرده‌بورژوازی و دهقانان از رژیم اشغالگر انگلستان به اشراف ایرانی و بورژوازی کمپرادور امکان نداد که قرارداد ۱۹۱۹ را به مرحله اجرا دریاورند، لیکن قبل از قرارداد ۱۹۱۹ تغییر

سمت به طرف انگلیس دیگر عملی بود انجام یافته و قرارداد اخیر فقط نقش مدرکی را داشت که چنین تغییر جهتی را تثبیت نماید.

انگلستان با مشاهده عدم امکان اجرا شدن قرارداد ۱۹۱۹ تاکتیک خود را تغییر و در صدد پیدا کردن راه حل دیگری جهت نیل به مقصد برآمد. نتیجه سیاست جدید انگلستان کودتای اوایل سال ۱۹۲۱ در تهران بود که به وسیله سید ضیاء الدین انجام گرفت. پیدایش سید ضیا به عنوان طرف دار شناخته شده انگلیس در صحنه می بایست همه و به خصوص خرده بورژوازی را بترساند. بازار تهران عکس العمل بی اندازه شدیدی در برابر آن داشت، زیرا در آن زمان وضع انقلابی در ایران خیلی نیرومند و نفرت از سیاست اشغالگرانه انگلیس بسیار عمیق بود.

چند ماه قبل از کودتا کمیسیون نظامی انگلیس و ایران به ریاست ژنرال دیکسن انگلیسی کار خود را خاتمه داد. این کمیسیون نقشه مسلح کردن ایران و دفاع آن را در برابر بلشویسم خارجی و داخلی تهیه می کرد. تصمیم گرفته شد که با تخلیه ایران از نیروهای انگلیس ارتش ملی ایجاد شود. برای اجرای آن، دیکسن رضاخان را، که شخصاً از همدان می شناخت، به عنوان وزیر جنگ در نظر گرفت.

واقعیت اینکه کودتای سید ضیاء-رضاخان به وسیله انگلیسی ها سازمان داده شد هنوز برای عده ای کاملاً روشن نیست. تا به امروز هم عده زیادی به رضاخان با چشم دیگری نگاه می کنند تا سید ضیاء. در هر حال رضاخان نمی توانست نداند که همکار او مجری سرسپرده نقشه های انگلیسی هاست. بعضی از رفقا در مقالاتی که اخیراً در روزنامه ها منتشر می شود سید ضیاء را عامل واقعی انگلیس ولی رضاخان را برعکس مانند کبوتر پاک و بی گناهی معرفی می کنند. ولیکن واقعیت تاریخی را نمی توان نادیده انگاشت. چگونه می شود باور داشت که از دو رهبر هم تراز کودتای ۱۹۲۱ یکی عامل انگلیس و دیگری دشمن آن، یکی خان و دیگری «پیشوای ملی» ایران باشد و هیچ گونه ارتباطی هم با یکدیگر نداشته بوده باشند. متأسفانه، چنان که وقایع بعدی نشان دادند، سید ضیاء و رضاخان دو روی یک سکه اند، منتها موقعی که ماهیت سید ضیاء به عنوان عامل انگلیس به طور نهایی فاش گردید، سفارت انگلیس در تهران رضاخان را جهت اجرای سیاست او تعیین نمود.

رضاخان قبل از هر چیز شروع به سرکوب جنبش‌های انقلابی در گیلان و خراسان و آذربایجان نمود. این اقدامات در جای اول مورد تأیید جدی و پشتیبانی انگلیس بود. حتی موقعی که در سال ۱۹۲۵ با احساس قدرت خود قبای جمهوری‌خواهی را کند و در تهران سازمان‌های جمهوری‌خواهی و از جمله اتحادیه کارگران را متلاشی کرد و به وسیله استانداران خود مرتجع‌ترین نمایندگان روحانیون و اشراف زمین‌دار را به مجلس مؤسسان اعزام نمود و نامزدی خود را برای شاهی مطرح ساخت، عده‌ای از «رجال» جدید ایران در برابر «دها»ی رضاخان حیرت‌زده شده و در مقالات و سخنرانی‌های خود کلمات متناسبی را که بتواند این «قهرمان» مبارزه با امپریالیسم انگلیس را تحسین کند نمی‌یافتند.

رضاخان شاه شد و اولین قدمی که بعد از شاهی برداشت انتخابات قلابی برای مجلس شورا و سپردن امور دولتی به دست طرفداران وفادار انگلیس بود.

او با خشونت باز هم بیشتر هرگونه انقلابی در کشور [را] خفه و جنبش‌های تازه‌ای را که در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۷ در گیلان، خراسان و آذربایجان رخ داده بود با شدت بی‌سابقه‌ای سرکوب نمود. توده‌های مردم را بدون رسیدگی و دادگاه تیرباران می‌نمود. در اعدام انقلابیون گیلان شقاوت بخصوصی داشت. بیست نفر از آنان را در اکتبر ۱۹۲۷ در رشت و در انتظار عمومی اعدام کرد.

در هر حال، وظیفه رضاخان به سرکوبی بلشویک‌های داخلی محدود نمی‌شد. لازم بود کشور را (در کنار انگلستان) برای مبارزه با بلشویک‌های خارجی آماده سازد. این مسئله اصلی کمیسیون نظامی ایران و انگلیس بود. لذا می‌بایستی، همان طوری که ژنرال دیکسن در گزارش خود می‌نویسد، «ارتش ملی ایران که در پشت سر خود ذخیره بزرگی را داشته باشد» ایجاد گردد، ایلات خلع سلاح شوند و دستگاه دولتی با مرکزیتی به وجود آید. و الا این ایلات ممکن است به وسیله کشور همسایه (بخوانید شوروی) علیه دولت تهران [مسلح] شوند و آن وقت مقابله با چنین «اشرار مسلح» بی‌شماری مشکل خواهد بود.

به این ترتیب مبارزه در راه مرکزیت مملکت نه علیه فئودالیسم و نه به منظور خاتمه دادن اشکال کهنه اقتصادی، بلکه برعکس علیه ایلات و برای ایجاد یک دولت مرکزی پلیسی انجام می‌گرفت که «صلح و آرامش» و به اصطلاح «امنیت

عمومی» را برقرار سازد. برای امپریالیست‌های انگلیس هم فقط همین لازم بود و نه مبارزه با فئودالیسم.

بعدها نیز این‌گونه مرکزیت کار انگلیسی‌ها را در واقع خیلی آسان‌تر ساخت. قبلاً دولت مرکزی قادر نبود سرمایه‌های انگلیسی را در جنوب کشور در برابر تهدیدات دائمی از طرف جنبش‌های ایلات حفظ نماید، ولذا دولت انگلیس همیشه مجبور بود یک ارتش تمام‌عیاری را در جنوب ایران نگهداری نماید تا بتواند مردم ایران را استثمار کند. ولیکن مرکزیت در ارتش ایران کار انگلیس را خیلی آسان نمود، زیرا از این به بعد حفظ منافع آن کشور را در ایران حکومت جدیدی به سرپرستی رضاخان به عهده گرفت. بعد طولی نکشید که رضاخان با احساس موقعیت «به اندازه کافی» محکم خویش به انقلابیون اعلام جنگ داد، عده‌ای از رفقای ما را زندانی کرد و بدون رسیدگی و محاکمه تیرباران نمود و وضع شخصی خود را نیز محکم‌تر ساخت.

رضاخان از طریق تصرف دارایی دولتی و خصوصی به زودی تبدیل به بزرگ‌ترین مالک کشور گردید. طبیعی است که بعد از چنین «تغییر و تبدیلی» رضاخان می‌توانست تکیه‌گاه خود را تنها در بین اشراف زمین‌دار و قشر روحانیون جست‌وجو و پیدا کند. به این تکیه‌گاه بورژوازی کمپرادور هم می‌پیوندد و آن‌وقت همه به اتفاق هم تبدیل می‌شوند به تکیه‌گاه مطمئن انگلیسی‌ها.

لذا تکیه‌گاه رضاخان را نیز، نظیر سلسله قاجار، اشراف زمین‌دار، روحانیون و بورژوازی کمپرادور تشکیل می‌دهد، یعنی همان طبقاتی که در طی ده‌ها سال سرمایه‌داری خارجی متکی به آنها بود. به همین دلیل هم اینکه رضاخان روح استعماری انگلیس در ایران و مجری واقعی آن است کسی را نباید متعجب سازد. بی‌جهت نیست که سفارت انگلیس در ایران با موافقت کامل شاه کابینه را در تهران از افراد سرسپرده لندن تشکیل [می‌دهد] و برای اختفای آن برخی از «پدران ملت» را هم، نظیر مستوفی‌الممالک لیبرال بدون کاراکتر و پرنسیپ، به آن وارد می‌کند، کسانی که بیشتر ترجیح می‌دهند درباره لیبرالیسم و راجی کنند و کمتر در فکر تحقق آن بوده باشند.

۳. سیاست امپریالیست‌های انگلیسی در ایران و تدارک جنگی علیه اتحاد شوروی

شیوه‌های حکومت‌های امپریالیستی در تسلط به کشورهایی که هنوز مستعمره نیستند معمولاً عبارت از این است که قبلاً اختیارات مهمی، از قبیل نفت و راه‌آهن و غیره، دریافت و از طریق استقراض و نظایر آن کشور مقروض را به اسارت مالی و اقتصادی خود درآوردند. در این مورد انگلستان در طول قرن نوزده و با تمام قوا در ایران دست به کار برده است. حالا آن دولت می‌تواند بگوید تنها کشوری است که «منافع حیاتی در ایران دارد» (این افاده‌ای است که امپریالیست‌های اشغالگر برای مخفی ساختن مقاصد اصلی استعمار خود به کار می‌برند). سرمایه انگلیس مبلغ گزافی را در ایران تشکیل می‌دهد. امپریالیست‌های آن کشور به کمک وزرای وطن‌فروش شاه و از راه پول و تهدید سرنوشت مملکت را در دست گرفته‌اند.

یکی از امتیازات عمده انگلیس که وسیله اسارت اقتصادی ایران است بانک «شاهنشاهی» یا «بانک امپراتوری» است. این بانک، که در تمام شهرهای بزرگ شعبه دارد، با تمرکز اعتبارات و معاملات اسکناس در دست خود وابستگی مالی ایران را به انگلیس باز هم بیشتر می‌گرداند. بانک نامبرده، علی‌رغم عنوان پرسروصدای خود، «بانک امپراتوری»، به‌طور ساده متعلق به جمعیت سهام‌داران انگلیسی است که براساس امتیاز ۳۰ ژانویه ۱۸۹۹ به وجود آمده است. سرمایه اصلی آن چهار میلیون لیره استرلینگ و با حقوق استثنایی برای چاپ اسکناس تا سال ۱۹۴۹ می‌باشد. درعین حال این بانک واسطه مستقیم قراردادهای استقراضی ایران و انگلیس نیز هست. کنترل جمع‌آوری حقوق گمرکی نواحی جنوب هم در دست بانک مزبور است. زیرا مبالغ نامبرده به صرف تأدیه قروض ایران به انگلیس می‌رسد. در هر حال فعالیت بانک شاهنشاهی به اینجا ختم نمی‌شود. در هر لحظه و در هر بخش کشور می‌تواند قیمت ارزهای مختلف را بالا و پایین برد، به‌طوری‌که بیش از یک مرتبه عده کثیری از تجار ایرانی را دچار ورشکستگی کامل نموده است. ولذا این بانک در دست انگلیس تبدیل شده است به وسیله نیرومندی برای دخالت در سیاست اقتصاد ایران. با تقلیل و یا ازدیاد خودسرانه ارزش تومان، پیروی از ارزش لیره انگلیسی، اعتبار دادن به محافل تجارتي وابسته

به آن دولت و بایکوت کردن کسانی که با شوروی رابطه تجارتي دارند و بالاخره پرداخت هزینه انتخاباتی دوستان انگلستان به مجلس شورای ملی، بانک نامبرده ابزار مهمی است جهت اعمال نفوذ انگلیس در ایران.

وزارت دارایی روسیه تزاری در زمان خود به منظور رقابت با انگلستان «بانک استقراضی ایران» را ایجاد نموده که سیاست مشابهی را به نفع امپریالیسم روسیه دنبال می کرد. برای اینکه ایران بتواند مقاومت خود را در برابر فشار مالی خارجی زیاد کند، حکومت شوروی این بانک را به دولت ایران واگذار نمود.

ولیکن رضاخان خیال مقاومت در برابر سرمایه خارجی را نداشت، حتی مدت زیادی در ایجاد بانک ملی ایران مردد بود. شاید فکر می کرد که وظیفه بانک دولتی را بانک انگلیسی بهتر انجام می دهد. به هر حال، بالاخره تحت فشار محافل تجارتي، رضاخان با سرمایه ناچیزی مجبور به ایجاد آن گردید. و اما حق چاپ اسکناس همچنان در دست بانک انگلیس باقی ماند.

بزرگترین موفقیت دیپلماسی انگلیس در ایران امتیاز نفت جنوب است. این شرکت درواقع دولتی است در داخل دولت با پلیس مخصوص و حق استثمار کارگران به میل خود.

در حوالی میدان نفتون، که به طور عمده استخراج نفت در آنجا متمرکز شده است، شهرها و اردوگاه هایی برای سکونت کارگران و کارمندان خارجی وجود دارد. قسمت اعظم کارگران متخصص از هند استخدام می گردند. در سال ۱۹۱۲ لوله نفتی به طول ۱۴۵ مایل انگلیسی تا محل تصفیه کشیده شد. استخراج نفت سال به سال با سرعت باورنکردنی افزایش می یابد.

مطابق نظر جمعیت زمین شناسان امریکایی، منابع نفت ایران از لحاظ ذخیره جای دوم را در دنیا اشغال می کند. مقدار استخراجی فعلی آن بعد از امریکا و مکزیک و شوروی در مقام چهارم قرار دارد.

استخراج با سرعت زیادی بالا می رود. در سال های ۱۹۱۲-۱۹۱۳ مقدار آن از ۸۱ هزار تن تجاوز نمی کرد، ولی در سال های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ تقریباً به شش میلیون رسید.

شرکت نفت انگلیس و ایران تحت کنترل دولت انگلیس قرار دارد و در واقع یک مؤسسه نیمه دولتی است. امپریالیست‌های انگلیس به منظور حفظ برتری دریایی خود قبلاً زنجیری از ایستگاه‌های شناور زغال‌سنگ در طول راه دریایی جبل الطارق-کلکته به وجود آورده بودند. حالا به این ایستگاه‌ها ایستگاه‌های نفتی را نیز اضافه کرده‌اند. نفت برای کشتی‌های جنگی و تجارتی و هواپیمایی اهمیت بزرگی پیدا کرده است. به همین دلیل هم انگلستان با تمام قوا سعی دارد مقدار استخراج نفت و تصفیه آن را افزایش دهد که در صورت جنگ بتواند مستقلاً نیروی عظیم دریایی و هوایی خود را تأمین نماید.

اگر به دقت موقعیت ایستگاه‌های نفتی انگلستان بررسی شود، معلوم می‌گردد که این دولت علاوه بر استقرار آنها در نقاط مختلف جهان استراتژی دیگری را هم تعقیب می‌نماید. این ایستگاه‌ها در اطراف ترعه پاناما، در طول خط جبل الطارق-مالت، اطراف ترعه سوئز، و عموماً در درازای خط سوئز عدن سوکوترا کویت و بحرین، گسترده شده‌اند، که در صورت رقابت انگلیس و امریکا اهمیت مخصوص خواهد داشت.

اگر نفت ایران نبود، انگلیسی‌ها به ندرت می‌توانستند چنان نقشه عظیمی را تهیه کنند. به این جهت هم ایران در سیاست انگلیس نقش بزرگی را بازی می‌کند.

قبلاً ایران برای امپریالیسم انگلیس در درجه اول اهمیت استراتژی برای پوشاندن هندوستان [قرار] داشت. ولی نفت در دو دهه اخیر اهمیت ایران را برای انگلستان از نظر اقتصادی بی‌اندازه بالا برده است. استحصال نفت ایران تبدیل می‌شود به یکی از عوامل قدرت اقتصادی و جنگی انگلیس، و به این دلیل هم فعالیت امپریالیسم انگلیس در سال‌های اخیر زیادتر گشته است.

وسیله اتصال مصر از راه فلسطین و عراق به هندوستان ایران است. از طرف دیگر ایران بهترین سرپلی است برای جنگ آینده انگلیس با شوروی. در تعقیب چنین هدفی در هند ارتش جدیدی که مستقیماً تابع لندن است تشکیل می‌شود و نقش تعیین‌کننده را باید بازی کند.

بدین ترتیب اقتصاد کشور تماماً در دست امپریالیست‌های انگلیس است. دولت مزبور برای استحکام موقعیت خود در ایران نگرانی ندارد، زیرا رضاخان در

اتحاد با مالکین و روحانیون تکیه به سیاست استعماری انگلیس در ایران [دارد]. انگلیسی‌ها رضاخان را سرکار آورده‌اند. نامبرده نیز با صداقت و صمیمیت به آنان خدمت می‌کند. هرگاه لازم باشد، و به‌خصوص برای سرکوبی جنبش‌های انقلابی کارگران و دهقانان و نجات سلطنت رضاخان، انگلیسی‌ها از هیچ‌گونه کمکی مضایقه ندارند، در کوتاه‌ترین مدت گویی از زمین روییده باشد، هواپیما و زره‌پوش و کامیون به کمک قوای دولتی برای سرکوبی شورشیان می‌شتابند. امری که در جنبش‌های اخیر خراسان مشاهده گردید. می‌گویند دست‌دست را می‌شوید. رضاخان مجری سیاست استعماری انگلیس در ایران است، دولت اخیر نیز با تمام قوا از شاه جدید پشتیبانی می‌کند. و سنگینی همه اینها به دوش مردم ایران است. با این همه فقط سیاستگران بی‌وجدان می‌توانند تأیید کنند که گویا رضاخان علیه امپریالیسم انگلیس مبارزه می‌کند.

در هر حال در برابر رضاخان مسائل بزرگی قرار دارند. کشور فقیر و نیمه‌گرسنه به حساب سخاوت رضاخان باید در راه حفظ منافع انگلستان صدها میلیون صرف آماده‌کردن ارتش بکند. بعد از سرکارآمدن رضاخان، ۱۹۲۱-۱۹۲۶، ایران در حدود یک میلیون قران خرج ارتش کرده است، یعنی اینکه سالیانه چهل درصد بودجه کشور به مصرف آمادگی به جنگ می‌رسد.

علاوه بر آن، حکومت رضاخان تصمیم گرفته است مبلغی هم برای روز مبادا ذخیره کند. به این منظور عواید شرکت نفت ایران و انگلیس از بودجه سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۸ حذف و در لندن ذخیره می‌شود. تا ۲۰ مارس ۱۹۳۰ این مبلغ باید به ۱۳۵ میلیون قران برسد.

احتیاج ایران نظامی و پلیسی به پول خارج از اندازه است. ولذا علاوه بر اینکه فشار مالیاتی لاینقطع زیاد می‌گردد، انواع انحصارات نیز به وجود می‌آیند: انحصار قند و چای، تریاک و توتون و غیره. و تمام اینها برای آن است که ایران ارتش بزرگی آماده سازد. علیه کی؟ فعلاً این مسئله عمیقاً «مخفی» است.

۴. حکومت مطلقه «تعلیم‌یافته»ی سلسله جدید در ایران

چنان‌که قبلاً نیز ذکر گردید، عده‌ای از اشخاص ساده‌لوح در شوروی و در خارج از آن نزدیک است رضاخان را رفرمیست کبیری قلمداد کنند. در این مورد به‌خصوص خبرنگاران روزنامه‌های انگلیسی در تحیر مسرت‌آمیزی می‌باشند. مثلاً The Near East And India (نمره ۹۲۰، ژانویه ۱۹۲۹) می‌نویسد: «ایران برای کشورهای مسلمانی که نمی‌خواهند راه ملل اروپای غربی را در پیش گیرند می‌تواند نمونه آموزنده‌ای باشد. زیرا او می‌داند چگونه امواج غیرقابل پس‌زدن ارتجاع را پیش‌بینی و ساکت سازد.» و اما، به‌طوری‌که معلوم است، انگلیسی‌ها رضاخان را به خاطر رفرم‌های ناقص‌الخلقه او، از قبیل به‌سرگذاشتن اجباری کلاه پهلوی و یا پیشگیری و آرام‌ساختن امواج ارتجاع، تحسین نمی‌کنند. درواقع برعکس این تحسین برای آن است که رضاخان نه تنها علیه جنبش‌های انقلابی علنی، بلکه هرگونه «افکار انقلابی» هم با بی‌رحمی تمام مبارزه می‌کند.

در سال‌های آخر سلطنت قاجاریه، شعار انقلاب ایران (۱۹۰۶-۱۹۰۹) کم‌وبیش درباره آزادی بیان و قلم و سازمان و غیره، که به قیمت خون زحمت‌کشان ایران تحصیل شده بودند، مراعات می‌گردید. در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست ایران در تهران حتی دارای ارگان سیاسی علنی بود و اتحادیه کارگران چه در تهران و چه در ایالات فعالیت علنی، کلوب و نشریات مرتب خود را داشت. ولیکن به محض اینکه دست‌نشانده انگلیس وضع خود را کمی تثبیت نمود، تمام سازمان‌های انقلابی را از بین برد. از این سرنوشت حتی سازمان‌های بورژوازی که اندکی رنگ چپ داشتند بی‌نصیب نماندند، مانند «اتحاد ایرانیان جوان» و «اتحاد رانندگان» که رهبری آنها تماماً در دست اربابان ماشین‌ها بود.

درباره سازمان‌هایی که کم‌وبیش محتوای چپ داشتند دیگر احتیاجی به توضیح ندارد. در اینجا خودسری شاه جدید مرزی برای خود قائل نیست. او طرف‌دار اصل «کسی که با من نیست مخالف من است، ولذا باید نابود گردد» می‌باشد. در نتیجه هر آن چیزی که در مملکت مترقی بود به شدیدترین نحوی تحت تعقیب قرار می‌گرفت.

در مورد احزاب سیاسی ایران غیر از حزب کمونیست صحبت جدی نمی‌تواند در بین باشد. اغلب دسته‌بندی‌های سیاسی در دوره مبارزات انتخاباتی به وجود آمده و می‌آیند. بعضاً این دسته‌ها مدتی به عمر خود ادامه و عناوینی هم روی خود می‌نهادند، ولی در هر حال هیچ‌وقت شبیه احزاب اروپایی نبوده‌اند. باین حال در صحنه سیاست ایران احزاب زیر پیدا شده‌اند:

دموکرات‌ها، سوسیالیست‌ها، ایرانیان جوان، «ایران نو» و غیره. ولی اینان بدون اینکه اثری از خود به جا گذارند از بین رفته‌اند. مع‌هذا چنین امری مانع آن نمی‌باشد که یک نفر ایرانی خود را دموکرات، سوسیالیست و غیره بداند. تا همین اواخر، حتی در مجلس، فراکسیونی به اسم «ترقی» بود، درحالی‌که همه می‌دانند چنین حزبی هرگز وجود خارجی نداشت. اکثر این به اصطلاح احزاب بستگی به رهبر خود داشتند. اگر دولت در انحلال آنها کمی تأخیر روا می‌داشت، این «احزاب» خودبه‌خود به علت خارج شدن رهبران از صحنه سیاست از بین می‌رفتند.

قوی‌ترین حزب ایران همیشه حزب درباری یعنی حزب نزدیکان «شاهنشاه» و یا دقیق‌تر حزب کاسه‌لیسان شاه می‌باشد. در رأس این «حزب» فعلاً تیمورتاش، وزیر دربار، قرار دارد. حکومت هم در واقع در دست این دزدان سرگردنه است. انتخاب استانداران، وزرا، سفرا و حتی وکلای مجلس به وسیله این «حزب» کاسه‌لیسان به عمل می‌آید. عمال پلیس مخفی هم چه در ایران و چه در خارج از آن زیر نظر همین دسته دزدان سرگردنه می‌باشد. تمام بازداشت‌های مهم سیاسی قبلاً در محفل گرم این اشخاص به ریاست وزیر دربار تصویب می‌گردد. در مقابل تمام این احزاب طبقات ثروتمند حزب کمونیست جای گرفته است. این حزب در آتش جنگ داخلی متولد [شد] و از روزهای اول موجودیت خود نیز (مؤ ۱۹۲۰) با جدیت تمام در جنگ‌های انقلابی (۱۹۲۰-۱۹۲۱) شرکت نمود. [و] از زمان کنگره اول (سال ۱۹۲۰) تا ۱۹۲۷ یورش‌های متعددی را از سر گذرانده است.

یک وقت رضاخان تصور می‌کرد که حزب کمونیست را به کلی ریشه‌کن ساخته است. ولیکن در اواخر سال ۱۹۲۷ حزب کنگره دوم خود را تشکیل داد

و به کمک کمیترین شروع به سازمان‌دادن صفوف خود نمود. اکنون با جرئت می‌توان گفت که در تمام ایران یک حزب بیشتر وجود ندارد و آن هم حزب کمونیست ایران است. علی‌رغم تمام تلاش حکومت رضاشاه، حزب کمونیست در توده‌های کارگران نفوذ زیاد داشته و در واقع حزب پرولتاریای ایران است. هر قدر حزب کمونیستی نیرو می‌گیرد، بیشتر از طرف پلیس مورد تعقیب و تضییق واقع می‌گردد.

اخیراً، به علت پیگرد بی‌سابقه مطبوعات در ایران، حزب کمونیست مجبور شده است ارگان مرکزی خود، ستاره سرخ، را در اروپای مرکزی به چاپ برساند. مجله ستاره سرخ نفوذ و محبوبیت زیادی در بین توده‌های زحمت‌کش ایران دارد. حکومت رضاخان نه‌فقط مطبوعات کمونیستی و لیبرال، بلکه آنهایی را هم که به‌ندرت و یا کمتر از حد لازم رفرم‌های «داهیان»ی شاهنشاه را تمجید می‌کردند ممنوع ساخته است.

به‌علاوه، سانسور شدیدی نیز برقرار است. بدین جهت در حال حاضر فکر آزاد امکان انعکاس در مطبوعات ایران را ندارد. در عوض اعمالی از قبیل تعقیب و جاسوسی و گزارش بی‌اندازه شایع شده است. روس‌های سفید که از شوروی به ایران فرار کرده‌اند با رغبت فراوان با این کارها مشغولند.

پلیس ایران که قبلاً به‌وسیله مستشاران سوئدی اداره می‌شد، به‌اندازه کافی به فوت‌وفن پلیس اروپایی‌اشنایی دارد. پرووکاسیون با شکل‌های مختلف خود رایج است. برای جاسوسی حتی از کودکان استفاده می‌گردد. در تهران پسر بچه‌های تعلیم‌یافته‌ای هستند که به‌وسیله استراق سمع صحبت‌هایی را که علیه شاه و گردانندگان حکومت می‌شود به پلیس خبر می‌دهند و در ازای آن تشویق می‌شوند. و کسانی هم که پشت سر «شاهنشاه» و عمال او بدگویی کرده باشند بدون محاکمه و رسیدگی به مدت نامعلومی رهسپار زندان‌ها می‌گردند. این اشخاص خود به‌وسیله پول و رشوه از زندان خلاص می‌شوند.

وضع زندانیان سیاسی نه‌تنها بهتر از زندانیان عادی نیست، بلکه به‌مراتب هم بدتر از آن است. برای زندانیان سیاسی هیچ‌گونه دادرسی رسمی و علنی وجود ندارد. آنان را پی‌درپی مورد بازجویی و ضرب‌وشتم قرار می‌دهند تا رفقای

خویش را معرفی کنند. و همه این کارها به دنبال گزارش بی پایه و دلایل غیرکافی اتهام صورت می گیرد.

اخیراً در تهران شوفری را به علت آنکه گویا با صحبت های یک نفر روس سفید مبنی بر گرسنگی در شوروی و اعتصاب کارگران باکو مخالفت کرده بود به عنوان جاسوس شوروی بازداشت [کردند]، و بعد از دو ماه زندان و آزار بدنی آزاد می سازند.

بدین ترتیب روزنامه Near East انگلیسی در واقع حق دارد بگوید که استعمارگران انگلیسی بی اندازه خوشوقت هستند از اینکه ایران برای کشورهای شرقی که می خواهند راه ملل غربی را بروند آموزگار معقولی می باشد.

در حال حکومت استبدادی تعلیم یافته ایران برای انگلستان ارزش بزرگ دیگری هم دارد، آن هم اعدام انقلابیون خطرناک و دشمنان جدی سلسله جدید در ملاء عام است. این کار البته به منظور ترساندن تسلیم ناپذیرهاست. و اگر بازداشت شده در بین مردم محبوبیت داشته باشد، او را به طور ساده مسموم و یا در زندان به دار می آویزند.

بعضاً پلیس به علت ترس از بی نظمی در ارتش و یا تشنج در بین مردم قربانیان خود را به وسیله قاتلین مزدور از بین می برد. چند نفر از سرلشکرهاى جمهوری خواه بدان وسیله کشته شده اند.

بعد از شاهی رضاخان و به دستور او در حدود هزار نفر از انقلابیون ایران در شهرها و دهات به دار زده شده اند یا تیرباران گشته اند. تعداد بی شماری نیز هم اکنون در زندان های این مستبد آسیایی زمین گیرند. در میدان اصلی شهر تهران جای مخصوصی برای اعدام ها در ملاء عام وجود دارد.

از اعمال وحشتناکی که در زندان های سیاسی ایران صورت می گیرد اروپایی ها خبر زیادی ندارند. از بهداشت در هیچ جا خبری نیست، اغلب زندان های ایران از کمک پزشکی محروم هستند. فقط در شهرهای بزرگ آن هم به طور ناچیز پزشکیاری به زندان سر می زند.

در زندان بخش پلیس تهران، در سلول های کوچکی دو-سه نفر زندانی را

جا می‌دهند که روی کف‌های سنگی می‌خوابند. سلول‌های یک نفری باز هم وحشتناک‌تر هستند. عرض و طول آنها یک متر در یک متر و ۲۵ سانتی‌متر است. این سلول‌ها خیلی مرطوب و کثیفند. از کف آنها آب بالا می‌آید. وسایل این سلول‌ها عبارتند از تخت چوبی که پر از ساس است، کوزه سفالی برای آب، و پتوی نازک دولتی مطابق قاعده زندان. زندانیان مجاز به کشتن ساس‌ها و تمیزکردن لباس خود از آنها نیستند.

بازپرسی‌ها ۲۵-۳۰ روز ادامه پیدا می‌کنند. در حکومت خودسر ایران عدم کامل حقوق و دفاع، تهدید دائم و رفتار خشن بازپرس‌ها یک پدیده عادی است. علاوه بر اینکه متهمین را در سلول‌های خود مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، ضمن بازپرسی هم مرتباً شکنجه می‌شوند. سیلی، ضرب تپانچه و سرنیزه دیگر در ایران کسی را متعجب نمی‌سازد. اکثر جمهوری‌خواهان بازداشت‌شده در سپتامبر ۱۹۲۵ با صورت‌های معلول و دست و پای شکسته از زندان‌ها خارج شدند.

نماینده کنگره چهارم اتحادیه بین‌الملل کارگران، رفیق حجازی، دچار شکنجه باز هم شدیدتری گردید. در طی چند ماه، علاوه بر شیوه‌های عادی شکنجه‌آسایی، به سر او کلاه یخی پوشانده و از وی می‌خواستند تا رفقای خود را لو بدهد. امتناع او از این کار پلیس رضاشاه را بیشتر خشمگین می‌ساخت. رفیق حجازی به این سان در زیر شکنجه جلادان خود قهرمانانه جان سپرد، بدون اینکه نام کسی از رفقای خود را بر زبان بیاورد.

در این شرایط سنگین بی‌سابقه، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران شروع به تأسیس پنهانی بخش ایرانی «کمک سرخ» نمود تا اینکه به موقع بتواند به رفقای که در زندان‌های این جبار جدید به سر می‌برند و همچنین به خانواده‌های آنها کمک برساند.

در کشور رضاخان پهلوی حتی در این گونه زندان‌ها هم دیگر جا پیدا نمی‌شود. به این دلیل مجلس در سال ۱۹۲۹ دو میلیون قران به تصویب رساند تا زندان‌های جدیدی ساخته شوند.

شاه جدید در تثبیت سلسله خود از صرف پول برای ایجاد پلیس و زندان مضایقه ندارد. در سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ برای نگهداری پلیس در حدود هجده

میلیون و ارتش ۱۰۷ میلیون قران خرج شده است. در صورتی که بودجه فرهنگ مردم ایران همه اش بیش از نه میلیون قران نبود. در همان سال ها برای بهداشت شاه و جانشین او پنج میلیون قران خرج شده بود، در حالی که برای بهداشت تمام مردم ایران دو میلیون قران.

بعد از تاج گذاری پهلوی، علی رغم خشونت بی رحمانه و بربریت او در مجازات، سالی نگذشته است که علیه این مستبد جدید جنبشی رخ ندهد. امروزه سلسله پهلوی می تواند خوشحال باشد از اینکه قساوت آسیایی توانسته است جنبش های انقلابی زحمت کشان گیلان، خراسان و تبریز را سرکوب نماید. امروزه رضاخان و اطرافیان فنودال و مالک او می توانند با این خیال راحت بخوابند که نیروهای انقلابی مملکت را به اختفای عمیق فرو برده اند.

ولیکن پادشاهانی که بیش از این ظالم و جبار آسیایی مقتدر بودند، مع هذا، نتوانستند از روز انتقام بگریزند. رضاخان هم جان به در نخواهد برد.

سلطان زاده، ترجمه از متن روسی: ی. س.

ایران، پایگاه امپریالیسم بریتانیا^۱

دولت ایران، که بر مرتجع‌ترین عناصر متکی است، ساختمان راه‌آهن سراسری استراتژیک ایران و جاده‌های استراتژیک را به پیش می‌برد، راه‌های ارتباطی را آماده می‌سازد، به تأسیس استحکامات دریایی در دریای مازندران و پایگاه زیردریایی [بندر] گز دست زده است. در [بندر] پهلوی یک اسکله زیردریایی ساخته خواهد شد. لایحه‌ای قانونی به منظور تعیین وظایف نظامی عرضه خواهد شد. تعداد سربازان ایران به غیر از نفرات ذخیره‌اش به دویست هزار نفر بالغ می‌شود که هم‌اکنون کلاً با سلاح‌های جدید مسلح می‌گردند. شصت درصد بودجه ایران به مصارف نظامی می‌رسد. تنها از چکسلواکی صد هزار قبضه تفنگ و شش هزار مسلسل و دیگر تسلیحات سفارش داده شده است. سه میلیون پوند استرلینگ از درآمد شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور مصارف نظامی کنار گذاشته

1. Inprekorr, Deutsche Ausg., No. 44, 12 Mai, 1931, seiten 1057-8.

متن فرانسه تحت عنوان زیر است: «نقش خاور نزدیک در تدارک جنگ ضدشوروی.»

Le Part du proche Orient dans la preparation de la Guerre Anti-Sovietique; Inprekorr, Ed. Fr., No. 43, 16 Mai, 1931, p. 595.

Engl. Ed., No. 25, 13 May, 1931, page 453.

شده است که می‌تواند در خارج به مصرف برسد. مذاکرات شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور افزایش سهم ایران از شانزده به بیست درصد درآمد خالص که باز باید به مصرف خرید تسلیحات اختصاص یابد در جریان است.

طبیعتاً نادرست خواهد بود اگر باور داشته باشیم که امپریالیسم فرانسه امروز با شناسایی سیادت سیاسی خود از طرف انگلستان در قاره اروپا در عین حال کل اقدام تدارک جنگ علیه اتحاد شوروی، دست‌کم در مرزهای باختری آن، را هدایت می‌کند، و همچنین اینکه امپریالیست‌های انگلیسی به فرانسه کمک می‌کنند تا وظیفه خود را به انجام برساند و [بالاخره] اینکه بریتانیای کبیر نقش کمکی ایفا می‌کند.^۱ انگلستان و فرانسه از ۱۹۲۷ به بعد در زمینه تقسیم نقش‌های خود به توافق رسیدند که فرانسه تدارک دخالت در مرزهای باختری را عهده‌دار شود و بریتانیای کبیر تدارک دخالت در خاور نزدیک را به عهده بگیرد.

از ۱۹۲۷ به این طرف، انگلیسی‌ها فعالیت شدیدی را در سرکوب انقلاب چین و در تدارک سقوط حکومت در افغانستان به منصه ظهور رسانده‌اند. در همین زمان، ایجاد یک ارتش سیصدهزارنفری در هندوستان آغاز گشته است که تحت نظر ستاد فرماندهی لندن قرار دارد. تدارک یک پایگاه هوایی و پیست‌های هواپیمایی از مصر تا هندوستان انجام گرفته است. همچنین جزایر بحرین در خلیج فارس [بدین منظور] اشغال شده‌اند. از ۱۹۲۷ به این طرف، بریتانیای کبیر نیروهای خود را در ایران و افغانستان به طرز فوق‌العاده‌ای تقویت کرده است. دولت‌های هر دوی این کشورها اساساً دست‌نشانده بریتانیای کبیرند. بورژوازی ایران، که از گسترش انقلاب اکتبر وحشت‌زده بود، در همان سال ۱۹۲۰ به یک نیروی ضدانقلابی بدل شد و همراه زمین‌داران فتودال به سمت امپریالیسم بریتانیا گروید.

قدرت اقتصادی امپریالیسم بریتانیای کبیر در ایران به سرمایه‌گذاری کلان در ایران متکی است. بریتانیای کبیر در ایران مجموعاً ۴۲ میلیون لیره استرلینگ

۱. در متن فرانسه این قسمت متفاوت است. نکته مهم آنکه در متن فرانسه سلطان‌زاده از «رفقای» سخن می‌گوید که معتقدند که فرانسه نقش اول حمله به اتحاد شوروی و بریتانیا نقش درجه دوم را داراست.

سرمایه‌گذاری کرده است که از آن ۳۵ میلیون در صنایع نفت است، درحالی‌که اتحاد شوروی ۲/۲ میلیون لیره استرلینگ سرمایه‌گذاری کرده است که عمدتاً در رشته‌های تجاری به کار افتاده‌اند. امریکا، بلژیک و آلمان ۱/۱ سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بدین‌سان ایران تنها گذرگاه هندوستان نیست، بلکه همچنین برای بریتانیا اهمیت اقتصادی فوق‌العاده در بر دارد. شرکت نفت ایران و انگلیس به‌تنهایی، از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰، ۵۵ میلیون لیره استرلینگ سود ویژه تحصیل کرد. از این [مبلغ] ده میلیون لیره استرلینگ بابت سهم به ایران تعلق می‌گرفت. اکنون مطبوعات ایران به دنبال مطبوعات فرانسه و انگلیس لاینقطع درباره‌ی خطر تجارت با شوروی قلم‌پردازی می‌کنند. پس از اینکه فرانسه، بلژیک [و] رومانی بایکوت [تحریم] تجاری علیه اتحاد شوروی را اعلام داشتند، ایران نیز قانونی درباره‌ی انحصار تجارت خارجی علیه اتحاد شوروی به تصویب رساند. دولت ایران دست‌اندر تدارک مسئله‌ی اعطای انحصار نفت به بریتانیای کبیر است تا بدین ترتیب بازارهای شمال را از دست اتحاد شوروی خارج سازد و شرکت ایران و انگلیس را قادر سازد در آنجا [شمال ایران] پایگاهی برای نگهداری قشون موتوریزه در جنگ آینده ایجاد کند. در افغانستان نیز همین امر با کمک نادرشاه در شرف انجام است. ارتش منظمی ایجاد می‌گردد، راه‌آهن استراتژیک کابل-پیشاور و راه‌های شوسه ساخته می‌شود، افغانستان با انگلستان قرارداد وامی به امضا رسانده است و از انگلستان بیست هزار قبضه اسلحه به‌عنوان هدیه دریافت می‌دارد. از جنگ جهانی [پراول] به این طرف مسائل دفاع از هندوستان در ماهیت خود دستخوش تغییرات جدی شده‌اند. بریتانیای کبیر بناست بنا بر طرح لرد کیچنر (Kitchner) از دفاع منفعل به دفاع فعال هندوستان گذر کند. بدین منظور هندوستان باید مرزهای خود را از خارج در افغانستان و ایران حفاظت نماید، به‌طوری‌که نیروهای دشمن نتوانند به هندوستان هجوم آرند، زیرا ایشان [نیروهای خارجی] می‌توانند در داخل مرزهای کشور به روی بخش ناراضی اهالی نفوذ فراوان داشته باشند. بدین منظور، بریتانیای کبیر اقدامات عظیمی را برای آماده‌ساختن هندوستان در جنگ آینده به انجام می‌رساند. امروز هندوستان هفت هزار مایل راه‌آهن دارد. به منظور گسترش خط راه‌آهن به سمت مشهد که به سوی مرزهای شوروی در

ترکستان هدایت می‌یابد، انگلیسی‌ها از نیشکی^۱ تا دزداب ۵۵۰ کیلومتر راه‌آهن احداث کرده‌اند. احداث راه‌آهن بغداد-تهران-هایفه نیز آغاز گشته است. بستر شط‌العرب گسترش می‌یابد و بدین‌سان کشتی‌های اقیانوس‌پیما می‌توانند به رودخانه وارد شوند. انگلیسی‌ها جزایر بحرین در خلیج فارس را تقویت می‌کنند، در خوزستان ایران کناره‌های رودخانه کارون را مستحکم می‌کنند و به خرج دولت ایران بندر بزرگ خلیج فارس، بندر شاهپور، احداث می‌گردد که می‌بایست برای لنگراندازی اقیانوس‌پیماها مناسب باشد. هم‌اکنون بریتانیای کبیر متجاوز از ۲۴ تا ۲۵ گردان هوایی در هندوستان، عراق، مصر و فلسطین، با روی هم رفته ۵۰۰ هواپیما، در اختیار دارد. بسیاری از این هواپیماها دورپروازند و قادرند تا تبریز، مشهد و کابل پرواز کنند و از آنجا به باکو، مرو و واحدهای تژن کراسنوسک حمله برند. فن مدرن هواپیمایی میسر می‌سازد از پایگاه هوایی بصره در منطقه خلیج فارس به باکو نزدیک شد و بازگشت بدون آنکه در این فاصله فرود آمدن ضروری گردد.

موافق طرح‌های تجهیز، ارتش هندوستان-ایران-افغانستان می‌بایستی ظرف نخستین ماه جنگ سیصد هزار پیاده‌نظام و ۳۵ رژیمن (فوج) سواره‌نظام را در بر گیرد. در دومین ماه جنگ، ارتش هند-انگلیسی می‌بایست بتواند به‌تنهایی به سیصد هزار تن افزایش یابد. در ششمین ماه، انگلستان در هندوستان ۶۵۰ هزار تن را زیر پرچم خواهد داشت. نبرد با چنین ارتش عظیمی هنگامی که در پشت جبهه آن کار جدی با پایه سیاسی صورت نگیرد، بسیار دشوار خواهد بود. نوسازی ارتش هند همچنین با شتاب نیرومندی به پیش می‌رود. این ارتش با اتومبیل‌های موریسون و تورنکرافت مجهز می‌گردد. این اتومبیل‌ها می‌توانند همچنین در جاده‌های بسیار ناهموار پیش روند. افزون بر این، چهل هزار اتومبیل در اختیار هندوستان و پنج هزار اتومبیل در اختیار عراق است. ایران و افغانستان در تمام طرح‌های امپریالیست‌های انگلیسی به‌مثابه منطقه آغاز حمله علیه اتحاد شوروی در نظر گرفته شده‌اند. طبقه حاکم در ایران کاملاً آگاهانه کشور را از نظر سیاسی نیز برای جنگ آماده می‌سازد.

۱. احياناً منظور همان «نوشکی» باشد.

ایرانی که بحران اقتصادی در همش کوفته است به منظور داغان ساختن هر جنبش انقلابی در کشور به اقدامات وسیعی دست زده است. از جلوس پادشاه جدید به تخت سلطنت به این طرف روزی نبوده که دستگیری، لشکرکشی‌های تنبیهی و تیرباران قطع شده باشد. تنها طی پنج سال گذشته ده قیام بزرگ سرکوب شده و به مدد دادگاه‌های نظامی در حدود دو هزار نفر تیرباران شده‌اند، و برخی از آنان در خیابان‌های رشت، مشهد یا سایر شهرها به دار آویخته شده‌اند. در حال حاضر سه هزار نفر در زندان‌ها اسیرند که از میان آنان ۱۵۰ نفر عضو حزب کمونیستند. حزب کمونیست غیرقانونی است، و هر کمونیستی که توسط پلیس دستگیر گردد به زیر شکنجه و مجازات‌های سخت کشانده خواهد شد. همین اخیراً در مشهد چندین کارگر زیر شکنجه جان سپردند.

ولی علی‌رغم همه این‌ها جنبش انقلابی در این کشور بدون توقف به پیش می‌رود. حتی هنگامی که امپریالیست‌ها با همدستی ارتجاع سیاه نقش جلاد را به عهده می‌گیرند، تردیدی نیست که توده‌های کارگری و دهقانی در ایران، هندوستان و مابقی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره خواهند فهمید که [باید] برای دفاع از جمهوری کبیر پرولتری و رهایی خویش مبارزه کنند.

مختصری از زندگی کارگران نفت جنوب^۱

مسموعات از یک نفر کارگر آبادان

شرایط زندگانی کارگران:

جریده تایمز لندن در یکی از نمرات خود راجع به سرمایه فعلی کمپانی نفت جنوب ایران می نویسد که سرمایه کمپانی مزبور بالغ به ۲۴ میلیون لیره انگلیسی است و در سنه ۱۹۳۰ منفعت تخصیصی برای تقسیم بین صاحبان سهام پنجاه میلیون لیره بوده است، یعنی دو برابر سرمایه اصلی و، علاوه بر این، سرمایه ذخیره او نیز بالغ بر ده میلیون لیره می شود. حال برای ما خیلی جالب نظر و دقت خواهد بود که بدانیم در ظرف مدت خیلی کمی این سرمایه حیرت آور را به چه وسیله به دست آورده، و توانسته است برای خوشگذرانی و عیاشی یک مُشت لرد بی حقیقت لندن و زندگانی لوکس آنها از خون دل یک دسته کارگر ایرانی این سرمایه هنگفت را تهیه نماید.

تا سال ۱۹۱۰ ناحیه آبادان فقط عبارت بود از یک صحرای بدون هیچ گونه آبادانی، ولی بعد از آنکه کمپانی تصمیم گرفت که لوله نفتی را از مسجد سلیمان بدان طرف بکشد و در ناحیه مزبور شروع به استخراج نفت نماید، بدون اینکه

۱. از شماره ۶ پیکار، اول ژوئن ۱۹۳۱، نشریه حزب کمونیست ایران.

برای کارگرانی که بدین صوب می‌آیند تهیهٔ منزل و مأوی بنماید، عدهٔ کثیری کارگران بدبخت ایرانی را روانهٔ نقطهٔ مزبور نمود. کارگران مجبور بودند که برای خود تهیهٔ منزلی نمایند، لذا هرکدام به جهت خود در زیر زمین دخمه‌ای حفر کردند و یا با چوب اتاق‌هایی ساختند. بدیهی است این منازل نمی‌توانست در زمستان یا در هنگام باریدن آنها را حفظ نماید. به این سبب در چنین اوقاتی این لانه‌ها پر از آب و رطوبت بود و به همین سبب هم می‌توان گفت که کمتر کارگری سالم و تندرست دیده می‌شد و همگی مبتلا به مرض‌های مختلفه بودند و از طرف کمپانی حتی یک دکتر ناشی هم برای حفظ ظاهر به محل مذکور فرستاده نشده، و یک مریض‌خانهٔ موقتی هم دایر و تأسیس نکرد. به همین علت کارگران سالم مجبور بودند کارگر مریضی که در حال مرگ است یا به توسط قایق و یا روی دوش خود کشیده تا محمره برای معالجه و مداوا ببرند!

در تابستان هم اوضاع صحی کارگران بهتر از این نبوده، یعنی پس از مدت یازده ساعت کار در زیر آفتاب سوزان و گرمای بی‌پیر آبادان و در مقابل وزش بادهای سخت مهلک وقتی که به منزل مراجعت می‌کردند، ابداً اثری از لانهٔ خود نمی‌دیدند، زیرا خانهٔ آنها به واسطهٔ وزیدن بادهای سخت از جا کنده شده و به محل دیگر پرتاب شده بود و یا اینکه آتش او را سوزانده و نابود کرده بود، زیرا کارگران به واسطهٔ نبودن هیزم مجبور بودند که رفع احتیاجات خود را به وسیلهٔ نفت نمایند. به این جهت بسا اتفاق می‌افتاد که در آن واحد چندصد خانه و لانهٔ چوبی کارگران بدبخت طعمهٔ حریق واقع می‌شد. در چنین مواقع از طرف کمپانی یک‌شاهی هم به آنها کمک و مساعدتی نشده و نمی‌شود. بنابراین کارگران به‌طور اعانه از بین خود تا دو تومان جمع‌آوری کرده و برای کارگر خانه‌به‌دوش مجدداً لانه و آشیانه‌ای برپا می‌کردند.

به‌طورکلی زندگانی کارگران آبادان خیلی سخت و تألم‌آور است و حقیقتاً فاقد یک هیئت اجتماعی بشری بوده و می‌باشند. با تودهٔ کارگران جنوب همیشه اردوی امراض مختلفه و مسریه، از قبیل وبا، تب‌ولرز و استخوان‌درد و آبله، همراه بوده و در سال‌صدها از این بینوایان [به علت] عدم حفظ‌الصحه بدرود زندگانی می‌گویند، بدون اینکه از طرف کمپانی کمک و مساعدتی به آنها شده یا بشود.

وضعیت غذای کارگران:

در موقعی که کارگران به این فلاکت و بدبختی به سر می‌برند، یکی دیگر از گرفتاری‌های آنها مسئلهٔ خوراک آنها است. زیرا آنها مجبور بودند که برای خرید نان و پنیر یا به محمره رفته و یا با قیمت خیلی گران از دکان‌هایی که در حوالی باز شده بود بخرند. بیچاره کارگر در مدت یک ماه یک دفعه هم رنگ گوشت را نمی‌بیند، زیرا مزد او به قدری کم و ناچیز است که بیشتر از اینکه یک سیر خرما و نان خالی بخرد کفایت نمی‌کند. با تمام این احوال در هر سال چندین دفعه خانه و یا لانه‌های کارگران دچار غارت و چپاول اعراب بدوی واقع می‌شود، و گاه اتفاق می‌افتد که کارگران را برای دو قران به قتل می‌رسانند و ابداً از طرف کمپانی اقدامی برای جلوگیری نمی‌شود.

شرایط کار در کارخانه:

شرایط کار در فابریک‌ها چه در سابق و چه حالیه حقیقتاً سخت و تحمل‌ناپذیر است. کمتر روزی اتفاق می‌افتد که ده یا پانزده نفر کارگر تلف نشود؛ مثلاً وقتی که کارگر مشغول کشیدن سیم الکتریک است برای او دستکش مخصوصی که باید او را حفظ کند نمی‌دهند و همچنین به واسطهٔ اینکه متخصصین انگلیسی آن طوری که باید به کارگران دستور بدهند که آنها خود را از صدمه حفظ نمایند خودداری می‌کردند، به همین علل در روز چندین نفر کارگر بی‌دست و پا گردیده و یا تلف می‌گردند، مثل اینکه این گونه منظره برای انگلیس‌ها به منزلهٔ تفریحی است.

قیمت مزد کارگر به قدری ارزان است که انگلیس‌ها مجبور نبودند برای برداشت منافع ماشین‌های نو خریده و به کار بیندازند، زیرا تمام منافع منظوره را با زور سرپنجهٔ کارگرها بیرون می‌آوردند. در سال ۱۹۱۳ یکی از کشتی‌های باری نمره ۱ دچار حریق گردید و سیزده نفر به این واسطه از کارگران طعمهٔ حریق شدند و سوختند و برای اطفای حریق کمپانی آلت اطفاییه نداشت که جلوگیری نماید. و در ۱۹۲۰ بارکش نمره ۷ غرق گردید و دوازده نفر کارگر ایرانی تلف شدند و تا امروز هم بیرون کشیدن ماشین‌ها بدون تلف شدن یک الی دو نفر کارگر صورت نمی‌گیرد، زیرا بیرون آوردن آنها به وسیلهٔ کارگران صورت می‌گیرد و برای این کار

جراثقال نیست و این عمل مشکل که در تمام دنیا به وسیله جراثقال انجام می گیرد در معدن نفت با زورِ یاعلی و یامحمد کارگران صورت می یابد. و کارگرانی که به واسطه این گونه پیشامدها تلف می شوند ابداً از طرف کمپانی کمک و معاونتی به عیال و اطفال آنها نشده و نمی شود.

مراغه

اعلامیه کمیته اجرایی کمینترن برای پنجاهمین سالگرد کمون پاریس^۱

رفقا،

در بهار آینده پنجاهمین سالگرد کمون پاریس جشن گرفته خواهد شد. نیم سده از روزی که برای نخستین بار در تاریخ کارگران علیه بورژوازی به پا خاستند و قدرت را به کف گرفتند می‌گذرد. رزم‌آوران^۲ کمون پاریس صفحه افتخارآمیز و بی‌مانندی بر دفتر زرین جنبش بین‌المللی کارگری نگاشتند. رزم‌آوران کمون پاریس پیشکسوتان و نیاکان انقلاب پرولتری‌ای هستند که امروز پیروزمندانه در روسیه و در سراسر جهان در روند است.

پنجاه سال پیش، در پاریس، این مرکز امروزی ارتجاع بین‌المللی، پرچم سرخ با عظمت در اهتزاز بود و از برای آن ده‌ها هزار نفر پرولتر دلاور پاریس جان خود را فدا ساختند.

کمیته اجرایی بین‌الملل کمونیست کارگران آگاه جهان را فرامی‌خواند تا

1. POUR LE CINQUATIEME ANNIVERSAIRE DE LA COMMUNE DE PARIS, 25.1.1921.

2. communards

پنجاهمین سالگرد کمون پاریس را با ابهت هرچه بیشتر جشن گیرند. این کمیته را تصمیم بر آن است که شماره ویژه‌ای از مجله بین‌الملل کمونیست را وقف این سالگرد سازد.

کمیته اجرایی تصمیم زیر را نیز اتخاذ نموده است: کارگران کمونیست سراسر جهان متحداً از طریق کمیته اجرایی بین‌الملل بنای یادبودی در شهر پاریس به خاطره دلاوران کمون پاریس به پا خواهند کرد. کمیته اجرایی به نام بین‌الملل کمونیست ابتکار گردآوری وجوه را به عهده می‌گیرد و از رفقای فرانسوی می‌خواهد که در به‌پاساختن این بنای یادبود مدد برسانند. کمیته اجرایی خواهد دید آیا دولت بورژوازی که امروز در فرانسه حکومت می‌راند مانع از آن خواهد شد که طبقه کارگر سراسر جهان بنای یادبودی به خاطر رزم‌آوران کمون پاریس به پا کند.

کمیته اجرایی بین‌الملل کمونیست:

گ. زینوویف (صدر)

لنین، تروتسکی، بوخارین، رادک (روسیه)، روزمر (فرانسه)، بلاکون، رودیانسکی، وارگا (مجارستان)، کولچ (انگلستان)، شتاین هاردت (اتریش)، یانسن (هلند)، شابلین (بلغارستان)، جاکای (گرجستان)، سلطان‌زاده (ایران)، گوروچ (امریکا)، ما آنر (فنلاند)، ستوچکا (لیتونی)، شاتسکی (بین‌الملل جوانان کمونیست)

۲۵ ژانویه ۱۹۲۱ (۵ بهمن ۱۳۰۰)^۱

جنبش انقلابی در ایران (۲): ایران پس از انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۱۱^۱

در اواخر سال ۱۹۰۶، مظفرالدین‌شاه، زیر فشار برخی محافل جامعه ایران، امضای خود را زیر قانون اساسی گذاشت. جانشین او، محمدعلی، رسماً به قرآن سوگند خورد که تا به آخر به قانون اساسی وفادار خواهد ماند. مجلس [شورای ملی] که از همان آغاز موقعیت ضعیف خود را دریافت، زیرا نمایندگان همه شهرهای ایران انتخاب نشده بودند، فرا خوانده شد.

انتخابات نه طبق مقررات تعیین شده، بلکه با روشی نامنظم انجام گرفت. در هر شهری، بنا به دلخواه، گاه نمایندگان روحانیون، گاه نمایندگان تجار و گاه نمایندگان حرف دیگر انتخاب می شدند. نمایندگان در دسته های کوچک به تهران وارد می شدند، امروز از فارس و دو ماه بعد از خراسان. این نخستین تظاهر خرابکاری (سابوتاژ) علیه قانون اساسی از جانب شاه جدید بود که قصد داشت تدریجاً مجلس را از میان بردارد، ولی هنوز جرئت نداشت علناً اقدام کند. علی رغم اینها [او] مع الوصف مجلس تشکیل شد و مبارزه ای سیستماتیک را

۱. منبع: ژیزن ناسیونالستوی، شماره ۲۹، ۱۹۲۰. قسمت های یکم و سوم این مقاله در همین مجلد درجند. این متن از ترجمه فرانسه به فارسی برگردانده شده است. (مترجم)

علیه شاه و دربار او آغاز کرد، به‌ویژه در زمینه مالی، زیرا اشتهای دسته‌ای که قدرت را در دست داشت حدی نمی‌شناخت. در نوامبر ۱۹۰۷، مجلس نخستین بودجه را تقلیل داد و کسر بودجه هفتصد هزار روبلی به اضافه بودجه دو میلیون و سیصد هزار روبلی بدل شد.

در گام نخست، حقوق، مواجب و هدایای گوناگونی که شاه [به] وسیله آنها درباریان و خدمتکاران خود را پاداش می‌داد قطع گردیدند. طبیعتاً این اقدامات بر مفت‌خواران گرد شاه خوشایند نبود و به‌ویژه بر خود شاه گران آمد که به جای ۲۰-۲۵ میلیون روبل گذشته تنها نیم میلیون روبل به وی اختصاص داده شد. همه پارازیت‌ها و کاهلان درباری، یعنی دوسوم روحانیون و اشرافی که به خرج دولت می‌زیستند، در نفرت از مجلس با شاه شریک بودند. اگر خواست مجلس برای اجرای رفرم دستگاه قضایی (محاکم عدلیه) را، که کلاً در دست روحانیون بود، نیز در نظر بگیریم، آن‌گاه سخت‌شدن موضع شاه قابل فهم‌تر خواهد بود.

مشروطه‌خواهان امید بسیار داشتند که انگلستان، کشور تمدن و آزادی، آنان را از حمایت خویش محروم نخواهد ساخت، لکن ناگهان در اواخر ۱۹۰۷ خبر انعقاد قرارداد انگلیس و روس دایر بر تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ آشکار گردید. افزون بر این، در آغاز ۱۹۰۸، انگلستان با تکیه به تهدید دخالت [به نظامی] خواستار ازمیان‌بردن هرج و مرج و استقرار مجدد نظم در ایالات گردید. این امر چشم دموکرات‌های ایرانی را باز نمود و چهره واقعی راهزنان امپریالیست‌های انگلیسی را به ایشان نشان داد. در ژوئن [۱۹۰۸] محمدعلی شاه خود را قوی احساس می‌کرد و با کمک انگلستان و روسیه کودتایی را به مورد اجرا گذاشت و به شکار [اعضای] مجلس پرداخت، لکن این مبارزه بدین جا خاتمه نیافت.

تبریز از همه شهرهای ایران آماده‌تر و انقلابی‌تر بود. این شهر مرکز بورژوازی ایران بود. در اینجا صد بازرگان عمده‌فروش بزرگ در رابطه مستقیم با شرکت‌های خارجی وجود داشتند. در اینجا یک سلسله مؤسسات از نوع مانوفاکتور (تولیدات دستی) با تعداد کارگر از ده تا پنجاه یا بیشتر و تعدادی [کارخانجات] قالی‌بافی و ابریشم‌بافی موجود است. البته بورژوازی با مقابله با قدرت مطلقه شاه می‌خواست به آن وضعیتی دست یابد که طی آن منافع اقتصادی‌اش بدون

هیچ‌گونه محدودیت از طرف دولت مورد حمایت قرار گیرد، و به همین دلیل کودتای تهران [محمدعلی‌شاه علیه مجلس] در تبریز با دشمنی مردم روبه‌رو گشت. گارد ملی به‌سرعت سازمان داده شد و عملیات نظامی علیه شاه آغاز گردید. در خود تبریز به مدت بیش از یک هفته جنگ داخلی واقعی بین گارد ملی مطیع بورژوازی بزرگ ایران و هواداران شاه، که در رأس آنان مالکین بزرگ ارضی قرار داشتند، جریان داشت. پیروزی نصیب گارد ملی به سرکردگی ستارخان گردید. اخبار حوادث تبریز در سراسر ایران پخش گردید. به‌زودی نمونه تبریز در رشت، اصفهان و بختیاری دنبال گردید. بعدها بخشی از روحانیون به جنبش پیوستند و لجاجت شاه مسخر گردید. مردم قانون اساسی را باز یافتند. اصل ۲۶ [متمم] قانون اساسی ایران اعلام می‌کند که از این لحظه به بعد «قوای مملکت ناشی از ملت است»، و مردم به‌سرعت معنی این اصل را دریافتند. پس از پیروزی انقلاب در سراسر ایران انجمن‌هایی تشکیل شد که نمایندگان هر بخش از زحمت‌کشان در آنها عضویت داشتند. در دهات این انجمن‌ها صرفاً شوراهای دهقانی بودند. این انجمن‌ها با واگذاری امور عمومی مملکتی و سیاسی به مجلس در پایتخت و وظیفه خود دانستند که امور ایالتی را به عهده بگیرند و همان نظارتی را که مجلس بر شاه اعمال می‌کرد ایشان بر فرمانداران اعمال کنند. لکن این انجمن‌ها اگر در شهرها تنها به ارگان‌های نظارتی بدل گشتند، در روستاها به قدرت دست‌اندازی کردند. تقریباً در سراسر ایران همین که انجمنی تشکیل یافت، در روستا نخستین اقدام آن عبارت بود از شکار و بازداشت عمال شاه، ممانعت از پرداخت مالیات و کوشش برای غصب املاک ملاکان بزرگ. همه اقدامات به‌خودی‌خود انجام می‌گرفت، بدون آنکه نقشه‌ای یا سازمانی در کار باشد. حتی یک سازمان سیاسی هم نبود که تا حدی، هرچند ناچیز، بتواند این جنبش دهقانی را رهبری کند. در شهرها سوسیال‌دموکرات‌ها برخی اقدامات به عمل می‌آوردند، اما ایشان در آن زمان بیش از اندازه ضعیف بودند و قادر نبودند روستایی را که کاملاً مستقیماً دست به اقدام فوق‌الذکر زده بود سازمان دهند.

و درست همین کمبود رابطه با توده دهقانی از یک سو و نبودن مرکز رهبری

واحد از دیگر سو بود که اسباب سرکوب سریع نخستین جنبش ایران را در ۱۹۱۲ توسط راهزنان انگلیسی-روسی و مزدوران شاه فراهم آورد.

سرانجام این جنبش توده‌ها، که روزه‌روز ماهیتی اجتماعی می‌یافت، بدون کوچک‌ترین اثری از خود در مجلس از میان رفت. تب انقلابی آهسته‌آهسته ناپدید گشت و «نمایندگان مردم» وحشت‌زده به تدریج از انقلاب روگرداندند. بعدها مجلس میدان نبرد بین دو فرقه (کاست) مختلف شد. به نظر می‌رسید تنها به خاطر دفاع متقابل امتیازات خویش و نه چیز دیگری علیه شاه متحد شده بودند. هریک از این فرقه مجدانه می‌کوشید حداکثر تضمین را برای حفظ موقعیت اجتماعی و سیاسی خود کسب کند. مجتهدین حق نظارت بر تمام مذاکرات و حتی هر طرح قانونی را خواستار شدند. بورژوازی قصد رهبری واحد زندگی اقتصادی و سیاسی کشور را داشت، درحالی‌که اشراف و مالکین خواستار استقرار مجدد اتحاد خود با شاه بودند، به شرط آنکه [امکانات] غارت آینده و بدون تقسیم [بمحصول] با رعایا از ایشان سلب نگردد.

در این زمینه روحانیون از دیگران خوشبخت‌تر بودند. اصل [دوم] متمم قانون اساسی، که در هفتم اکتبر ۱۹۰۷ [۱۵ مهر ۱۲۸۶] به تصویب رسید و نشر یافت، به روشنی اعلام می‌دارد «هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد» [از مجتهدین و فقهای متدینین] حق دارند هر طرح قانونی را مورد بررسی قرار داده و اعلام دارند آیا [این قانون] با روح اسلام مطابقت دارد یا نه. [همین اصل] سپس متذکر می‌گردد که این ماده تا زمان ظهور امام دوازدهم که برای قضاوت عالم خواهد آمد تغییرپذیر نخواهد بود. اگر توجه گردد که بخش اعظم مجتهدین مالکین بزرگ ارضی هستند، آن‌گاه طرح فعالیت‌های مجلس روشن خواهد گشت و جای شگفتی نیست که مجلس نتوانسته است مسائل مالی، اموری که آن‌چنان مورد نظر بورژوازی بود، را آن گونه که بایسته است حل و تنظیم کند، [حتی] اگر تخفیف مخارج که تقریباً منافع مالکین را دست نخورده باقی گذاشت در نظر گرفته نشود. کل بدهکاری‌های ایران در سال ۱۳۱۰ به ۸۵ میلیون فرانک [فرانسه؟] بالغ می‌شد و هر سال می‌بایست چهارونیم میلیون [فرانک] نزول پرداخت می‌شد. این مبلغ نسبتاً ناچیزی است، زیرا گمرکات به‌تنهایی

بین ده تا بیست میلیون فرانک درآمد داشتند. [مالیات زراعتی] یک عشر، که فتحعلی شاه وضع کرده بود، می بایست ده میلیون فرانک درآمد می داشت که بایستی توانسته باشد به مصرف تعجیل پایان دادن مطالبات رباخواران-ارضی [؟] برسد. درآمد از منابع دیگر کمتر از هشت تا ده میلیون نبود. بدین ترتیب مجلس می بایست توانسته باشد برای تأمین مخارج ادارات مرکزی فقط شصت تا هفتاد میلیون فرانک در اختیار می داشت، و اگر به همراه این مجلس توانسته بود مالیات کمی نیز به اشرافیت زمین دار ببندد، در این صورت وضعیت مالی ایران می توانست بسیار محکم بوده باشد. لکن مجلس بالاخره فاقد قدرت بود. هیئت مجتهدین به طرز بسیار عاقلانه ای رفتار می کرد و نه تنها از منافع قشر روحانیون، بلکه همچنین از منافع مالکین ارضی دفاع می نمود. بدین دلیل مبارزه انقلابی چهارساله ایران بدون کوچک ترین نتیجه ای به پایان رسید. درحقیقت، قانون اساسی به مردم چه داد؟ آیا زندگی قبایل را تنظیم کرد؟ آیا روستاها از هیچ گونه دفاعی برخوردار شدند؟ آیا مالکین استثمار ظالمانه خود را تخفیف دادند؟ آیا از کثافت دربار کاسته شد؟ آیا مأمورین [حکومتی] کمتر فاسدند؟ روحانیون کمتر به منافع چشم دارند؟ اگر کسی وضع مالی کارگران ایرانی و توده های دهقانی را با آنچه قبل از انقلاب وجود داشت مقایسه کند، ممکن است که تفاوت فاحشی نبیند، مگر شاید هزینه زندگی پنج یا شش برابر گران تر شده باشد. همه جا همان حاکمین، همان مأمورین مالیاتی بر سر قدرند، همان مالکین بی شرمانه به استثمار دهقانان ادامه می دهند، همان فروش مقامات [دولتی] و غیره و غیره. تنها ثمر مثبت انقلاب اول ایران این بود که تمایز طبقاتی را با سرعتی فوق العاده تشدید کرد. در این زمینه تمام احزاب و گروه هایی که ما در اروپا مشاهده می کنیم در ایران ایجاد شده اند.

پی‌گفتار

پس از اینکه نگارش و تنظیم کتاب حاضر پایان یافت و برای چاپ به چاپخانه ارسال می‌شد، چند کتاب به دست ما رسید که با مطالب این کتاب رابطه مستقیم داشت. ازین رو ما لازم دانستیم هرچند مختصر درباره این چند کتاب اظهارنظر کنیم، زیرا عدم اظهارنظر در این مورد می‌تواند سوءتفاهم و حتی گمراهی تاریخی فراهم آورد. این چند کتاب به شرح زیرند:

۱. اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه، اثر والتر لاکور، ترجمه عبدالصاحب یادگاری، امیرکبیر، تهران، ۵۰.

۲. حیدرخان عمواغلی، نوشته رحیم رضازاده ملک، تهران، انتشارات دنیا، ۵۲.

۳. جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه شماره ۱۵ مجله توده، ارگان سازمان «انقلابی» حزب توده ایران.

Die Kommunistische Bewegung Irans, Verlag 20. Mai, Muenchen, 1973.

۴. جمهوری شوروی گیلان و جنبش سوسیالیستی در ایران از آخر قرن نوزدهم تا ۱۹۲۲ (رساله دکترای شاپور رواسانی).

Sowjetrepublik Gilan, Die Sozialistische Bewegung Im Iran seit Ende des 19. jhdt bis 1922, Basis Verlag, Berlin, 1973.

نخستین اینها کتابی است ترجمه از انگلیسی. متأسفانه اصل نام کتاب به انگلیسی داده نشده است. در این کتاب اشاراتی به مطلب مورد بحث ما، یعنی زندگی سیاسی رفیق سلطان‌زاده، می‌رود. خلاصه اینکه این کتاب با اطلاعات پراکنده و تحریف‌شده‌اش، با دید عمیقاً ضدکمونیستی‌اش، به راحتی می‌تواند به‌ویژه در اوضاع و احوال اختلافی ایران خواننده را گمراه سازد. باید به خوانندگان ایرانی علیه کتاب‌هایی از این گونه هشدار داد.

کتاب دوم کتاب نسبتاً بارزشی است. لکن متأسفانه این کتاب تحلیلی نیست و شاید هم اوضاع و احوال اختناق در ایران چنین امری را غیرمیسر ساخته است. به هر جهت اهمیت آن این است که بسیاری از اسناد و مدارک مهم مربوط به جنبش سوسیال‌دموکراسی ایران و حیدرخان را که به آسانی نمی‌توان در دست داشت از نو منتشر می‌سازد، و این خدمت بزرگی است. ولی متأسفانه به دنبال آنچه که تاریخ‌نگاری شوروی ولذا تاریخ‌نگاری «چپ» در ایران مرسوم کرده‌اند در این کتاب از حیدرخان «افسانه»‌ای ساخته می‌شود و خواننده‌بی اطلاع یا کم اطلاع را به تفکر اغراق‌آمیز درباره حیدرخان می‌کشاند. در اینکه حیدرخان یکی از رهبران بزرگ جنبش انقلابی در ایران بوده است تردیدی نیست، به‌ویژه روشن‌بینی وی در مورد اتخاذ تاکتیک درست مبارزاتی نیز به سختی می‌تواند مورد تردید قرار گیرد. ولی بین این واقعیت و اظهارات اغراق‌آمیز درباره وی فرسنگ‌ها فاصله است. به چند مورد از این اغراق‌ها اشاره می‌کنیم: ۱. در صفحه ۱۴۱ اعزام مجاهدین قفقازی به تبریز برای جنگ علیه محمدعلی شاه تنها به حیدرخان نسبت داده می‌شود. بدون آنکه نقش مهم حیدرخان را انکار کنیم، باید گفت که افراد بسیاری و من جمله انقلابیون فراموش‌شده‌ای چون آرشویر چلنگریان نیز در سازمان دادن این نهضت دست داشتند. شخص اخیر در همان زمان در مجله معروف Die Neue Zeit، ارگان تئوریک سوسیال‌دموکرات‌های آلمان، مقالات بارزشی در مورد انقلاب ایران نوشت و بعدها در کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران از فعالین و سخنوران بود. ۲. به نقل از ملک‌زاده (صفحات ۱۷۸-۱۸۰) گفته می‌شود که حزب دموکرات همان حزب سوسیال‌دموکرات بود. این امر نادرست است. عضویت حیدرخان در این حزب ماهیت بورژوا-دموکراتیک آن

را تغییر نمی‌دهد. حزب دموکرات مدافع بورژوازی لیبرال ایران بود و به سوسیال‌دموکرات‌های انقلابی ربطی نداشت. ۳. در صفحات ۲۱۳، ۲۱۷ و ۲۵۱ چنان از فعالیت و شرکت حیدرخان در انقلاب اکبر و حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه و نزدیکی وی با لنین سخن می‌رود که خواننده کم‌اطلاع دچار این توهم می‌گردد که گویا حیدرخان از همکاران نزدیک لنین و رهبران انقلاب اکبر بوده است. ۴. نکته دیگر اینکه به پیروی از تاریخ‌نگاران ایرانی، که غالباً کارشان نادقیق است، به نقل قول‌های اثبات‌نشده‌ای یا خاطرات غرض‌آلود این و آن تکیه می‌شود و سازمان مجاهدین و سوسیال‌دموکرات‌ها یکی دانسته می‌شوند. این نادرست است. ما در جلد پنجم با ارائه اسناد جدیدی نشان خواهیم داد که مجاهدین و سوسیال‌دموکرات‌ها دو سازمان جداگانه بودند.

متأسفانه رضازاده ملک در دو مورد حق مطلب را ادا نمی‌کند. نخست آنجا که در مورد همکاری حیدرخان با تقی‌زاده و شرکت وی در خلع سلاح مجاهدین به سرکردگی ستارخان و تیرخوردن و سپس مرگ سردار ملی سکوت اختیار می‌کند (در این مورد نگاه کنید به کسروی، تاریخ هجده‌ساله آذربایجان، چاپ چهارم، تهران ۴۶، امیرکبیر، صفحات ۱۲۹-۱۴۶، و حیدر عمواوغلی و محمدامین رسول‌زاده، نوشته عبدالحسین نوایی، مجله یادگار، سال ۵، شماره ۱-۲، صفحه ۵۶). دو دیگر آنجا که در مورد مرگ حیدرخان، توضیحات میرفخرایی، نویسنده کتاب میرزا کوچک خان، سردار جنگل، را بدون سند و مدارک مورد حمله قرار می‌دهد. در مورد قتل حیدرخان شایعات زیادی هست. این امر هنوز یک معمای تاریخی است و مسلماً برای همیشه در پس پرده نخواهد ماند. لذا درست نیست با این قاطعیت در مورد مطلب ناروشنی اختیار موضع گردد.

روی هم‌رفته در مورد کتاب رضازاده ملک باید گفت که کار وی ارزشمند است و باید بدان ارج گذاشت. دو کتاب دیگر در خارج از کشور منتشر شده‌اند و برخلاف کتاب رضازاده که نتوانسته از همه اسناد موجود استفاده کند با بهره‌مندی از امکانات آزاد و اسناد بسیار نتیجه معکوس داده‌اند، و به همین دلیل کتاب‌هایی هستند خطرناک و گمراه‌کننده که برای تحریف تاریخ به سود مواضع سیاسی امروزی خود نوشته شده‌اند. کتاب‌های سوم و چهارم، علی‌رغم تفاوت‌های

ظاهری مواضع نویسندگان آنها، هر دو از دو نقطه نظر اشتراک تفکر دارند: یکی آنکه هر دو به تاریخ‌نگاری (هستی‌ورگرافی) استالینی تکیه کرده‌اند و هر آنچه که «مورخین» رسمی نگاشته‌اند «حجت» دانسته‌اند و دو دیگر آنکه برای «اثبات» نظرات خویش به جعل اخبار و حوادث پرداخته و گاه به حذف اخبار حوادث و مدارکی که در اختیارشان بوده دست زده‌اند تا حقایق را کتمان کنند. کتاب سوم، برخلاف آنچه در محافل خارج از کشور گفته می‌شود، تنها عیش مقدمه مداحانه‌اش از رژیم ایران نیست. کتاب چهارم، علی‌رغم مدارک زیادی که در ضمیمه به چاپ رسانده است (و کشف همه آنها را به خود نسبت داده است!)، عامدانه درصدد تحریف تاریخ برآمده است. ازین رو ما این دو «اثر» را نمی‌توانیم جز به تاریخ‌نگاری ضدکمونیستی تلقی کنیم، زیرا آن‌کس که تاریخ جنبش کمونیستی را وارونه نشان می‌دهد ضد جنبش کمونیستی است. از آنجا که پرداختن به دو کتاب نامبرده در این مجمل میسر نیست، ما بحث مفصل و دقیق این دو کتاب را به نشریه دیگری موکول می‌کنیم. این نکته را نیز باید یادآور شد که مورخ وظیفه سنگینی به عهده دارد، به‌ویژه در مورد تاریخ معاصر، زیرا تحریف و تفسیر نادرست جنبشی که هنوز ادامه دارد تنها می‌تواند به سود دشمنان این جنبش و نه ادامه‌دهندگان آن و دوست‌دارانش تمام گردد.

چند تذکر دیگر را در این پی‌گفتار لازم می‌دانیم. متأسفانه به علل فنی (ترجمه) میسر نشد دو مقاله از رفیق سلطان‌زاده را که به زبان آلمانی موجود است برای چاپ در این مجلد به فارسی برگردانیم. مقاله تئوریک آیا عصری به نام عصر سرمایه مالی وجود دارد؟ به‌ویژه برای این مجلد در نظر گرفته شده بود، لکن در آخرین لحظه که صفحه‌بندی کتاب به پایان رسیده بود، درج آن میسر نگردید. از این بابت از خواننده پوزش می‌خواهیم و علاقه‌مندان را به مجله کمونیستیه اینترنتیونال (آلمانی)، شماره ۲۹-۳۰، جولای ۱۹۲۸، صفحات ۲۹۲۴-۲۹۴۰ رجوع می‌دهیم. در مقدمه مراجعات به صفحات تحریرات رفیق سلطان‌زاده با در نظر گرفتن صفحه‌بندی سابق (یعنی چاپ مقاله سرمایه مالی، ده صفحه) صورت گرفته است. متأسفانه میسر نشد این مراجعات تصحیح گردند. لذا از خواننده تقاضا می‌شود در مقدمه هر جا به صفحات بعد از ۱۲۲ مراجعه داده می‌شود،

برای یافتن مطلب مورد نظر صفحه را با کسر عدد ۱۰ در نظر بگیرد. ما از این بابت نیز پوزش می‌طلبیم. افزون بر این، در آخرین لحظه رونوشت بهتری از دومین مقاله سلطان‌زاده دربارهٔ انقلاب ایران به دست ما رسید و ما ترجمهٔ آن را در صفحات ۱۶۴-۱۶۶ چاپ می‌کنیم. از خوانندگان خواهش داریم اشتباهات چاپی و ناشی از ترجمه را به ما گوشزد کنند.

بزرگ-د، پاریس، سپتامبر ۱۹۷۳

اختلاف با اختلاف فرق دارد. آرزوی من ممکن است از سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا اینکه به کلی از راه منحرف شود و به سویی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمی‌تواند به آنجا برسد. در صورت نخست، آرزو موجب هیچ‌گونه ضرری نیست و حتی می‌تواند انرژی فرد زحمت‌کش را حفظ و تقویت نماید. در چنین آرزوهایی هیچ‌چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف سازد یا فلج نماید وجود ندارد، حتی، به کلی برعکس، اگر انسان اصلاً استعداد این‌گونه آرزو کردن را نداشته باشد، هرگاه نتواند گاه‌به‌گاه جلوتر برود و نتواند تصویر جامع و کامل آن مخلوقی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیله خود مجسم نماید، آن وقت من به هیچ‌وجه نمی‌توانم تصور نمایم که چه محرکی انسان را مجبور خواهد کرد کارهای وسیع و پرتکاپویی را در رشته علم و هنر و زندگی عملی آغاز نماید و آنها را به انجام رساند. اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری در بر نخواهد داشت، به شرطی که شخص آرزوکننده به‌جد به آرزوی خود ایمان داشته باشد، و با دقت تمام زندگی را از نظر بگذراند، مشاهدات خود را با کاخ‌های خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و به‌طورکلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشا باشد. وقتی بین آرزو و حیات یک نقطه تماسی موجود باشد آن وقت همه‌چیز خوب و روبه‌راه است.

